



پژوهشگاه علوم
و فرهنگ اسلامی

پژوهشگاه تاریخ و سیره اهل بیت (ع)

اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه در غیبت صفری

حسن حسین زاده شانه‌چی

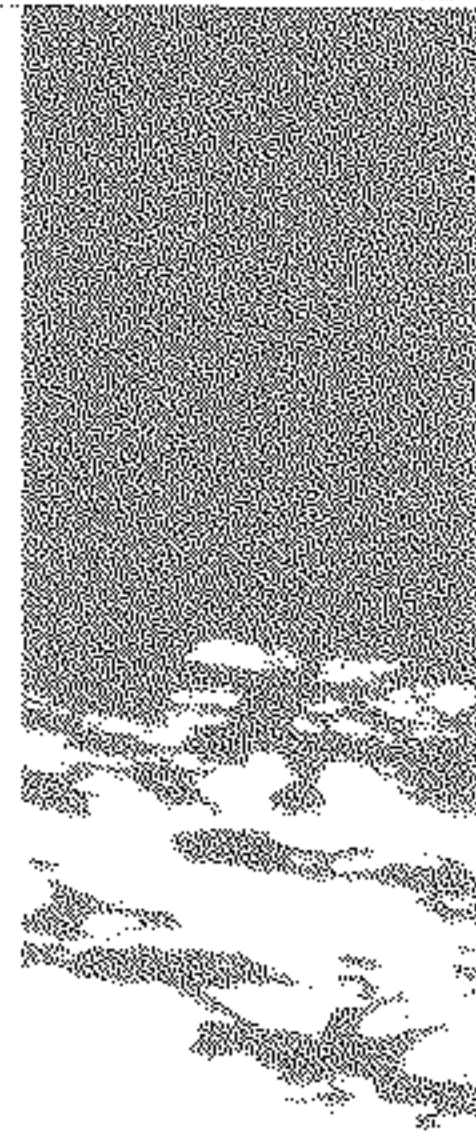
بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی
شیعه در غیبت صغری

حسن حسین زاده شانه چی



پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی



اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

شیعه در غیبت صغری

حسین حسین زاده شانه‌چی

- ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
- معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
- تهیه: پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت (ع)
- ویراستار: دکتر سیدعلیرضا واسعی
- لیتوگرافی و چاپ: باقری
- چاپ اول: بهار ۱۳۸۶
- شمارگان: ۱۴۰۰
- قیمت: ۳۲۰۰ تومان

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

نشانی: قم، میدان شهدا، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

تلفن: ۷۸۲۲۸۲۲، دورنگار: ۷۸۲۲۸۲۲

ص:ب: ۳۷۱۸۵/۳۸۵۸

وبسایت: www.isca.ac.ir

پست الکترونیک: nashr@isca.ac.ir

حسین زاده شانه‌چی، حسن، ۱۳۵۲ -

اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه در غیبت صغری / تألیف حسن حسین زاده شانه‌چی، [برای] پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت (ع) - قم: دفتر تبلیغات اسلامی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.

۳۸۴ ص.

ISBN:978-964-2636-25-9

۳۲۰۰۰ ریال:

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: [۳۴۷] - ۳۵۱، همچنین بصورت زیر نویس.

تمایه.

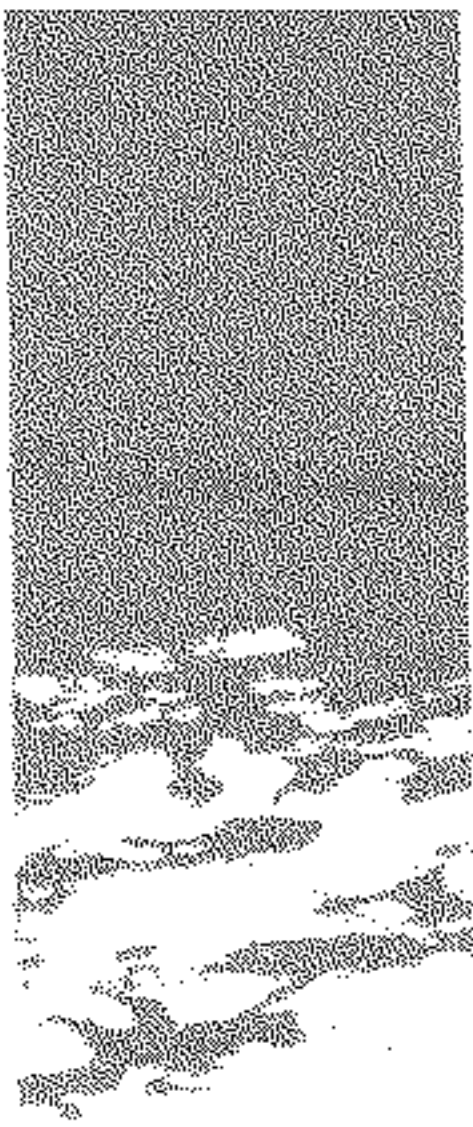
۱. شیعه. ۲. محمد بن حسن (عجج). امام دوازدهم. ۲۵۵ ق. - غیبت صغری. ۳. اسلام - تاریخ. ۱۳۲ - ۶۵۶ ق.

الف: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت (ع) - ب. عنوان.

۲۹۷/۵۲۲

۹ الف ۵ ج / ۲۳۹/۲ BP

۱۳۸۶



فهرست

۹	سخنی با خواننده
۱۳	مقدمه
۱۵	شناخت مآخذ
۱۵	الف) منابع کهن
۱۶	۱. آثار شیعی
۲۲	۲. آثار غیر شیعی
۲۳	ب) پژوهش‌های جدید
۲۵	فصل اول: کلیات
۲۵	الف) درآمدی بر مسأله غیبت
۲۵	۱. الف) غیبت در احادیث و روایات
۳۰	۲. الف) اندیشه غیبت در فرقه‌های شیعی و اسلامی
۳۴	۳. الف) تألیفات در موضوع غیبت تا پیش از غیبت
۳۷	۴. الف) زمینه‌های آمادگی جامعه شیعه در مواجهه با غیبت
۴۱	ب) در آستانه غیبت صغری

۶. اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه در غیبت صغری

۴۱	۱. ب) گذری در زندگانی امام یازدهم <small>علیه السلام</small>
۵۲	۲. ب) مهدی <small>علیه السلام</small> از ولادت تا غیبت
۶۵	فصل دوم: جهان اسلام در عصر غیبت صغری
۶۵	الف) وضعیت سیاسی
۶۷	خلافت عباسی
۷۶	دولت‌های اسلامی
۸۴	ب) وضعیت دینی و علمی
۸۴	مذاهب اسلامی و حوزه انتشار آنها
۹۳	ج) حوزه‌های فعال علمی
۹۷	د) فعالیت‌ها و دستاوردهای علمی
۱۰۱	فصل سوم: موقعیت سیاسی شیعیان
۱۰۱	۱. رویکرد سیاسی شیعی
۱۰۴	دولت‌های مستقل شیعی
۱۱۷	امارت‌های دیگر
۱۲۱	۲. حضور شیعیان در دربار عباسیان
۱۲۲	الف) در مقام وزارت
۱۳۱	ب) در منصب امیرالامرای
۱۳۳	ج) در مناصب اداری و حکومتی
۱۴۷	فصل چهارم: اوضاع اجتماعی شیعیان
۱۴۷	۱. جغرافیای انسانی شیعه
۱۷۲	۲. موقعیت اجتماعی
۱۷۲	الف) زندگی شهری

فهرست مطالب ۷

۱۷۷	ب) جایگاه اجتماعی
۱۸۰	ج) خاندان‌های شیعی
۱۸۳	د) وضعیت معیشتی:
۱۸۶	پیشوایی جامعه شیعه
۱۸۷	الف) مسأله امامت و پیدایش انشعابات فرقه‌ای
۱۹۴	۱. واقفیه:
۱۹۵	۲. جعفریه:
۱۹۶	۳. محمدیه:
۱۹۷	۴. قائلین به انقطاع امامت:
۱۹۸	ب) امام غایب و هدایتگری جامعه شیعه:
۱۹۸	دیدارهای مستقیم
۲۰۲	ارتباط‌های مکاتباتی
۲۰۹	ج) نائبان خاص، سفیران امام
۲۴۳	فصل پنجم: وضعیت علمی و فرهنگی شیعیان
۲۵۰	مکاتب علمی
۲۵۰	الف) مکتب کلامی
۲۵۴	ب) مکتب حدیثی
۲۵۶	ج) مکتب فقهی
۲۵۹	خوزه‌های علمی
۲۵۹	کوفه
۲۶۶	قم
۲۷۰	بغداد

۲۷۳	ری
۲۷۶	نیشابور
۲۷۹	سمرقند و کش
۲۸۳	روابط حوزه‌های علمی
۲۸۸	دانشمندان و اندیشمندان
۳۱۲	تألیفات و تصنیفات
۳۱۲	الف) توسعه و تکامل
۳۱۷	ب) زمینه‌ها
۳۱۹	حدیث
۳۲۱	فقه
۳۲۴	عقاید و کلام
۳۲۵	خداشناسی
۳۲۶	امامت
۳۲۸	ادیان و مذاهب
۳۳۰	رجال
۳۳۰	تاریخ
۳۳۳	غیبت و موضوعات وابسته
۳۳۵	فضایل و مناقب
۳۳۶	نوادیر
۳۳۶	طب
۳۳۸	شعر و ادب
۳۴۷	منابع و مأخذ

سخنی با خواننده

شناخت ادوار زندگی امامان علیهم السلام و نیز اقتضائات حاکم بر آنها به منظور دریافت صحیح نقش آفرینی آنان و هم‌چنین درک تفاوت رفتاری و گوناگونی مواجهات آنان با قضایای پیش آمده امری ضروری است. آنان که بدون پرداختن به تاریخ و بستر حیاتی پیشوایان مذهبی به اظهار نظر پرداخته‌اند از فهم بسیاری از رموز و پیچیدگی‌های موجود در تعاملات آنان ناتوان می‌مانند. تاریخ امامت و در مفهوم کلی‌تر تاریخ تشیع، تلاشی برای شناخت و شناسایی چنین بستر و بسترهایی است تا به درستی روشن گردد که پیشوایان شیعی از چه شخصیت مؤثر و کارآیی برخوردار بوده‌اند و چه نقشی در حیات معقول آدمیان ایفا کرده‌اند و پیامد فعالیت‌های آنان چه بوده است؟

نگاه شیعه به تاریخ اسلام، از این منظر فضاهاى جدیدی را فراروی پژوهشگر می‌گشاید و بدو اجازه می‌دهد تا تاریخ را، با همه اهمیتى که در میان دیگر مسلمانان دارد، به صورتی ژرف‌تر و دقیق‌تر بنگرد؛ چرا که در باور شیعه، شناخت و شناسایی دقیق تاریخ و کشف حقایق آن، راستی‌هایی را به آدمی می‌نماید که در نهایت به تأیید و استواری اندیشه اعتقادی شیعه می‌انجامد. اینان در همین راستا،

تاریخی مبتنی بر مبادی دیگر در افکنده‌اند و به جای آنچه دیگران بر محور زیست سیاسی خلفا و حکومتگران طراحی کرده‌اند، خود طرحی دیگر پیش نهاده‌اند که نقش آفرینان اصلی آن پیشوایان دین و کارکردهای آنان است؛ از این رو، تاریخ امامت به جای تاریخ خلفا، روی داده‌های فرهنگی و معنوی به جای وقایع نظامی و فتوحات، و بیش از همه تأکید بر عنصر ارزش‌های متعالی به جای پافشاری بر مقوله‌های رفتاری قدرتمندان، قرار گرفته است. رویکرد متفاوت شیعه به تاریخ از آغاز، ابداعی در فرایند نگارش تاریخی ایجاد کرده و زوایا و نهانگاه‌هایی را روشن ساخته است که علی‌القاعده در نگره‌های عمومی تاریخنگاری، توجهی در خور و شایسته به آن‌ها نمی‌شد.

پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم‌السلام که با مأموریت معرفی تاریخ ائمه علیهم‌السلام، شیعه، و ادوار مرتبط با آن، به حوزه پژوهش‌های روشمند روی دارد، مسأله «اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر غیبت صغری» را به عنوان یکی از موضوعات قابل پی‌گیری در دستور کار خویش قرار داده تا یکی از مقاطع حساس تاریخ شیعه را، که در سیر تفکر اعتقادی و سیاسی به شدت تأثیرگذار است، معرفی نماید. عصری که در باور شیعه، آخرین امام منصوب الهی، تابع عوامل و قضایایی، از چشم آدمیان مستور شد و به روشی دیگر در پی برقراری ارتباط با پیروانش برآمد و بی‌تردید مبدأ دغدغه‌ها و ابهام‌ها، پرسش‌ها و حتی شبهاتی گردید.

این دوره نزدیک به یک صد ساله که با غیبت امام دوازدهم در سال ۲۶۰ ق آغاز و با درگذشت آخرین نائب خاص آن حضرت، به سال ۳۲۹ ق ختم می‌گردد، گذشته از جهات بیان شده، از آن رو که زمینه ساز عصری دراز و با محدوده‌ای نامعلوم، با عنوان غیبت کبری است، خود شایسته تأمل خاص است. به راستی در

این دوره وضعیت سیاسی جهان اسلام چگونه بود و شیعه در این میان چه می‌کرده است؟ از نظر فکری، اجتماعی و به ویژه علمی و فرهنگی مسلمانان چه اوضاعی داشته‌اند و مهم‌تر از آن، وضعیت فرهنگی و علمی جهان شیعه است که خود اقتضات دیگری دارد؛ پراکندگی جمعیت، شهرهای شیعه‌نشین، مراکز علمی، دانشمندان، علوم و مباحث دیگر در این حوزه قابل جستجو و امعان نظر می‌باشد. بر همین اساس، پژوهشکده ورود به این مقوله را از پژوهش‌های ضروری شمرده تا در پرتو آن بسیاری از مسایل ابهام‌آلود پاسخ بیابند. بی‌گمان انجام چنین کاری تنها با پشتوانه فکری و طراحی اندیشمندان دست‌یافتنی است. در این جا شایسته است از پژوهشگر ارجمند آقای دکتر غلام حسن حسین زاده‌شانه‌چی که با اشتیاق و پشتکاری، و همت بلند به انجام آن دست‌یازید، تقدیر گردد و نیز از دیگر پژوهشگران پژوهشکده که به نحوی در شکل‌گیری این کتاب ارزشمند نقش آفریدند، به ویژه اعضای محترم شورای پژوهشی، مدیر پیشین گروه فرهنگ و تمدن اسلامی آقای دکتر نعمت‌الله صفری، مدیر کنونی گروه، آقای مهراں اسماعیلی، مدیر دفتر پژوهش حجة الاسلام آقای شالباق، اعضای محترم شورای علمی گروه و هم‌چنین حجة الاسلام والمسلمین آقای محمدتقی سبحانی ریاست محترم پژوهشگاه، و حجة الاسلام والمسلمین آقای محمد حسن نجفی قائم مقام محترم پژوهشگاه تشکر و قدردانی شود.

دکتر سید علیرضا واسعی

مدیر پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت (ع)

مقدمه

تشیع در طول تاریخ خود، ادوار پرفراز و فرودی را پشت سر نهاده است که هر یک از آنها، بخشی از روند تکامل تاریخی جامعه شیعه را تشکیل می‌دهند و در هر دوره بسته به شرایط و موقعیت‌های سیاسی و اجتماعی حاکم بر جهان اسلام، بُعد یا ابعادی از فرهنگ و تاریخ شیعه، رشد و تعالی یافته است. در یک تقسیم‌بندی کلی تاریخ تشیع را به سه دوره می‌توان تقسیم نمود، هر چند به لحاظ زمانی میان آنها تناسبی به چشم نمی‌خورد؛ برخی کوتاه‌اند و زودگذر و بعضی طولانی و بلندمدت، و نیز به لحاظ اهمیت و تأثیرگذاری‌شان بر روند تکامل نسبی فرهنگ شیعه نیز متفاوتند. نخستین دوره تاریخی، دوره حضور ائمه علیهم‌السلام است که حدود دویست و پنجاه سال به طول انجامید و بی‌شک این دوره در شکل‌گیری فرهنگ شیعه بیشترین تأثیر را به خود اختصاص داده است و در واقع دستاوردهای فرهنگی این دوره، که حاصل تلاش‌ها و تعلیمات امامان علیهم‌السلام بوده، بن‌مایه فعالیت‌های فرهنگی شیعیان در ادوار بعدی، و سرمایه تشیع اصیل گردید.

دوره دوم، عصر آغاز غیبت امام دوازدهم و دوره نائبان خاص است که به مدت شصت و نه سال به درازا کشید و از آن به عصر غیبت صغری یاد می‌شود. در این

زمان جامعه شیعه شاهد بروز تحولات فرهنگی و سیاسی و اجتماعی بسیاری بود. عصر غیبت کبری که دوره سوم تاریخ تشیع تلقی می شود، با مدت زمان بسیار طولانی تر نسبت به ادوار پیشین، ظرفی برای تجربه ها و دستاوردهای گوناگون در جامعه شیعه بوده است.

هر یک از این دوره ها به سبب دارا بودن ویژگی های خاص، که آن ها را از دوره های دیگر متمایز می سازد، حائز اهمیتند. در این میان به نظر می رسد که دوره غیبت صفری اهمیت ویژه ای داشته باشد؛ هم از آن رو که دوره میانی عصر حضور ائمه و دوره غیبت کبری، و ظرف زمانی برای انتقال از یک موقعیت اجتماعی به موقعیتی جدید به شمار می رود و هم به این لحاظ که در این دوره علی رغم کوتاهی زمانش، تحولات بسیاری در اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه شیعی پدید آمد و دستاوردهای شگرفی عاید شیعیان شد که زمینه ساز فعالیت های گسترده آنان در عصر غیبت کبری گردید، از این جهت بررسی تاریخی این دوره، علاوه بر آشنایی با این تحولات، فعالیت ها و دستاوردها و چگونگی توسعه و تکامل نسبی جامعه و فرهنگ تشیع، می تواند در جهت پاسخ گویی به سؤالات و شبهاتی که در خصوص تاریخ و فرهنگ شیعه قابل طرح است و نیز بهره گیری از تجربیات جامعه شیعه در این دوره و به کارگیری آن ها، ما را یاری کند.

در نوشتار حاضر سعی شده است تا بر اساس اطلاعات تاریخی قابل اعتماد و معتبر، اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این دوره معرفی گردد و بدین منظور ساختار کتاب به گونه ای ترتیب یافته است که تمامی مباحث ضروری را در خود جای می دهد. در دو فصل نخست با طرح مباحثی مقدماتی، سعی شده تا زمینه ورود به اصل بحث فراهم گردد، از این رو فصل اول به بحث هایی درباره مسأله غیبت و مشکلات آن، و تلاش های امامان علیهم السلام جهت زمینه سازی در جامعه شیعه

برای مواجهه با این پدیده اختصاص یافته است و فصل دوم فضای کلی و عمومی جهان اسلام در عصر غیبت صغری را به تصویر کشیده است تا خواننده درک بهتری از موقعیت جامعه شیعه در عصر مورد نظر، در جهان پهناور اسلام داشته باشد. فصول بعدی به مباحث سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه شیعه پرداخته است و در هر بخش شاخصه‌هایی که نشان‌دهنده وضعیت شیعیان در زمینه‌های مذکور است مورد توجه قرار گرفته است، چنان‌که مبحث در اوضاع سیاسی، از فعالیت‌های سیاسی دولت‌ها، احزاب و شخصیت‌های شیعی بحث و گفتگو شده و در بخش وضعیت فرهنگی، از مراکز علمی، دانشمندان و اندیشمندان و دستاوردهای فرهنگی و علمی سخن به میان آمده است. بی‌شک ذکر مطالب مذکور، که به لحاظ موضوعی متنوع می‌باشند، در راستای به تصویر کشیدن چهره جامعه شیعی در عصر غیبت صغری از ابعاد فوق‌الذکر بوده است.

شناخت مأخذ

در این نوشتار از منابع متنوع و متعددی بهره گرفته شده است که به‌طور کلی می‌توان آن‌ها را به منابع کهن و پژوهش‌های جدید تقسیم کرد:

الف) منابع کهن

مقصود از منابع کهن، تألیفات و تصنیفاتی هستند که در عصر غیبت صغری یا زمانی نزدیک به آن به رشته تحریر درآمده‌است، البته به‌طور معمول، منابع تاریخی اسلامی تا سده‌های دوازدهم و سیزدهم هجری، جزو منابع کهن تلقی می‌گردند. منابع کهن در بحث غیبت صغری از تنوع موضوعی و گوناگونی بسیار برخوردارند و می‌توان آن‌ها را در دو دسته آثار شیعی و غیر شیعی گروه‌بندی کرد.

۱. آثار شیعی

آثار شیعی نیز به نوبه خود با توجه به تنوع موضوعاتشان قابل تفکیک به دو گروه هستند؛ تألیفات اختصاصی و تألیفات غیر اختصاصی.

۱.۱. تألیفات اختصاصی

در این طرح آثاری را تألیفات اختصاصی می‌نامیم که به طور خاص درباره امام دوازدهم علیه السلام و یا در موضوع غیبت صفری و مسایل مربوط به آن به نگارش درآمده‌اند. از این قبیل کتاب‌ها می‌توان به موارد چندی اشاره کرد که برخی در عصر غیبت و شماری هم پس از آن و در فاصله زمانی اندک پدید آمده‌اند.

از نخستین تألیفات اختصاصی به لحاظ زمانی، باید از کتاب الامامه والبصيرة من الحيرة نوشته ابن بابویه رازی (م ۳۳۹ ق) نام برد که کتابش، را چنان که خود در مقدمه ذکر کرده است، به منظور ایجاد آگاهی لازم در باب امامت و مهدویت و رفع شبهات و مشکلات جامعه شیعی در این مسأله، به رشته تحریر درآورده است. نویسنده که خود از دانشمندان بنام این عصر است، مجموعه‌ای از روایات مربوط به بحث امامت و مهدویت را گرد آورده که مبین موضع اعتقادی شیعه امامیه در مسأله امامت می‌باشد. علی‌رغم این که بخش مهمی از کتاب، یعنی فصل مربوط به امام دوازدهم از میان رفته؛ ولی قسمت‌های باقی مانده آن ارزش قابل ملاحظه‌ای دارد و نیز گفته‌های مؤلف، در درک موقعیت شیعیان در عصر غیبت به ما کمک می‌نماید.

از مهم‌ترین تألیفات اختصاصی، که اندکی پس از غیبت صفری پدید آمد، کتاب کمال‌الدین و تمام النعمه، نوشته شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه (م ۳۸۱ ق) است که از منابع اصلی اطلاعاتی در این باب به شمار می‌رود و مرجعی برای نویسندگان بعدی بوده که در این زمینه دست به قلم برده‌اند. شیخ صدوق که محدثی پرکار بوده و روایات خود را از مشایخ و راویان بسیار فرا گرفته، اغلب

اطلاعات کتابش را از روایات مستندی که خود شنیده، فراهم ساخته است، گرچه در این کتاب گاه روایات مرسل و راویان ضعیف نیز به چشم می‌خورند؛ ولی به جهت وجود روایات، این کتاب در تألیفات هم‌عصر وی و یا پس از او، و نیز به جهت شخصیت ممتاز علمی مؤلف، که وی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین محدثان عصر خویش است، نمی‌توان آن را مورد قدح و طعن قرار داد. شیخ صدوق در کتاب خود کمابیش شیوه پدرش در تألیف کتاب الامامه و التبصرة من الحیره را به کار برده است و پس از ذکر روایاتی درباره امامت و حیات ائمه اثنی عشر و رفع شبهات فرقه‌هایی چون زیدیه و واقفیه، به موضوع مهدویت پرداخته و در آن به‌طور مفصل روایاتی درباره ولادت و امامت مهدی (عج)، مسأله غیبت، نائبان و کیلان امام و مسایل مربوط به غیبت ذکر کرده است و در این مباحث، از روایات پدرش نیز بهره برده است. این کتاب از جهت اطلاعاتی که درباره ولادت امام، وضعیت عمومی شیعیان و ارتباط متقابل آنان و امام (عج) در عصر غیبت صغری ارائه داده، حائز اهمیت است.

تقریباً هم‌زمان با کمال‌الدین و تمام النعمه و شاید اندکی پیش از آن، ابو عبد الله محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب، معروف به ابن ابی زینب نعمانی (م ۳۶۰ ق) کتاب الغیبه خود را به رشته تحریر درآورد. نعمانی در طی سفرهای مکرر، روایات خود را از مشایخ مختلفی فراگرفت که در بین ایشان شخصیت‌های ممتاز شیعه، مانند کلینی، راویان زیدی چون ابن عقده و نویسندگان واقفی مذهب مثل احمد بن نصر بن هوذه باهلی به چشم می‌خورند. در عین حال نجاشی وی را از مشایخ امامیه و عظیم‌القدر، و دارای عقیده‌ای درست دانسته است.^۱ کتاب الغیبه او که آن را در زمان حیاتش در شهر حلب روایت می‌کرد و بعد از مرگش نیز از کتاب‌هایی بود که

۱. نجاشی، رجال، ص ۲۸۳.

بحث و تدریس می‌شد،^۱ از منابع روایی مهم در موضوع خود به‌شمار می‌رود، چنان‌که شیخ مفید به هنگام برشمردن کتاب‌های مربوط به موضوع مهدویت از آن یاد می‌کند.^۲ تألیف این کتاب که گویا به سال ۳۴۲ ق به پایان رسیده، چنان‌که مؤلف در مقدمه اشاره نموده در ابواب متعددی تنظیم یافته‌است؛ فصول اولیه آن به مباحث عمومی امامت، یعنی ضرورت وجود امام معصوم اختصاص یافته و سپس به مبحث امامت حضرت مهدی (عج)، غیبت، وضعیت شیعیان و وظیفه آنان در این دوران، و ظهور و علائم آن پرداخته شده‌است. نعمانی درباره وضعیت شیعیان، در غیبت صغری مطلب زیادی نیاورده و تنها به ذکر روایات امامان علیهم‌السلام اکتفا کرده‌است. با این حال گفته‌های شکوای گونه وی در لابه لای روایات کتاب و در مقدمه، فضای کلی عصر غیبت را متذکر می‌شود. نعمانی در کتاب خود از برخی نویسندگان زیدی و واقفی مذهب و کتاب‌هایشان بهره برده، چنان‌که در برخی موارد خود به آن متذکر می‌شود.^۳ و با توجه به مطالبی که درباره اهمیت این روایت و احادیث در مقدمه کتابش آورده، می‌توان دریافت که وی به سنجش و ارزیابی روایاتش اهمیت می‌داده‌است، هم‌چنین ترتیب روایات او به‌طور عمده مسند هستند و نام منابع اطلاعاتی نویسنده در آن‌ها ذکر شده‌است.

نزدیک به صد سال بعد از نعمانی، کتاب دیگری با نام الغیبه، به قلم دانشمند بزرگ شیعی، محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ ق) تألیف گردید که به لحاظ شکلی، شباهت زیادی با کتاب کمال‌الدین شیخ صدوق دارد. گرچه به لحاظ محتوایی با آن متفاوت است. با این حال طوسی شمار زیادی از روایات شیخ صدوق و پدر او ابن بابویه را در کتاب خود آورده؛ اما از روایات الغیبه نعمانی کمتر بهره برده‌است.

۱. همان.

۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۰.

۳. رک: نعمانی، الغیبه، ص ۳۲.

هر چند که از نظر مضمون و محتوا همانند هستند. وی افزون بر نقل از دیگر کتب روایی شیعه، روایاتی را که خود شنیده بود، نیز ذکر کرده است. کتاب با فصلی درباره ماهیت و امکان غیبت امام شروع می‌شود و سپس به رد عقاید فرقه‌های شیعی قائل به غیبت، مانند کیسانیه، تاووسیه و واقفیه می‌پردازد و در فصول بعدی، نویسنده به ذکر تاریخ امام مهدی (عج) و غیبت صغری وارد می‌شود. این قسمت کتاب، به لحاظ تاریخی از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا اطلاعات بسیار و مفیدی درباره نائبان و وکیلان امام دوازدهم در غیبت صغری و وقایع عصر آنان و نیز درباره مدعیان دروغین نیابت و وکالت به دست می‌دهد که مهم‌ترین منبع اطلاعاتی در این موضوع به‌شمار می‌رود و اطلاعات آن، در دیگر تألیفات باقی مانده از این دوران کمتر به چشم می‌خورد.

کتاب منتخب الانوار المضيئه نوشته علی بن عبدالکریم نیل نجفی، از نویسندگان قرن هشتم هجری را نیز باید در ردیف منابع اختصاصی یاد کرد. این کتاب که بیشتر اطلاعاتش را از کمال‌الدین شیخ صدوق گرفته، پس از ذکر مطالبی درباره ولادت امام مهدی (عج)، به مسأله غیبت و بیان حوادث این دوران، به ویژه ذکر وکیلان و نائبان امام دوازدهم پرداخته است.

لازم به ذکر است که کتاب‌های متعددی، پس از غیبت صغری، درباره امام مهدی (عج) نوشته شدند که بسیاری از آنها مشتمل بر مباحث کلامی، و بدور از اطلاعات تاریخی‌اند. از این قبیل می‌توان به کتاب الفصول العشره نوشته شیخ مفید (م ۴۱۱ ق) اشاره کرد که مجموعه‌ای از پرسش و پاسخ‌ها درباره مهدی (عج) و غیبت اوست. شمار دیگری از این کتاب‌ها نیز، که احتمالاً اطلاعات مفیدی درباره تاریخ غیبت صغری دربرداشتند، از میان رفته‌اند و فقط نامی از آنها در کتب رجالی و فهرست‌ها باقی است.

۱.۲. منابع غیراختصاصی

منابع غیراختصاصی، که در موضوعات مختلف نوشته شده‌اند و به‌طور خاص به بحث مهدویت و غیبت پرداخته‌اند، مکمل اطلاعات منابع اختصاصی هستند. این تألیفات شامل کتاب‌های سیره، مناقب، رجال و فهرست‌ها و مجموعه‌های روایی می‌باشند. از کتب سیره‌ای می‌توان چند مورد شاخص را نام برد که الارشاد مفید از جمله آن‌ها است؛ اگر چه اطلاعات مربوط به امام مهدی (عج) و رویدادهای عصر غیبت در این کتاب چندان زیاد نیست، با این حال نباید آن‌ها را از نظر دور داشت، چنان‌که همین مطالب، مورد استفاده و توجه نویسندگان بعدی قرار گرفت، از جمله فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸ ق) در کتاب اعلام الوری خود، که با فاصله نسبتاً زیادی از الارشاد نوشته شده است. در فصلی جداگانه به ذکر ارتباطات شیعیان با امام علیه السلام و بالعکس پرداخته است که بیشتر مطالب آن منقول از شیخ صدوق و کلینی می‌باشد. از دیگر کتب سیره‌ای، کشف الغمّة علی بن عیسی اربلی (م ۶۹۳ ق) را باید نام برد که اگر چه با فاصله زمانی زیادی از غیبت صغری نوشته شده؛ اما از منابع معتبر سیره‌ای به‌شمار می‌رود و اطلاعات آن در باب مهدویت قابل توجه و برگرفته از منابع پیشین است.

در میان کتب مناقب نیز آثار قابل توجهی در این خصوص وجود دارند که کتاب کفایة الاثر نوشته علی بن محمد خزاز قمی، نویسنده قرن چهارم هجری، از اولین این آثار به‌شمار می‌رود که باقی مانده است. نویسنده پس از ذکر فضایل و سیره یازده امام، روایاتی درباره حضرت مهدی (عج) می‌آورد که اطلاعات زیادی درباره وقایع عصر غیبت به دست می‌دهد. در این زمینه کتاب المناقب ابن شهر آشوب مازندرانی مطالب بیشتری دارد؛ اما بیشتر از همه، کتاب الخرائج والجرائح قطب‌الدین راوندی (م ۵۷۳ ق) اطلاعاتی را درباره اوضاع شیعیان در

غیبت صغری و ارتباطات متقابل شیعیان با امام دوازدهم و نیز نقش و فعالیت وکیلان به دست می‌دهد که البته اغلب آن‌ها از کتاب شیخ صدوق گرفته شده است. یکی از منابع اطلاعاتی خوب در موضوعات فوق‌الذکر کتاب احتجاج احمد بن علی طبرسی (در گذشته قرن هشتم هـ) است که البته در زمره کتب مناقب جای نمی‌گیرد؛ بلکه می‌توان آن را از کتب کلامی به‌شمار آورد. طبرسی شماری از توقیعات امام دوازدهم و نامه‌های شیعیان به آن حضرت را همراه جواب‌هایشان و نیز مطالبی چشمگیر درباره وکیلان و نایبان و مدعیان دروغین نیابت ذکر کرده است که در شناخت وضع اجتماعی و فرهنگی شیعیان در عصر غیبت حائز اهمیت می‌باشند، اگر چه بسیاری از روایات طبرسی مرسل و بدون ذکر سند می‌باشند؛ ولی این روایات را می‌توان در منابع دیگر یافت.

دسته دیگر از منابع غیراختصاصی، کتب رجال هستند که اهمیت آن‌ها بیشتر در ارائه مطالب قابل توجهی درباره وضعیت علمی و دستاوردهای فرهنگی عصر مورد نظر می‌باشد. در این حوزه رساله ابی‌غالب زراری، رجال کشی، رجال طوسی و اختیار معرفة الرجال او و بیش از همه رجال نجاشی حائز اهمیت‌اند. کتاب‌های فهرست مانند فهرست طوسی و فهرست منتخب‌الدین نیز اطلاعات مشابه قابل توجهی دارند، به ویژه فهرست طوسی به خوبی دستاوردهای علمی و فرهنگی این دوران را به تصویر کشیده است.

گذشته از منابع فوق‌الذکر، جوامع روایی، حاوی مجموعه‌ای از اطلاعات متنوع هستند که در موضوعات مختلف می‌توان از آن‌ها بهره برد. از این دسته کتاب الکافی محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ ق) به لحاظ این که در دوره تاریخی مورد نظر نگارش یافته اهمیت ویژه‌ای دارد، اگر چه اطلاعات آن در باب مهدویت و تاریخ غیبت چندان زیاد نیست؛ ولی اعتبار و وثاقت آن موجب شده تا روایاتش

در اغلب تألیفات بعدی مشاهده شود. از نمونه‌های متأخرتر این قبیل آثار، مجموعه بحارالانوار است که بخش مفصلی از آن به تاریخ امام دوازدهم اختصاص یافته و اطلاعات متنوعی از منابع مختلف را گرد آورده است.

در این جا باید به کتاب‌های فرق و مذاهب نیز اشاره نمود؛ مانند فرق الشیعة نوبختی و المقالات و الفرق اشعری که مطالب قابل توجهی در خصوص تحولات مذهبی در این عصر دارا می‌باشند. علاوه بر منابع مذکور، کلیه تألیفاتی که در عصر مورد نظر یا نزدیک به آن در هر زمینه‌ای (فقهی، کلامی، تاریخی و...) فراهم آمده‌اند می‌توانند اطلاعاتی هر چند مختصر، درباره اوضاع شیعیان و غیبت صفری ارائه نمایند.

۲. آثار غیر شیعی

تألیفات غیر شیعی که در طرح مورد بحث، قابل استفاده هستند از تنوع موضوعی و وسیعی برخوردارند. کتاب‌های تواریخ عمومی همانند تاریخ طبری و ذیل‌ها و تکمله‌هایش، تجارب الامم مسکویه رازی، الکامل ابن اثیر و آثار مشابه این‌ها، اغلب اطلاعاتی درباره وضع سیاسی این عصر، دربردارند و تواریخ محلی و دودمانی مکمل اطلاعات آن‌ها می‌باشند. کتاب‌های جغرافیایی نیز دسته‌ای دیگر از منابع‌اند که اطلاعات قابل توجهی درباره اوضاع اجتماعی ارائه می‌دهند. در این زمینه به‌ویژه باید از احسن التقاسیم مقدسی یاد کرد که یک دایرةالمعارف مردم‌شناسی به‌شمار می‌آید. منابع رجالی چون تاریخ بغداد و وفیات الاعیان و آثار مشابه دیگر به همراه کتب فهرست، تکمیل‌کننده مباحث مربوط به اوضاع فرهنگی می‌باشند. دسته دیگری از منابع که می‌توان در میان انبوه اطلاعاتشان نکات قابل توجهی یافت، جنگ‌ها و مجموعه‌های ادبی هستند که از آن جمله می‌توان، نشوارالمحاضره ابوالحسن تنوخی و نه‌ایة‌الارب نویری را نام برد.

ب) پژوهش‌های جدید

در پژوهش‌های معاصر، آثار ارزنده‌ای پدید آمده‌اند که هر کدام به یکی از مباحث مورد نظر توجه داشته‌اند. کتاب تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم نوشته جاسم حسین، که از اولین و بهترین پژوهش‌های جدید در این موضوع است، بیشتر بر مسایل سیاسی این دوران متمرکز شده است، اگرچه توجه مؤلف به تاریخ نواب اربعه و اشاره به فرقه‌گرایی در این عصر قابل توجه است. کتاب تاریخ غیبت صغری نوشته محمد صدر نیز همین‌گونه است که در باب مسایل اجتماعی و فرهنگی این عصر مطالبی عرضه نکرده است، هر چند در این کتاب، علی‌رغم حجم کم آن، سعی شده تا محدوده بحث از کتاب فوق‌الذکر بازتر شود با این حال همانند آن توجه زیادی به مسایل اجتماعی و فرهنگی نشده است. هم‌چنین کتاب تاریخ عصر غیبت نگاهی تحلیلی به عصر غیبت امام دوازدهم نوشته پورسید آقایی و دیگران را نیز باید از جمله این آثار برشمرد.

از پژوهش‌های ارزنده در موضوع تاریخ غیبت صغری که اطلاعات ارزشمندی در بر دارد، کتاب سازمان وکالت از محمدرضا جباری است که به‌طور مفصل به بحث دربارهٔ وکیلان و نایبان امام دوازدهم در غیبت صغری و نقش آنان در جوامع شیعی پرداخته است و مطالب آن در این باب بسیار سودمند می‌باشد. چنان‌که ملاحظه می‌شود در آثار مذکور به‌طور عمده، جای مباحث اجتماعی و فرهنگی جامعه شیعه خالی است؛ اما در تحقیقات دیگری که به‌طور کلی به تاریخ تشیع عنایت داشته‌اند و یا در باب دولت‌های شیعی، مناطق شیعه‌نشین و یا شخصیت‌های شیعه مذهب نوشته شده‌اند، به‌طور پراکنده به این مباحث پرداخته شده است در این زمینه هم‌چنین می‌توان از منابع جدید و رجالی، چون اعیان‌الشیعه، فهرست‌ها، چون الذریعه الی تصانیف الشیعه، کتب کلامی - تاریخی، مانند الغدیر و نیز دایرة‌المعارف‌ها بهره برد.

افزون بر کتب مذکور برخی مقالات منتشره در خصوص تاریخ و فرهنگ تشیع نیز اطلاعاتی دربارهٔ اوضاع فرهنگی و اجتماعی شیعه در این دوره به دست می‌دهند. از این قبیل باید از مقاله «نگاهی به مکاتب حدیثی شیعه در سده‌های اولیه» فصلنامه تخصصی شیعه‌شناسی، شماره ۳ و ۴ و برخی مقالات مجلهٔ انتظار یاد کرد. در نوشتار حاضر سعی شده است تا براساس منابع موجود، تصویری از اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه در عصر غیبت صغری ارائه شود. بدیهی است آنچه عرضه گردیده با توجه به اطلاعات قابل دسترس، و در حد توان نگارنده می‌باشد و همواره زمینه برای ارائهٔ طرح‌های کامل‌تر باز است. در پایان لازم است از مدیر محترم پژوهشکده جناب آقای دکتر سید علیرضا واسعی، که با اشراف و پیگیری در سامان‌یابی و به ثمر نشستن این اثر تلاش کردند؛ و مدیر محترم وقت گروه فرهنگ و تمدن اسلامی جناب آقای دکتر نعمت‌الله صغری، که زمینهٔ انجام چنین کاری را برایم فراهم ساخته و در اصلاح و بهبود آن مجدانه کوشیدند، و هم‌چنین از جناب آقای دکتر جباری که نظارت پروژه را بر عهده گرفتند و دیگر عزیزانی که با ارائهٔ نظرات خود در شکل‌گیری بهتر کار نقش آفریدند، و نیز از کلیهٔ کسانی که در پژوهشکدهٔ تاریخ و سیرهٔ اهل بیت علیهم‌السلام پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و دیگر مراکز در انجام این طرح به نگارنده یاری رسانیده‌اند و نیز از همسرم که در این مهم کمک‌کارم بود، تشکر و قدردانی به عمل آید.

فصل اول کلیات

پیش از ورود به مباحث اصلی کتاب لازم است مطالبی جهت آمادگی ذهن خواننده با موضوع مورد بحث و شرایط زمانی و مکانی آن به لحاظ تاریخی، ارائه گردد. و در ادامه نگاهی کلی به مسأله غیبت و موقعیت جامعه شیعه در آستانه وقوع آن افکنده شود.

الف) درآمدی بر مسأله غیبت

درباره مسأله غیبت جای صحبت بسیار است که پرداختن به همه جوانب آن از عهده این نوشتار خارج می باشد، مطالبی درباره امکان وقوع غیبت، علل و عوامل آن و توجیحات منطقی و مذهبی اش، بیشتر جنبه کلامی دارند، اما آن چه بعد تاریخی می یابد سابقه وجود اندیشه غیبت در فرهنگ اسلامی است که سعی می شود در ادامه، مطالبی در این باب آورده شود.

۱. الف) غیبت در احادیث و روایات

غیبت امام دوازدهم شیعیان که در سال ۲۶۰ ق، پس از شهادت امام حسین عسکری علیه السلام آغاز شد تحولی جدید در جامعه شیعه بود که آن را با وضعیتی جدید و نه چندان بسامان روبرو ساخت، به طوری که تا مدتی دست کم بخش عمده ای

از جامعه شیعه را دچار حیرت^۱ و سردرگمی کرد. بی شک مسأله غیبت امام علیه السلام شیعیان را، که همواره بر لزوم وجود امامی زنده و حاضر در هر عصری، به عنوان یک اصل اساسی در دین تأکید داشتند و با این عقیده به مقابله با مذاهب و فرق مخالف، و اندیشه‌ها و آراء منحرف می‌پرداختند، با مشکل بزرگی روبرو نمود. آنان در طی دو قرن با تمسک به حضور امامان معصوم، اندیشه‌های منحرفانه فرقه‌هایی را که به وجود امام غایبی برای خود عقیده داشتند رد و انکار می‌کردند و اینک اظهار همین عقیده از طرف خودشان مسأله دشواری بود که می‌بایست حل گردد. برای درک وضعیت دشوار پیش آمده در ابتدای غیبت تنها توجه به این نکته کافی است که پس از شهادت امام عسکری علیه السلام و آغاز غیبت امام دوازدهم، شیعه امامیه به طور بی‌سابقه‌ای دچار انشعابات فرقه‌ای گردید، به گونه‌ای که بنا به نقل‌های گوناگون به دوازده تائیسست فرقه تقسیم شدند که هر یک در موضوع امامت و جانشینی حضرت عسکری علیه السلام عقیده خاصی را ابراز می‌کردند،^۲ اگر چه پیدایش فرقه‌های انحرافی در شیعه پیش از این هم وجود داشت؛ ولی آن چه بی‌سابقه می‌نمود شمار زیاد این فرقه‌ها بود که در این برهه، همزمان پدید آمدند و این امر به خوبی گویای وضعیت دشواری است که در آغاز غیبت صغری پیش آمده بود.

در واقع مسأله غیبت امام دوازدهم، همزمان با گسترش رسالت الهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جامعه اسلامی مطرح شد و اولین سخنان درباره غیبت مهدی علیه السلام از زبان آن حضرت صادر گردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد متعدد و روایات بسیاری که از ایشان نقل شده و در آنها به ذکر مسأله امامت پس از خود و

۱. در برخی از روایات امامان علیهم السلام درباره غیبت امام دوازدهم از زمان غیبت به دوران حیرت تعبیر شده است توجه به وضعیت پیش آمده در جامعه شیعه پس از رحلت امام عسکری نیز گویای همین مطلب می‌باشد. در این باره در جای خود صحبت خواهد شد.

۲. ر.ک: همین کتاب، فصل چهارم، بخش پیشوایی جامعه شیعه.

وجود دوازده امام پرداخته است، به این نکته نیز اشاره فرموده که دوازدهمین امام، همان مهدی علیه السلام است که خداوند به دست او عدل و داد را بر جهان مستولی خواهد گرداند و ظلم و جور را که تمام جهان را فرا گرفته باشد از میان بر خواهد داشت. در اغلب این روایات به مسأله غیبت حضرت مهدی نیز اشاره شده است.^۱ اهمیت مسأله غیبت، در کنار لزوم آگاهی دادن به ظهور مهدی علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر آن می داشت تا از همان ابتدا به تبیین این دو مسأله اساسی برای مسلمانان پاسخ و با ایمان بپردازد.^۲ بر همین اساس امامان علیهم السلام نیز در هر زمان به فراخور حال و وضعیت جامعه، موضوع غیبت امام دوازدهم را به شیعیان گوشزد می کردند. روایاتی از این دست و گاه با تفصیل بیشتر به فراوانی از امامان نقل شده اند. انبوه روایاتی که تا زمان امام صادق علیه السلام برای شیعیان نقل شده بود، مسأله غیبت را برای بسیاری از ایشان به باوری مسلم تبدیل کرده بود که در وقوع آن شک نداشتند، بلکه از امام علیه السلام درباره چگونگی آن پرسش می کردند. روایتی را که حمیری نقل کرده حاکی از این است که روایات تذکر دهنده به غیبت مهدی علیه السلام تا چه حد رواج داشت.^۳ با نزدیک شدن زمان غیبت، گفتار امامان علیهم السلام در این باب از تصریح بیشتری برخوردار می شد. روایاتی که از امام جواد و امام هادی و

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۶.

۲. سخنان و بشارت های رسول خدا درباره ظهور مهدی علیه السلام فقط در کتاب ها و آثار شیعیان نقل نشده، بلکه در کتاب های روایی قدیمی اهل سنت نیز بسیاری از این روایات ذکر شده اند از جمله در مسند احمد بن حنبل، صحیح محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح مسلم بن حجاج قشیری، سنن ترمذی و شمار دیگری از مسانید روایی. بر همین اساس شماری از نویسندگان و عالمان اهل سنت کتاب هایی در این موضوع نوشته اند، مانند: اخبار المهدی، حسن بن احمد همدانی؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، علی بن حسام الدین متقی هندی؛ البیان فی اخبار صاحب الزمان، محمد بن یوسف کنجی شافعی؛ علامات المهدی، جلال الدین سیوطی، علامات المهدی المنتظر، ابن حجر هیثمی شافعی.

۳. صدوق، همان، ص ۳۴۲.

امام عسکری علیه السلام نقل شده در خصوص زمان غیبت و این که برای کدام یک از امامان واقع خواهد شد تصریح بیشتری دارد. زمانی که یکی از شیعیان از امام جواد علیه السلام درباره جانشین وی می پرسند، امام اظهار می دارد که نخست پسرش علی الهادی و سپس پسر او امام خواهند بود و از آن پس دوران حیرت (غیبت) خواهد بود.^۱ در روایاتی که در این دوره نقل شده، تصریح شده که امام غایب، نواده امام هادی و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است که غیبتی طولانی خواهد داشت و شیعیان در آن زمان باید در انتظار ظهورش باشند.^۲ عملکرد امام حسن عسکری علیه السلام در این زمینه بسیار حساس بود. امام از یک سو می بایست جانشین و امام پس از خود را به شیعیان معرفی می کرد، که البته این امر با توجه به جو خفقان شدیدی که از جانب حکومت عباسی نسبت به امام و شیعیان ایجاد شده بود و امام را ناگزیر به رعایت شدید تقیه می نمود، تنها نسبت به برخی از خواص شیعیان و اصحاب آن حضرت عملی بود و از سوی دیگر بایستی مسأله غیبت وی را به ایشان گوشزد می کرد. بدین ترتیب امام عسکری علیه السلام در دیدارها و گفت و گوهای خود با ایشان، بر این نکته تأکید می نمود که آن حضرت فرزندی دارد که جانشین و امام پس از وی است و او همان مهدی موعودی است که غائب خواهد شد و از غیبت او خبر داده شده است.^۳ با توجه به حجم روایاتی که در این باب از امام عسکری علیه السلام نقل شده و این که شمار آن ها نسبت به احادیث دیگر امامان کمتر است، پیداست که آن حضرت این مسأله را به سبب جو خفقان حاکم و تهدیدات موجود از جانب عباسیان با شمار اندکی از افراد مورد اعتماد خویش در میان می گذاشت. با این حال با توجه به اهمیت مسأله غیبت و لزوم آگاه ساختن عموم

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۱۹۱. روایت دیگری به همین مضمون از امام جواد علیه السلام نقل کرده است.

۲. صدوق، همان، ص ۳۷۷.

۳. رک: صدوق، همان، ص ۴۰۹ و طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۱۵.

شیعیان از امر امامت، آن را به برخی وکیلان^۱ خود که در دیگر شهرها با شیعیان در تماس بودند گوشزد می نمود.^۲

آگاهی دادن و هشدار به وکیلان امام، که در شهرهای دور و نزدیک رابط مردم با امام بودند، اقدامی مدبرانه در جهت ایجاد زمینه مناسب برای این امر بود، زیرا افزون بر این که ایشان به عنوان عوامل اجرایی امام در شهرها نسبت به وظیفه و موضع گیری خود پس از امام یازدهم و آغاز غیبت آگاه می شدند، در می یافتند که در این دوران چگونه باید پاسخ گوی مردم باشند و چگونه در راستای ایجاد آگاهی عمومی نسبت به مسأله غیبت در جامعه شیعه عمل کنند و این همان هدف نهایی و اساسی بود که امامان علیهم السلام از طرح و بیان مسأله غیبت در نظر داشتند و به طور عملی نیز اقداماتی در این جهت صورت می دادند.

در سخنان امامان علیهم السلام مسأله غیبت، اساساً به عنوان یک سنت الهی مطرح شده که در امت های پیشین و انبیای گذشته و اوصیای ایشان معمول بوده است. در این بیانات بر این نکته تأکید شده که پیامبران الهی نیز در برهه هایی از دوران نبوتشان، بنا به عللی از انظار مردم و از میان جامعه غایب می شدند. از جمله پیامبرانی که در این روایات به غیبت آنها اشاره شده حضرت صالح است. بنا به این روایات، وی در سن پیری از میان قومش غایب شد و غیبتش به طول انجامید، به طوری که چون به میان قومش بازگشت او را نمی شناختند.^۳ موسی علیه السلام نیز

۱. با توسعه مرزهای اسلام و گسترش تشیع در شهرها و بلاد مختلف از اواسط قرن دوم هجری امامان در شهرها و نواحی مختلف از میان شیعیان مورد اعتماد، کسانی را به عنوان وکیل خویش تعیین می نمودند که وظیفه آنان برقراری ارتباط میان امامان با شیعیانی بود که در نواحی دور، امکان دسترسی به امام و حضور نزد ایشان را نداشتند. آنان نامه ها، اموال اهدایی و وجوهات شرعی شیعیان را به نزد امامان آورده و پاسخ سؤالات و مشکلات دینی شان را از ائمه گرفته و به آنان می رسانیدند. برای اطلاع بیشتر رک: جباری، محمدرضا، سازمان وکالت.

۲. رک: صدوق، همان، ص ۳۸۴.

۳. همان، ص ۱۲۶.

مدتی از میان قومش غایب شد و در این مدت بنی اسرائیل در حیرت و سرگردانی و رنج بسیار بسر می بردند.^۱ چنین غیبت‌هایی برای حضرت یونس، یوسف و برخی دیگر از پیامبران نیز ذکر شده است.^۲ این روایات در صدد بیان این هستند که غیبت، یکی از سنت‌های الهی در میان انبیاء و اوصیای ایشان به عنوان عملکردی تنبیهی و هشدار دهنده برای امت‌ها و اقوام ایشان بوده تا از غفلت در آیند، و در اغلب امت‌های گذشته محقق شده است و وقوع آن در امت خاتم‌الانبیاء نیز نباید دور از انتظار و امری نوظهور تلقی شود. نقل این گونه روایات، بایی را در احادیث امامان: پدید آورده که در آن غیبت مهدی علیه السلام به غیبت این پیامبران تشبیه و در راستای همان سنت‌های الهی بر شمرده شده است.^۳

بدین گونه امامان علیهم السلام با سخنان و بیانات فراوان خود درباره مسأله غیبت تلاش می کردند تا زمینه فکری مناسبی در این موضوع برای شیعیان فراهم سازند و با آگاهی دادن به شیعیان و اصحاب خاص خود در کنار سیره عملی که در این زمینه داشتند، آنان را برای درک دوران غیبت آماده کرده و با راهنمایی‌ها و ارشادات خود آگاهی لازم و راهکارهای مفیدی را در اختیار ایشان قرار دهند تا آنان را برای جلوگیری و مقابله با پیامدها و مشکلاتی که بالطبع غیبت امام به همراه داشت، آماده سازند.

۲. الف) اندیشه غیبت در فرقه‌های شیعی و اسلامی

فراوانی روایاتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره غیبت مهدی علیه السلام نقل شده بود و آگاهی‌هایی که از طرف امامان صورت گرفته بود، به زودی مسأله غیبت را در نزد

۱. همان، ص ۲۴۰.

۲. همان، ص ۲۲۷.

۳. رک: همان، ص ۲۸۴ و ۱۵۲.

بسیاری از مسلمانان، به صورت یک باور عمومی و واقعه‌ای مسلم و حتمی در آورده بود که به وقوع آن ایمان داشتند. این امر را می‌توان از بهره‌برداری‌های منقی برخی از فرقه‌های منشعب از تشیع دریافت که برای جلب توجه عمومی و جذب پیروانشان به مسأله غیبت تمسک جسته و بدان استناد می‌کردند. از آغاز اولین انشعابات فرقه‌ای در تشیع، گروه‌هایی ظهور می‌کردند که به گونه‌ای به غیبت امام معصومی که در گذشته بود و یا کسانی که خود امامشان می‌پنداشتند، قائل می‌شدند تا از این طریق بتوانند آراء و اندیشه‌های خود را محقق سازند و هواداران و پیروانی برای خود فراهم کنند و البته چه بسا برخی از مدعیان غیبت از ضمیم دل و ایمان قلبی و اعتقاد ناشی از برداشت‌های نادرست و درک ناصحیح از روایات منقول در باب غیبت چنین عقیده‌ای را ابراز می‌کردند. به نقل کتب فرقه‌شناسی، نخستین فرقه‌ای که اظهار نمودند که امامشان غایب گردیده است سبائیه، پیروان عبدالله بن سبأ بودند که درباره امام علی علیه السلام، اندیشه‌های افراطی و غلو آمیزی داشتند و حتی انکار امام نیز در باور آنان تأثیری نبخشید و در نهایت آن حضرت گروهی از ایشان را مجازات کرد.^۱ آنان با شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام اعلام نمودند که علی علیه السلام از دنیا نرفته، بلکه غایب شده و پیش از روز قیامت باز خواهد گشت و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد و در حقیقت به غیبت و رجعت آن حضرت معتقد شدند.^۲ کیسانیه دومین فرقه منشعب از تشیع، و قائل به امامت

۱. اشعری، المقالات و الفرق، ص ۲۰۰ درباره حقیقت وجود عبدالله بن سبأ و پیروانش ربک: عسکری، عبدالله بن سبأ.

۲. اشعری، مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۸۵. وی می‌گوید: وقتی خیر شهادت امام علی علیه السلام به عبدالله بن سبأ در مدائن رسید بانگ برداشت: ای دشمن خدا دروغ می‌گویی، به خدا قسم اگر مغز سرش را در کاسه‌ای بیآوری و هفتاد نفر عادل بر مرگ او گواهی دهند، سخنت را نمی‌پذیریم و یقین داریم که او نمرده و کشته نشده و نمی‌میرد تا بر تمام زمین مسلط شود.... اشعری، المقالات و الفرق، ص ۲۰۰ و نوبختی، فرق الشیعه، ص ۲۲.

محمد بن حنفیه بودند^۱ و زمانی که او در سال ۸۱ ق در شهر مدینه از دنیا رفت، گروهی از آنان کسی را به عنوان جانشین و وصی او نپذیرفتند و اعلام نمودند که او همان مهدی موعود است و لذا نمرده و بلکه غایب گردیده است. از میان زیدیه نیز گروه‌هایی عقیده به غیبت زید بن علی و دیگر رهبران خود را ابراز نمودند؛^۲ از آن جمله گروهی از ایشان به مهدویت و غیبت محمد بن عبدالله حسنی معروف به نفس زکیه عقیده داشتند.^۳ از دیگر فرقه‌های شیعی که عقیده به غیبت را اظهار کردند گروهی بودند که به مهدویت امام باقر علیه السلام قائل شدند^۴ و نیز فرقه اسماعیلیه که اسماعیل پسر امام صادق علیه السلام را وصی و جانشین وی می‌دانستند و گروهی از ایشان درباره او عقیده به غیبت و رجعت داشتند.^۵ بدین ترتیب شمار زیادی از فرقه‌های جدا شده از شیعه چنین عقیده‌ای را اظهار می‌داشتند. این امر تا آغاز غیبت امام دوازدهم

۱. کیسانیه منسوب به کیسان، گروهی از پیروان مختار ثقفی بودند که عقیده داشتند پس از علی علیه السلام محمد بن حنفیه امام است و او به مختار مأموریت داد تا به خون‌خواهی امام حسین علیه السلام قیام کند. برخی کیسان را لقب مختار دانسته‌اند به سبب کیاستی که داشت و برخی نام یکی از افراد او می‌دانند که رهبری این طایفه را به دست گرفت. کیسانیه بعدها به فرقه‌های متعددی منشعب شده و عقاید افراطی یافتند. گروهی از آنان نیز به مهدویت و غیبت ابوهاشم، فرزند محمد بن حنفیه و دیگر رهبرانشان قائل شدند. ر.ک: تویختی، همان، ص ۲۶ - ۳۴؛ اشعری، همان، ص ۲۶ - ۲۷.

۲. تویختی، همان، ص ۴۸.

۳. همان، ص ۶۱. محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام، در سال ۱۴۵ ق رهبری زیدیان را به عهده گرفته و در مدینه علیه منصور خلیفه عباسی قیام کرد و در نبرد با سپاه عباسی کشته شد.

۴. بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۵۹ و شهرستانی، الملل والنحل، ص ۱۴۷.

۵. تویختی، همان، ص ۷۸. وی می‌نویسد: عقیده به غیبت فقط در میان شیعیان بروز نکرد، بلکه طوایفی از غیر شیعیان نیز چنین عقیده‌ای را ابراز می‌کردند از آن جمله فرقه ابومسلمیه بودند اینان گروهی از هواداران بنی عباس و قائل به امامت ابومسلم خراسانی بودند و پس از به قتل رسیدن او اظهار داشتند او زنده و غایب است. ابومسلمیه توسط منصور عباسی سرکوب و نابود شدند. ر.ک: تویختی، همان، ص ۴۷-۵۳؛ اشعری، همان، ص ۶۴-۷۰.

ادامه داشت، به طوری که پس رحلت امام حسن عسکری علیه السلام گروه‌هایی از شیعیان که در مسأله امامت دچار مشکل شده بودند، به غیبت آن حضرت علیه السلام معتقد شدند.^۱ این نکته که سران فرقه‌ها و طوایف مذکور در اثبات عقاید خود به مسأله غیبت استناد می‌کردند، حاکی از شیوع اخبار و روایات منقول در خصوص وقوع غیبت از همان ادوار نخستین تاریخ اسلام می‌باشد، چرا که در غیر این صورت دلیلی وجود نداشت که اینان به مسأله غیبت تمسک کنند و چه بسا طرح چنین ادعایی اساساً با مخالفت همگانی مسلمانان و شیعیان روبرو می‌شد؛ اما چنین باور عمومی نسبت به مسأله غیبت و وجود انبوه روایات در این باب که در بین شیعیان متداول بود، آنان را وامی‌داشت که در اثبات عقاید خود بر آن تأکید کنند. در این میان واقفیه^۲، بیش از همه بر مسأله غیبت تأکید می‌کردند؛ آنان که از پذیرش امامت حضرت رضا علیه السلام سرباز زده بودند به جهت این که برای توقف خویش بر امامت امام کاظم علیه السلام دلیل موجهی بیاورند، به ناچار مسأله غیبت آن حضرت را مطرح و سرسختانه از آن دفاع نمودند. آنان روایات باب غیبت را نقل و آن‌ها را درباره امام کاظم علیه السلام و عقاید خود تأویل می‌کردند.^۳

۱. رک: همین کتاب، فصل چهارم، بخش پیشوایی جامعه شیعه.

۲. واقفیه اصطلاح خاصی است برای گروهی از اصحاب امام هفتم، موسی بن جعفر علیه السلام که پس از رحلت ایشان به طور عمده تحت تأثیر انگیزه‌های مادی و جاه‌طلبی، امامت حضرت رضا علیه السلام را نپذیرفتند. این افراد که از وکیلان دوران امام کاظم علیه السلام بودند به سبب فریفته شدن به اموالی که از شیعیان در نزدشان گرد آمده بود و می‌بایست به امام تحویل دهند اظهار داشتند موسی بن جعفر علیه السلام زنده ولی غایب است. شیخ طوسی در این باره می‌گوید: منابع مورد اعتماد خیر داده‌اند که اولین کسانی که این عقیده را آشکار ساختند علی بن ابی حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی روایتی بودند که در مال دنیا طمع کردند و به عظام دنیا رغبت یافتند و مردم را به خود جلب کردند و از آن اموالی که در آن‌ها خیانت کرده بودند به ایشان نیز دادند... طوسی، الغیبه، ص ۴۲؛ هم‌چنین رک: نوبختی، همان، ص ۱۱۸.

۳. نوبختی، همان، ص ۱۱۸.

۳. الف) تألیفات در موضوع غیبت تا پیش از غیبت

انگیزه‌های مذهبی به همراه وجود روایات مربوط به غیبت در بین شیعیان، گروهی از نویسندگان شیعی را بر آن داشت تا کتاب‌هایی در موضوع غیبت تدوین کنند که همانند اغلب کتاب‌های این دوران مجموعه‌ای از احادیث پیامبر و ائمه علیهم‌السلام را دربرداشتند. تدوین این کتاب‌ها به نوبه خود به شیوع اندیشه غیبت در بین شیعیان کمک می‌کرد، هر چند که شماری از این آثار از سوی پیروان فرقه‌های منحرف شیعه عرضه می‌گردید. در واقع اولین نمونه این کتاب‌ها به وسیله برخی سران واقفیه و به منظور اثبات مدعای خود درباره غایب شدن امام هفتم علیه‌السلام نوشته و در آن ضمن بیان روایات منقول از امامان، به طرح مسأله غیبت پرداختند. علی بن حسن طاطبی معروف به طاطری از اصحاب امام هفتم علیه‌السلام بود که بعدها از سران واقفیه گردید. وی در عقیده خود استوار بود و اصول مذهب واقفیه را به شاگردش حسن بن سماعه آموخت. طاطری دارای تألیفات بسیاری بود که شیخ طوسی آن‌ها را بیش از سی کتاب دانسته است.^۱ از آن جمله کتابی در موضوع غیبت بود که احتمال دارد بعدها اساس کار دیگر نویسندگان واقفی قرار گرفته باشد؛ ولی شاگرد او ابن سماعه، به گفته نجاشی، از او روایت نکرده است.^۲ ابن سماعه (م ۲۶۳ ق)، خود یکی از سران مشهور واقفیه بود که اصول مذهب خود را از علی بن حسن طاطری فراگرفت. او نیز تألیفات بسیاری داشت که شیخ طوسی شمار آن‌ها را هم سی کتاب دانسته است. وی هم چنین کتابی در باب غیبت نوشته بود^۳ و گویا به جهت وثاقت و تبحرش در فقه و تصنیفات خوبی که داشت^۴ علمای

۱. ر.ک: نجاشی، الرجال، ص ۲۵۴؛ طوسی، الفهرست، ص ۲۷۲.

۲. نجاشی، ص ۲۵۵.

۳. نجاشی، همان، ص ۴۱؛ طوسی، همان، ص ۱۲۳. او تعصب شدیدی در مذهب خود و عناد

امامیه برخی روایات وی را که مبتنی بر اصول مذهب واقفیه و مخالف با مسبانی امامیه نبود، در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند، از جمله برخی روایات او در باب مهدویت و غیبت در کتاب‌هایی که بعدها توسط علمای امامیه نوشته شدند، نقل گردیده است.^۵ این کتاب‌ها در فاصله پنجاه سال پیش از آغاز غیبت امام دوازدهم نوشته شدند. همزمان با این تألیفات که واقفیان به اقتضای مذهب خویش و برای اثبات مدعایشان به نوشتن آن‌ها و گردآوری روایات مربوط به این موضوع دست زدند، عالمان امامیه نیز بر اساس معیارهای صحیح و گزینش روایات درست، کتاب‌هایی را در همین موضوع و در راستای تبیین عقاید صحیح تشیع و مقابله و جلوگیری از انحرافات به رشته تحریر در آوردند و البته تألیف چنین کتاب‌هایی، آن هم پیش از دوران غیبت و حتی ولادت امام دوازدهم علیه السلام، حاکی از گستردگی روایات و اطلاعاتی است که در این موضوع در اختیار عالمان و محدثان شیعه قرار داشتند. از میان علمای امامیه در همین زمان چند تن به تألیف کتاب‌هایی در باب غیبت دست زدند. ابراهیم بن صالح انماطی کوفی، یکی از رجال موثق شیعه بود که در زمانی نزدیک به غیبت صفری می‌زیست و

→ بسیاری با امامیه داشت. نجاشی یک مورد از تعصب او در مواجهه با امامیه و امام حسن عسکری علیه السلام را نقل کرده است.

۴. نجاشی او را توثیق کرده و شیخ طوسی تصنیفات او را عالی و فقاہتش را پاکیزه دانسته است. رک: همان‌ها.

۵. نعمانی در کتاب الغیبه برخی روایات او را در باب مهدویت و غیبت به نقل از حمید بن زیاد کوفی (م ۳۱۰ق) ذکر کرده است، اما به یقین نمی‌توان گفت که حمید بن زیاد، کتاب الغیبه این سماعه را در اختیار داشته و یا از آن نقل کرده باشد. رک: نعمانی، الغیبه، ص ۲۰ و ۱۵۶ و ۲۱۱ و ۲۵۰ و ۳۰۸ و ۳۴۲ و ۳۴۶. حمید بن زیاد نیز از چهره‌های شاخص واقفیه و دارای کتاب‌های بسیاری بود. رک: نجاشی، همان، ص ۱۳۲. و چنان که از روایات نعمانی برمی‌آید، او کتابی داشته که در آن روایاتی را در موضوع مهدویت و غیبت آورده بود و این عقده (در گذشته ۳۳۳ق) از این کتاب وی روایت کرده است. رک: نعمانی، همان، ص ۱۰۰ و ۱۸۴.

کتاب‌هایی داشت که از بین رفته، ولی از کتاب الغیبة او نام برده شده است.^۱ علی بن مهزیار اهوازی نیز، که از وکیلان امام نهم علیه السلام و امام دهم علیه السلام بود، دو کتاب به نام‌های الملاحم و القائم داشت.^۲ این کتاب‌ها، چنانچه از نامشان پیداست، باید حاوی مطالبی در موضوع مهدویت و غیبت بوده باشند؛ ولی از کتاب‌های او اثری در دست نیست.^۳ حسن بن محبوب سرّاد (م ۲۲۴ ق) در اثر خود، المشیخة، که در موضوع غیبت است؛ روایاتی در این زمینه آورده بود. برخی عالمان شیعه روایات او را در این باب، نقل کرده‌اند.^۴ اما کتاب فضل بن شاذان نیشابوری^۵ (م ۲۶۰ ق) را که وفاتش همزمان با آغاز غیبت امام علیه السلام بود، می‌توان آخرین و شاید برترین اثری تلقی کرد که تا این زمان توسط علمای امامیه در این موضوع به نگارش در آمد. کتاب او با عنوان اثبات الرجعه به دست نیامده^۶؛ ولی نسخه‌ای از گزیده آن، که در سده‌های متأخرتر، از روی نسخه

۱. جاسم حسین به اشتباه وی را واقفی مذهب دانسته است جاسم، حسین، رک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۲۹. در حالی که ابراهیم بن صالح واقفی مذهب، شخص دیگری می‌باشد که نجاشی او را از زینی اسد و از اصحاب امام هفتم و طوسی از اصحاب امام باقر علیه السلام بر شمرده است و او غیر از ابراهیم بن صالح صاحب کتاب الغیبه است. تفرشی نیز بر این نکته تأکید کرده است و رک: نجاشی، رجال، ص ۱۵ و ۲۴؛ طوسی، رجال، ص ۱۲۴ و ۴۱۴ و تفرشی، نقدالرجال، ج ۲، ص ۳۲.

۲. نجاشی، همان، ص ۲۵۳ و طوسی، همان، ص ۲۶۵.

۳. نعمانی در باب مربوط به علامات قیام مهدی علیه السلام برخی روایات او را به نقل از ابن عقده ذکر کرده است. رک: الغیبه، ص ۲۶۶ و ۲۷۷.

۴. طوسی، همان، ص ۱۲۲؛ تفرشی، همان، ج ۲، ص ۵۶. او از اصحاب امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام بود و در عصر خود از ارکان اربعه به شمار می‌رفت. برخی روایات او را نعمانی ذکر کرده است. رک: نعمانی، الغیبه، ص ۲۱۹ و ۲۳۹ و ۲۷۹ و ۲۸۸.

۵. فضل بن شاذان نیشابوری از فقیهان و متکلمان بزرگ شیعه در عصر خود بود و برخی وی را از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیه السلام دانسته‌اند. طوسی، رجال، ص ۳۹۰ و ۴۰۱ و نجاشی، همان، ص ۳۰۶.

۶. رک: نجاشی، همان، ص ۳۰۷ و طوسی، همان، ص ۲۶۱. نجاشی از کتاب دیگری از او با نام الرجعه هم نام برده است.

اصلی نوشته شده هم اکنون موجود است که شامل بیست حدیث در این موضوع می‌باشد. او تألیفات دیگری مرتبط با مسأله غیبت با نام‌های کتاب القائم علیه السلام و کتاب الملاحم داشته که بی‌تردید در آن‌ها روایاتی در این موضوع نقل کرده بود.^۱

۴. الف) زمینه‌های آمادگی جامعه شیعه در مواجهه با غیبت

با توجه به شواهد مذکور می‌توان گفت که شیعیان با مسأله غیبت ناآشنا نبودند و بلکه گروه‌هایی از خواص شیعه و عالمانشان آن را باور داشته و در انتظار وقوعش بودند و این همه در اثر اقداماتی پدید آمده بود که امامان علیهم السلام در جهت زمینه‌سازی در جامعه شیعه و ایجاد آگاهی لازم در شیعیان برای درک دوران غیبت، با تحمل کمترین صدمات و برخورد با مشکلات کمتر صورت داده بودند. این امر افزون بر تذکر و هشدار زبانی به شیعیان در خصوص وقوع چنین رویدادی، و بازگوکردن اوضاع و مشکلات آن دوران و چگونگی برخورد و مقابله با آن‌ها، تحت شرایط و موقعیت‌هایی که به‌طور ناخواسته در اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه پدید می‌آمد، جنبه عملی نیز پیدا می‌کرد و امامان علیهم السلام با اقدامات اجرایی و رفتارهای متناسب با وضعیت پیش آمده، عملاً به فراهم ساختن بسترهای لازم و آمادگی کافی در شیعیان، چه در بُعد فکری و چه در بُعد عملی، برای روبروشدن با دوران جدیدی که در آن از حضور مستقیم امام معصوم محروم بودند، دست می‌زدند. بدیهی است که شرایط لازم برای ورود جامعه شیعه به این مرحله جدید از حیات خود، دوران غیبت، بدون مواجه شدن با مشکلات و پیامدهای دشواری که غیبت امام به دنبال داشت، چیزی نبود که به یک‌باره فراهم آید، بلکه نیازمند گذر از مرحله حد واسطی بود که این شرایط و آمادگی لازم را پدید آورد و این مرحله میانی به گونه‌ای ناخواسته در موضع‌گیری‌های خصمانه و

۱. نجاشی، همان، ص ۳۰۷.

سیاست‌گذاری‌های سخت‌گیرانه عباسیان علیه امامان علیهم‌السلام و جامعه شیعه و اعمال فشارهای دو چندان بر ایشان، به وجود آمده بود. در واقع این وضعیت از زمانی آغاز شد که حاکمان عباسی از اواخر قرن دوم هجری، اقدامات فوق‌العاده‌ای را برای محدود ساختن امامان علیهم‌السلام و به انزوا کشیدن شیعیان به کار بستند و روند تدریجی آن با حرکتی رو به تزاید تا نیمه قرن سوم، که منتهی به غیبت امام دوازدهم گردید، ادامه یافت؛ از همان زمان که هارون الرشید خلیفه عباسی شرایط سختی را بر امام هفتم، موسی بن جعفر علیه‌السلام تحمیل کرد و به سبب هراسی که از حضور آن حضرت در جامعه داشت سال‌ها ایشان را زندانی نموده و تحت نظر داشت، تا در نهایت در یکی از زندان‌های او به شهادت رسید.^۱ اگرچه در دوران امامت حضرت رضا علیه‌السلام، تا زمانی که هارون زنده بود اعمال فشارها بر آن حضرت به حداقل رسید^۲ ولیکن با روی کار آمدن مأمون، همین سیاست با احضار امام علیه‌السلام از مدینه به مرو ادامه یافت. او اگرچه به ظاهر چنین نشان می‌داد که قصد دارد خلافت را به امام علیه‌السلام بسپارد؛ ولی هدف اساسی او در پس این ظاهر سازی دور ساختن امام علیه‌السلام از مدینه و جامعه شیعه و تحت نظر داشتن وی در مقر حکومتش، در مرو، بود.^۳ با شهادت امام رضا علیه‌السلام، مأمون که از گرایش اکثریت شیعیان به امام

۱. ر.ک: اصفهانی، مقال الطالبین، ص ۲۳۶؛ کشی، رجال، ص ۵۳ و مفید، الارشاد، ص ۵۸۲-۵۸۶. درباره زندانی شدن امام اخبار متعدد و مختلفی نقل شده است که از مجموع آن‌ها معلوم می‌شود امام دوبار در زمان هارون زندانی شد؛ بار اول مدت و زمانش مشخص نیست؛ ولی بار دوم به مدت چهار سال، از ۱۷۹ تا ۱۸۳ ق بود که به شهادت آن حضرت انجامید. ر.ک: جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۳۹۳.

۲. امام علیه‌السلام خطاب به برخی اصحاب که از جانب هارون نسبت به او اظهار نگرانی می‌کردند، می‌فرمود: او هر کاری بکند نمی‌تواند گزندى به من برساند. مفید، همان، ص ۲۱۳.

۳. مأمون با این کار خود اهداف چندگانه‌ای را دنبال می‌کرد که مهم‌ترین آن‌ها همان محدود ساختن امام علیه‌السلام بود و در کنار آن جلب توجه شیعیان و علویان مهم‌ترین دشمنان عباسیان بود. در شرایطی که به سبب برادرکشی مورد خشم و نفرت خاندان خود - بنی عباس - واقع شده بود. ر.ک: عاملی، تاریخ سیاسی زندگانی امام رضا علیه‌السلام.

جواد علیه السلام و پذیرفتن امامت وی آگاهی یافته بود، سیاست جدیدی برای کنترل و تحت نظر داشتن ایشان به کار بست و بدین منظور دختر خود را علی رغم سن کم آن حضرت و مخالفت‌های اطرافیانش به ازدواج او در آورد؛ چون از این طریق می‌توانست به راحتی از اعمال و رفتار امام علیه السلام و ارتباط و تماس شیعیان با ایشان آگاه شود. با این حال چنان‌که از برخی روایات بر می‌آید، مأمون پس از آن‌که مقرر حکومتش را به بغداد منتقل کرد امام جواد علیه السلام را نیز از مدینه به بغداد فراخواند.^۱ امام علیه السلام در اواخر عمر مأمون به مدینه بازگشته بود؛ ولی چون پس از مرگ مأمون معتصم (خلافت ۲۱۸ - ۲۲۷ ق) به حکومت رسید، در همان اوایل حکمرانی‌اش، یعنی در سال ۲۲۰ ق، امام علیه السلام را به بغداد احضار کرد و در همین سال امام در ۲۵ سالگی در آن جا رحلت کرد^۲ و این تقارن می‌تواند شاهی بر توطئه حکومت در شهادت آن حضرت باشد.

این وضعیت با شدت بیشتری در زمان حکومت متوکل (۳۳۲ - ۳۴۷ ق)، نسبت به امام دهم و یازدهم تکرار شد. متوکل که از وجود ایشان در شهر مدینه بیمناک بود، در همان سال نخست حکومتش، امام هادی علیه السلام و فرزندش را که هنوز یک سال از عمرش نگذشته بود به پایتخت جدید عباسیان، سامرا، فراخواند^۳ و از این پس شهر سامرا تبعیدگاه این دو امام گردید که حدود ۲۷ سال تا زمان شهادت امام یازدهم، زیر نظر شدید عمال حکومتی به سر بردند. در چنین موقعیت‌ها، و با سخت‌گیری‌ها و محدودیت‌هایی که بر امامان و شیعیان اعمال می‌شد، به‌طور طبیعی ارتباط‌ها و تماس‌های مستقیم شیعیان با امامان علیه السلام بسیار محدود می‌گردید و امکان دسترسی و دیدار امام علیه السلام به سختی برای ایشان میسر

۱. نک: جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۴۷۹-۴۸۰.

۲. مفید، همان، ص ۶۳۴ و ابن صباغ، الفصول النهمه، ص ۲۷۵.

۳. رک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۱ و جعفریان، همان، ص ۵۰۳.

می‌شد. و امامان علیهم‌السلام نیز به منظور حفظ جان شیعیان و جامعه شیعه و استمرار فعالیت‌های ارشادی و تربیتی خود ناچار به رعایت شدید تقیه بودند و در همین راستا تلاش می‌کردند تا ارتباط مستقیم خود با شیعیان‌شان را کاهش دهند و در مقابل، مراودات خود را به طور غیرمستقیم و از طریق وکیلان و سفیران خود، و یا از راه مکاتبه و نامه نگاری انجام می‌دادند و بدین طریق، تدبیر و راهکار جدیدی برای شرایط دشوار پیش آمده می‌اندیشیدند. این وضعیت که در طی مدتی نزدیک به یک قرن، کم و بیش بر جامعه شیعه حکمفرما بود، در حقیقت حالتی مشابه و نزدیک به وضعیت دوران غیبت را پدید می‌آورد، به ویژه در دوران امام دهم و یازدهم که سختگیری‌ها شدت بیشتری یافته و دست‌رسی به امام را با مشکلات همراه کرده بود، به تدریج و به طور غیرمستقیم این آمادگی را در مردم پدید می‌آورد که در زمان عدم حضور امام یا عدم امکان دسترسی مستقیم به وی، چه باید بکنند؟ و امامان علیهم‌السلام نیز در طی این مدت به ارائه راهکارهای مناسب، چه در سخن و یا در عمل و تعیین ملاک‌های راهیابی و مصادر مراجعه شیعیان در چنین موقعیت‌هایی دست زدند.

علی‌رغم تلاش‌هایی که طی سالیان متمادی برای مقابله با پیامدهای غیبت امام علیه‌السلام صورت گرفت جامعه شیعه در آغاز غیبت صغری؛ به سبب جو سیاسی حاکم، دچار وضعیت دشوار و بحرانی گردید که تنها در سایه تدابیر و عملکردهای آگاهانه امامان و عالمان شیعه پیش از غیبت بود که توانست از این اوضاع نابسامان رهایی یابد. این وضعیت همچنان که در زبان روایت از آن به حیرت تعبیر شده^۱ و در کتاب‌ها و آثار دانشمندان شیعه در همین زمان بر آن تأکید

۱. در برخی روایات از دوران غیبت به دوره حیرت تعبیر شده است. رک: طبرسی، اعلام الوری، ص ۳۹۹؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۱۱؛ خائری یزدی، الزام الناصب، ج ۵۵، ص ۸۱ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰.

گردیده^۱؛ بخش قابل توجهی از جامعه شیعه را تا مدتی گرفتار تحیر و سرگردانی کرده بود. این امر را به خوبی می توان در تشعبات فرقه ای پس از شهادت امام عسکری علیه السلام و ظهور مدعیان متعدد دریافت.

ب) در آستانه غیبت صغری

از آن جایی که غیبت امام دوازدهم معلول شرایط و موقعیتی بود که در طی سال ها پدید آمده بود برای شناختی کامل تر از این دوران، ناگزیر باید نگاهی ولو اجمالی به وضعیت سال های پیش از غیبت، و حوادث و وقایع این سال ها که بی تردید ارتباط مستقیم با مسأله غیبت داشتند، افکند؛ بدین منظور دوران زندگانی و امامت امام یازدهم و نخستین سال های زندگانی امام دوازدهم را به اختصار بررسی کرده و نگاهی کلی به اوضاع جامعه شیعه در همین دوران خواهیم داشت.

۱. ب) گذری در زندگانی امام یازدهم علیه السلام

حسن بن علی العسکری علیه السلام امام یازدهم شیعیان در سال ۲۳۱ یا ۲۳۲ ق در شهر مدینه دیده به جهان گشود و هنوز اندکی از زندگانی وی نگذشته بود که در سال ۲۳۳ ق، پدرش امام هادی علیه السلام که از سال ۲۲۰ ق پس از شهادت حضرت جواد علیه السلام، امامت شیعیان را بر عهده داشت از سوی خلیفه عباسی متوکل^۲ (خلافت ۲۳۲ - ۲۴۷ ق) به مرکز حکومت سامرا^۳ فراخوانده شد. امام هادی علیه السلام

۱. برخی دانشمندان شیعه در تألیفات خود بر این حیرت و سرگردانی تأکید داشتند. این بابویه (م ۳۲۹ ق) کتاب خود را که در موضوع اثبات امامت امام دوازدهم نوشته بود، الامامه والتبصرة من الحيرة نامید. نعمانی نیز در کتاب الغیبه خود بارها به گرفتار شدن مردم به حیرت و سرگردانی در مسأله امامت اشاره می کند. نک: نعمانی، همان، ص ۲۸ و ۱۹۲.

۲. المتوکل علی الله، جعفر پسر معتصم است که جانشین برادرش الواثق شد.

۳. سامرا شهری نظامی بود که معتصم عباسی آن را به سال ۲۲۰ ق، کمی دورتر از شهر بغداد

در دوران خلفای پیشین، معتصم^۱ (خلافت ۲۱۸-۲۲۷ق) و الواثق^۲ (خلافت ۲۲۷-۲۳۲ق) در شهر مدینه می‌زیست و دوران آرامی را در حکومت آنان سپری ساخت. اما با به حکومت رسیدن متوکل وضعیت دگرگون شد. متوکل دشمنی شدیدی نسبت به علویان و شیعیان داشت و بر آنان سخت می‌گرفت و او بود که دستور داد قبر امام حسین علیه السلام را در کربلا ویران سازند^۳ و تحت تأثیر همین دشمنی‌ها و سعایت برخی دشمنان، در سال ۲۳۳ق دستور داد امام هادی علیه السلام از مدینه به شهر سامرا منتقل شود و از این زمان سخت‌گیری‌ها بر امام هادی علیه السلام شدت یافت.^۴ درباره این‌که به هنگام انتقال امام هادی علیه السلام به سامرا، فرزند ایشان یعنی امام حسن علیه السلام نیز همراهشان بود، ذکری در منابع نیامده است، ولی طبیعی می‌نماید که امام خانواده خویش را نیز به همراه برده باشد. از طرفی چنین بر می‌آید که اقامت امام عسکری علیه السلام در سامرا از همان سنین کودکی و آن قدر

→ بنیاد نهاد. او از زمانی که پس از مرگ مأمون به خلافت رسید، شمار بسیاری از بردگان ترک نژادی را که از نواحی ماوراءالنهر و ترکستان به اسارت و بردگی آورده می‌شدند به عنوان سرباز و سپاهی به کار گمارد و به بغداد مرکز حکومتش راه داد. خصلت بدوی این ترکان صحرا نشین موجب بروز مشکلاتی در شهر بغداد و اعتراضات مردم گردید و معتصم برای دور ساختن سربازان ترک از شهر بغداد اقدام به ساختن شهر جدیدی کرد و آن را سمر من رأی نامید که بعدها سامرا خوانده شد شهر سامرا از این زمان، به مدت بیش از نیم قرن مقر حکومت عباسیان گردید. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۲ و مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۶۶.

۱. المعتصم بالله، محمد پسر هارون، هشتمین خلیفه عباسی است که جانشین برادرش مأمون (خلافت ۱۹۸-۲۱۸ق) شد.

۲. الواثق بالله، هارون پسر معتصم، نهمین خلیفه عباسی و جانشین پدرش است.

۳. طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۳۶۵؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۲۰ و ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۳۵۹.

۴. کلینی، همان، ج ۱، ص ۵۰۱ و مفید، همان، ص ۴۴۶. وی احضار امام را در سال ۲۴۳ق دانسته که درست نیست و این تاریخی است که در آن از روی نامه متوکل به امام نسخه برداری شده بود. رک: جعفریان، همان، ص ۵۰۳.

طولانی بود که ایشان به لقب عسکری مشهور گردید. این اقدام متوکل در احضار امام هادی علیه السلام به سامرا، همانند سیاست مأمون در انتقال امام رضا علیه السلام به مرو در خراسان بود تا بدین طریق در دورانی که قیام‌های متعددی توسط علویان در نقاط مختلف بلاد اسلامی رهبری می‌شد، او کنترل و نظارت شدیدی بر امام علیه السلام و روابط وی با شیعیان و بنی‌هاشم داشته باشد. و افزون بر این‌ها سعی داشت از شکوه و عظمت امام در نظر مردم و جایگاه اجتماعی ایشان بکاهد و به گفته طبرسی، و سخت در تلاش بود تا شخصیت امام را نزد مردم پایین بیاورد.^۱ مسعودی دو نمونه از برخوردهای متوکل را با امام هادی علیه السلام که به همین منظور بود، ذکر کرده است.^۲ اما متوکل در این کارها توفیقی نیافت و از این رو تصمیم به قتل امام علیه السلام گرفت و بدین منظور دستور داد تا او را زندانی کنند؛ ولی سه روز پس از آن به قتل رسید.^۳ امام عسکری علیه السلام دوران نونهالی و رشد خود را در این سال‌ها گذرانید و به طور طبیعی شاهد سخت‌گیری‌های متوکل نسبت به پدرش و شیعیان بود. با مرگ متوکل، پسر او المنتصر به مدت چند ماه^۴ و سپس یکی از فرزندان معتصم بالقب المستعین (خلافت ۲۴۷ - ۲۵۲ ق)^۵ و بدنبال او المعتز (خلافت ۲۵۲ - ۲۵۵ ق) قدرت را به دست گرفتند.^۶ اگرچه در این دوران خلیفگان عباسی اسیر

۱. طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۲۸.

۲. مسعودی، همان، ج ۴، ص ۱۰ - ۱۱.

۳. اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۹۴. او در سال ۲۴۷ ق با توطئه پسرش محمد المنتصر و با همدستی گروهی از سرداران ترک به قتل رسید. رک: یعقوبی، همان، ج ۳، ص ۲۳۰ و مسعودی، همان، ص ۲۴.

۴. مسعودی، ج ۴، ص ۵۰.

۵. المستعین بالله، احمد از نوادگان معتصم بود. یعقوبی، همان، ص ۲۳۵ و مسعودی، همان، ص ۷۷.

۶. المعتز بالله، ابو عبدالله زبیر پسر متوکل بود. ترکان او را برکنار کردند و دو روز بعد مرد. یعقوبی، همان، ص ۲۳۷ و مسعودی، همان، ص ۹۲.

دست سرداران ترک نژاد بودند؛ ولی این امر در بهبود وضعیت امام علیه السلام مؤثر نبود و در نهایت به سال ۲۵۴ ق، با توطئه درباریان به شهادت رسید.^۱

امام هادی علیه السلام در طی دوران امامتش با توجه به مشکلاتی که به خصوص از دوران متوکل به بعد با آنها روبرو بود، تدابیری خاص برای اداره جامعه رشد یافته و روبه گسترش شیعه به کار بست که مهم ترین آنها بهره گیری و تقویت بیش از پیش نظام وکالت بود. شیعیان در شهرهای دور و نزدیک به سر می بردند و اداره آنان نیازمند ارتباط و تماس امام با آنها و بالعکس بود و این تعامل به ویژه با شیعیانی که در نواحی عراق، ایران، یمن، مصر و دیگر بلاد می زیستند، جز با یک نظام گسترده وکالتی امکان پذیر نبود. کسانی که از طرف امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام به عنوان وکیلان ایشان معرفی شده بودند اینک در زمان امام هادی علیه السلام به کار خود ادامه می دادند. آن حضرت افزون بر ایشان کسان دیگری را نیز به وکالت تعیین می کرد. که وظیفه برقراری ارتباط میان امام و شیعیان را به عهده داشتند و سوالات و مشکلات آنان را به امام علیه السلام رسانیده، جواب و راه حل هایشان را برایشان می بردند و در کنار آن به جمع آوری خمس و ارسال آن برای امام می پرداختند. اینان در مسائل کلامی و فقهی نیز نقش آفرین بوده اند و در معرفی و تبیین امامت امام بعدی در منطقه خود موقعیت محوری داشتند. گاهی برخی از این وکلای دچار انحراف می شدند که از طرف امام تکذیب و گناه کسان دیگری جایگزین آنان می شدند. نام شماری از وکیلان امام دهم علیه السلام در منابع ذکر شده است که بسیاری از آنان، به جهت حسن عملکرد، مورد اطمینان و اعتماد واقع شده و در دوران امام عسکری علیه السلام نیز در مقام وکالت باقی ماندند.^۲

۱. مسعودی، همان، ج ۴، ص ۸۴؛ ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۳۶۲ و ابن صباغ مالکی،

الفصول المهمة، ج ۱۳، ص ۲.

۲. در این باره نگاه کنید به: جباری، همان.

پس از امام هادی علیه السلام، امام حسن علیه السلام به عنوان امام و جانشین او از جانب همه شیعیان، جز گروه اندکی که قائل به امامت جعفر، فرزند دیگر امام هادی علیه السلام شدند و یا بر امامت آن حضرت توقف کردند پذیرفته شد.^۱ دوران کوتاه شش ساله امامت او با حکومت سه خلیفه عباسی، المعتز (خلافت ۲۵۲ - ۲۵۵ ق)، المهتدی (خلافت ۲۵۵ - ۲۵۶ ق) و المعتمد (۲۵۶ - ۲۷۹ ق) همزمان بود که به شدت بر زندگانی و روابط اجتماعی آن حضرت نظارت و مراقبت داشتند، چنان که امام علیه السلام می‌بایست حضور خویش را در شهر به طور مداوم به اطلاع حکومت می‌رسانید و به طوری که یکی از خدمتکاران ایشان نقل کرده می‌بایست روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه در کاخ حکومتی حضور می‌یافت.^۲ در عین حال این کنترل شدید مانع از اعمال فشارهای بیشتر بر امام علیه السلام نبود و به نظر می‌رسد که سخت‌گیری‌ها بر امام علیه السلام، نسبت به دوران پدرش افزایش یافته بود، به طوری که حضرت عسکری علیه السلام در طی این مدت بارها به دستور عباسیان گرفتار و زندانی شد. اولین بازداشت امام علیه السلام در دوران حکومت معتز بود^۳ که حتی در داخل زندان نیز کنترل شدیدی بر کارهای او اعمال می‌شد.^۴ با توجه به شواهد تاریخی چنین بر می‌آید که زمان این زندان باید در سال‌های ۲۵۴ تا ۲۵۵ ق بوده باشد. بار دیگر، آن حضرت در زمان خلافت مهتدی زندانی شد. مهتدی تظاهر به حق و دینداری

۱. بارها اتفاق افتاده بود که پس از درگذشت یکی از امامان، گروهی ظهور می‌کردند که بنا به عوامل و انگیزه‌های مختلف اظهار می‌داشتند که امام بر حق دیگری رانمی‌شناسند و امام قبلی همان مهدی موعود است و او از دنیا نرفته و روزی قیام خواهد کرد. اینان به طور عام واقفیه خوانده می‌شوند و مشهورترین آن‌ها واقفیه موسی بن جعفر علیه السلام بودند که این عنوان به طور مطلق بر ایشان اطلاق می‌گردد.

۲. طوسی، الغیبه، ص ۱۲۹.

۳. رک: همان، ص ۱۳۶ و شوشتری، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۹.

۴. رک: اربلی، کشف الغم، ج ۲، ص ۴۳ و جعفریان، همان، ص ۵۴۴.

می‌کرد،^۱ لیکن تظاهر او به دینداری مانع از این نبود که سخت‌گیری‌ها و اعمال فشارهایی را بر امام روا ندارد.^۲

آخرین بار امام علیه السلام در سال ۲۵۹ ق، به دستور معتمد عباسی به زندان برده شد؛ ولی به زودی آزاد گردید.^۳ به نظر می‌رسد که امام در همین سال دوبار زندانی گردید و یا این که در دو زندان محبوس شد.^۴ در دوران زندان فشارهای فوق العاده‌ای بر امام اعمال می‌شد و غالباً کسانی به مراقبت و زندانبانی امام گمارده می‌شدند که در سخت‌گیری و دشمنی با اهل بیت معروف بودند، با این حال نحوه رفتار و سلوک امام به گونه‌ای بود که آنان را تحت تأثیر قرار داده و متحول می‌ساخت.^۵ عباسیان یا همه این‌ها، بارها برای از میان بردن امام توطئه‌هایی طرح می‌کردند، چنان‌که معتز به حاجب خود، سعید دستور داده بود تا امام را به کوفه ببرد؛ اما در بین راه و به دور از چشم مردم وی را به شهادت برساند که البته بر کناری معتز از خلافت، و مرگ او، که به نقلی، امام از آن خبر داده بود،^۶ مانع از تحقق این امر شد.^۷ مهتدی، خلیفه متنسک عباسی نیز قصد کشتن امام را داشت،

۱. مسعودی، همان، ج ۴، ص ۱۰۳. او محمد پسر واثق بود و سرداران و غلامان ترک او را از خلافت برکنار و زندانی کرده تا در زندان از دنیا رفت. رک: یعقوبی، همان، ص ۲۴۳.

۲. طوسی، الفیه، ص ۱۲۳.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۸ و مفید، الارشاد، ص ۳۴۲.

۴. رک: جعفریان، همان، ص ۵۴۴-۵۴۵.

۵. امام عسکری علیه السلام یک بار نزد مردی به نام علی بن اوتامش زندانی بود که به دشمنی با علویان معروف بود و مأمور بود تا حدّ ممکن نسبت به امام سخت‌گیری کند؛ اما با تمام شدن دوران زندان امام، او در حالی از ایشان جدا شد که بیش از دیگران عظمت الهی آن حضرت را می‌شناخت و وی را ستایش می‌کرد. نک: کلینی، همان، ج ۱، ص ۵۰۸؛ مفید، همان، ص ۳۳۴ و اربلی، همان، ص ۴۱۴.

۶. اربلی، همان، ص ۴۱۶ و ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۳، ص ۵۶۳.

۷. او در سال ۲۵۵ هـ توسط درباریان ترک نژاد از خلافت بخلع گردید و دوزوز بعد در گذشت. یعقوبی، همان، ص ۲۳۷ و مسعودی، همان، ص ۹۲.

چنان که ابو هاشم جعفری که همراه امام زندانی شده بود به آن اشاره می‌کند و می‌گوید:
 با کشته شدن مهتدی، خدا جان وی (امام) را از مرگ رهانید.^۱
 امام، خود نیز، به روایت صیمری، پس از رهایی از زندان در نامه‌ای به آن
 اشاره می‌کند:

می‌خواستند نور الهی را با دهانهایشان خاموش کنند و لیکن خداوند
 نورش را کامل می‌گرداند گرچه مشرکان ناپسند دارند.^۲
 امام در جای دیگر نیز به این دسیسه اشاره کرده و علت و انگیزه آن‌ها را
 منقطع ساختن نسل آن حضرت و قطع سلسله امامت بیان می‌کند. موسی بن جعفر
 بغدادی از نامه‌ای از امام علیه السلام یاد می‌کند که در آن چنین فرموده بود:

آن‌ها گمان کردند که می‌توانند مرا بکشند و این نسل را قطع کنند ولی خدای
 عزوجل اندیشه آن‌ها را تکذیب کرد و بر این امر خدا را سپاسگزارم.^۳
 اقدامات کنترلی شدید دستگاه حکومتی نسبت به شیعیان نیز عملاً امکان و
 ارتباط آنان را با امام با مشکل مواجه می‌ساخت، از این رو شیعیان با نامه و از
 طریق وکیلان با آن حضرت ارتباط می‌یافتند. امام علیه السلام، چنان که بیان گردید، با
 تقویت و توسعه نظام وکالت، علاوه بر به کارگیری بسیاری از وکیلان پدرش،
 وکیلان امین و مورد اعتماد جدیدی را نیز معرفی نمود که به طور عمده از کسانی
 بودند که سال‌ها نزد امامان رفت و آمد داشته و چهره شناخته شده‌ای بودند و یا از
 اصحاب خاص به شمار می‌رفتند و حتی ممکن بود که از میان خدمتکاران
 گزینش گردند، چنان که ابوالادیان از این دسته بود که به وکالت برگزیده شد.^۴

۱. طوسی، همان، ص ۱۲۳.

۲. بريدون ليظفروا نور الله يافواهم والله متم نوره ولو كره المشركون، صف / ۸، رک:
 جعفریان، همان، ص ۵۴۵، به نقل از بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۴.

۳. صدوق، کمال الدین، ص ۴۰۷.

۴. همان، ص ۴۷۵.

بدین ترتیب امام علیه السلام با توجه به موقعیت خاص زمان خود و آگاهی از نزدیک بودن دوران غیبت، تقویت و گسترش بیش از پیش نظام وکالت و نهادینه سازی آن را به عنوان بهترین راهکار برای عصر غیبت، که ارتباط مستقیم شیعیان با امام میسر نبود، طراحی کرد.^۱ امام علیه السلام حتی در شهر سامرا، که محل سکونت وی بود، وکیلانی را تعیین کرده بود تا به جهت رعایت تقیه و شرایط سخت موجود از ارتباط مستقیم با شیعیان، که از دیگر شهرها به سامرا می آمدند، پرهیز نماید. مهم ترین وکیل امام، عثمان بن سعید عمری مشهور به سَمَّان (روغن فروش) بود^۲ که در زمان حیات امام هادی علیه السلام نیز از نزدیکان و وکیلان ایشان بود و حتی امام عسکری علیه السلام او را پیش از رحلتش به عنوان وکیل امام دوازدهم به شیعیان معرفی نمود.^۳ عمری به شغل روغن فروشی اشتغال داشت و تحت پوشش این کار به فعالیت های خود در امر وکالت امام علیه السلام می پرداخت و به همین نام به خانه امام رفت و آمد می کرد و اموالی را که از شیعیان به دستش می رسید در ظرف های روغن جا داده و پنهانی به نزد آن حضرت می برد.^۴ او وکیل امام در شهر سامرا بود و در مواردی که امام موقعیت را برای دیدار با شیعیانی که از شهرهای دیگر آمده بودند مساعد نمی دید، او را برای ملاقات با آنان مأمور می ساخت، از جمله زمانی که شماری از شیعیان یمن برای دیدار آن حضرت و پرداخت وجوهات شرعی خود به سامرا آمده بودند امام او را مأمور کرد تا اموالی را که آنان آورده بودند، تحویل بگیرد.^۵ این اقدامات علاوه بر اهداف اساسی که در جهت ایجاد امنیت و مصونیت برای امام و شیعیان و مهیا ساختن بستر مساعد برای تداوم برنامه های

۱. نجاشی، رجال، ص ۹۱ و طوسی، الفهرست، ص ۶۳.

۲. تفرشی، نقدالرجال، ج ۳، ص ۱۹۳ و طوسی، رجال، ص ۴۰.

۳. رک: همین کتاب فصل چهارم.

۴. طوسی، الغیبه، ص ۲۱۵.

۵. همان.

تربیتی و تعلیمی ائمه علیهم السلام در برداشتند، در راستای زمینه سازی در جامعه شیعه برای ورود به دوران غیبت بودند که در دو بعد کلی صورت می گرفت: نخست، ایجاد شرایط و آمادگی لازم برای دوران غیبت، با توجه به این امر که وکیلان، طریق ارتباط با امام و یکی از مراجع مورد اعتماد هستند، محقق می گردید و دیگر مسأله، که چه بسا اهمیت بیشتر داشت، تبیین امر امامت و جانشینی فرزند امام عسکری علیه السلام و در عین حال تذکر به این نکته بود که او همان امام غایب خواهد بود. امام علیه السلام با توجه به نزدیک بودن زمان غیبت و آگاهی از این که به زودی به شهادت خواهد رسید و این امر با توجه به اقدامات عباسیان به منظور از بین بردن امام علیه السلام که به برخی از آن ها اشاره شد، به طور دقیق قابل پیش بینی بود، تأکید زیادی بر این داشت که دارای فرزندی است که جانشین او امام خواهد بود و سلسله امامت از طریق وی ادامه خواهد یافت. احمد بن اسحاق قمی می گوید که از امام عسکری علیه السلام چنین شنیده بود:

خدا را شکر می کنم که مرا از دنیا نبرد تا این جانشین پس از خودم را به من نمایاند. او در خلق و خوی و شمایل شبیه ترین مردم به رسول خدا است...^۱
 او هم چنین نقل می کند که روزی دیگر که نزد امام رفته بود، پس از گفتگوی بسیار، درباره امام و جانشین بعد از ایشان پرسیده بود. امام علیه السلام برخاست و به داخل اتاقی رفت و در حالی که پسری حدود سه ساله را بر دوش داشت، بیرون آمد و فرمود:
 ای احمد! اگر بزرگی تو نزد خدا و حجت های الهی نبود، این پسر مرا به تو نشان نمی دادم. او همانم و هم کنیه رسول خدا است و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همان طور که از ظلم و ستم پر شده باشد...^۲

۱. صدوق، همان، ص ۴۰۹. بنا به روایتی که علی بن ابراهیم نقل می کند حتی امام پیش از تولد فرزندش، خیر این ولادت را به برخی شیعیان نوید می داد.

۲. همان، ص ۳۸۴.

به همین ترتیب و با توجه به لزوم ایجاد آگاهی عمومی در شیعیان نسبت به مسأله امامت، امام علیه السلام وجود فرزند خویش را که جانشین او خواهد بود، به وکیلان خود خبر می داد. احمد بن اسحاق که به نام او اشاره شد یکی از همین وکیلان بود. به همین گونه امام در مجلسی که محمد بن عثمان عمری وکیل خاص ایشان در سامرا، که بعدها به عنوان نائب خاص امام دوازدهم معرفی شد، حضور داشت در پاسخ گروهی از شیعیان به امامت فرزند خویش تصریح کرد.^۱ همچنین محمد بن علی بن بلال^۲ گفته است که دو سال پیش از رحلت امام عسکری علیه السلام و بار دیگر سه روز پیش از رحلت، نامه‌ای از جانب آن حضرت به دستش رسید که از جانشین ایشان خبر می داد.^۳ چنان که از این روایات و مجموع سخنان امام عسکری در این مسأله پیداست، آن حضرت علی رغم تأکید بر وجود فرزندی برای خویش، از علنی و عمومی ساختن آن در سطح جامعه پرهیز می کرد و فقط این خبر را به اصحاب نزدیک و مورد اعتماد و برخی وکیلان خود اطلاع می داد. عواملی که موجب اتخاذ چنین شیوه‌ای از جانب امام گردیده بود همان عواملی بودند که غیبت امام دوازدهم را توجیه می کردند. عملکرد امام به وضوح بیانگر این است که عباسیان در صدد آن بودند تا از ظهور جانشین برای آن حضرت جلوگیری کنند و ایشان را، پیش از آن که دارای فرزندی شود به شهادت برسانند و بدین طریق سلسله امامت اهل بیت را منقطع سازند، چنان که بارها برای به شهادت رساندن امام عسکری علیه السلام تصمیم گرفته و وارد عمل شده بودند. چنین

۱. همان، ص ۴۲۵.

۲. او یکی از اصحاب امام عسکری علیه السلام و چنان که از این روایت او برمی آید، از وکیلان ایشان و در زمان غیبت نیز از وکیلان امام مهدی علیه السلام بود که در زمان نیابت نائب دوم، محمد بن عثمان عمری به انحراف عقیدتی دچار شد و از جانب امام علیه السلام مورد مذمت و نکوهش قرار گرفت. رک: همین کتاب فصل چهارم.

۳. مفید، الارشاد، ص ۱۹۶ و صافی، منتخب الآثار، ص ۲۸۹.

واکنشی از جانب حکام عباسی، با توجه به شیوع روایات فراوان درباره ظهور مهدی و این که وی به اعتقاد شیعیان، دوازدهمین امام از امامان اهل بیت است و اوست که قیام خواهد کرد و بساط ظلم و ستم را بر خواهد چید و حکومتی بر پایه عدل و داد برپا خواهد ساخت، طبیعی می نمود. هم چنان که نگاه داشتن امام یازدهم به صورت تحت الحفظ در شهر نظامی سامرا و کنترل شدید اوضاع داخلی منزل امام گویای این است که عباسیان بر آن بودند تا از ولادت امام دوازدهم جلوگیری کنند. امام ضمن اشاره به این خواسته عباسیان، اظهار خشنودی می کرد که در این توطئه خود موفق نشدند و خداوند آرزوی آنان را بر باد داد.^۱

کلینی روایت دیگری نقل می کند که وقتی یکی از دشمنان امام عسکری علیه السلام به نام زبیری در گذشت، امام علیه السلام به یکی از اصحاب خویش فرمود:

جزای کسی که به اولیای خدا دروغ ببندد همین است. او گمان می کرد مرا خواهد کشت و نسلی برای من نخواهد بود اما قدرت خدا را چه دیده است.^۲

بدین ترتیب امام علیه السلام به منظور حفظ جان فرزند و جانشین خود، ناچار بود تا ولادت وی را، به جز از شیعیان مورد اعتماد و خواص خود، پنهان نگه دارد. به طوری که هنگامی که امام علیه السلام از دنیا رفت، بسیاری بر این باور بودند که آن حضرت هیچ فرزندی نداشت.

اما در کنار این ها، مسأله اساسی دیگری که می بایست امام عسکری علیه السلام به آن توجه می داد و بر آن تأکید می کرد این بود که فرزند و جانشین آن حضرت، همان مهدی موعود است که غایب خواهد شد. از این رو مشاهده می شود که هر جا امام به معرفی فرزند خویش، به عنوان جانشین و امام بعد از خود پرداخته به این مسأله هم اشاره داشته است. احمد بن اسحاق در بیان گفت و گوی مفصل خویش در

۱. صدوق، همان، ص ۴۰۷.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۴۹.

همین موضوع با امام، می‌گوید که امام فرمود:

به خدا سوگند او چنان غیبتی خواهد داشت که در آن از هلاکت نجات نیابد مگر کسی که خدا او را بر امامتش ثابت قدم نگاه داشته و در دعا برای گشایش کار او موفق گردانیده باشد.^۱

همچنین در دیداری که یعقوب بن منقوش با امام علیه السلام داشت، آن حضرت پس از معرفی فرزند خویش، درباره غیبت وی مطالبی را به او گوشزد کرد. برای موسی بن جعفر بغدادی نیز قضیه‌ای مشابه این پیش آمد.^۲

بدین ترتیب امام علیه السلام با در نظر گرفتن جوانب مختلف و رعایت احتیاط لازم، زمینه را برای امامت فرزند خویش و آمادگی جامعه شیعه برای غیبت حضرت مهدی (عج) فراهم نمود. با درگذشت^۳ امام عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ ق در سن ۲۷ یا ۲۹ سالگی، دوران امامت و غیبت امام دوازدهم آغاز شد. در حالی که دسته‌ای از شیعیان بر این باور بودند که حضرت عسکری علیه السلام فرزندی نداشت.

۲. ب) مهدی علیه السلام از ولادت تا غیبت

امام مهدی علیه السلام فرزند حضرت عسکری علیه السلام و دوازدهمین امام شیعیان، بنا به قول مشهور در سال ۲۵۵ ق دیده به جهان گشود و چنان که از مجموع روایات در این باب به دست می‌آید، این ولادت تا مدتی به طور کامل مخفی نگاه داشته شده؛ اما به تدریج امام عسکری علیه السلام آن را برای برخی نزدیکان و اصحاب خاص، و سپس شیعیان مورد اعتماد آشکار ساخت. علل پنهان داشتن خبر ولادت حضرت مهدی علیه السلام، چنان که بیشتر اشاره شد، تلاش و تصمیم عباسیان برای از

۱. صدوق، همان، ص ۳۸۴.

۲. همان، ص ۴۰۷ و ۴۰۹. بیشتر هم به مواردی از این قبیل اشاره شد.

۳. در منابع تصریح نشده که امام یازدهم را به شهادت رساندند، ولی با توجه به شواهد و قرائن و به خصوص این که حکام عباسی بارها قصد جان آن حضرت را داشتند، این امر محتمل و بلکه قطعی است.

بین بردن آن حضرت و حتی جلوگیری از ولادت وی بود که امام عسکری علیه السلام در موارد چندی از آن خبر داده و اظهار داشته بود که عباسیان در پی آن بودند تا پیش از به دنیا آمدن فرزندی برای آن حضرت، وی را به شهادت برسانند و سلسله امامت را منقطع سازند. این امر به خوبی در اقدامات عباسیان، در کنترل و نظارت بر زندگانی و احوالات داخل خانه امام عسکری علیه السلام هم دانسته می شود. شیخ مفید در این خصوص در شرح زندگانی امام دوازدهم علیه السلام می نویسد:

به دلیل مشکلات آن دوران و جستجوی شدید سلطان وقت و کوشش بی امان برای یافتن آخرین حجت خدا، ولادت وی بر همگان پنهان ماند.^۱ در چنین شرایطی پنهان داشتن ولادت مهدی علیه السلام کاملاً توجیه پذیر بود. اهمیت این امر به گونه ای بود که از سال ها پیش، امامان معصوم علیهم السلام به آن اشاره داشته و در بیانات خود ضمن تذکر به مخفی بودن ولادت امام دوازدهم، علل آن را بازگو می کردند. در این خصوص روایات متعددی نقل شده اند^۲ و از این جهت مهدی علیه السلام به حضرت موسی و حضرت ابراهیم علیهم السلام تشبیه شده است که ولادت آنان نیز پنهانی بود.^۳ در این روایات علت مخفی بودن ولادت مهدی علیه السلام چنین بیان شده: تا بیعتی از طاغوتیان برگردن او نباشد.^۴

و از کشته شدن به دست دشمنان در امان بماند.^۵ توجه دادن به این امر، در حقیقت در راستای همان اهدافی بود که امامان علیهم السلام از طرح و بیان مسأله غیبت و وقوع آن، از سال ها پیش از ولادت امام دوازدهم در نظر داشتند؛ یعنی زمینه

۱. مفید، الارشاد، ص ۳۴۵.

۲. رک: نعمانی، الغیبه، ص ۱۷۲؛ صدوق، کمال الدین، ص ۳۵۴؛ اربلی، کشف الغممه، ج ۲، ص ۲۱۴ و حائری یزدی، الزام الناصب، ص ۸۲.

۳. صدوق، همان، ص ۳۲۲ و ۳۴۰.

۴. همان، ص ۲۰۳.

۵. نعمانی، همان، ص ۱۷۲-۱۷۳.

سازی برای دوران غیبت و ایجاد آگاهی در بین شیعیان. بی تردید آگاهی قبلی از این که ولادت امام مهدی علیه السلام پنهانی خواهد بود می توانست در مسأله جانشینی امام یازدهم و امامت پس از ایشان، نوعی یقین و اطمینان خاطر برای شیعیان پدید آورد. در عین حال همان اهدافی که پوشیده داشتن ولادت حضرت مهدی علیه السلام را توجیه می کرد؛ یعنی استمرار و بقای امامت، شناخت و آگاهی مردم را از وجود دوازدهمین حجت خدا ضرورت می بخشید. از این رو مشاهده می کنیم که از زبان امامان بشارت های زیادی در خصوص ولادت و ظهور مهدی علیه السلام داده شده است.^۱ نخستین کسانی که از تولد فرزند امام عسکری علیه السلام آگاه شده و یا او را دیدند، چند تن از اعضای خانواده ایشان و تنی چند از خدمتکاران آن حضرت بودند.^۲ شیخ صدوق به نام اشخاصی که مهدی علیه السلام را پس از ولادتش دیده بودند، اشاره کرده است^۳ و شیخ مفید، علاوه بر خادمان امام عسکری، شماری از شیعیان و اصحاب نزدیک امام یازدهم را نام برده و از آنان که موفق به دیدار فرزند او شده بودند، سخنانی نقل کرده است.^۴ با توجه به این که ولادت حضرت مهدی علیه السلام پنهانی بود این شبهه در ذهن بسیاری از شیعیان وجود داشت که امام عسکری علیه السلام فرزندی ندارد و حتی تا زمان رحلت آن حضرت بسیاری بر این باور بودند. امام در راستای تبیین مسأله امامت و زدودن این شک و تردیدها از اذهان شیعیان، ولادت فرزند خویش را به اصحاب و شیعیان مورد اعتماد و وکیلان خویش

۱. علی بن ابراهیم روایتی نقل کرده از یکی از شیعیان، که وقتی در زندان بود امام عسکری علیه السلام را هم به آن زندان آوردند و امام برای او که فرزندی نداشت دعا نمود و وقتی او درباره فرزند امام پرسش کرد حضرت فرمود که به زودی فرزندی خواهد داشت که زمین را از عدل و داد برسازد. رک: صافی، منتخب الاثر، ص ۲۸۹، به نقل از راوندی، الخرائج و الجرائح.

۲. صدوق، کمال الدین، ص ۴۳۰.

۳. همان، ص ۴۳۵-۴۸۲.

۴. مفید، همان، ص ۳۵۰-۳۵۱.

اطلاع می‌داد و او را به آنان معرفی می‌کرد. کلینی در روایتی از مردی ایرانی حکایت می‌کند که به سامرا رفته بود تا در خانه امام عسکری علیه السلام خدمت کند و امام او را به عنوان مسئول خرید خانه پذیرفت. او اظهار داشته:

روزی حضرت فرزند خود را به من نشان داد و فرمود این صاحب شماست. به گفته او زمانی که فرزند امام عسکری را دیده بوده حدود دو سال داشت.^۱ به همین ترتیب در دیدارهایی که شیعیان گاهی اوقات و در شرایط مساعدتر در خانه امام یازدهم داشتند با امام مهدی علیه السلام هم ملاقات می‌کردند و امام یازدهم فرزند خویش را به آنان معرفی می‌نمود. مهم‌ترین دیدار شیعیان با فرزند امام عسکری علیه السلام در زمان حیات آن حضرت و در زمانی بود که چهل نفر از شیعیان، به همراهی محمد بن عثمان عمری وکیل امام علیه السلام، در خانه ایشان حضور یافتند و امام فرزند خویش را به آنان معرفی کرده و فرمود:

پس از من این امام و خلیفه شماست. از او اطاعت کنید و پس از من در امر دینتان پراکنده نشوید که به هلاکت می‌افتید و بدانید که از امروز به بعد او را نمی‌بینید.^۲

این دیدار چند روز پیش از رحلت امام علیه السلام صورت گرفت. شیخ طوسی ضمن ذکر این واقعه، نام تعداد دیگری از حاضران در این جلسه را ذکر کرده است.^۳ بدین ترتیب شماری از شیعیان خاص و اصحاب نزدیک امام یازدهم از ولادت مهدی علیه السلام باخبر می‌شدند؛ ولی در همین حال به دلیل ضرورت پنهان ماندن این امر از دشمنان و حکام عباسی می‌بایست از انتشار این خبر در سطح عمومی جامعه پرهیز شود، از این رو امام عسکری علیه السلام به برخی شیعیان که از این امر آگاه شده بودند تأکید می‌نمود تا آن را از دیگران پنهان دارند. احمد بن حسین قمی می‌گوید:

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۴.

۲. صدوق، همان، ص ۳۸۴ و ۴۰۸ و ۴۰۹.

۳. همان، ص ۴۳۵ و طوسی، الغیبه، ص ۲۱۷.

وقتی که خلف صالح به دنیا آمد از امام ابو محمد حسن بن علی نامه‌ای برای جدم احمد بن اسحاق رسید که در آن به خط خود امام، که نامه‌های ایشان با آن خط بود، نوشته شده بود: فرزندی برای ما زاده شده، این امر نزد تو پوشیده و از همه مردم پنهان بماند و ما فقط آن را برای نزدیکان و موالیان، به سبب نزدیکی و ولایتشان آشکار ساختیم و دوست داشتیم تو را با خبر کنیم تا خداوند تو را نیز همانند ما خوشحال نماید.^۱

ضرورت پنهان داشتن این مسأله به گونه‌ای بود که شیعیان آن را به یکدیگر تذکر می‌دادند. حسن بن منذر حکایت می‌کند که روزی حمزه بن ابی الفتح به او گفت: مؤده بده که امروز صبح فرزندی برای ابو محمد (امام عسکری) زاده شد و او فرموده که این امر پنهان بماند....^۲

و در جای دیگر امام یازدهم علیه السلام پس از آن که فرزند خویش را به یکی از اصحاب خاص و نزدیک خویش نشان می‌دهد بدو می‌فرماید: آن چه امروز از ما دیدی و شنیدی پنهان بدار، مگر از کسی که شایستگی آن را داشته است....^۳

در همین راستا حتی تأکید می‌شد کسانی که از این امر آگاه و باخبر شده‌اند از بردن نام مهدی علیه السلام در محافل و مجامع خودداری کنند. این نکته در روایات امامان قبلی نیز تصریح شده است که بردن نام او بر کسانی که از ولادتش باخبرند روا نیست، از جمله در روایتی که عبدالعظیم حسنی از امام هادی علیه السلام نقل کرده نیز آمده است.^۴ همچنان که خود امام عسکری علیه السلام در جواب سؤال یکی از شیعیان درباره امام و حجت خدا، پس از معرفی فرزند خویش و این که پس از غیبتش قیام

۱. صدوق، همان، ص ۴۲۴.

۲. همان، ص ۴۲۲.

۳. اربلی، کشف الغم، ج ۳، ص ۳۱۶.

۴. صدوق، همان، ص ۳۸۰ و نعمانی، همان، ص ۲۹۹.

خواهد کرد، فرمود:

... و بر کسی روا نیست که پیش از خروجش او را به نام یا کنیه‌اش بنامد.^۱
 و از آنان می‌خواست که از آن حضرت فقط با عنوان «الحجة من آل محمد» نام
 ببرند.^۲ این عملکرد امام، برای پنهان نگاه داشتن ولادت مهدی علیه السلام از دشمنان و
 حکام عباسی کاملاً موفقیت‌آمیز بود و تا زمان حیات امام عسکری علیه السلام
 دستگاه حکومت عباسی از وجود فرزندی برای ایشان آگاهی نیافت. این نکته را
 از سخنان عثمان بن سعید عمری، اولین نائب حضرت مهدی علیه السلام می‌توان دریافت.
 او یک بار در گفتگویی با یکی از شیعیان چنین گفت:

از این که به جستجوی این امر [نام و نشان فرزند امام عسکری علیه السلام] برآیی
 پرهیز کن زیرا به نظر این قوم [عباسیان] این نسل منقطع شده است.^۳
 و در جای دیگر چنین گفته بود:

عقیده سلطان در این باره این است که ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) در
 گذشت و فرزندی از خود به جای نگذاشت و لذا میراث او را تقسیم کردند و البته
 کسی که حقی در آن نداشت آن را تصاحب کرد و بر این امر باید صبر کرد.^۴
 در همین حال عباسیان تلاش بی‌وقفه‌ای برای یافتن فرزند امام یازدهم به کار
 بسته بودند تا به هر صورت ممکن او را از میان ببرند. امام عسکری علیه السلام در گفتاری
 مفصل به این امر تصریح کرده و فرموده بود:

بنی امیه و بنی عباس شمشیرهایشان را در میان ما نهادند زیرا می‌دانستند
 حقی در خلافت ندارند و می‌ترسیدند که خلافت در جایگاه خود قرار
 گیرد، و تلاش کردند اهل بیت رسول خدا را بکشند و ذریه او را نابود سازند

۱. صافی، همان، ص ۴۲۸.

۲. اربلی، همان، ج ۲، ص ۴۴۹.

۳. صدوق، همان، ص ۴۴۲ و طوسی، الفیه، ص ۱۴۷.

۴. طوسی، همان جا.

به طمع این که مانع تولد قائم شوند یا به قتل او دست یابند؛ اما خداوند از آشکار شدن امر او بر آن‌ها خودداری نمود...^۱

در آخرین روزهای حیات امام عسکری علیه السلام که در بستر بیماری به سر می‌برد، مأموران عباسی خانه آن حضرت و آمد و شده‌ها را به آن جایه شدت تحت مراقبت گرفتند تا از کوچک‌ترین اتفاقاتی که در آن خانه روی می‌دهد با اطلاع باشند. احمد بن عبیدالله بن خاقان، که رسیدگی به امور خراج شهر قم را بر عهده داشت، در این باره خبر می‌دهد و می‌گوید:

وقتی خبر بیماری امام عسکری شایع شد خلیفه به دنبال پدرم فرستاد و او به دارالخلافه رفته و سپس همراه پنج تن از افراد مورد اعتماد خلیفه بازگشت. پدرم به آن‌ها دستور داد تا خانه امام را کنترل کنند و لحظه به لحظه از اخبار و احوال وی اطلاع داشته باشند و سپس عده‌ای از طبیبان را مأمور کرد که شبانه روز بر پالین امام حضور داشته باشند. پس از دو یا سه روز به او اطلاع دادند که امام ضعیف‌تر شده است و او دستور داد طبیبان بر مراقبت‌های خود بیافزایند. آن‌گاه پیش قاضی القضاة رفت و از او خواست تا ده نفر از معتمدان خود را که کاملاً به آن‌ها اطمینان دارد به منزل امام بفرستد و شبانه روز در آن جا باشند. این وضعیت تا وفات امام ادامه داشت. پس از وفات امام به دستور خلیفه، خانه به طور دقیق بررسی شد و همه چیز ثبت و ضبط گردید و پس از آن تلاش‌های پیگیرانه‌ای برای یافتن فرزندی از آن حضرت آغاز شد، حتی کنیزان امام نیز تحت نظر قرار گرفتند تا معلوم شود کدام یک از آنان باردار است. یکی از آن‌ها که احتمال بارداریش می‌رفت در اتاقی تحت مراقبت قرار گرفت تا معلوم شد که باردار نبوده است.^۲

۱. خاتون آبادی، کشف الحق، ص ۸۴.

۲. کلینی، همان، ص ۵۰۵؛ صدوق، همان، ص ۴۱ و ۴۲ و طوسی، همان، ص ۱۳۱.

عباسیان، با آن که اطلاعی از ولادت مهدی علیه السلام نداشتند، مصرانه در پی یافتن اثری از وی بودند و چنان که در این خبر آمده است، در روزهای آخر حیات امام عسکری علیه السلام کلیه اعمال و احوال و ارتباطات ایشان را کنترل می کردند تا اگر وصیتی از جانب ایشان صورت می گیرد، دانسته شود که به چه کسی است و وصی آن حضرت را شناسایی کنند، ولیکن شیوه تقیه شدید امام علیه السلام مانع از این شد که حکومت عباسی به حقیقت آگاه شوند. با این حال عباسیان از تلاش خود دست نکشیدند؛ زیرا اخبار و روایات شیعی و سنی، که به طور قطع آنان نیز از آنها آگاهی داشتند^۱، بر این که امامان اهل بیت دوازده نفر خواهند بود و دوازدهمین آن ها مهدی و قیام کننده به حق و عدل است، تصریح داشتند. از این رو آنان که موقعیت حکومت خویش را در خطر می دیدند در پی این بودند که به هر طریقی از ظهور و بروز چنین شخصی جلوگیری کنند. پس از رحلت امام عسکری علیه السلام مدتی خانه و خانواده آن حضرت تحت مراقبت بودند تا اطمینان کامل حاصل شود که امام وصی نداشته و به کسی وصیت نکرده است و چون چنین اطمینانی برای آنان حاصل شد، اموال آن حضرت را به جعفر برادر ایشان داده و خانواده آن حضرت را رها کردند؛ اما پس از چندی بار دیگر معتمد، خلیفه عباسی به تحریک جعفر دستور داد تا خانه امام و خانه های همسایگان ایشان بازرسی شوند. این بار کنیزی به نام صقیل یا ثقیل ادعا کرد که یاردار است. پس وی را دستگیر کردند و

۱. با توجه به همین آگاهی ها و از طرفی مقابله با اندیشه های شیعی در باب مهدویت، که در قیام های شیعیان و علویان با نام مهدی تجلی می یافت، عباسیان نیز از همان ابتدای دست یافتن به قدرت و حکومت، القابی را بر خود می نهادند که در روایات از صفات و القاب مهدی علیه السلام شمرده شده بود، مانند سفاخ لقب خلیفه اول و منصور لقب دومین خلیفه عباسی. این امر در زمان سومین حاکم عباسی به اوج رسید؛ پدرش المنصور او را محمد نامیده بود که در روایات نام حضرت مهدی علیه السلام دانسته شده است و او لقب مهدی بر خود نهاد. القاب دیگر خلیفگان مانند هادی، رشید، امین و مأمون نیز از همین دست بودند.

مدت دو سال تحت نظر بود تا معلوم شد که باردار نبوده و سپس رهایش کردند.^۱ این اقدامات حکومت از دو جنبه برای آنان حائز اهمیت بود؛ نخست این که اطمینان پیدا می‌کردند امام یازدهم فرزندی از خود به جای نگذاشته است و دیگر این که با احضار افراد قابل اعتماد و مشهور، و سپس اظهار این که فرزندی از امام باقی نمانده اذهان شیعیان را منحرف می‌کردند و بدین ترتیب آنان را گرفتار سرگردانی و حیرت می‌نمودند و اعتقاد آنان در باب امامت را متزلزل می‌ساختند. اما عملکرد مدبرانه امام عسکری علیه السلام در آگاهی دادن به شیعیان و فراهم ساختن زمینه‌های لازم، این اقدامات عباسیان را ناکام می‌گذاشت. بدین ترتیب امام مهدی علیه السلام پنج سال نخست زندگانش را در زمان حیات پدرش به طور پنهانی به سر برد و در طی این مدت شماری از شیعیان و وکیلان، چنان که اشاره شد، با آن حضرت دیدار داشته و از نزدیک با وی آشنا شدند. با رحلت امام عسکری علیه السلام غیبت حضرت مهدی علیه السلام رسماً آغاز شد و از آن پس به جز نایبان خاص که از جانب امام عسکری علیه السلام و حضرت مهدی علیه السلام به شیعیان معرفی می‌شدند، کسی موفق به دیدار آن حضرت نمی‌شد مگر بنا به مصالحی، امام علیه السلام چنین دیداری را ضروری می‌دانست. آخرین باری که امام علیه السلام در جمعی عمومی حضور یافت، زمانی بود که جعفر، برادر امام عسکری علیه السلام خواست تا بر جنازه برادر نماز بخواند؛ اما امام مهدی علیه السلام پیش آمده و او را از این کار بازداشت. ابوالادیان خدمتکار امام عسکری علیه السلام، که نامه‌های ایشان را به شهرهای دیگر می‌برد، در این باره چنین می‌گوید:

به خانه که وارد شدم بدن امام عسکری علیه السلام کفن شده در داخل اتاق بود. جعفر جلو آمد تا بر برادرش نماز بخواند؛ اما همین که خواست تکبیر

بگوید، کودکی زیبا رو در آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: عمو! کنار بایست که من به نماز خواندن بر پدرم سزاوارترم. جعفر که رنگ از صورتش پریده بود کنار ایستاد و آن کودک پیش رفت و نماز خواند و امام در کنار قبر پدرش به خاک سپرده شد.

ابوالادیان می گوید که سپس امام مهدی علیه السلام نامه هایی را که او از مدائن آورده بود از وی خواست و به آن ها جواب داد.^۱ از آن پس امام علیه السلام در جمع عمومی حاضر نشد و کسی وی را ندید؛ اما در جمع اعضای خانواده چند بار دیگر حضور یافت و آن زمانی بود که جعفر برای به دست آوردن موقعیت اجتماعی امام عسکری علیه السلام تلاش می کرد. یک بار وقتی که او بر سر تقسیم میراث امام یازدهم با خانواده ایشان نزاع داشت، امام مهدی علیه السلام از مکانی نامعلوم در خانه حاضر گردید و خطاب به جعفر گفت:

جعفر! چه حقی داری که به اموال و حقوق من دست اندازی می کنی؟! ^۱

و سپس به میان خانه رفت و غایب گردید. جعفر که از این واقعه بهت زده شده بود، برای یافتن او به جستجو پرداخت؛ اما اثری نیافت.^۲ واقعه دیگر زمانی بود که مادر امام عسکری علیه السلام وفات یافت. او وصیت کرده بود که در خانه امام علیه السلام دفن شود؛ ولی جعفر با این کار مخالف بود و ادعا می کرد این خانه از آن اوست و نباید کسی در آن دفن شود. این بار نیز آن حضرت با حضور در جمع خانواده، جعفر را نسبت به این ادعایش مورد مؤاخذه قرار داده و سپس از انظار غایب گشت.^۳

با این احوال چنان که گفته شد، هرگاه امام علیه السلام دیدار با شیعیان را بنا به دلایلی ضروری می دانست خود، زمینه چنین دیدارهایی را فراهم می ساخت، از این رو

۱. همان، ص ۴۷۵.

۲. همان، ص ۴۴۲.

۳. همان، ص ۴۴۲.

در دوران غیبت صغری بارها اتفاق افتاد که برخی یا گروهی از شیعیان به حضور آن حضرت رسیدند. این دیدارها گاه به طور ناشناس و اغلب با هماهنگی و کیلان و فرستادگان امام انجام می‌شد.^۱ بدین ترتیب با آغاز دوران غیبت، و کیلان خاص و نائبان امام علیه السلام با توجه به رهنمودهای آن حضرت به امور شیعیان رسیدگی می‌کردند و این وضعیت تا سال ۳۲۹ ق، که آخرین نائب امام درگذشت، ادامه یافت. این دوران ۶۹ ساله به نام غیبت کوتاه یا غیبت صغری معروف شد و پس از آن، مرحله دیگری از غیبت، که به غیبت کبری مشهور است، آغاز گردید. تمایز و تفاوت این دو مرحله غیبت، چنان که در روایات تذکر داده شده، در این بوده است که در غیبت صغری برخی از شیعیان خالص و وکیلان خاص، یا نائبان از جا و مکان امام آگاهی داشتند ولی در غیبت کبری کسی از این امر آگاه نیست، مگر معدودی از موالیان خاص دینی آن حضرت.

در روایات متعددی به وجود دو غیبت و وجه تمایز آن‌ها تصریح شده، از آن جمله روایت اسحاق بن عمار صیرفی از امام صادق علیه السلام است که به ویژگی فوق الذکر اشاره دارد؛^۲ اما تفاوت بارز این دو مرحله غیبت آن است که در غیبت صغری، وکیلان خاصی (نائبانی^۳) از طرف امام علیه السلام تعیین و معرفی می‌شدند تا شیعیان در حل مسائل و مشکلاتشان، که نیاز به ارتباط با امام علیه السلام داشت و نیز تحویل امانات و وجوه شرعیشان به آنان مراجعه نمایند، ولی در غیبت کبری، کسانی به عنوان وکیلان خاص (نائب) از طرف امام معرفی نشدند و شیعیان در این

۱. در این باره نگاه کنید به همین کتاب: فصل چهارم، بخش سوم، پیشوایی شیعیان.

۲. کلینی، همان، ص ۳۴۰ و نعمانی، الفییه، ص ۱۷۵ و بعد از آن.

۳. توجه به این نکته لازم است که در منابع کهن تاریخی و روایی هیچ گاه از ایشان با عنوان نائب نام برده نشده است، بلکه با همان عنوان کلی وکیل و در برخی موارد با نام سفیر یاد شده‌اند. به نظر می‌رسد که عنوان نائب در سده‌های متأخرتر بر ایشان اطلاق گردیده تا از وکیلان عام امام علیه السلام در غیبت صغری، که تحت نظر ایشان بودند، متمایز گردند.

امور به فقیهان و حاملان علوم اهل بیت، ارجاع داده شدند. در واقع پس از درگذشت چهارمین نائب امام علیه السلام، کسی به نیابت تعیین نشد و همین، سرآغاز مرحله جدید غیبت یعنی غیبت کبری در نظر گرفته شد.

دوران غیبت صغری، به سبب شرایط خاص پدید آمده در جامعه شیعه و پیامدهایی که غیبت امام علیه السلام به همراه داشت، دوران حساس و حائز اهمیتی بود. غیبت امام دوازدهم که به سبب پنهانی بودن ولادت و نخستین سال‌های زندگانش، تنها اندکی از شیعیان خاص از وجود وی مطلع بودند، بلافاصله پس از رحلت امام عسکری علیه السلام، مسأله‌ای بود که شیعیان را به حیرت واداشت. اقدامات طولانی امامان در زمینه سازی امر غیبت و ایجاد آگاهی‌های لازم نسبت به این واقعه در جامعه شیعه و عملکرد مدبرانه امام عسکری علیه السلام به منظور کاهش همین پیامدهای ناخوشایند صورت گرفته بود با این حال حضور شیعیان در نواحی مختلف جهان پهناور اسلام و عدم امکانات اطلاع رسانی سریع از یک سو و محدودیت‌های اعمال شده بر شیعیان، که نائبان و وکیلان امام را به رعایت شدید تقیه و پنهان کردن حقایق وامی‌داشت از سوی دیگر، مانع مقابله سریع و زود هنگام با مشکلات و مسائل پیش آمده در آغاز غیبت می‌گردیدند. همین طور باید عواملی چون تبلیغات منفی دستگاه حکومتی و دیگر فرقه‌های شیعی مخالف با امامیه، مانند واقفیان و اسماعیلیان و زیدیان، و همین طور پیدایش انشعابات فرقه‌ای جدید و ظهور مدعیان دروغین را نیز به علل فوق‌الذکر افزود.

فصل دوم

جهان اسلام در عصر غیبت صغری

دوران غیبت صغری، اگر چه مقطع تاریخی‌ای است که ماهیتاً در بحث از تاریخ تشیع قابل طرح است؛ ولی به سبب این که در طی این دوران یا اندکی پیش از آن در اوضاع سیاسی و علمی و فرهنگی جهان اسلام تحولاتی روی داد که نقاط عطفی در تاریخ اسلام به شمار می‌روند، این دوره می‌تواند در تاریخ جهان اسلام هم به عنوان یک مقطع تاریخی و یا جزئی از آن تلقی شود. بی‌شک تحولاتی که در عرصه سیاسی و فرهنگی جهان اسلام در این دوره به وقوع پیوست بر جامعه شیعه و موقعیت آن به عنوان بخشی از دنیای اسلام بی‌تأثیر نبود و بلکه در پاره‌ای موارد می‌توان تأثیرات مثبت و منفی این تحولات را به طور مستقیم بر جامعه شیعه مشاهده کرد، از این رو برای شناخت دقیق‌تر و بهتر وضعیت تشیع و شیعیان در عصر غیبت صغری ناگزیر بایستی نگاهی ولو اجمالی به وضعیت جهان اسلام بیافکنیم.

الف) وضعیت سیاسی

وضعیت سیاسی جهان اسلام در دوران غیبت صغری تحت تأثیر تحولات پدید آمده در دستگاه حکومتی، بسیار آشفته و نابسامان بود. خلافت عباسی دوره‌ای

از ادوار ضعف و رکود خود را می‌گذرانید که نتیجه تسلط و سیطره ترکان بر آن بود؛ آنان که به تدریج مناصب اداری و نظامی را به دست گرفته و نفوذ شدیدی بر خلیفه و اداره حکومت یافته بودند. این ترکان از زمانی به دستگاه حکومتی راه پیدا کردند که معتصم (خلافت ۲۱۸-۲۲۷ق) قدرت را به دست گرفت. او شمار زیادی از آنان را که به طور معمول به عنوان اسیر و برده از نواحی ماوراءالنهر به مرکز خلافت فرستاده می‌شدند، به سبب شجاعت و جنگاوری در سپاه به کار گرفت. برخی از این سپاهیان ترک در اثر ابراز لیاقت‌ها و خدمات درخشان، به مناصب بالاتر نظامی و سرداری سپاه دست یافتند و به تدریج در امور حکومتی نیز وارد شدند و به قدرت رسیدند و این سیطره بر دستگاه حکومت به حدی رسید که تعدادی از خلفای عباسی به دست آنان عزل شده و یا به قتل رسیدند. تصمیم‌گیری در بسیاری از امور کشوری و دولتی با آنان بود و خلیفه فقط حضوری تشریفاتی داشت. علاوه بر امرای ترک نژاد، در مواردی ضعف خلیفه و عدم توانایی او در رسیدگی به امور، موجب دخالت زنان دربار نیز در کارهای دولتی شد، تا جایی که حتی برخی از آنها در امور قضایی و مظالم نیز دخالت می‌کردند.^۱ در همین شرایط، درگیری‌های داخلی میان افراد خاندان عباسی برای تصاحب قدرت و دست یافتن به منصب خلافت امری عادی بود که وزیران و سایر مقامات درباری نیز از این امور برکنار نبودند و برای دست یابی به وزارت و یا مناصب بالاتر با یکدیگر رقابت می‌کردند.^۲

ضعف و آشفتگی دستگاه خلافت، اداره جامعه بزرگ اسلامی را دچار مشکل ساخته و وضعیت مذکور فرصت خوبی برای مخالفان حکومت عباسی پدید آورده بود. شورش‌ها و قیام‌های محلی که در گوشه و کنار سرزمین‌های اسلامی

۱. رک: سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۸۱ و حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۲۲.

۲. رک: سیوطی، همان، ص ۳۷۰ و ۳۸۲.

برپا می‌شد، حاکی از همین امر بود. این وضعیت زمینه را برای برخی از امیران محلی، که داعیه استقلال داشتند، مساعد می‌ساخت تا از اطاعت عباسیان سر بر تافته و حکومتی مستقل برپا سازند و بدین گونه در همین زمان در گوشه و کنار زمین‌های اسلامی امارت‌ها و حکومت‌های خود مختاری شکل گرفتند که خلیفه عباسی را اسماً قبول داشته و یا اساساً به رسمیت نمی‌شناختند.

خلافت عباسی

در دوران غیبت صغری شش تن از عباسیان حکومت کردند که نخستین آن‌ها احمد المعتمد (خلافت ۲۵۶ - ۲۷۹ ق) پسر متوکل عباسی بود که امرای ترک نژاد درباری پس از برکنار کردن المهتدی (خلافت ۲۵۵ - ۲۵۶ ق)، او را به خلافت گماردند. مقر حکومت عباسیان تا پایان خلافت المعتمد، هم‌چنان در شهر سامرا بود. او در طی مدت خلافتش دخالت چندانی در امور حکومتی نداشت، بلکه این اطرافیان او بودند که با نفوذ و سلطه خود به اداره حکومت می‌پرداختند. المعتمد، در ابتدای خلافتش کارهای حکومتی را میان پسرش المفوض، که ولی عهد او نیز بود و برادرش احمد الموفق، تقسیم کرد و اداره نواحی غربی را به المفوض و سرزمین‌های شرقی را به الموفق سپرد؛ اما به زودی احمد الموفق بر امور غلبه یافته و به تنهایی کارها را به دست گرفت، به طوری که حتی صدور فرمان‌های عزل و نصب وزیران و امیران و دیگر امور حکومتی و نظامی در اختیار او قرار گرفتند.^۱ با این حال امرای ترک نژاد درباری هنوز نفوذ خود را در سپاه حفظ کرده بودند.

در دوران نسبتاً طولانی خلافت المعتمد، حوادث مهمی روی داد؛ در سال چهارم حکومت او (۲۶۰ ق) بود که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت و زمان غیبت آغاز گردید. از دیگر وقایع دوران وی، شورش سیاه‌پوستان در جنوب

۱. ر.ک: طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۲۴.

عراق و نواحی خوزستان بود رهبری این شورش را که آغاز آن از پیش از خلافت المعتمد، و در حدود ۲۵۴ ق بود، مردی به نام علی بن محمد به دست داشت که ادعا می‌کرد از علویان و از فرزندان امام سجاد علیه السلام است؛ ولی تمایلی به تشیع نداشت. او که گاه نسب خود را به عباس فرزند امام علی علیه السلام می‌رسانید،^۱ در ابتدا گروهی از مردم بحرین به او متمایل شدند، ولی با بالا گرفتن ادعاهای گزاف او، از جمله ادعای نزول وحی بر وی و داشتن علم غیب و روبرو شدن با نیروهای حکومتی، از گرد او پراکنده شدند. از این پس او به دعوت و گردآوردن بردگان سیاه‌پوست، که شمارشان در نواحی جنوب عراق زیاد بود، دست زد، او با توجه به نارضایی عمومی بردگان سیاه‌توانست با دادن وعده‌هایی مبنی بر آزاد کردن آنها و برقراری عدالت، شمار زیادی از آنان را که بالغ بر پانزده هزار نفر می‌شدند گرد خود جمع کند^۲ و به همین سبب به صاحب الزنج (رئیس سیاهان) مشهور شد. او با شکست دادن نیروهای حکومتی بر بخشی از جنوب عراق و قسمتی از خوزستان سیطره یافت و به صورت تهدیدی جدی برای حکومت عباسیان درآمد.^۳ شورش وی به مدت ۱۵ سال ادامه یافت و خسارات و تلفات بسیاری به جای گذاشت و عباسیان از سرکوب آن ناتوان شده بودند تا در نهایت در سال (۲۷۰ ق) احمد الموفق، پس از بارها جنگ و ستیز توانست بر شورشیان پیروز شود و رهبر آنان را به قتل برساند.^۴ شورش زنگیان و طولانی شدن آن حاکی از ضعف و نابسامانی حکومت المعتمد در آغاز خلافتش می‌باشد.

مشکل دیگر در حکومت المعتمد، پیدایش حاکمان خودمختاری بود که سر از

۱. همان، ص ۵۴۳.

۲. رک: همان، ص ۵۴۳-۵۴۵.

۳. همان، ج ۸، ص ۲۶.

۴. همان، ص ۱۴۰-۱۴۱ و مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۰۶.

اطاعت او برتافته و حتی گاه در صد براندازی حکومت عباسیان برمی آمدند؛ احمد بن طولون در همان سال‌های نخستین حکومت المعتمد، امارت مصر را از پیکره دولت عباسی جدا کرد و به زودی اعلام استقلال نمود و تلاش‌های عباسیان و به ویژه الموفق، برای مطیع ساختن او بی‌فایده ماند. با این حال جدا شدن حکومت مصر، خطر مهمی برای حکومت المعتمد نبود، بلکه تهدید جدی از ناحیه امارت نوپای یعقوب بن لیث صفار بود که در سیستان و سپس نواحی خراسان و کرمان حکومت را به دست گرفته بود و اندیشه تسلط بر تمام سرزمین‌های اسلامی و براندازی خلافت عباسی را در سر داشت و به این منظور در سال ۲۶۲ ق، با لشکری عظیم به سوی عراق حرکت کرد. المعتمد با این که هنوز نتوانسته بود شورش زنگیان را سرکوب کند، ناچار شد به مقابله یعقوب بشتابد. اگرچه سپاه یعقوب در اثر به کارگیری حیلۀ جنگی عباسیان از هم پاشید و او ناگزیر به سیستان بازگشت؛ ولی فقط خبر مرگ یعقوب در سه سال بعد (۲۶۵ ق) عباسیان را آسوده خاطر نمود. در سال‌های آخر حکومت المعتمد، کارهای حکومتی در دست الموفق بود و شاید از این طریق قصد داشت زمینه را برای خلافت خویش هموار سازد؛ ولی مرگ او یک سال پیش از درگذشت المعتمد مانع تحقق این امر شد. با مرگ الموفق، سرداران سپاه و درباریان با پسر او، ابوالعباس به عنوان جانشین المفوض و خلیفه بعد از او بیعت کردند.^۱

در همین ایام آشوب دیگری در عراق آغاز شد که تا مدت‌ها عباسیان را با مشکلات بسیاری روبرو ساخت و آن ظهور قرمطیان، یکی از فرقه‌های اسماعیلیه در عراق بود. حمدان قرمط پیشوای آنان، که این فرقه به او منسوب است، در کوفه ظهور کرد و توانست کسانی را به سوی خود جلب کند. قرمطیان همانند دیگر اسماعیلیان،

۱. طبری، همان، ج ۸، ص ۱۵۸.

مبلغانی - داعیانی - داشتند که مردم را به پذیرش مذهب خود فرامی خواندند و در این زمان کار داعیان قرمطی در عراق بالا گرفته بود. مرکز اصلی قرمطیان در عراق شهر واسط و کوفه بود و اولین حرکت رسمی و علنی آنان در سال ۲۷۷ ق صورت گرفت. المعتمد عباسی در سال ۲۷۹ ق در گذشت. طبری علت مرگ او را زیاده روی در میگساری ذکر کرده است.^۱ اندکی پیش از مرگ او درباریان پسرش جعفر المفوض را از ولی عهدی عزل کرده و ابوالعباس، پسر الموفق را به ولی عهدی برگزیده بودند و اینک با او به عنوان خلافت و بالقب المعتضد بیعت کردند. دوران حکومت المعتضد (۲۷۹ - ۲۸۹ ق) سختی‌ها و مشکلات دوران معتمد را نداشت با این حال در ایام او نیز شورش‌ها و جنگ‌های چندی صورت گرفت. در اولین سال حکومت معتضد، رافع بن لیث در ری طغیان کرد که توسط سپاهیان عباسی سرکوب شد.^۲ و اندکی بعد یکی از همراهان صاحب الزنج به نام محمد بن سهل دستگیر شد که برای یکی از علویان بیعت می‌گرفت و چون از همکاری با معتضد امتناع کرد او را به طرز فجیعی به قتل رساندند.^۳ شورش‌های نیز توسط خوارج و به رهبری هارون خارجی در موصل به سال ۲۸۳ ق برپا شد که سرکوب گردید.^۴ اما از وقایع مهم این دوران، بالا گرفتن کار قرمطیان بود؛ یکی از داعیان قرمطی به نام ابو سعید جنابی که در بحرین فعالیت می‌کرد و توانسته بود پیروان زیادی بیابد، در سال ۲۸۶ ق در بحرین دست به شورش زد و بر این ناحیه تسلط یافت و تا قطیف در میانه راه بحرین و بصره پیش آمد.^۵ و معتضد سال‌های آخر عمرش را در درگیری‌های مداوم با آنها گذراند.^۶ شورش قرمطیان از آن

۱. همان، ص ۱۶۴.

۲. همان، ص ۱۶۵ و مسعودی، همان، ج ۴، ص ۲۴۳.

۳. طبری، همان، ص ۱۶۶ و مسعودی، همان، ص ۲۴۴.

۴. طبری، همان، ص ۱۷۳ و مسعودی، همان، ص ۲۶۵.

۵. طبری، همان، ص ۱۹۶ و مسعودی، همان، ص ۲۶۵.

۶. رک: طبری، همان، ص ۱۹۹ و ۲۰۶.

جهت که فرقه‌ای منتسب به تشیع بودند تأثیر مستقیم بر وضعیت جامعه شیعه و شیعیان می‌گذاشت، اگرچه ارتباطی میان شیعیان و قرمطیان از جنبه عقیدتی و سیاسی وجود نداشت؛ ولی مشکلات و دشواری‌هایی از ناحیه آنان برای شیعیان پدید می‌آمد به طوری که گاه برخی چهره‌های متنفذ شیعه به اتهام همکاری با قرمطیان زندانی شده یا به قتل می‌رسیدند. با این حال چنین به نظر می‌رسد که معتضد سیاست نسبتاً دوستانه‌تری با شیعیان و به خصوص علویان در پیش گرفته بود و چنان که نقل شده سخت‌گیری کمتری بر آنان روا می‌داشت و از کمک‌های مالی، که از نواحی دیگر برای علویان بغداد و عراق می‌رسید، جلوگیری نمی‌نمود.^۱

معتضد با توجه به وضعیت آشفته داخلی و مشکلات موجود در عراق، روابط مسالمت‌آمیزی با حکومت‌های مستقل نوپای اسلامی برقرار ساخته بود. او هم‌چنین با ازدواج با دختر امیر طولونی مصر، سعی داشت تا روابط مصر را با مرکز خلافت نزدیک‌تر و محکم‌تر گرداند و دشمنی‌های دوران المعتمد را به فراموشی بسپارد^۲ و در مقابل صفاریان، که هنوز خطر جدی برای خلافت عباسی به شمار می‌رفتند به ناچار رفتار دوستانه‌تری در پیش گرفت و حکومت نواحی مختلف ایران را به امیر صفاری سپرد و حتی در قبایل زیاده‌خواهی‌های عمرو بن لیث، نواحی بیشتری را به او واگذار کرد.^۳ پیداست که معتضد در برابر امیر صفاری در مانده شده بود، به طوری که وقتی خبر اسارت عمرو بن لیث و نابودی سپاهش توسط حاکم ماوراءالنهر به او رسید به بدگویی از عمرو و ستایش امیر سامانی ماوراءالنهر پرداخت.^۴

المعتضد در سال ۲۸۹ ق در گذشت و به قولی مسموم گردید.^۵ او را در عین

۱. طبری، همان، ص ۱۷۲ و مسعودی، همان، ص ۲۷۱.

۲. طبری، همان، ص ۱۶۴.

۳. همان، ص ۱۹۰.

۴. همان، ص ۲۰۱.

۵. همان، ص ۲۰۷ و مسعودی، همان، ص ۲۷۸.

حال مردی خشن و سخت‌گیر ذکر کرده‌اند که مخالفانش را به سختی مجازات می‌کرد.^۱ با مرگ وی پسرش المکتفی بالله (خلافت ۲۸۹ - ۲۹۵ق) بر مسند خلافت نشست. حکومت کوتاه مدت او در درگیری‌های مداوم با قرمطیان گذشت. قرمطیان عراق پس از آن که در زمان المعتضد به شدت سرکوب شدند، به سرکردگی یکی از داعیان خود به نام زکرویه، به شام رفته و فعالیت خود را در آنجا گسترش دادند و سپاهیان المکتفی را در جنگ‌های مکرر دچار شکست کردند.^۲ بدین ترتیب عباسیان از دو طرف با تهدیدات قرمطیان روبرو بودند؛ با قرامطه شام و قرامطه بحرین. پس از المکتفی، با جعفر پسر دیگر المعتضد که نوجوانی سیزده ساله بود، بیعت کردند و او را المقتدر لقب دادند. المقتدر (خلافت ۲۹۵ - ۳۲۰ق) حکومت خود را در شرایط دشواری آغاز کرد و چون سیزده سال بیشتر نداشت، کارهای دربار در اختیار عباس بن حسن وزیر^۳ و دیگر درباریان بود. عباس وزیر که ارتباط نزدیکی با عبدالله پسر المعتز داشت در صدد بود تا المقتدر را برکنار کند و عبدالله را به خلافت بگمارد؛ ولی گروهی از طرفداران المقتدر توانستند این توطئه را سرکوب کرده و او را بار دیگر به خلافت بازگردانند و این بار او، ابوالحسن بن فرات^۴ را به وزارت برگزید و به سرکوب و

۱. ر.ک: مسعودی، همان، ج ۲، ص ۶۲۸ - ۶۲۸.

۲. طبری، همان، ص ۲۲۰ - ۲۵۰.

۳. عباس بن حسن جرجرایی از سال ۲۹۱ ق وزیر المکتفی بود و پس از به خلافت رسیدن مقتدر، در مقام خود باقی ماند تا در توطئه علیه او از وزارت برکنار شد و به قتل رسید. او را مردی زیرک، ولی با سیره‌ای ناپسند توصیف کرده‌اند که همواره در پی خوشگذرانی بود و کارهای حکومتی را به زیر دستانش محول می‌کرد و این امر موجب آشفتگی کارهای حکومتی شده بود. ر.ک: ابن طقطقی، النخری، ص ۲۵۳.

۴. بنی فرات از خاندان‌های مشهور و با فضیلت عراق بودند و در بین ایشان ابوالحسن علی بن فرات سرآمد دیگران بود. او در ایام مقتدر سه بار به وزارت منصوب شد و دوران وزارت او گشایشی برای مردم بود. ابوالحسن بن فرات از چهره‌های سیاسی شیعه در عصر غیبت صفری

کشتار مخالفان دست زد.^۱

این وضعیت نابسامان تا پایان خلافت المقتدر ادامه یافت و دوران حکومت او دورانی پر آشوب و آشفته بود و به گفته ابن طقطقی، به سبب کم بودن سن المقتدر و تسلط مادرش، و زنان دربار و حتی خدمتکاران بر امور حکومتی، و اشتغال او به خوشگذرانی؛ مملکت روبه ویرانی نهاد؛ خزانه بیت المال خالی شد و اختلافات بالا گرفت.^۲ در چنین شرایطی وزیران و درباریان بر سر تصاحب قدرت تلاش می کردند تا رقیبان خود را از صحنه خارج کنند و خود را به مقامات بالاتری برسانند، از این رو هر وزیری که منصوب می شد پس از مدتی کوتاه با دسیسه ها و سخن چینی های اطرافیان برکنار و وزیری جدید به جای او گمارده می شد. بدین گونه تا پایان خلافت المقتدر، مسند وزارت ۱۵ بار عوض گردید و سیزده نفر به وزارت منصوب و از آن برکنار گشتند که برخی برای بار دوم و سوم به این منصب گمارده می شدند.^۳

بی کفایتی وزیران و عزل و نصب های بی در پی آنها و نیز عدم توانایی المقتدر در اداره امور، زمینه را برای مداخله زنان درباری در امور دولتی و حکومتی باز کرده بود. مادر المقتدر که سیده نامیده می شد، به زودی اداره امور را به دست گرفت و در عزل و نصب وزیران و امور قضایی و رسیدگی به نظام دخالت می نمود.^۴ ضعف المقتدر در اداره حکومت به جایی رسید که برخی از درباریان علیه او توطئه کرده و قصد برکناری او را داشتند. او یک بار توانست با کمک هوادارانش بر مخالفان پیروز شود؛ اما پس از چندی در نبردی با مخالفانش به قتل

→ بود که به اتهام همکاری با قرمطیان به قتل رسید. رک: ابن طقطقی، همان، ص ۲۵۹ و زامیاور،

نسب نامه خلفاء و شهریاران، ص ۸.

۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۴۶۲.

۲. ابن طقطقی، الفخری، ص ۲۵۶.

۳. مسعودی، همان، ج ۲، ص ۶۹۰.

۴. قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۵۰.

رسید^۱ و بدین ترتیب دوران حکومت او که سراسر ضعف و آشفتگی بود به پایان آمد. ضعف و انحطاط مستولی بر دستگاه خلافت، زمینه را برای فعالیت بیشتر مخالفان، آشوبگران و مدعیان حکومت هموار می‌ساخت که از مهم‌ترین آن‌ها فتنه قرمطیان بود و شکست‌های مکرر عباسیان از قرامطه و گسترش نفوذ آن‌ها^۲، ترس و وحشت زیادی از آنان پدید آورده بود.

خطر دیگر از جانب امرای محلی و مدعیان حکومت احساس می‌شد؛ حمدانیان که به تازگی در دستگاه حکومتی نفوذ یافته بودند با توجه به اوضاع آشفتنه سیاسی، در نواحی شمال عراق و بخشی از شام برای خود امارتی فراهم کردند. در همین حال امیران محلی در ایران در جنگ قدرتی شدید با یکدیگر به سر می‌بردند و هر یک در صدد توسعه قلمرو حکومت خود، و برخی همانند زیاریان، به دنبال براندازی خلافت عباسی و احیای دولتی ایرانی بودند. در این میان بیشترین خطری که خلافت عباسی را تهدید می‌کرد از جانب دولت نوپای فاطمیان اسماعیلی مذهب در شمال آفریقا بود که عقیده داشتند خلافت از آن ایشان است و عباسیان آن را غصب کرده‌اند، از این رو از همان آغاز شکل‌گیری دولتشان در سرزمین مغرب، تلاش خود را برای تسلط بر شرق اسلامی و بر اندازی حکومت عباسی شروع نمودند.

حملات فاطمیان به نواحی شرقی در مصر و شام از سال ۳۰۲ ق آغاز گردید و در دوران حکومت المقتدر، نیروهای نظامی آن‌ها بارها در سواحل مصر و شام با نیروهای عباسی درگیر شدند^۳ و این از خوش اقبالی عباسیان بود که حملات فاطمیان به سبب مشکلات و درگیری‌های داخلی متوقف گردید و در غیر این

۱. همان، ص ۱۲۰-۱۲۳.

۲. همان، ص ۷۶، ۹۳، ۹۴، ۹۵ و ۹۶.

۳. رک: قرطبی، همان، ص ۳۳ و بعد از آن.

صورت، با اوضاع پریشان حکومت مقتدر، تسلط زود هنگام فاطمیان بر سرزمین‌های شرقی، بسیار محتمل بود.

اگرچه کشته شدن المقتدر، طومار زندگی یکی از ضعیف‌ترین حاکمان عباسی را در هم پیچید؛ ولی اوضاع خلافت را سامان نبخشید. تا این زمان، خلافت عباسی قدرت و نفوذ خود را در بیشتر سرزمین‌های اسلامی از دست داده بود و سیطره آن‌ها تنها به بخش‌هایی از عراق و حجاز، شام و مصر محدود می‌شد و می‌رفت تا در یک دهه آینده، همین نواحی نیز از تحت نفوذ آنان خارج شود.

پس از کشته شدن المقتدر، مخالفان او یا برادرش محمد القاهر بیعت کردند، حکومت او یک سال و شش ماه بیشتر نبود. او به خشونت و بی رحمی معروف بود^۱ و به زودی خشونت و سخت‌گیری‌های وی موجب طغیان اطرافیانش گردید، به طوری که در سال ۳۲۲ ق بر او شوریده، از خلافت برکنارش کردند و چشمانش را کور ساختند^۲ و سپس ابوالعباس احمد، پسر المقتدر را، که توسط القاهر زندانی شده بود آزاد کرده و با او به لقب الراضی بالله بیعت کردند.

بزرگ‌ترین مشکل دوران حکومت الراضی (خلافت ۳۲۲-۳۲۹ ق) نزاع و رقابت شدید درباریان بر سر منصب وزارت و به دنبال آن عزل و نصب‌های مکرر در منصب وزارت بود و به طوری که در مدت هفت سال حکومت الراضی، نه بار این منصب عوض شد و شش نفر و برخی برای بار دوم و سوم، وزارت را به دست گرفتند؛ ولی هیچ‌یک از آنان نتوانستند وضعیت آشفته حکومت را سامان دهند. از سوی دیگر نفوذ درباریان و وزیران به گونه‌ای بود که هر نوع ابتکار عمل را از خلیفه سلب کرده بود، از این رو الراضی بالله در صدد برآمد تا با ایجاد منصب

۱. ابن اثیر، همان، ج ۷، ص ۸۵.

۲. همان، ص ۹۶.

جدید امیرالامرای، نفوذ این افراد را در امور حکومتی کاهش داده و اوضاع دربار و خلافت را بهبود بخشید. امیرالامرا اختیاراتی فراتر از همه درباریان و سرداران داشت و همه امور حکومتی در اختیار او قرار می گرفت و به این ترتیب از نفوذ و قدرت درباریان کاسته می شد؛ اما همین منصب جدید به زودی موجب بروز فتنه‌ای بزرگ‌تر گردید؛ نخست به این علت که خلیفه با سپردن کلیه اختیارات به امیرالامرا، عملاً از خود سلب اختیار کرده و خود را بازیچه دست او قرار داده بود و دیگر این که خیلی زود نزاع و کشمکش برای دست یابی به منصب جدید آغاز شد و این شروع فتنه‌ای بود که پس از گذشت یک دهه به فروپاشیدن کامل قدرت و نفوذ خلیفه و تبدیل آن به یک مقام تشریفاتی انجامید که تنها اسمی از آن بر زبان‌ها باقی ماند. علاوه بر مدعیانی که در مرکز خلافت برای رسیدن به امیرالامرای تلاش می کردند برخی امرای محلی نیز برای رسیدن به این مقام در تلاش بودند. بدین ترتیب خلیفه الراضی در میان مدعیان متعدد امارت، گرفتار شده بود و هر بار برای نجات؛ از یکی به دیگری پناه می برد.

دولت‌های اسلامی

چنان که پیشتر اشاره شد ضعف و ناتوانی دولت عباسی در اداره سرزمین‌های پهناور اسلامی در کنار عوامل سیاسی دیگر، موجب گردید تا حدود یک سده پس از استقرار خلافت عباسی، دولت‌های مستقلی در نواحی مختلف تشکیل شوند و خود را از تحت فرمانبرداری خلفای عباسی خارج سازند. این دولت‌ها اغلب، خلافت عباسی را به رسمیت نمی شناختند و یا فقط رهبری و زعامت دینی و تشریفاتی خلیفه را پذیرا بودند و در کشورداری و حکومت کاملاً مستقل عمل می کردند.

تجزیه دولت اسلامی در نخستین سال‌های حکومت عباسیان با جدا شدن حکومت اندلس از بیکره خلافت آغاز شد و به تدریج با توجه به شرایط سیاسی

حکمرما بر جهان اسلام، با روندی رو به تزاید ادامه پیدا کرد، به طوری که تا نیمه قرن سوم ق و آغاز غیبت صغری بخش‌های قابل توجهی از بلاد اسلامی در شرق و غرب از سیطره عباسیان خارج شدند. همین وضعیت در مدتی کمتر از یک قرن، در عصر غیبت صغری با شتاب بیشتری ادامه یافت به طوری که می‌توان با توجه به شمار چشمگیر دولت‌هایی که در این دوران شکل گرفتند و حرکت‌های استقلال خواهانه و تجزیه طلبانه که در طی این مدت پدید آمدند، دوره غیبت صغری را دوران تجزیه قلمرو و دولت اسلامی نام نهاد، چنان که تا پایان این دوره با روی کار آمدن بیش از ده دولت و امارت مستقل در جهان اسلام، حوزه نفوذ و سیطره خلفای عباسی، تنها به شهر بغداد و نواحی اندکی از اطراف آن محدود می‌گردید و پس از آن با تسلط امیران آل بویه بر مرکز خلافت، بغداد آخرین پایگاه و حوزه عمل خلیفه نیز از او گرفته شد و تنها نامی از او باقی ماند.

در ادامه نگاهی گذرا بر دولت‌های اسلامی غیر شیعی موجود در عصر غیبت صغری، و وضعیت و چگونگی شکل‌گیری آن‌ها لازم می‌نماید و در خصوص دولت‌های شیعی در جای دیگر سخن به میان خواهد آمد.

امویان در اندلس (۱۳۸ - ۴۲۲ ق)

شبه جزیره ایبری، شامل کشور اسپانیا و پرتغال کنونی، در جنوب غربی اروپا، به سال ۹۲ ق و در روزگار حکومت امویان به دست سرداران مسلمان فتح شد و از آن پس این سرزمین را اندلس خواندند. در سال ۱۳۸ ق یعنی شش سال پس از فروپاشی حکومت اموی و استقرار عباسیان بر مسند قدرت، مردی از خاندان اموی به نام عبدالرحمن، که او را از نوادگان خلیفه هشام بن عبدالملک (خلافت ۱۰۵ - ۱۲۵ ق) دانسته‌اند، با فرار به شمال آفریقا خود را به اندلس رسانده، با کمک اعراب و هواداران امویان، علیه حاکم وقت که از طرف خلیفه عباسی

حکومت می‌کرد قیام نموده، قدرت را به دست گرفت و به زودی بر تمامی اندلس سیطره یافت و پایتخت خود را در شهر قرطبه قرار داد و حاکمان و کارگزاران عباسی را بیرون راند. پس از مرگ عبدالرحمن (۱۷۰ق) و تا نیمه قرن سوم هجری، چهار تن از امیران اموی بر این سرزمین حکمرانی کردند. آخرین آنان محمد اول (حکومت ۲۳۸ - ۲۷۳ق) فرزند عبدالرحمن دوم (حکومت ۲۰۶ - ۲۳۸ق) بود که دوران طولانی حکمرانی او با آغاز آشوب‌ها و شورش‌های داخلی همراه بود. به گونه‌ای که دولت اموی را به ضعف شدیدی کشانید. این وضعیت ادامه یافت تا آنکه با به قدرت رسیدن عبدالرحمن سوم (خلافت ۲۰۰ - ۲۵۰ق)، نواده امیر عبدالله و وضعیت دگرگون شد. مرگ ناگهانی رهبر شورشیان در سال‌های نخست حکومت عبدالرحمن به او فرصت داد تا این فتنه دیرینه را فرو بنشانند و به اوضاع آشفته کشور سامان دهد. نیم قرن حکومت عبدالرحمن سوم، دوران عظمت، شکوه و آبادانی اندلس اسلامی بود. او آخرین حاکم اموی اندلس در دوره غیبت صغری است و در دوران حکومت او اقدامات فرهنگی و علمی چشمگیری در اندلس صورت گرفت.^۱

اغلییان در تونس (۱۸۴ - ۲۹۶ق)

مسلمانان پس از فتح سرزمین مصر در سال (۲۰ق) مسیر خود را در شمال آفریقا به سمت غرب، ناحیه‌ای که آن را افریقیه و مغرب می‌خواندند ادامه دادند و تا حدود سال (۹۲ق) بر تمام این نواحی استیلا یافتند. شهر قیروان، در کشور تونس امروزی، به دست یکی از سرداران مسلمان، عقبه بن نافع، ساخته شد و از آن پس مرکز سیاسی و اداری افریقیه و مغرب گردید و از اواخر حکومت امویان و اوایل خلافت عباسی حرکت‌های تجزیه طلبانه‌ای در افریقیه آغاز گردید.^۲

۱. زک: ابن خلدون، العبر، ج ۴، ص ۸۰ - ۹۰.

ترتیب موقعیت سیاسی مغرب می‌رفت تا به طور کامل از اختیار عباسیان خارج شود، از این رو هارون خلیفه وقت در سال ۱۷۰ ق، ابراهیم بن اغلب را به امارت قیروان گمارد تا به اوضاع منطقه سامان دهد و از گسترش نفوذ و قدرت معارضان دولت عباسی جلوگیری کند و در سال ۱۸۴ ق، حکومت تمامی افریقیه به او سپرده شد. ابراهیم بن اغلب پس از چندی با بسط قدرت خود اعلام استقلال کرد و دولت جدیدی در شمال آفریقا تشکیل داد و با این حال روابط دوستانه‌ای با خلیفه داشت. این روابط دوستانه را امیران اغلبی تا پایان حکومت خویش کم و بیش حفظ کردند. به زودی اغلبیان به صورت نیروی برتر در شمال آفریقا درآمدند. آن‌ها با چند دولت خارجی مذهب، که در نواحی جنوب‌تر امارت داشتند، و با دولت شیعی - زیدی ادرسیان در مغرب اقصی (مراکش کنونی) هم‌جوار بودند و بر سر تصاحب قدرت مطلق در ناحیه، با آن‌ها به ویژه با ادرسیان نزاع و درگیری دائمی داشتند. اغلبیان در نیمه نخست حکومتشان، فعالیت بسیاری در جهت جلوگیری از نفوذ و بسط قدرت شیعیان به خصوص زیدیان، در منطقه داشتند و از نیمه قرن سوم به بعد، یعنی در دوره غیبت صغری دولت اغلبیان، دوران افول خود را سپری می‌کرد. در این زمان فعالیت اسماعیلیان در افریقیه شدت یافت و در نهایت در سال ۲۹۶ ق با قیام داعیان اسماعیلی و تشکیل دولت فاطمیان، حکومت اغلبیان برچیده شد.^۱

طولونیان در مصر (۲۵۴ - ۲۹۲ ق)

طولونیان، خاندان ترک نژادی بودند که اولین دولت مستقل اسلامی را در مصر تأسیس کردند. احمد بن طولون اولین حاکم این دولت چندی به عنوان نائب الحکومه و سپس حاکم مصر معین گردید (حدود ۲۶۰ ق). او در همین زمان با

۱. رک: همان، ج ۶، ص ۱۸۴

توجه به اوضاع پریشان حکومت المعتمد خلیفه عباسی، حکومت مصر را از تابعیت خلافت بغداد خارج ساخت و در سال ۲۶۴ ق شام را نیز به قلمرو حکومت خود اضافه کرد. این اقدام او با واکنش شدیدی از جانب عباسیان روبرو شد. الموفق برادر خلیفه که در حقیقت اداره حکومت را در اختیار داشت، تلاش زیادی برای مطیع ساختن احمد بن طولون به کار بست؛ اما توفیقی نیافت. با مرگ احمد در سال ۲۷۰ ق، پسر او، خماریه به حکومت نشست (حکومت ۲۷۰ - ۲۸۲ ق). او تلاش کرد تا به روابط خود با دولت عباسی بهبود بخشد و بدین ترتیب حکومت طولونیان بر مصر، از سوی خلیفه عباسی رسمیت یافت. پس از مرگ او در سال ۲۸۲ ق، سه نفر از این خاندان بر مصر و شام حکومت کردند و انحطاط دولت طولونیان از همین زمان آغاز شد. در سال ۲۹۲ ق عباسیان با استفاده از اوضاع آشفته مصر، با اعزام سپاهی به آنجا و برچیدن بساط دولت طولونی، بار دیگر این ناحیه را تحت حکمرانی خویش درآوردند.^۱

صفاریان (۲۵۴ - ۲۹۶ ق)

یعقوب بن لیث صفار، مؤسس دولت صفاری، مردی از سیستان بود که پس از رها کردن حرفه خود؛ رویگری به عیاری پرداخت. به زودی عیاران بر سیستان استیلا یافتند و یعقوب با گرفتن جای رئیس عیاران بر ناحیه سیستان امارت یافت و کارگزاران عباسیان و طاهریان (حاکمان خراسان) را از آنجا بیرون راند و سپس بر نواحی جنوب و شرق خراسان تاخت آورده و در نهایت در سال ۲۵۹ ق با کوتاه کردن دست طاهریان از خراسان و برچیدن امارت آنان، بر تمام نواحی شرق اسلامی حکمرانی یافت و از آن پس به معارضه با علویان در طبرستان و امیران ماوراءالنهر پرداخت. بدین ترتیب یعقوب، حکومتی مستقل و پهناور را

۱. رک: همان، ص ۹۴ و حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۲۳.

پدید آورد که حاکمیت خلیفه عباسی را پذیرا نبود و خطری جدی برای خلافت عباسی به شمار می‌رفت. صفاریان اقدامات چندی برای تسلط بر عراق و براندازی خلیفه عباسی ترتیب دادند که با موفقیتی همراه نبود. ^۱ عمرو بن لیث (حکومت ۲۶۵ - ۲۸۷ ق) که به جای برادر حکومت را به دست گرفت، به امتیازاتی که خلیفه در نواحی شرقی به وی داده بود، بسنده نکرد و خواستار حکومت بر نواحی بیشتری بود.

عمرو در سال ۲۸۷ ق در نبردی برای تصرف ماوراء النهر، به اسارت امیر سامانی در آمد و به بغداد فرستاده شد. امیر صفاری اندکی بعد از دنیا رفت و قدرت صفاریان به یک‌باره فرو پاشید و جانشینان او نتوانستند قدرت و نفوذ پیشین را تجدید کنند. قلمرو حکومت صفاریان با گسترش نفوذ امیران سامانی به تدریج محدودتر و به نواحی از سیستان منحصر گردید. امیران صفاری تا قرن ششم هجری در سیستان امارت داشتند و به تدریج توسط دولت‌های قدرتمند مجاور از میان رفتند. ^۲

سامانیان (۲۶۱ - ۳۸۹ ق)

امیران سامانی از خاندان‌های قدیمی بودند که در سمرقند و بخارا امارت یافتند. آنان نخست تحت فرمان طاهریان (حکام خراسان) و در تابعیت خلیفه عباسی بودند تا با قدرت یافتن یعقوب صفاری و برچیده شدن دولت طاهریان از خراسان، امیران سامانی نیز به نوعی خود مختاری دست یافتند. در آغاز غیبت صغری امیر نصر سامانی (حکومت ۲۵۰ - ۲۷۹ ق) از جانب خلیفه عباسی بر تمام ماوراء النهر حاکمیت یافته بود. جانشین او، اسماعیل سامانی (حکومت ۲۷۹ - ۲۹۵ ق) توانست در نبردی، صفاریان را شکست داده و از همین زمان (۲۸۷ ق) صفاریان با بسط قدرت خویش در نواحی شرقی، بیش از پیش از تابعیت عباسیان

۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۲۲۲ و ۲۶۰ و ۲۸۳.

۲. رک: ابن اثیر، همان، ص ۴۰۱ و زر، ن. فرای، تاریخ ایران، ج ۴، ص ۱۰۰ - ۱۰۸.

وشمگیر، برادر و جانشین مرداویج، که ماجراجوئی برادرش را نداشت، امرای سامانی و سرداران بویه، مملکات زیاریان را از دست آنان خارج ساخته، به قلمرو خویش افزودند و حوزه قدرت آنان ووشمگیر را به طبرستان محدود ساختند.^۱ استیلای طولانی مدت زیاریان بر نواحی شیعه نشین طبرستان و تسلط کوتاه ایشان بر برخی از مهم ترین مراکز فعالیت شیعیان مثل قم، کاشان و ری در اواخر غیبت صغری شایان توجه است. نزاع آنان با علویان زیدی مذهب فقط یک خصومت سیاسی بود و ظاهراً مشغولیت های سیاسی زیاریان فرصتی برای پرداختن به مقولات فرهنگی و دینی باقی نمی گذاشت.

اخشیدیان (۳۲۴ - ۳۵۸ ق)

محمد الاخشید یکی از سرداران ترک نژاد دربار عباسیان بود که پدر و جد او از جمله اسیرانی بودند که از ماوراءالنهر به مرکز خلافت فرستاده شده بودند و عنوان اخشید را، که لقب حاکمان ترک فرغانه در ماوراءالنهر بود، خلیفه بعدها به او داد. محمد پس از مدتی که در مرکز خلافت بود به مناصب لشکری دست یافت. او در سال ۳۱۸ ق به عنوان والی شام منصوب گردید و در سال ۳۲۱ ق حکومت مصر نیز به او سپرده شد. اخشید با توجه به اوضاع آشفته دستگاه خلافت، در سال ۳۲۴ ق اعلام استقلال کرد. او به زودی شام را تصرف کرد و در سال ۳۳۱ ق مکه و مدینه را نیز ضمیمه قلمرو خویش ساخت؛ اما سه سال بعد (۳۳۴ ق) درگذشت.^۲ وی در طی دوران حکومتش با خلفای عباسی روابط دوستانه ای داشت و بارها برای حمایت از آنان از جمله المقتدر، در برابر مخالفانشان اقدام نمود. در قلمرو حاکمیت اخشید، به خصوص در شام نواحی شیعه نشینی وجود داشت و شیعیانی

۱. رک: فرای، همان، ص ۱۸۶ - ۱۸۸.

۲. ابن اثیر، همان، ص ۲۱۱.

می زیستند؛ اما به جهت پابندی اخشید به مذهب تسنن و خلافت عباسی، زمینه فعالیت برای شیعیان فراهم نمی شد. اخشید چندی هم با حمدانیان شیعه مذهب، که به تازگی در شمال عراق و برخی نواحی شام سلطه یافته بودند منازعاتی بر سر قدرت داشت که توفیق چندانی نیافت.^۱ عظمت دولت اخشیدیان تا زمان حیات محمد الاخشید تداوم داشت؛ اما با مرگ او، جانشینان خردسالش توانایی اداره حکومت نداشته و قدرت به دست نائب الحکومه افتاد. اخشیدیان تا سال ۳۵۸ق، که مصر به تصرف فاطمیان اسماعیلی مذهب درآمد، در آنجا امارت داشتند. دولت اخشیدی سی و چند سال بیش تر دوام نیاورد که سال های نخستین آن با اواخر غیبت صغری هم زمان بود.

ب) وضعیت دینی و علمی

شناخت اوضاع علمی و دینی جهان اسلام در عصر غیبت، می تواند به بررسی تحولات جامعه شیعه و تعاملات تشیع و شیعیان با دیگر مذاهب و فرق در جوامع اسلامی در دوره مورد نظر کمک بسزایی بنماید. در این زمینه، به ویژه بررسی گرایشات مذهبی جوامع مختلف مسلمان، فعالیت ها و تحولات علمی، فرقه ها و مذاهب موجود و یا پدید آمده در همین عصر و دستاوردهای علمی - دینی، بایستی مورد توجه قرار گیرند.

مذاهب اسلامی و حوزه انتشار آنها

۱. مذاهب فقهی

سده دوم هجری تا اوایل سده سوم دوران پیدایی و شکل گیری مذاهب فقهی اهل سنت بود. پیشتر، اهل سنت در یک تقسیم بندی ساده به سنت گرایان اهل

۱. رک: ابن اثیر، همان، ج ۲، ص ۶۰ - ۱۲۰

حدیث و کلامیون عقل گرا تقسیم می شدند. از اوایل قرن دوم بود که با ظهور فقیهان مشهور اهل سنت، مذاهب فقهی شکل گرفتند. از قدیمی ترین مکاتب فقهی بایستی به مکتب اوزاعی اشاره کنیم که به زودی در شام، طرفداران زیادی یافت؛ اما با ظهور صاحبان مذاهب فقهی جدید، مکتب اوزاعی اعتبار و اهمیت خود را از دست داد. ابوحنیفه نعمان بن ثابت (۸۰-۱۵۰ق) که در کوفه ظهور کرد و در بغداد به عنوان فقیه بزرگ مردم عراق شهرت یافت، شیوه‌ای متفاوت با اهل حدیث در پیش گرفت و در استنباط احکام فقهی از کاربرد رأی و قیاس بهره برد، در حالی که مالک بن انس (۹۳-۱۷۹ق) فقیه معاصر او در حجاز، بر خلاف او بر همان شیوه اهل حدیث تأکید داشت. بدین ترتیب دو مذهب فقهی متفاوت پدید آمدند: مذهب فقهی مبتنی بر احادیث در مدینه به زعامت مالک بن انس، و مذهب مبتنی بر رأی و قیاس ابوحنیفه در عراق. این دو مذهب به زودی در زادگاهشان پیروان بسیاری یافتند، به طوری که مردم عراق به پیروی از ابوحنیفه و حجازی‌ها به تبعیت از مالک مشهور شدند. در اواخر همین قرن دو عالم دیگر اهل سنت ظهور کردند که آرای فقهی آنان نیز به زودی همانند مذاهب حنفی و مالکی با استقبال قابل توجهی روبرو شد. محمد بن ادریس شافعی (متوفی ۲۰۴ق) تلاش کرد تا بین مکاتب نقلی و عقلی مالکی و حنفی پیوند دهد. کتاب‌هایی که او در فقه نوشت، در گسترش و انتشار مذهب فقهی او بی تأثیر نبود. احمد بن حنبل (۱۶۴-۲۴۱ق) را شاگرد شافعی دانسته‌اند، با این حال رویکرد حدیثی او قوی‌تر بود و یکی از چهره‌های شاخص اهل حدیث به شمار می‌رود. از این رو برخی، جنبه فقاهتی او را مورد تردید قرار می‌دادند؛ طبری به همین سبب مورد خشم و آزار هواداران ابن حنبل واقع شد. ولی مذهب او در همان زمان حیاتش و اندکی پس از آن در بغداد و نواحی عراق پیروان زیادی یافت، به گونه‌ای که جمعیت حنبلیان در

شهر بغداد را، که عمدتاً به آشوب‌های مذهبی دامن می‌زدند قابل توجه بود.^۱ در کنار اینان عالمان و فقیهان دیگری ظهور کردند^۲ که بنا به دلایل گوناگون، مکاتب فقهی آنان تحت الشعاع خط فکری این چهار نفر واقع شد. مکاتب چهارگانه فقهی مذکور به زودی در جهان اسلام انتشار یافته و جایگاه خود را باز کردند و تا نیمه قرن سوم هجری کم و بیش مرزبندی مشخصی بین حوزه انتشار این مذاهب پدید آمده بود. مردم عراق به طور عمده حنفی مذهب بودند و مذهب حنفی در اثر مجاورت با ایران، در این حوزه نیز انتشار یافت و به تدریج به صورت مذهب عمده مردم در نواحی شرقی جهان اسلام در آمد. اما مذهب مالک که در حجاز شکل گرفته بود راه خود را به سوی شام باز کرد و جای مکتب اوزاعی را در آن دیار گرفت و از همین طریق به مصر و شمال آفریقا راه یافت و سرزمین اندلس را نیز دربرگرفت؛ بدین ترتیب در سرزمین‌های غربی اسلامی اکثر مسلمانان بر مذهب مالکی بودند. در همین حال مسافرت شافعی به مصر، در اواخر عمرش و اقامت در آن جا موجب شد تا اندیشه فقهی او در این سرزمین بیش از نواحی دیگر انتشار یابد. حنبلیان همچنان به طور عمده در بغداد و نواحی عراق حضور داشتند. از نیمه قرن سوم هجری تا نیمه قرن چهارم، فقیهان دیگری ظهور کردند که مکاتب فقهی جدیدی عرضه داشتند. از آن جمله ابوسلیمان، داوود بن علی کاشانی (م ۲۷۰ق) را می‌توان نام برد که مبانی فقه را از شاگردان شافعی آموخته بود؛ اما شیوه‌ای خاص در استنباط فقهی داشت که بر عمل به ظاهر آیات قرآنی و سنت وارد هرگونه تأویل و قیاس استوار بود.^۳ او نخستین کسی بود که چنین

۱. مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۵۴.

۲. از آن جمله می‌توان از قاضی ابویوسف (۱۱۴-۱۸۲هـ) از شاگردان ابوحنیفه نام برد که در دوران مهدی و هادی عباسی منصب قضاوت داشت و در روزگار هارون به عنوان قاضی القضات معروف شد.

۳. الندیم، الفهرست، ص ۳۰۳.

نظریه‌ای را در فقه مطرح کرد و از این رو پیروانش را ظاهریه نامیدند؛ یعنی کسانی که تنها عمل به ظاهر آیات و روایات را معتبر می‌شمردند. داوود بن علی تألیفات متعددی داشت و مکتب او با استقبال نسبی روبرو شد و در نواحی مختلف پیروانی یافت. از مهم‌ترین مراکز حضور ظاهریه باید به خراسان^۱ اشاره کرد. آنان همچنین در فاس حضور چشمگیری داشتند و در اندلس نیز انتشار قابل ملاحظه‌ای یافتند^۲. فقه ظاهریه نخست به وسیله عبدالله بن محمد بن قاسم (متوفی ۲۷۲ق) به اندلس راه یافت و در زمان حکومت امویان گسترش وسیعی پیدا کرد^۳ و حدود یک قرن بعد دانشمند بزرگ این طایفه، علی بن احمد معروف به ابن حزم اندلسی (۲۸۴ - ۴۵۴ق) در این سرزمین ظهور کرد. او دارای تألیفات بسیاری بود که برخی شمار آن‌ها را بالغ بر سی و پنج کتاب دانسته‌اند و مهم‌ترین آن‌ها کتاب المحلی در فقه است.^۴

از فقیهان بنام دیگر در این دوره، ابو جعفر محمد بن جریر طبری (۲۲۴ - ۳۱۰ق) بود که فقه شافعی را آموخت؛ ولی چون خود صاحب اندیشه فقهی جدیدی بود در این زمینه از دیگران پیروی نمی‌کرد. با این حال مکتب فقهی او را جدای از فقه شافعی ندانسته‌اند.^۵ طبری دارای دانشی وسیع و تألیفات متنوعی بود. او کتاب‌هایی در فقه، از جمله کتاب اختلاف الفقهاء را نوشت. کتاب تفسیر او هم از معروف‌ترین تفاسیر است و کتاب تاریخش از معتبرترین منابع تاریخی تلقی می‌شود. او هم چنین دارای مکتب فقهی ویژه‌ای گردید که به جریره شناخته شده است؛

۱. مقدسی، همان، ص ۸۷.

۲. آل علی، اسلام در غرب، ص ۲۷۸.

۳. مقدسی، همان، ص ۱۲۱.

۴. رک: ابن حزم اندلسی، جمهرة انساب العرب.

۵. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۱، ص ۴۵۶ و حسن ابراهیم حسن، تاریخ اسلام، ج ۳، ص ۳۴۹.

هر چند این مذهب چندان مورد توجه قرار نگرفت و با مرگ او به فراموشی سپرده شد. در همین زمان فقیهان بزرگی از مذاهب چهارگانه به ویژه در فقه مالکی و به طور عمده در اندلس، که اینک از مراکز مهم این مذهب بود، ظهور کردند که از آن جمله نام‌های ابوالولید باجی، ابوالولید بن رشد، ابن عاصم و منذر بن سعد شایسته یاد کردند.^۱

۲. فرقه‌های کلامی و فلسفی

در کنار مذاهب فقهی که باید آن‌ها را مکاتب ثقلی دانست مکاتب عقل‌گرا، کلام و فلسفه، در حوزه‌های مختلف ممالک اسلامی فعالیت داشتند. کلام در بین اهل سنت با ظهور معتزلیان پدید آمد که ایشان را پیروان واصل بن عطا، یکی از شاگردان قدیم حسن بصری دانسته‌اند و عنوان معتزله، گرفته شده از مصدر اعتزال به سبب روی گردانی او از حضور در درس استادش، به این طایفه داده شد.

معتزلیان، جبهه‌ی مقابل سنت‌گرایان اهل حدیث بودند و عقیده داشتند در شناخت دین و اصول آن علاوه بر نقل آیات و روایات از عنصر عقل و خرد نیز بایستی بهره گرفت. معتزلیان تأثیر بسزایی در تکوین و تگون علم کلام داشتند و مبدع نظریاتی بودند که با اندیشه‌های اهل حدیث تعارض داشت. از مشهورترین متکلمان معتزلی، ابوالهدیل علاف (م ۲۳۵ق) بود که نظریات مشهوری در کلام داشته، پیروانش به هذیله شناخته می‌شدند. از شاگردان برجسته او، ابو عمرو جاحظ (م ۲۵۵ق) بود که طایفه‌ای نیز به او منتسب هستند. اما از چهره‌های شاخص کلامی در نیمه دوم قرن سوم باید از ابوالحسین، عبدالرحیم خیاط نام برد که در اوایل قرن چهارم درگذشت و طایفه خیاطیه بدو منسوبند. او در یکی از کتاب‌هایش به رد آرای ابن‌راوندی، متکلم مشهور برآمد. این کتاب حاکی از دانش گسترده و دقت ژرف او در مباحث کلامی است. یکی از شاگردان او به نام

۱. المقرئ، نفع الطیب، ج ۲، ص ۶۹ و ۱۰۳ و ۱۴۰

ابوالقاسم، عبدالله بن احمد بلخی (۲۷۳-۳۱۹ق) از متکلمان برجسته همین دوره است که کتابی درباره رجال معتزله نوشت و مجادلاتی نیز در مبحث امامت، با متکلم مبرز شیعی این زمان، ابن قیبه رازی داشت. او صاحب آراء و نظرات منحصر به فردی در کلام بود و پیروانی یافته بود که کعبیه نامیده می شدند. از کتاب های او مقالات الاسلامیین می باشد در شهر بلخ درگذشت.^۱ اما شاید نام آورترین معتزلیان در این عصر، ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبّایی (۲۳۵-۳۰۳ق) باشد که در بصره شهرت یافت و کتاب هایی از جمله تفسیری بر قرآن نوشت.^۲ او با ابوالحسن اشعری (۲۶۰-۳۲۲ق) عالم مشهور اهل سنت هم زمان و در ارتباط نزدیکی با وی بود. او نیز مناظراتی با برخی عالمان و متکلمان شیعی داشت. پس از او، پسرش ابوهاشم جانشین او شد و به تربیت شاگردان پدرش پرداخت. ابوهاشم تأثیر دیرپایی بر آرای معتزلیان گذاشت و مبادی نظری او در کلام تا قرن پنجم مورد توجه بود. پیروان او به بهشمیه معروف شدند.

متکلمان معتزلی به طور عمده در عراق بودند. در قرن دوم هجری شهر بصره، که گرایشات شدید عثمانی در آن بروز داشت، از مراکز مهم معتزلیان بود و در مقابل آن، شهر کوفه با تمایلات شیعی پایگاه متکلمان شیعه به شمار می رفت. با تأسیس شهر بغداد و مرکزیت یافتن علمی آن به عنوان مرکز خلافت اسلامی، جایگاه اصلی معتزلیان به این شهر انتقال یافت. برخورد میان معتزلیان بغداد و بصره با متکلمان شیعه، که از این پس در بغداد نیز حضور داشتند، امری عادی بود. علاوه بر عراق، ایالت پهناور خراسان نیز شماری از معتزلیان را در خود جای داده بود؛ شهرهای نیشابور، بلخ و سمرقند از مهم ترین مراکز فعالیت آنها بود. از میان

۱. ابن خلکان، همان، ص ۲۵۲؛ بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۲۸۴ و زرکلی، الاعلام، ج ۴، ص ۶۶

۲. ابن خلکان، همان، ص ۲۸۰ و زرکلی، همان، ص ۲۵۶.

آنان می‌توان به ابوالقاسم بلخی اشاره کرد که مدت‌ها در شهر بلخ سکونت داشت. شهر ری، در استان جبال نیز از حوزه‌های فعالیت متکلمان معتزلی به شمار می‌رفت. متکلمان هم‌چنین در سایر بلاد اسلامی به ویژه در نواحی شرقی پراکنده بودند و این متأثر از مذهب فقهی غالب در این نواحی، یعنی فقه ابوحنیفه بود که مخالفتی با به‌کارگیری عناصری غیر از نقل در استنباط‌های دینی نداشت. ولی در نواحی غرب اسلامی که فقه مالکی و شافعی پرچم‌داران سنت‌گرایی بودند، اندیشه‌های اعتزالی و کلامی با استقبال چندانی روبرو نشد و بلکه در مواردی با مخالفت‌ها و دشمنی‌هایی مواجه می‌گردید.

فلسفه به عنوان مباحث صرف عقلی و نمودی از عقل‌گرایی محض، دیرتر از کلام در بین مسلمانان رواج یافت و توسعه آن را باید با ترجمه آثار اندیشمندان یونانی و رومی، و احتمالاً ایرانی به عربی هم‌زمان دانست. نخستین چهره شاخص فلاسفه مسلمان، یعقوب بن اسحاق کندی (م ۲۵۸ق) است که سخت متأثر از فلسفه ارسطویی بود و به ریاضیات و ماوراءالطبیعه علاقه‌مند بود و به ترجمه آثار یونانیان به عربی شهره گردید. در نیمه قرن سوم هجری دو تن از شاگردان او شهرت یافتند؛ احمد بن محمد سرخسی (م ۲۸۶ق) معلم خاص المعتضد بود که در کیمیا و تاریخ و جغرافیا تبحر داشت، و دیگری ابو‌معشر بلخی (م ۲۷۲ق)، ستاره شناس و ریاضی‌دان بنام همین عصر بود. ابو‌بشر متی بن یونس، حکیمی بزرگ در بغداد بود که چند دهه بعد می‌زیست و در ایام خلافت الراضی (خلافت ۳۲۲-۳۲۹ق) درگذشت و در تدریس و شرح آثار ارسطو تبحر داشت. هم‌زمان با او، مشهورترین فیلسوف این عصر، ابونصر محمد فارابی (م ۳۳۹ق) زندگی می‌کرد که گویا از اندیشه‌های او نیز بهره گرفته بود. فارابی که به معلم ثانی شهرت یافته

بود؛ نمونه شاخص فیلسوفان ارسطویی مسلمان است، چنان که آثار متعدد او حاکی از همین امر است. با این حال او در برخی آثار خود تلاش کرده بین آرای ارسطو و استادش افلاطون پیوند دهد. کتاب آراء اهل المدینه الفاضله او، بیانگر اندیشه‌های سیاسی وی و نشانگر تأثیرپذیریش از اندیشه‌های افلاطون است. اندیشه‌های او در ماوراءالطبیعه و الهیات نیز بعدها مورد توجه فلاسفه مشاء مسلمان قرار گرفت. اندیشه‌های فلسفی، به جهت محدودیت‌های خاص آن، هیچ‌گاه انتشار وسیعی در بین دانشمندان مسلمان نیافت. مخالفت‌های عالمان دینی و عدم مقبولیت عامه از مهم‌ترین عوامل ایجاد این محدودیت‌ها بودند و از این رو گرایشات فلسفی تنها در بین معدودی از اندیشمندان از طبقات خاص راه یافت. اولین طبقات فلاسفه مسلمان در نواحی شرق اسلامی و به طور عمده در مرکز خلافت، یعنی بغداد، ظهور کردند که مرکز اصلی ترجمه و انتقال آثار فلاسفه قدیم بود. تا اوایل قرن پنجم هجری، شرق همچنان طلایه‌دار اندیشه‌های فلسفی بود و از آن پس با ظهور فیلسوفان بزرگی در غرب اسلامی به ویژه در اندلس این مرکزیت تغییر کرده و به نواحی غربی انتقال یافت.

۳. فرقه‌های مذهبی

علاوه بر مذاهب و مکاتب فوق‌الذکر، فرقه‌های مختلف مسلمان، با پراکندگی جمعیتی متفاوت در سرزمین‌های اسلامی می‌زیستند. مقدسی، شمار فرقه‌هایی را که در زمان او وجود داشتند، بیست و هشت مذهب برشمرده و سپس با دسته‌بندی آن‌ها به لحاظ عقاید و اندیشه‌هایشان، از آن‌ها نام برده است.^۱ از مهم‌ترین فرقه‌های اهل سنت، که او نام برده، کرامیه منسوب به محمد بن کرام (م ۲۵۵ق) بودند که اندیشه‌هایشان به اهل حدیث و ظاهریه نزدیک‌تر بود و تمایل زیادی به

۱. مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۷.

زهد و تقوا نشان می دادند.^۱ شمار زیادی از کرامیان در خراسان به سر می بردند و جمعیت آنان در نیشابور چشمگیر بود^۲ و در هرات، سمرقند و فرغانه (در ماوراءالنهر) نیز حضور داشتند.^۳ آنان هم چنین در گرگان، طبرستان، برخی شهرهای شام و مصر یافت می شدند.^۴ از دیگر فرق اهل سنت، شَفَعَویه^۵ بودند که اینان نیز در شهرهای مختلف خراسان، شام و طبرستان به سر می بردند.^۶ هم چنین فرقه نجاریه^۷ در نیشابور و ری^۸ و برخی از پیروان سفیان ثوری در خوزستان بودند.^۹ از مهم ترین طوایفی که باید از آنها نام برد خوارج هستند. پیدایش و زادگاه خوارج در عراق بود؛ اما پس از آن که به دست عثمان امویان در عراق به شدت سرکوب و کشتار شدند به شرق و غرب جهان اسلام و نواحی دور دست پناه بردند. سیستان و شرق خراسان از مهم ترین جایگاه های خوارج در این عصر بود.^{۱۰} اباضیه، یکی از فرق خوارج، در نواحی جنوب شبه جزیره عرب فعالیت داشتند^{۱۱}، اما مهم ترین مرکز خوارج در این عصر را باید شمال آفریقا دانست که اصطخری جغرافی نویسی به آن اشاره دارد.^{۱۲} تشکیل و حضور دولت های خوارج

۱. مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۶۴.

۲. مقدسی، همان، ص ۲۲۳.

۳. همان، ص ۳۹۵.

۴. همان، ص ۳۶۵ و ۱۷۹ و ۲۰۳.

۵. احتمالاً فرقه ای بودند که به شفاعت ائمه اعتقاد داشتند و یا گروهی از اهل حدیث بودند.

رک: مشکور، همان، ص ۲۵۷.

۶. همان، ص ۳۲۲، ۳۶۵ و ۱۸۰.

۷. پیروان حسین بن نجار عقایدی میان اهل حدیث و معتزله داشتند. رک: مشکور، همان، ص ۴۳۸.

۸. مقدسی، همان، ص ۳۲۳ و ۳۹۵.

۹. همان، ص ۳۹۵.

۱۰. همان، ص ۳۲۳ و این رشته، صورة الارض، ص ۲۰۳.

۱۱. اصطخری، المسالك والممالك، ص ۲۸.

۱۲. همان، ص ۴۵.

از فرقه‌های صُفریه و اباضیه در همین دوره این امر را کاملاً تأیید می‌کند. از میان فرقه‌های شیعی، زیدیان، اسماعیلیان و شیعیان دوازده امامی (امامیه) انتشار وسیعی در سرزمین‌های اسلامی داشتند. درباره جغرافیای انسانی شیعه امامی به تفصیل سخن خواهیم گفت؛ اما زیدیان به طور عمده در طبرستان، یمن و شمال آفریقا بودند. بی‌شک تشکیل دولت‌های زیدی مذهب در این مناطق، با انتشار زیدیان در نواحی مذکور بی‌ارتباط نبود؛ اما این بدان معنا نیست که زیدیان در دیگر سرزمین‌های اسلامی یافت نمی‌شدند. فرقه اسماعیلیه با توجه به ماهیت تبلیغی و دعوتی خود از گستردگی جمعیتی زیادی برخوردار بودند و در بیشتر سرزمین‌های اسلامی به چشم می‌خوردند؛ اما مراکز تجمع آن‌ها به طور عمده جنوب و شرق خراسان و ایالت سند، یمن و نواحی جنوبی شبه جزیره عرب، نواحی غربی شام و در نهایت شمال آفریقا بود.

ج) حوزه‌های فعال علمی

مهم‌ترین مرکز علمی و فرهنگی در این عصر، شهر بغداد بود. بغداد مرکز خلافت عباسی بود که در نیمه قرن دوم هجری احداث شد و با عملکرد و تدابیر دولتمردان عباسی به زودی به صورت مهم‌ترین حوزه علمی جهان اسلام در آمد^۱ و شمار زیادی از فقیهان، عالمان و اندیشمندان مسلمان در این شهر گرد آمدند.

ابوحنیفه، فقیه بزرگ عراق، آخرین سال‌های عمرش را در این شهر گذراند و شاگردانش مانند قاضی ابویوسف در انتشار مذهب او در این شهر تأثیر بسزایی داشتند. شافعی و احمد بن حنبل دو تن دیگر از فقیهان نامدار که هر یک مدتی از

۱. برخلاف شهر دمشق، مرکز حکومت امویان، که در طی یک قرن حکومت آنان در این شهر جایگاه خاصی در علم و فرهنگ نیافت و علت آن را باید در ماهیت دولت اموی، که اساساً دولتی فاقد گرایش‌های علمی بود، جست.

عمر خویش را در این شهر گذراندند.^۱ مکتب کلامی اعتزال، در این شهر به رشد و تکوین رسید و تأسیس نخستین مراکز رسمی علمی و پژوهشی در این شهر چهره‌ای کاملاً علمی بدان داد. بیت الحکمه مأمون عباسی در بغداد، مهم‌ترین مرکز فعالیت‌های علمی غیر دینی در سراسر جهان اسلام آن روزگار به شمار می‌رفت و در همین نهاد و در همین شهر بود که شمار زیادی از کتاب‌های دانشمندان قدیم یونان و ایران به زبان عربی ترجمه شدند. مساجد این شهر، به ویژه مسجد جامع منصوری را، که مکان برگزاری مجالس درسی بود، می‌توان دانشگاه‌های اسلامی این دوره تلقی کرد. به زودی با رونق گرفتن کار ترجمه و تألیف، و نیز توسعه صنعت کاغذ سازی (در خود شهر بغداد کارخانه کاغذ سازی وجود داشت)، بغداد به صورت بازار پر رونق کتاب در آمد و کتاب‌فروشی‌ها و کاغذ‌فروشی‌های متعددی در این شهر پدید آمدند که کارشان علاوه بر فروش کاغذ و کتاب، نسخه برداری و تکثیر کتاب‌های مورد نیاز اهل علم نیز بود. بدین ترتیب با گرد آمدن همه عناصر مؤثر در وضعیت علمی و فرهنگی یک جامعه در بغداد، این شهر به بزرگ‌ترین مرکز علمی جهان اسلام مبدل شد.

پیش از احداث شهر بغداد، دو شهر اسلامی عراق، کوفه و بصره، حوزه‌های علمی فعال در عراق بودند که، اگرچه در کنار عظمت و شکوه بغداد از اهمیت آن‌ها کاسته شد، لیکن در این عصر هنوز به عنوان دو مرکز علمی که همواره دارای گرایش‌ها و اندیشه‌های متعارض بودند، شناخته می‌شدند. گذشته از گرایش‌های حزبی و سیاسی، کوفه با گرایش شدید شیعی و خارجی‌گری و بصره با تمایلات عثمانی و اموی، مشرب‌های کلامی (البته متأثر از همان گرایش‌های حزبی و سیاسی) و مکتب‌های ادبی این دو شهر نیز پیوسته در جدال و منازعه با یکدیگر

۱. ربک: ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۷ ذیل شرح احوال احمد بن حنبل.

بودند. حضور دانشمندانی از مکاتب مختلف علمی در این شهرها، اهمیت علمی آنها را دوچندان می نمود؛ از آن میان می توان ابوعلی جبایی (م ۳۰۳ ق) متکلم مشهور عراق، علی بن حمزه کسایی (م ۱۸۹ ق) و ابوزکریاء فراء (م ۲۸۷ ق)، شاگرد او را از دانشمندان نحوی کوفه نام برد.

در نواحی ایران، اصفهان یکی از مراکز علمی بود، ولی شهر ری فعالیت‌های علمی چشمگیرتری داشت. شمار زیادی از دانشمندان اسلامی در رشته‌های مختلف علوم از این شهر برآمده، و یا در آن می زیستند. در خراسان مراکز علمی بیشتری وجود داشت؛ از مهم‌ترین آنها شهر نیشابور بود که مذاهب و مکاتب مختلف در آن فعالیت داشتند. گذشته از آن باید از شهرهای بخارا، بلخ و سمرقند یاد کرد که تنی چند از عالمان این عصر به هر یک از آنها منسوب بودند و ارتباط و مناظرات دانشمندان این شهرها با عالمان دیگر بلاد اسلامی حاکی از پویایی و فعالیت این حوزه‌ها است. در سرزمین شام شهری که بتواند در زمینه فعالیت‌های علمی با نواحی مذکور رقابت و یا حتی برابری کند، در این دوران وجود نداشت؛ اگرچه شهرهایی چون دمشق و حلب به سبب مرکزیت سیاسی شان بر دیگر شهرهای شام برتری داشتند. در مصر عمده فعالیت‌های علمی در قسطنطین^۱، مرکز حکومت صورت می گرفت، به ویژه در دوره حکومت طولونیان، که به اعتلای فرهنگی دولت نوپای خود علاقه مند بودند. مسجد جامع شهر که در سال ۲۶۵ ق به دستور ابن طولون ساخته شده و جای مسجد جامع قبلی را گرفته بود، مرکز اصلی آموزشی در این شهر به شمار می رفت. به فرمان او شماری از فقیهان و طلاب علوم دینی و قاریان قرآن به این مکان انتقال داده شدند. برخی از شاگردان

۱. شهر قسطنطین، شهری بود که مسلمانان در محل خیمه گاه لشکر اسلام و در نزدیکی پایتخت باستانی مصر، بابلون، ساختند و از آن پس مرکز حکومتی مسلمانان گردید و تا تصرف مصر توسط فاطمیان، و احداث شهر قاهره اهمیت خود را دارا بود.

شافعی، استادان این مرکز آموزشی بوده و در آن تدریس داشتند. این مسجد موقعیت علمی خود را تا ورود فاطمیان به مصر حفظ کرد.^۱

در شمال آفریقا، شهر قیروان تا مدت‌ها تنها مرکز علمی بود و با احداث شهر فاس و توسعه علمی آن از این یگانگی درآمد. قیروان از زمان فتح آفریقا، مرکز سیاسی و اداری این منطقه بود و به طور طبیعی تحت تأثیر همین موقعیت از توسعه فرهنگی بیشتری نیز برخوردار بود. مسجد جامع قیروان، که در تمام دوره حکومت اعلییان، تنها مرکز مهم فرهنگی شمال آفریقا به‌شمار می‌رفت در سال ۵۰۰ ق به دست عقبه بن نافع، فاتح این نواحی ساخته شده بود. در کنار توسعه مراکز علمی و فرهنگی در شمال آفریقا، این مسجد، موقعیت خود را دارا بود.^۲

شهر فاس، که مرکز حکومت ادریسیان بود و در ایام حکومت ادریس دوم (م ۱۷۹ق)، دومین امیر ادریسی بنا نهاده شد، در قرن سوم هجری توسعه علمی و فرهنگی چشمگیری یافت و پس از قیروان، دومین مرکز مهم علمی در این زمان به‌شمار می‌رفت. مسجد جامع آن که در سال ۲۴۵ق بنا نهاده شد، به زودی به مرکز علمی عمده‌ای در مغرب اقصی بدل گردید.^۳ توسعه علمی و فرهنگی در اندلس، به مراتب بیش از آن چیزی بود که در شمال آفریقا روی داده بود. تشکیل یک دولت فراگیر و مقتدر، دولت امویان، در این سرزمین که آرامش و امنیت نسبی را به همراه داشت، زمینه لازم برای این توسعه فرهنگی را هموار می‌ساخت و تمایل و علاقه حاکمان به علم و دانش، به حرکت آن سرعت می‌بخشید. بدین گونه از اواخر قرن دوم هجری با حضور شماری از دانشمندان مسلمان، به ویژه فقیهان و عالمان دینی، علوم دینی رو به پیشرفت نهاد و در کنار آن نهادهایی علمی و

۱. رک: غنیمه، تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، ص ۷۷.

۲. همان، ص ۷۱.

۳. همان، ص ۷۲-۳.

آموزشی، و ابزارهای علم و دانش گسترش یافتند، به گونه‌ای که در اواخر قرن چهارم هجری شهر قرطبه، مرکز اندلس با بسیاری از مراکز علمی و فرهنگی شرق برابری می‌کرد و چند دهه بعد با شهر بغداد، مرکز اصلی فعالیت‌های علمی شرق، کوس رقابت و همسنگی می‌زد. وجود مساجد متعدد قرطبه که همپای مسجد جامع آن، شمار زیادی از طالبان علم را در خود جای می‌دادند، در کنار مکتب خانه‌های بسیار که عهده دار آموزش کودکان بودند، حاکی از توسعه آموزش این شهر بود و وجود کتاب‌فروشی‌های متعددی که هر کس می‌توانست انبوهی از تالیفات نویسندگان و عالمان اندلسی و غیر اندلسی را در آن‌ها بیابد. نشان دهنده گسترش فعالیت‌های علمی و پژوهشی بوده، شهر قرطبه را به بازار پر رونقی برای عرضه کتاب تبدیل کرده بود.^۱ قرطبه تنها مرکز علمی اندلس نبود؛ شهرهای ایشبیلیه، بلنسیه، دانیه و بسیاری شهرهای دیگر از این نظر حائز اهمیت بودند. شهرهای ذکر شده، مهم‌ترین مراکز علمی و فرهنگی در این عصر بودند. بدیهی است که در دیگر شهرهای اسلامی نیز به‌طور نسبی فعالیت‌های علمی و فرهنگی صورت می‌گرفت.

د) فعالیت‌ها و دستاوردهای علمی

دانشمندان علوم دینی فعالیت‌هایشان را در دو زمینه آموزشی و پژوهشی دنبال می‌کردند و در کنار تعلیم شاگردان، به تألیف کتاب‌هایی در زمینه‌های مختلف دست می‌زدند. یکی از شاخه‌های اصلی فعالیت دانشمندان مسلمان، تفسیر قرآن بود. قرآن به عنوان منبع اصلی و اولیه برای فهم اصول دین و شناخت احکام شریعت، نیازمند تفسیر و توضیح بود تا درک حقایق آن میسر شود. از همان ابتدا، دو گونه کتاب‌های تفسیری نوشته می‌شدند: تفاسیر روایی یا ماثور، که توسط

۱. رک: آل علی، اسلام در غرب، ص ۳۱۷ و صفحات دیگر.

عالمان اهل حدیث و محدثان به رشته تحریر در می آمدند و تفاسیر رأیی، یا تفسیر به رأی، که به طور عمده، توسط پیروان مکاتب فکری چون معتزله و باطنیه نوشته می شدند. در دهه های نخستین قرن چهارم هجری دو نمونه شاخص از این تفاسیر به وسیله دو دانشمند بنام این دوره نوشته شدند؛ تفسیر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ق) با نام الجامع البیان، از نمونه های شاخص تفاسیر دسته اول است. طبری، خود از محدثان مشهور این عصر بود و تفسیر خود را به شیوه محدثان تنظیم کرد. این اثر، عظیم ترین و جامع ترین تفسیری بود که تا آن زمان نوشته شده بود و بعدها از اعتبار و اهمیت بسیاری برخوردار گردید و مورد استفاده دانشمندان و دین پژوهان قرار گرفت. طبری، علاوه بر کتاب تفسیرش، اثر دیگری در علم قرائات دارد که مشتمل بر هجده جلد و حاوی روایاتی در این باب و نقد و تحلیل آن هاست.^۱ اما از تفاسیر دسته دوم، یعنی آن هایی که مبتنی بر اندیشه های معتزلی و کلامی بودند باید به تفسیر محمد بن بحر اصفهانی (م ۳۲۲ق) اشاره کنیم که مشتمل بر چهارده جلد بود.^۲

از آثار تفسیری دیگری که در همین دوران نوشته شد، تفسیر غریب القرآن ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۶ق) است که مؤلف در آن به توضیح الفاظ دشوار و معانی کلمات و عبارات پرداخته است. این کتاب در حقیقت یک تفسیر لغوی محض می باشد.^۳ کتاب تفسیر دیگری که به گونه ای متفاوت تر به نگارش درآمد، اثر ابو عبدالله حسین بن حکم حبري (م ۲۸۶ق) است، که به نام خود او، تفسیر حبری خوانده می شود. او که زیدی مذهب و ساکن کوفه بود، کتاب خود را به شیوه روایی موضوعی تدوین کرد؛ بدین ترتیب که در موضوعات خاص و ذیل آیاتی که در

۱. رک: طالقانی، تاریخ تفسیر، ص ۱۶۵.

۲. همان، ص ۱۷۰.

۳. همان، ص ۱۸۳.

همان موضوع نازل شده‌اند، روایات مرتبط و احادیث صادره در تفسیر آیات مذکور را نقل می‌کند.^۱

فعالیت‌های دانشمندان اهل سنت، در حوزه حدیث نیز در این دوره چشمگیر است. معتبرترین کتاب‌های حدیثی اهل سنت، که آن‌ها را شش کتاب می‌دانند و صحاح سته (کتاب‌های صحیح شش گانه) می‌خوانند، در قرن سوم هجری تدوین یافتند. دو کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری، که در بین این شش کتاب اهمیت بیشتری یافته‌اند، در دهه‌های نخستین این سده، و پیش از دیگر کتاب‌ها نوشته شدند، اما نویسندگان چهار کتاب دیگر تا اواخر سده سوم می‌زیستند. محمد بن یزید قزوینی (م ۲۷۳ق) معروف به ابن ماجه، کتاب خود را به ذکر بیش از چهار هزار حدیث اختصاص داد. ابو داوود سلیمان بن اشعث سجستانی (م ۲۷۵ق) نیز، کتاب سنن خود را در همین دوران نوشت. کتاب الجامع الصحیح محمد بن عیسی ترمذی (م ۲۷۳ق)، که به سنن ترمذی شناخته می‌شود نیز، حاوی ۵۰۰۰ حدیث است و احمد بن شعیب نسایی (م ۳۰۳ق) که گویا کتابش، السنن الکبری، را دیرتر از دیگران نگاشت، بیش از ۵۷۰۰ حدیث را نقل کرد.^۲ گذشته از کتاب‌های حدیثی مذکور، که تحت عنوان صحیح یا سنن نوشته می‌شد، و نویسندگان آن‌ها با هدف گردآوری معتبرترین احادیث به تدوین آن‌ها دست می‌زدند، گونه دیگری از کتاب‌های حدیثی در همین دوران به رشته تحریر درمی‌آمد که مسند نامیده می‌شد. مسند، به روایاتی گفته می‌شود که دارای سلسله سند کامل باشند و در اصطلاح علوم حدیث به کتابی مسند اطلاق می‌گردد که روایات آن به ترتیب راویان نخستین آن‌ها تنظیم و تدوین شده باشند و روایات هر راوی در یک بخش

۱. رک: همان، ص ۱۹۰.

۲. معارف، تاریخ عمومی حدیث، ص ۸۵-۸۶.

ذکر گردد.^۱ از دیگر مسندهای این دوره کتابی است که یعقوب بن اسحاق اسفراینی (م ۳۱۶ق) تدوین کرده و به نام خود او مسند اسفراینی خوانده می‌شود.^۲ در زمینه فقه، کلام و فلسفه، و دیگر علوم اسلامی، که دستاوردهای علمی این دوره‌اند، به تفصیل سخن رانده شد و پیش از این به نام چندتن از متکلمان و معتزلیان این دوره نیز اشاره شد. آثار کلامی که در این زمان به نگارش درمی‌آمدند به طور عمده در ردّ عقاید دیگر فرقه‌ها، و یا در جواب کتاب‌های نوشته شده به وسیله متکلمان طوائف دیگر بودند؛ مانند کتاب المسترشد که ابوالقاسم بلخی (م ۳۱۹ق)، متکلم معتزلی خراسان، در موضوع امامت، و در ردّ عقاید شیعیان نوشت و متکلم شیعی، ابن قبه رازی، در نقض ورد کتاب، و در جواب او، کتاب المستثبت را به رشته تحریر در آورد.^۳ درباره مناسبات علمی معتزلیان و متکلمان شیعه در جای خود به تفصیل سخن به میان خواهد آمد.

۱. طباطبایی، مسند نویسی در تاریخ حدیث، ص ۸۷.

۲. معارف، همان، ص ۱۴۰.

۳. طوسی، الفهرست، ص ۳۸۹.

فصل سوم موقعیت سیاسی شیعیان

۱. رویکرد سیاسی شیعی

موضع‌گیری سیاسی شیعه در عصر غیبت صغری، که خط‌مشی کلی آن از طرف امام علیه السلام مشخص و توسط نائبان او اعمال می‌شد، مبنی بر دوری گزیدن از هرگونه حرکت و فعالیت سیاسی ای بود که می‌توانست موقعیت اجتماعی شیعیان را به خطر اندازد. این شیوه‌ای بود که پیشوایان دین از سال‌ها پیش، و بلکه پس از واقعه خونین کربلا بدان روی کرده بودند؛ سیاست کلی آنان اجتناب از شرکت در جریان‌های سیاسی، برپایی قیام و نهضت‌های ضد حکومتی و حتی تأیید و حمایت صریح از حرکت‌های انقلابی که توسط علویان و دیگر فرق شیعه رهبری می‌شدند و نیز برحذر داشتن یاران و شیعیانشان از مبادرت به چنین اموری بود. اتخاذ این سیاست بدان سبب بود که امامان علیهم السلام با توجه به شرایط خاص اجتماعی و سیاسی زمان خود، می‌دانستند که این حرکت‌های سیاسی به آن نتیجه مطلوبی که مورد نظر آنان است، نخواهد رسید و افزون بر آن، تأثیرات نامطلوبی بر فعالیت‌های فرهنگی و تربیتی ایشان، که بالطبع در اولویت قرار داشت، خواهد گذاشت و پیامدهای ناگواری برای جامعه پدید آورده و موجب رکود و یا

محدودیت فعالیت آنان خواهد شد، از این رو با دوری گزیدن از فعالیت‌های سیاسی، همت خویش را در جهت رشد علمی و فرهنگی جامعه شیعه به کار می‌بستند. این سیاست تا عصر غیبت ادامه یافت و در این دوران نیز با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی و موقعیت پدید آمده از غیبت امام دوازدهم علیه السلام دنبال شد. البته ناگفته نماند که پاره‌ای از فعالیت سیاسی، که می‌توانست در کاهش مشکلات شیعیان و تعدیل وضعیت دشوار امامان و جامعه شیعه مؤثر افتد، از جانب پیشوایان دینی تأیید و تشویق می‌شد؛ از آن جمله می‌توان به ورود شیعیان در عرصه‌های سیاسی و حکومتی دولت عباسی و نفوذ در دربار و تشکیلات اداری ایشان اشاره کرد که به طور جدی از زمان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام (امامت ۱۴۸-۱۸۳ ق)، با راهیابی افرادی از خاندان یقین به دربار هارون الرشید آغاز شد و در عصر غیبت صغری، با توجه به موقعیت آشفته دولت عباسی، البته در یک مقطع زمانی، به اوج خود رسید. بدیهی است حضور برخی از شیعیان در سازمان اداری دولت عباسی می‌توانست در تسهیل امور شیعیان کارساز باشد.

در عصر غیبت صغری، چنان که پیشتر گفته شد، به سبب شرایط سخت تحمیل شده از جانب حکومت عباسی بر جامعه شیعه، که با هدف دستیابی به امام دوازدهم علیه السلام صورت می‌گرفت، موقعیت سیاسی شیعیان دشوارتر گردید و همان سیاست پرهیز از فعالیت‌های سیاسی تنش‌زا، به شدت رعایت می‌شد. نایبان و وکیلان امام ناچار بودند تقیه و اقدامات محتاطانه شدیدی را در پیش گیرند و به هر طریقی خبر وجود فرزندان امام عسکری را از عباسیان پنهان داشته، آنان را بر این باور، که امام یازدهم بدون داشتن فرزندی از دنیا رفته، نگاه دارند. این رویه، در سیره عملی دو نایب اول امام دوازدهم به خوبی آشکار است و خود بدان

تصریح می‌کردند.^۱ آنان همچنین می‌بایست وجود نظام نیابت و وکالت را، که هدف آن هدایت و رهبری جامعه شیعه از طریق برقراری ارتباط میان آن و امام غایب بود، مخفی نگاه دارند تا از هرگونه سوءظن حکومت نسبت به شیعیان جلوگیری به عمل آورند. این امر با هدایت‌ها و راهنمایی‌های به موقع امام علیه السلام محقق می‌شد. بدیهی است که در چنین موقعیتی، هر حرکت سیاسی مخالف با سیاست عباسیان، می‌توانست برای حفظ و ثبات جامعه شیعه خطرآفرین باشد و این امری بود که پیشوایان دین از آن پرهیز می‌کردند. این وضعیت دست‌کم تا نیمه عصر غیبت صغری، یعنی پایان قرن سوم هجری که همزمان با درگذشت نایب دوم بود، ادامه یافت. در این زمان به سبب اوضاع حاکم بر دولت عباسی و آشفتگی مستولی بر آن، دگرگونی در فعالیت‌های سیاسی شیعیان به وجود آمد. این دگرگونی، به طور بارز در حضور فعال و چشمگیر شماری از شخصیت‌های متنفذ شیعه در عرصه‌های اداری و حکومتی دولت عباسی، و به دست گرفتن مناصب حساس و مشاغل دولتی جلوه کرد و حتی در میان اینان، شخصیتی چون نایب سوم امام دوازدهم به چشم می‌خورد. این امر، اگرچه ثمرات مفید و سودمندی برای جامعه شیعه در برداشت؛ اما گاه مشکلات و پیامدهای ناگواری نیز به همراه می‌آورد. از همین زمان‌ها است که اولین تحرکات جدی شیعیان امامی، برای دستیابی به قدرت بیشتر و برتر، و در نهایت برپایی حکومتی مستقل از دولت عباسی آغاز می‌شود. هر چند در خصوص این اقدامات سیاسی، نمی‌توان هیچ مدرکی مبنی بر ارتباط رهبران آن‌ها با امام دوازدهم، و یا نایبان آن حضرت که دلیلی بر تأیید این فعالیت‌های آنان باشد، یافت.

جدا از جامعه شیعه امامی، که در عصر غیبت صغری دارای فعالیت‌های

۱. در این باره نگاه کنید به: همین کتاب، فصل اول، مهدی از ولادت تا غیبت.

سیاسی محدودی بودند، دیگر فرقه‌های شیعی، به خصوص زیدیه و اسماعیلیه، در عرصه‌های سیاسی، فعالیت‌های گسترده‌ای داشتند که وجود دولت‌های مستقل در نقاط مختلف بلاد اسلامی و نهضت‌ها، و تحركات متعدد سیاسی در اطراف و اکناف قلمرو عباسیان مهم‌ترین جلوه‌های آنها بود. امارت‌های خودمختار زیدی، از اولین دولت‌های مستقلی بودند که در جهان اسلام شکل گرفتند و در عصر غیبت صغری نیز شاهد برپایی چند دولت و امارت زیدی هستیم. تأسیس اولین دولت مستقل اسماعیلی مذهب را باید بزرگ‌ترین رویداد سیاسی جهان اسلام در این عصر تلقی کرد که با جدا ساختن بخش وسیعی از قلمرو حکومت عباسی، کیان دولت بنی عباسی را مورد تهدید قرار داد. اگرچه بحث از تاریخ دیگر طوایف شیعی، خارج از موضوع این مقال است، لیکن به جهت تأثیرات بسیار و مهمی که فعالیت‌های سیاسی صاحبان این فرق بر جامعه شیعه امامی و تحولات درونی و برونی آن گذاشته‌اند، در این فصل به اختصار به گوشه‌ای از وضعیت سیاسی آنها، یعنی زیدیه و اسماعیلیه و دولت‌هایشان، در کنار بررسی وضعیت سیاسی شیعیان امامی اشاره می‌شود.

دولت‌های مستقل شیعی

در عصر غیبت صغری، دولت‌های شیعه مذهب کوچک و بزرگ در بلاد مختلف اسلامی وجود داشتند. شماری از این دولت‌ها پیش از غیبت پدید آمده بودند و تا این دوران به حیات خود ادامه دادند. برخی در همین دوران روبه افول نهاده جای خود را به قدرت‌های برتر جدید دادند و برخی تا دهه‌های نخست غیبت کبری نیز حکمرانی داشتند. شمار چندی از این دولت‌ها نیز در همین عصر پا گرفته و تکوین یافتند و نخستین مراحل پیدایش خود را در این سال‌ها طی کردند. وجود حکومت‌های مذکور در نواحی مختلف جهان اسلام سبب گسترش تشیع و نشر فرهنگ و آموزه‌های آن می‌گردید و مردمان این نواحی را هر چه

بیشتر با مذهب تشیع آشنا می‌ساخت. این تأثیرات فرهنگی، گاه چنان عمیق و پایدار بود که در منطقه تحت حاکمیت دولت‌های شیعه مذهب، تحولات قابل ملاحظه‌ای را پدید می‌آورد و آن‌ها را به قطب‌های فرهنگی شیعه تبدیل می‌کرد، چنان‌که در خصوص حوزه‌های فعالیت علویان طبرستان و حمدانیان شام شاهد آن هستیم. در ادامه به شرح مختصری درباره هر یک از این دولت‌ها پرداخته می‌شود.

ادریسیان (۱۷۲ - ۳۷۵ ق)

دولت ادریسیان یکی از اولین دولت‌های مستقل اسلامی و نخستین حکومت شیعه مذهب بود که در شمال غرب آفریقا، در ناحیه‌ای که مغرب اقصی خوانده می‌شد و امروزه کشور مغرب - یا مراکش، نام گرفته، برپا شد. بنیان‌گذار این حکومت، یکی از نوادگان امام حسن علیه السلام و یا اندیشه‌های زیدیه، به نام ادریس، پسر عبدالله محض و برادر محمد نفس زکیه، که در سال ۱۴۵ ق علیه منصور خلیفه عباسی قیام کرد، بود. او در قیام زیدیان، که در سال ۱۶۹ ق، به رهبری پسر عمویش حسین بن علی، از دیگر نوادگان امام حسن علیه السلام، در ایام حکومت هادی عباسی (خلافت ۱۶۹ - ۱۷۰ ق) برپا شد، شرکت داشت و پس از شکست این قیام توانست خود را از این مهلکه برهاند و از طریق مصر به شمال آفریقا برساند.^۱ ادریس پس از ورود به ناحیه مغرب اقصی، با بهره‌گیری از موقعیت اجتماعی خود به عنوان فردی از خاندان نبوی، و نارضایتی مردم منطقه از عاملان عباسی، برخی قبایل محلی ساکن در منطقه را با خود همراه ساخت^۲ و به نشر اسلام در نواحی غیرمسلمان پرداخت و پس از فراهم شدن نیروی کافی، متعرض نواحی‌ای شد که تحت فرمان عاملان عباسیان بود^۳، اما فعالیت‌های ادریس دیری نپایید و او به

۱. ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۷۸.

۲. طبری، تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۰۰ و ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، ج ۲، ص ۵۹.

۳. ابن خلدون، العبر، ج ۴، ص ۲۴.

دست جاسوسان هارون الرشید خلیفه عباسی (خلافت ۱۷-۱۹۳ق)، در سال ۱۷۳ق مسموم شد و به قتل رسید.^۱ زمانی که ادریس بن عبدالله درگذشت، پیروانش نوزاد او را ادریس نامیده، جانشین پدرش ساختند. ادریس دوم به طور رسمی، از سال ۱۹۲ق حکومت را به دست گرفت.^۲ او که مؤسس واقعی دولت ادریسیان به شمار می‌رود، بسیاری از قبایل بزرگ منطقه را با خود همراه ساخته و بر نواحی وسیعی در مغرب اقصی استیلا یافت.^۳ او علاوه بر خوارج منطقه، با اغلبیان در تونس نیز درگیری‌های بسیاری داشت، تا آن‌جا که ابراهیم بن اغلب نتوانست ادریس را براند.^۴ ادریس دوم پس از بیست و یک سال حکومت، در سال ۲۱۳ یا ۲۱۴ق، درگذشت. جانشینان او، که تا سال ۳۷۵ق در نواحیه‌هایی از مغرب حکومت داشتند، یازده تن بودند که در واقع چهار امیر آخری حکومت مستقلی نداشتند و تنها دست‌نشانندگان دولت‌های مقتدر مجاور بودند. دوره اقتدار و شکوه ادریسیان در مغرب اقصی، تا آستانه غیبت صغری ادامه یافت، هرچند از سال ۲۵۲ق، قدرتشان روبه زوال نهاد.^۵ گذشته از نزاع‌های داخلی، که عامل ضعف دولت بودند، عوامل بیرونی‌ای وجود داشتند که ضربات سختی بر پیکره حکومت ادریسیان وارد ساختند؛ دو نیروی مقتدر مجاور ادریسیان، قاطمیان در تونس و امویان در اندلس، که هر یک قصد استیلا بر قلمرو ادریسیان را داشتند و دیری نپایید که قلمرو ادریسیان میان این نیروهای مهاجم تقسیم شد. اگرچه تا پس از نیمه قرن چهارم هجری برخی از اعضای این خاندان، یا تحت

۱. ابن اثیر، همان، ص ۹۱ و طبری، همان، ص ۱۹۸.

۲. ابن اثیر، همان، ص ۹۱.

۳. همان، ص ۴۱۵.

۴. ابن خلدون، همان، ج ۴، ص ۴۷.

۵. زرک: همان، ص ۲۷ - ۳۰.

حمایت دولت‌های مذکور و یا با قیام‌هایی علیه آنان، مدتی بر بعضی نواحی حکومت کردند؛ ولی در حقیقت دولت ادریسی از میان رفته بود.^۱ دولت ادریسیان تأثیرات چندی بر ناحیه مغرب گذارد، که مهم‌ترین آن‌ها توسعه اسلام و نشر فرهنگ اسلامی در منطقه و آشنایی مردم آن با اندیشه‌های شیعی بود. حدود نیم قرن پس از انقراض ادریسیان، برخی از بازماندگان این خاندان در اندلس قدرتی به هم رسانیده، برای مدتی کوتاه بر بعضی نواحی حکم راندند.^۲

علویان طبرستان (۲۵۰ - ۳۱۶ ق)

دولت علویان، یکی از نخستین امارت‌های شیعه مذهب بود که در نواحی طبرستان، که تقریباً با حدود گرگان و مازندران فعلی منطبق است، تشکیل شد و شماری از سادات علوی زیدی مذهب، در مدت بیش از نیم قرن، بر این نواحی یا بخشی از آن حکومت کردند. حکومت طبرستان تا اوایل قرن سوم هجری در دست والیان عباسی بود و از این تاریخ، با قدرت یافتن طاهریان در خراسان، طبرستان نیز تحت نفوذ ایشان درآمد.^۳ طبرستان از همین زمان شاهد حضور برخی سادات علوی بود، که برای فرار از عمال عباسیان به این ناحیه، که به جهت ویژگی‌های جغرافیایی و اجتماعی مأمّن خوبی بود، پناه می‌بردند. حضور این افراد، که در کنار انتساب به خاندان پیامبر، به پارسایی و تقوا و عدالت‌خواهی شهره بودند، مردم این ناحیه را مجذوب خویش ساخته و سبب می‌شد تا در امور اجتماعی بدان‌ها روی آورند. عامل دیگر گرایش مردم طبرستان به علویان، دشمنی مشترک آنان با عباسیان بود؛ علویان حکومت عباسی را غاصبانه و

۱. همان، ص ۳۲ - ۳۳.

۲. دولت بنی حمود یا حمودیان در قرطبه (۴۰۷ - ۴۱۳ ق)، در مقاله (۴۰۷ - ۴۴۹ ق) و در جزیره الخضراء (۴۳۱ - ۴۵۰ ق) حکومت کردند.

۳. طبری، همان، ج ۷، ص ۱۹۸.

ظالمانه می‌دانستند و مردم طبرستان، خواستار استقلال و رهایی از ستم کارگزاران عباسی بودند و همین عامل، زمینه‌ساز برپایی دولت علویان گردید. مردم این ناحیه، که از ظلم و تعدی عاملان حکومتی به تنگ آمده بودند، به رهبری حسن بن زید، از نوادگان امام حسن علیه السلام در سال ۲۵۱ ق، کارگزاران طاهریان را از طبرستان بیرون رانده و اداره منطقه را به دست گرفته و اساس حکومتی مستقل را پایه گذاردند. حسن بن زید (م ۲۷۰ ق) معروف به داعی کبیر،^۱ با امیران محلی ایرانی نژاد، در طبرستان و دولت‌های همجوار، طاهریان و صفاریان، درگیری‌های بسیاری داشت و قلمرو امارتش را گسترش داد.^۲ جانشینان او با قدرت فزاینده سامانیان در خراسان روبرو شدند و جنگ‌های مکرر با صفاریان و سامانیان، نیروهای آنان را فرسوده کرد و همین امر در اواخر قرن سوم، به استیلا سامانیان بر بخش عمده قلمرو آنان انجامید؛ ولی در سال ۳۰۱ ق حسن بن علی ملقب به اطروش و الناصر (م ۳۰۴ ق) قدرت علویان را تجدید کرد و با عقب راندن عاملان سامانیان، بار دیگر قدرت را در منطقه به دست گرفت.^۳ جانشینان حسن الاطروش، تا دهه‌های نخست قرن چهارم، در طبرستان قدرت داشتند و پیوسته با دولت‌های همجوار خود، زیاریان و پس از آن آل بویه، درگیر بودند و آخرین امیران علوی طبرستان، که نام و مدت حکومتشان به درستی دانسته نیست، گاه دست‌نشانده همین دولت‌های مقتدر بودند. آخرین امیر علوی مستقل طبرستان، ابوالقاسم زید بن حسن بود که چهاردهمین حاکم علوی این خطه به شمار می‌رود.^۴

۱. همان، ص ۲۰۳، ۲۴۸ و ۲۶۸ و ...

۲. همان، ص ۶۱.

۳. همان، ص ۸۱.

۴. رک: حکیمیان، علویان طبرستان، ص ۱۱۵.

دولت علویان در طبرستان ثمرات پرباری برای این منطقه به همراه داشت؛ مهم‌ترین آن‌ها، انتشار و توسعه اسلام در نواحی جنوب دریای خزر بود که تا سده‌های پایانی قرن دوم هجری، به زحمت پای مسلمانان بدان نواحی رسیده بود و اینک با حضور شماری از سادات علوی، و بالتبع، عده‌ای از هواداران و هم‌کیشان ایشان در این سرزمین، نشر و توسعه اسلام در بین مردم سرعت بیشتری یافت. حاکمان علوی به‌طور عمده به پارسایی، تقوا و عدالت مشهور بودند، هر چند به برخی از ایشان اقدامات و اعمال خشونت‌باری نیز نسبت داده شده است. و این امر بی‌شک در گرایش مردم طبرستان به ایشان بی‌تأثیر نبود. هم‌چنین اغلب امیران علوی، صاحبان فضل و دانش بودند و گاه از فقیهان و امامان زیدیه به شمار می‌رفتند، مانند حسن بن زید داعی اول، حسن بن علی الاطروش و حسن بن قاسم داعی صغیر، که علاوه بر نشر مبانی اسلام، دارای تألیفات متعددی در اصول دین و موضوعات فقهی بودند^۱ و در کنار رسیدگی به امور سیاسی و اجتماعی، مجالس درس و تعلیم نیز داشتند، چنان‌که دربارهٔ مجالس درس حسن الاطروش گزارش‌هایی در دست می‌باشد.^۲ از اقدامات ارزندهٔ دیگر ایشان، گسترش مراکز علمی و آموزشی و فرهنگی بود مانند تأسیس مساجد، آموزشگاه‌ها و خانقاه‌ها در نواحی طبرستان که به برخی از امیران ایشان مانند داعی صغیر، حسن بن قاسم و دیگران نسبت داده شده است.^۳ علویان طبرستان با دیگر سادات علوی و زیدیان، در سایر بلاد اسلامی در ارتباط بودند، اندکی پس از ظهور داعی اول در طبرستان، یحیی بن حسین رسی، که بعدها دولت زیدیه یمن را برپا کرد، به این

۱. رک: التذییم، الفهرست، ص ۲۷۴ و ۲۹۵؛ نجاشی، رجال، ص ۵۷ و هارونی علوی، الافادة فی تاریخ الائمة السادة، ص ۸۹.

۲. رک: به کوشش مادلونگ، اخبار الائمة الزیدیه، ص ۹۴.

۳. رک: ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ص ۳۲ و حکیمیان، همان، ص ۱۰۳ و ۱۰۹.

خطه آمده تا رهبری زیدیان را به دست گیرد. پس از آن در زمان استقرار حکومت او در یمن نیز ارتباطی میان این دو خاندان علوی وجود داشت.^۱ آنان همچنین با سادات علوی عراق در ارتباط بودند. مشهور است که محمد بن زید، داعی کبیر، هر سال مبلغ زیادی به نزد یکی از معتمدان شیعه در بغداد می فرستاد تا در بین علویان انفاق کند. معتضد، خلیفه عباسی (خلافت ۲۷۹-۲۸۹ ق) نیز، که نسبت به علویان نرمش داشت، چون از این امر آگاه شد، از آن ممانعت نکرد.^۲

یکی از نکات قابل بررسی درباره علویان طبرستان، مسأله مذهب آنان است که آیا زیدی مذهب بودند یا شیعه امامی؟ بنا به نقل مشهور، علویان زیدی بوده و اغلب از امامان زیدیه به شمار می رفتند؛ ولی برخی تلاش کرده اند، با ارائه دلایلی، ایشان را پیروان تشیع امامی معرفی کنند، هر چند دلایل ارائه شده کافی به نظر نمی رسند^۳ و وجود گرایش های امامی در بین برخی از آنان و یا حتی امامی بودن یک یا دو تن از ایشان، اگر با دلایل متقن ثابت گردد، نمی تواند موجب چنین حکم کلی درباره همه اعضای این سلسله شود و با تأمل بیشتر در سیره و زندگانی آنان، تا حدی اطمینان حاصل می شود، همگی، دست کم در بیشتر عمر خود، زیدی مذهب بودند.^۴ بی شک موقعیت علویان طبرستان و اقدامات آنان در وضعیت جامعه شیعه و نگرش حکومت به آن بی تأثیر نبود.

بنی رسی (۲۸۰ - حدود ۷۰۰ ق)

سرزمین یمن به جهت دور بودن از مرکز خلافت و نیز تمایل مردمانش به

۱. ر.ک: حسن خضیری احمد، دولت زیدیه در یمن، ص ۱۲۴.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۷۰.

۳. ر.ک: قهرمانی نژاد، علویان طبرستان.

۴. در این باره نگاه کنید به کتاب: اخبار الائمة الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان که گردآورنده آن، ویلفرد مادلوئگ، قطعاتی را درباره زندگانی چندتن از چهره های شاخص علویان طبرستان، از کتاب های نویسندگان کهن زیدیه فراهم آورده است.

اهل بیت علیهم السلام، پناهگاهی برای علویان و شیعیان بود. فعالیت علویان و مبلغان شیعی (زیدی و اسماعیلی) در این ناحیه به نیمه قرن سوم هجری می‌رسد. تبلیغات گسترده داعیان اسماعیلی بدان سو می‌رفت که یمن را مرکز اولین دولت اسماعیلی سازد؛ اما اختلافات داخلی آنان از یک سو و ظهور شخصیت برجسته علوی در این ناحیه از سوی دیگر، زمام امور را از دست اسماعیلیان خارج ساخت. یحیی بن حسین، نواده قاسم الرسی، که بعدها به الهادی الی الحق معروف گردید، از شخصیت‌های ممتاز زیدیه بود که نسبش به امام حسن علیه السلام می‌رسید. پیشتر جد او قاسم الرسی، از ائمه زیدیه و متکلمان متیخر، تلاش زیادی کرده بود تا در یمن قدرتی به هم رساند، اما توفیق نیافت^۱. اما اینک یحیی بن حسین با بهره‌گیری از اوضاع آشفته یمن توانست دعوت خود را گسترش دهد و در سال ۲۸۰ ق با کمک یارانش، بر شهر صعده تسلط یابد و آن را از دست امرای محلی بنی یعفر خارج سازد. با پیوستن دیگر زیدیان یمن به او و پذیرفتن امامتش، قدرت یحیی بالا گرفت و به زودی بر شهر صنعاء که از بزرگ‌ترین شهرهای منطقه بود استیلا یافت و حکومت مستقل خود را اعلام نمود و به نام خود سکه زد.^۲ یحیی در مدت هجده سال حکومتش، بر بخش عمده‌ای از سرزمین یمن سیطره داشت. او مردی فقیه و دانشمند بود و آثار مکتوبی از جمله رساله‌ای در باب اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام^۳ از او باقی مانده است. یحیی در سال ۲۹۸ ق درگذشت. پس از او پسرش محمد، ملقب به مرتضی به حکومت نشست. او در سال ۳۰۱ ق از حکومت کناره گرفت و در سال ۳۱۰ ق درگذشت. تا سال ۳۳۰ ق چهار تن دیگر از امامان بنی رسی حکومت کردند. اسامی فرمانروایان و امامان

۱. ر.ک: هارونی علوی، همان، ص ۱۵۸.

۲. علوی، سیره الهادی الی الحق، ص ۱۱۰ و بعد از آن و حسن خضیری احمد، همان، ص ۴۰ - ۴۵.

۳. ر.ک: الندیم، همان، ص ۲۷۴ و یحیی بن الحسین، تثبیت الامامه.

این خاندان، از این پس چندان دقیق نیست و تاریخ حکومت آنان تقریبی است و اخبار دقیقی از آنها به دست نیامده است. آنان با حاکمان محلی دست‌نشانده عباسیان و یا دولت‌های کوچک اسماعیلی تحت‌الحمایه فاطمیان مصر، پیوسته در نزاع بودند. امامان بنی رسی تا سال ۷۰۰ ق، در نواحی یمن نفوذ داشتند و بر نواحی محدودی حکمرانی کردند.^۱ بازماندگان این خاندان، دولت زبیدی را در صنعاء پدید آوردند.

دولت فاطمیان (۲۹۶ - ۵۶۷ ق)

فاطمیان شاخه‌ای از اسماعیلیه^۲ بودند که در اواخر قرن سوم هجری در شمال آفریقا قدرت را به دست گرفتند و در مدت کمتر از نیم قرن، با استیلا بر مصر، شامات و حجاز، کیان دولت عباسی را به خطر انداختند. در دهه‌های آخر قرن سوم هجری یکی از مبلغان اسماعیلی، به نام ابو عبدالله شیعی، که از یمن روانه شمال آفریقا شده بود، به دعوت برای امام اسماعیلیان به نام عبیدالله، که بعدها لقب المهدی گرفت، پرداخت^۳ و پس از فراهم شدن زمینه مساعد برای آشکار ساختن قیام، عبیدالله المهدی، امام اسماعیلیان، که در شهر سلمیه در شام مخفیانه می‌زیست، خود را به شمال آفریقا رسانیده^۴ به زودی به کمک پیروان خود بر ناحیه تونس، که تحت امارت اغلییان بود، استیلا یافت و سپس با شکست

۱. رک: لین پول، تاریخ دولت‌های اسلامی و خاندان‌های حکومتگر، ص ۱۰۸ و حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاملام، ج ۴، ص ۲۱۸.

۲. پس از شهادت امام صادق علیه السلام گروهی از شیعیان بنا به دلایلی به امامت اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام که در زمان حیات آن حضرت رحلت کرده بود، معتقد شدند. اینان که اسماعیلیه نامیده شدند خود به چند گروه منشعب گردیدند، از آن جمله گروهی قائل به استمرار امامت در نسل اسماعیل شدند و به تبلیغ برای امامان پنهانی خود پرداختند.

۳. ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۳۱.

۴. همان، ص ۳۱.

دادن حکام محلی، که به طور عمده خارجی مذهب بودند، بر ناحیه وسیعی در شمال آفریقا مستولی شد.^۱ دولت جدید، که به جهت انتساب به فاطمه زهرا علیها السلام به فاطمیان مشهور گردید، به زودی به قدرت برتر در ناحیه شمال آفریقا تبدیل شد و بازماندگان ادریسیان در مغرب اقصی (مراکش) رانیز تحت فرمان خود درآورد. عبیدالله المهدی، مدعی خلافت بر جهان اسلام بود و در صدد توسعه نفوذ خود به سمت مشرق و کوتاه ساختن دست عباسیان از حکومت برآمد. پیشروی فاطمیان به سوی مرکز خلافت عباسی با حمله به سرزمین مصر، که اینک تحت فرمان عمال عباسیان بود، از راه دریای مدیترانه آغاز شد.^۲ جانشینان عبیدالله المهدی (م ۳۲۲ ق)، محمد القائم (حکومت ۳۲۲-۳۳۴ ق) و اسماعیل المنصور (حکومت ۳۳۴-۳۴۱ ق) نیز تلاش‌هایی برای دستیابی بر مصر، در زمان حکومت اخشیدیان بر این سرزمین، به کار بستند که توفیقی به همراه نداشت^۳ و تنها به سال ۳۵۸ ق، در زمان حکومت ابوتیمیم المعز لدین الله (حکومت ۳۴۱-۳۶۲ ق)، فاطمیان توانستند بر مصر و سپس شام و پس از آن بر حجاز دست یابند و از این پس تا حدود دو قرن بر بخش بزرگی از جهان اسلام حکمرانی داشتند. اوج عظمت و شکوه فاطمیان در مصر، آن گاه بود که اقدامات عمرانی و فرهنگی بسیاری در آن جا ترتیب دادند؛ احداث شهر قاهره، بنای مسجد الازهر و تأسیس کتابخانه (دارالعلم) بزرگ شهر قاهره از آن جمله‌اند. در این زمان، مصر مرکز تبلیغات اسماعیلی بود و داعیان اسماعیلی از این ناحیه به سراسر جهان اسلام فرستاده می‌شدند.

دولت فاطمیان به مدت بیش از دو قرن، خطر جدی برای خلافت عباسی به

۱. ابن اثیر، همان، ص ۳۱.

۲. همان، ص ۸۴ و ۱۱۳.

۳. همان، ص ۳۲.

شمار می‌رفت تا در نهایت قدرتشان به دست ابوبیان سنی مذهب برچیده شد. تأثیرات سیاسی و فرهنگی فاطمیان بر جهان اسلام و جامعه شیعه، بسیار زیاد و دیرپا بود. ظهور فاطمیان قدرتمند در شمال آفریقا، که با فعالیت قرمطیان، شاخه افراطی دیگری از اسماعیلیه در نواحی عراق و بحرین همراه بود، حکومت عباسی را به اعمال اقدامات سخت‌گیرانه‌ای علیه شیعیان واداشت، چنان‌که در تحولات سیاسی این دوران شاهد این رویه هستیم. برکناری و اعدام وزیر شیعی المقتدر و پسرش، و نیز گرفتاری و زندانی شدن نائب سوم امام دوازدهم، از این جمله اقدامات است.

حمدانیان (۳۱۷ - ۳۶۹ ق)

در دهه دوم قرن چهارم هجری، یعنی اواخر دوران غیبت صغری در نواحی شمال عراق، دولت شیعه مذهبی به قدرت رسید که مدت نزدیک به نیم قرن بر این منطقه حکمرانی داشت. حمدانیان از اعراب یمنی و از قبیله بنی تغلب و جد آنان، حمدان بن حمدون بن حارث نام داشت که پسران او اغلب دارای مناصب نظامی و اداری در دستگاه عباسیان بودند. از آن میان ابوالهیجاء عبدالله و ابوعلی حسین، به سبب نقش تاریخی برجسته‌ای که در حوادث دهه‌های آخر قرن سوم هجری داشتند، مشهورند. حضور حسین بن حمدان در عرصه فعالیت‌های سیاسی، به زمان خلافت معتضد (م ۲۸۹ ق) می‌رسد. او مدتی علیه عباسیان فعالیت می‌کرد^۱ و مدتی نیز در زمره سرداران خلیفه درآمد^۲. برادران حسین بن حمدان در دیار ربیع، نهاوند و موصل امارت یافتند و خود وی مدتی امارت قسم و کاشان را داشت.^۳ ابوالهیجاء عبدالله بن حمدان نیز از سال ۲۹۲ ق، امارت شهر موصل را

۱. ابن اثیر، همان، ج ۷، ص ۴۰۶.

۲. ربک، ابن اثیر، همان، ص ۵۱۱ و ۵۲۳ و....

۳. ابن اثیر، همان، ج ۸، ص ۵۴.

داشت و در سال ۳۱۷ ق در توطئه‌ای که علیه خلیفه المقتدر برپا شده بود شرکت کرد و به قتل رسید.^۱

پس از کشته شدن عبدالله بن حمدان، پسر او به نام حسن، امارت موصل را به دست گرفت و خلیفه المقتدر نیز، امارت حسن بن عبدالله را به رسمیت پذیرفت.^۲ حسن بن عبدالله، که بعدها به ناصرالدوله ملقب گشت و تأسیس دولت حمدانی به او منسوب است، از این زمان نقش بارزی در حوادث سیاسی عراق ایفا می‌نمود. او برای دستیابی به قدرت سیاسی بیشتر، در مرکز خلافت تلاش می‌کرد و روابط تیره‌ای با خلیفه المقتدر (م ۳۲۰ ق) و الراضی (خلافت ۳۲۲-۳۲۹ ق) داشت و درگیری‌های مکرر او با نیروهای عباسی موجب شد تا در سال ۳۲۵ ق بر تمام نواحی شمالی عراق تسلط یابد. او در سال ۳۳۰ ق، از جانب خلیفه المتقی، به منصب امیرالامرای، بالاترین مقام سیاسی پس از خلیفه، گمارده و به او لقب ناصرالدوله و به برادرش علی، لقب سیف‌الدوله داده شد. ولی امارت او در منصب جدید بیش از یک سال به طول نینجامید. حکومت ناصرالدوله بر نواحی شمال عراق، تا سال ۳۵۸ ق، که توسط پسرش ابوتغلب از حکومت برکنار شد، ادامه یافت. از سال ۳۳۰ ق، شاخه دیگری از حمدانیان، به ریاست علی سیف‌الدوله، برادر ناصرالدوله، در نواحی حلب در شام، حکومت مستقلی برپا کردند. حمدانیان موصل و حلب، درگیری‌های بسیاری با دولت‌های مقتدر همجوار خود، آل بویه، فاطمیان، اخشیدیان و روم داشتند. حمدانیان موصل در سال ۳۶۹ ق به دست آل بویه برچیده شدند و قلمرو آنان ضمیمه دولت بویه‌یان گردید^۳ و حمدانیان حلب، در زمان جانشینان سیف‌الدوله، به تدریج قدرت خود را از

۱. رک: قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۹۲۵ و سامرا، دولت حمدانیان، ص ۱۱۶.

۲. سامرا، همان، ص ۱۰۰.

۳. ابن اثیر، همان، ص ۶۹۹.

دست داده، تحت فرمان دولت فاطمیان درآمدند. دولت حمدانیان که در اواخر غیبت صغری شکل گرفت، تنها دولت مستقل در این دوران بود که مذهب تشیع امامی داشت. حضور نزدیک به نیم قرن این دولت شیعی سهم بسزایی در نشر و گسترش تشیع در سرزمین شام ایفا کرد، به ویژه دولت حمدانیان حلب که دربار آنان، جایگاه عالمان و دانشمندان و ادیبان و شاعران شیعی بود. تأثیر دولت حمدانیان را در گسترش تشیع در شام، به وضوح در ظهور شمار زیادی از عالمان شیعه از این نواحی، در دهه‌های نخستین قرن پنجم هجری مشاهده می‌کنیم.

آلبویه (۳۲۰ - ۴۴۸ ق)

در اواخر دوران غیبت صغری، دولت شیعی جدیدی تأسیس شد که به زودی اقتدار زیادی در نواحی شرقی اسلامی یافت، چنان که مدت بیش از یک قرن بر مرکز خلافت عباسی، بغداد، و خلیفگان آن سیطره داشت. آلبویه، خاندانی ایرانی و از مردمان دیلمان بودند. بنیانگذاران این دولت، که سه برادر به نام‌های علی، حسن و احمد بودند، نخست در سپاه مرداویج زیاری (امارت ۳۱۶-۳۲۳ ق) خدمت می‌کردند، ولی پس از چندی در اثر بروز اختلافاتی، از فرمان او خارج شدند. علی بن بویه (امارت ۳۲۰-۳۳۸ ق)، که بعدها لقب عمادالدوله گرفت، از سال ۳۲۰ ق بر فارس سلطه یافت و با دفع مدعیان و رقیبان خود امارتی را برپا ساخت که سنگ بنای دولت آلبویه گردید. پس از چندی برادر کوچک‌تر، احمد معزالدوله (امارت ۳۲۰-۳۵۶ ق)، بر کرمان و اهواز و سپس بر بغداد (۳۳۴ ق) استیلا پیدا کرد و بدین ترتیب دو برادر امارت مستقلی را پدید آوردند که بر مرکز خلافت نیز حکمرانی داشت. اندکی بعد برادر دیگر، حسن زکندالدوله (امارت ۳۲۰-۳۶۶ ق)، با سلطه یافتن بر اصفهان و ری و دیگر نواحی مرکزی ایران، دولت تازه تأسیس را به تکامل رسانید. این سه برادر تا مدتی بر

نواحی تحت سلطه خویش حکومت کردند. دهه آخر عصر غیبت صغری، دوره شکل‌گیری قدرت آل‌بویه بود و در طی آن پایه‌های اقتدارشان را محکم ساختند، به گونه‌ای که اندکی پس از غیبت صغری، یکی از مقتدرترین دولت‌های اسلامی و بزرگترین دولت‌های شیعی را برپا کردند.^۱ دربارهٔ مذهب بویه‌یان اختلاف است. برخی آنان را شیعه امامی، و دسته‌ای زیدی می‌دانند؛ ولی شواهد و قرائن، بیشتر به زیدی بودن ایشان گرایش دارد. ارتباط نزدیک سران آل‌بویه، به خصوص رکن‌الدوله با برخی امامان زیدی، و نیز سخنان آنان، که نشان‌دهنده اعتقادشان به ایشان می‌باشد،^۲ این احتمال را بیشتر تقویت می‌کند. با این حال، شواهدی نیز در دست است که امامی بودن برخی از آنان را تداعی می‌نماید.^۳ اما آن چه به نظر می‌رسد این است که گویا، با توجه به قلمرو گسترده حکومتی آل‌بویه ایران، ایشان حقیقت مذهب خود را آشکار نمی‌ساختند. سیاست تسامح آنان و حمایت‌هایشان از شیعیان و علویان در توسعه علمی و فرهنگی و سیاسی تشیع، پس از غیبت صغری تأثیر بسیاری داشت، ولی به جهت شکل‌گیری اولیه این دولت در عصر غیبت صغری، در این جا از آن یاد شد.

امارت‌های دیگر

گذشته از دولت‌های بزرگ یادشده، در برخی مناطق دیگر، خاندان‌هایی از علویان که به طور عمده زیدی مذهب بودند، امارت‌هایی داشتند، از جمله در نواحی حجاز و یمامه، که مهم‌ترین آن‌ها بنی‌أخیضر از سادات حسنی بودند و از سال ۲۵۱ تا ۳۰۵ ق بر مکه و یمامه امارت کردند. مؤسس این امارت، اسماعیل بن یوسف بود که در سال ۲۵۱ ق، در طی یک شورش، مدینه را تصرف نمود و پس

۱. رک: زرین کوب، تاریخ ایران، ج ۱، ص ۱۱۵. ابن اثیر، همان، ج ۳، ص ۱۳۰ و بعد از آن.

۲. رک: به کوشش مادلونگ، اخبار الائمة الزیدیه، ص ۱۰۳ و بعد از آن و نیز ص ۲۴۸.

۳. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۷۹.

از آن بر تمام حجاز استیلا یافت. از این خاندان هفت نفر تا سال ۳۰۵ ق امارت داشتند.^۱ خاندان دیگری از سادات، به نام سلیمانیان از سال ۳۰۱ ق، در ایام خلافت المقتدر عباسی (خلافت ۲۹۵ - ۳۲۰ ق) در مکه حکومت کردند. اینان از نسل سلیمان بن داوود، از نوادگان امام حسن علیه السلام بودند. سلیمانیان خطبه عباسیان را قطع کرده، به نام خود خطبه می خواندند.^۲ چندی نیز خاندان بریدی، از خاندان‌های متنفذ سیاسی در این عصر، بر نواحی اهواز و جنوب عراق امارت داشتند که سلطه و قدرت آنان، ثبات و دوام چندانی نداشت و با آمدن آل بویه به این نواحی، سیطره خود را از دست دادند. در همین ایام قرمطیان، شاخه‌ای از فرقه اسماعیلیه، بر نواحی بحرین و احساء و جنوب عراق سلطه داشتند؛ ولی نمی توان از آنان به عنوان یک دولت یاد کرد؛ بلکه جنبش آن‌ها بیشتر یک حرکت سیاسی - نظامی بود که مدت مدیدی دوام یافت. اقدامات قرمطیان اثرات نامطلوب زیادی بر وضعیت جامعه شیعه داشت و موجب اعمال فشارهای فوق العاده‌ای از سوی هیئت حاکمه بر شیعیان می شد، چنان که در اثر گسترش اقدامات قرمطیان، همانطور که قبلاً اشاره شد، ابن فرات، وزیر شیعی دربار عباسی، به اتهام همکاری با آنان برکنار و اعدام گردید^۳ و نیز حسین بن روح، سومین نائب امام دوازدهم، مدت‌ها زندانی و گرفتار شد.^۴ از این رو با توجه به اهمیت قرمطیان، در تحولات سیاسی این دوران، به فعالیت و عملکرد آنان اشاره‌ای می کنیم.

قرمطیان پیروان حمدان قرمط بودند و از این رو بدین نام خوانده شدند و عقیده داشتند بعد از امام صادق علیه السلام نواده او محمد بن اسماعیل، امام برحق است.^۵

۱. ابن خلدون، العبر، ج ۴، ص ۱۲۷.

۲. همان، ص ۱۲۷.

۳. رک: همین کتاب، فصل چهارم و قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۸۲.

۴. نویختی، فرق الشیعه، ص ۷۲.

۵. همان، ص ۱۰۵ و ص ۱۰۷.

حمدان قرمط و دوست او عبدان در قرن دوم هجری اولین فعالیت‌های خود را در عراق شروع کردند و به تدریج فعالیت‌های پیروانشان افزایش یافت. در قرن سوم هجری، پیروان حمدان قرمط، در دو منطقه فعالیت خود را متمرکز کردند: یکی در شام، به رهبری زکریه و دیگری در بحرین به ریاست ابوسعید جنابی که با توسعه قدرت خود به زودی بر نواحی ای در جنوب عراق و شرق شبه جزیره عرب سیطره یافت. قرمطیان در بحرین^۱ به حدود سال ۲۸۱ ق، با فعالیت شخصی به نام یحیی بن المهدی در ناحیه بحرین ظهور کردند که خود را فرستاده مهدی موعود معرفی می‌کرد. با گسترش فعالیت‌های او در ناحیه بحرین، ابوسعید حسن بن بهرام جنابی، از مردم ناحیه هجر، همکاری جدی خود را با یحیی بن المهدی آغاز کرد و پس از چندی جماعتی از اعراب و قرمطیان گرد او را گرفتند.^۲ با افزایش قدرت ابوسعید در منطقه و سیطره بر آبادی‌های اطراف، او قطیف را بگرفت و به قصد تصرف بصره بارها به آنجا یورش برد و نبردهای سختی با سپاهیان المعتضد (خلافت ۲۷۹ - ۲۸۹ ق)^۳ داشت؛ اما موفق به تصرف آن نشد، هر چند نواحی هجر، احساء، قطیف و طائف را به استیلا خود در آورد. ابوسعید در سال ۳۰۱ ق، به دست غلامانش کشته شد ابوظاهر سلیمان که جای پدر را گرفت،^۴ در سال ۳۱۲ ق به بصره و کوفه یورش برد و آنجا را چپاول نمود^۵ و پیروان او در جنوب عراق به غارت نواحی و کاروان‌ها دست می‌زدند و راه کاروان‌های حج را

۱. بحرین ناحیه‌ای در شرق جزیره عرب و در حاشیه خلیج فارس بود و شامل سرزمین‌های واقع بین بصره و عمان می‌گردید. برخی ناحیه یمامه را نیز جزو بحرین می‌دانستند که مرکز آن هجر بود و از شهرهای آن می‌توان قطیف و احساء را نام برد. رک: یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۴۷ - بحرین امروزی جزئی از سرزمین بحرین قدیم است.

۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۴۹۳ - ۴۹۴.

۳. همان، ص ۴۹۹ و ص ۵۱۰.

۴. همان، ج ۸، ص ۸۳ - ۸۴.

۵. همان، ص ۱۵۵ - ۱۵۶.

بسته، آن‌ها را چپاول می‌کردند.^۱ آنان بارها تا نواحی کوفه پیش آمدند و این شهر را مورد حملات خود قرار دادند بدین گونه وجود قرمطیان در منطقه، خطری جدی برای حکومت عباسی به شمار می‌رفت و مدت‌ها دولتمردان عباسی را به خود مشغول ساخته بود. طی سال‌های ۳۱۵ تا ۳۱۷ ق، فعالیت ابوطاهر جنابی شدت بیشتری یافت. وی دامنه اقدامات خود را به نواحی مرکزی و غربی شبه جزیره عرب نیز گسترش داد و در سال ۳۱۷ ق سپاهیان وی به مکه یورش آوردند و پس از غارت و کشتار بسیار، حجرالاسود را از کعبه جدا ساخته، به مرکز حکومت، در هجر، بردند^۲ و تنها پس از ارسال نامه‌ای از جانب عبیدالله المهدی، اولین خلیفه فاطمی در مغرب، ابوطاهر به بازگرداندن حجرالاسود و اموال کعبه اقدام کرد.^۳ قرمطیان همچنان به فعالیت‌های قبلی خود ادامه می‌دادند و پس از مرگ ابوطاهر جنابی در سال ۳۳۲ ق برادرش ابومنصور احمد، رهبری قرمطیان را به دست گرفت و تا سال ۳۶۶ ق، سه نفر دیگر در بحرین امارت داشتند. از آن پس اداره حکومت به دست شورای بزرگان بود تا به سال ۴۷۰ ق، که اساس امارت قرمطیان به دست سلجوقیان برچیده شد.

در همان زمانی که ابوسعید جنابی در بحرین قدرت را به دست داشت، گروه‌های دیگری از قرمطیان، در نواحی مرکزی عراق و گروهی در نواحی شام، دست به فعالیت‌های مشابهی زدند. قرمطیان عراق از اتباع ابوسعید جنابی بودند؛ ولی قرمطیان شام را شخصی به نام زکرویه بن مهرویه، که از داعیان این مذهب بود، رهبری می‌کرد. ابتدای کار او در عراق بود و سپس فعالیت‌های خود را به شام منتقل کرد. در سال ۲۸۹ ق، بعضی قبایل عرب شمال عراق با پسرش یحیی بیعت

۱. رک: همان، ص ۱۵۶ و ۱۶۰.

۲. همان، ص ۲۰۷.

۳. همان، ص ۲۰۸.

کردند و از این پس، او رهبری قرمطیان را در شام به عهده گرفت. یحیی در سال ۲۹۰ ق، در حمله به دمشق و نبرد با یکی از سرداران خلیفه کشته شد و برادرش حسین، که به سبب داشتن خال بر صورتش، صاحب الشامه لقب داشت، جای او را گرفت.^۱ صاحب الشامه برای توسعه نفوذ خود در منطقه، نبردهای مکرری با سرداران خلیفه داشت؛ اما ریاست او نیز چندان دوام نیاورد و در نبردی سخت با نیروهای خلیفه در سال ۲۹۱ ق، به اسارت در آمده و به قتل رسید.^۲ زکرویه که تا این زمان پنهان می‌زیست، بار دیگر شخصاً رهبری قرمطیان را به دست گرفت و در نبردی سخت، سپاهیان خلیفه را به هزیمت راند؛^۳ اما در سال ۲۹۴ ق و در نبردی دیگر به اسارت در آمده و به قتل رسید.^۴ با مرگ او فعالیت قرمطیان شام نیز کاهش یافت. با این حال آنان تا حدود نیم قرن دیگر، در نواحی شمال عراق و در شام، در جولان بودند. ظهور قرمطیان در جهان اسلام، و اعمالی خشونت بار و غیر اصولی که نسبت به دیگر مسلمانان داشتند، پیامدهایی ناگوار برای جامعه شیعی در پی داشت و به لحاظ اوضاع سیاسی و اجتماعی، آن را در موقعیت دشواری قرار می‌داد و مشکلاتی را برای شیعیان پدید می‌آورد که به بعضی از آنها اشاره شد.

۲. حضور شیعیان در دربار عباسیان

چنان که پیشتر اشاره شد، حضور شخصیت‌های متنفذ شیعی در دستگاه خلافت عباسی سابقه‌ای دیرین داشت. در عصر غیبت صغری نیز برخی شخصیت‌های با نفوذ شیعه، در دربار عباسیان و امور اداری و حکومتی حضور فعال داشتند، که بر

۱. نک: ابن اثیر، همان، ص ۵۱۱ و ص ۵۲۳.

۲. همان، ص ۵۳۱.

۳. همان، ص ۵۴۴ - ۵۴۶.

۴. همان، ص ۵۵۰.

وضعیت سیاسی و اجتماعی شیعیان مؤثر بودند. ایشان در عرصه‌های مختلف سیاسی و حکومتی فعالیت می‌کردند که از بالاترین مناصب دولتی یعنی وزارت و امیرالامرای آغاز می‌شد تا مشاغل دیوانی و فرمانداری و یا قضاوت. در ادامه به نقش و فعالیت ایشان در عرصه‌های سیاسی و حکومتی این عصر می‌پردازیم.

الف) در مقام وزارت

وزارت پس از منصب خلافت عالی‌ترین مقام دولتی در حکومت عباسیان بود. این مقام دولتی، هم‌زمان با تشکیل حکومت عباسی، در تشکیلات دولتی اسلامی پدیدار شد. در دوره خلفای نخستین و در دولت امویان، وجود افرادی در کنار خلفا و حکام، که کارشان مشاوره و تبادل نظر با ایشان، و یا رسیدگی به فرامین و اوامر آنان بود، محرز و قطعی است، لیکن نامگذاری این افراد با عنوان وزیر و نهادینه شدن این مقام به عنوان یک منصب رسمی دولتی، به آغاز حکومت عباسیان بر می‌گردد.^۱ از این پس مقام وزرات، بالاترین منصب دولتی در حکومت‌های اسلامی بود و وزیران در ادوار مختلف تاریخ حکومت‌ها، از موقعیت‌ها و اختیارات متفاوتی برخوردار بودند. اگر چه وزیران از جانب خلفا یا حکام تعیین می‌شدند، ولی گاه قدرت و نفوذ آنان به قدری فزونی می‌یافت که بر کلیه امور کشوری و حکومتی اشراف داشته و تدبیر امور، یکسره به دست ایشان می‌افتاد و در پاره‌ای موارد حتی خلفا و حکام نیز بازبچه دست این وزیران مقتدر قرار می‌گرفتند به گونه‌ای که عزل و نصب ایشان نیز به دست وزیران صورت می‌گرفت.^۲ بدین گونه بود که منصب وزارت، میدان تاخت و تاز قدرت طلبان و

۱. ر.ک: زیدان، تاریخ تمدن اسلامی، ص ۱۱۶.

۲. از این قبیل، موارد بسیاری را می‌توان در تاریخ حکومت‌های اسلامی ذکر کرد که به جهت ضعف و ناتوانی حکام، به دلایل مختلف از جمله کم سن و سال بودن یا بی‌تجربگی، وزیران بر آنان مسلط می‌شدند. در حکومت عباسی این وضعیت به خصوص از نیمه قرن سوم به بعد، به طور متناوب، تا انقراض این دولت وجود داشت.

جاه طلبانی شد که می‌کوشیدند از طریق رسیدن به مقامات بالا و به دست گرفتن قدرت مطلق در حکومت، به جلب کلیه منافع برای خود دست بزنند.

از اوایل قرن چهارم هجری، یعنی نیمه دوم غیبت صغری، با توجه به وضعیت داخلی خلافت عباسی، برخی شخصیت‌های متنفذ سیاسی شیعه که از قبل در دستگاه حکومت عباسیان حضور داشتند، توانستند خود را به مقام وزارت خلیفه برسانند و در طی همین مدت کوتاه تا پایان غیبت صغری چندتن از ایشان در این منصب به فعالیت پرداختند که برخی برای مدتی کوتاه و بعضی برای چند دوره وزارت را بر عهده داشتند.

اولین شخصیت شیعی که در این عصر به وزارت رسید، ابوالحسن علی بن فرات (۲۳۱-۳۱۲ ق) بود، که از مشهورترین چهره‌های سیاسی این دوران است.

ابوالحسن علی، فرزند محمد بن موسی و از خاندان بنی فرات، از خاندان‌های پرآوازه شیعه در سده‌های سوم و چهارم هجری بود. تنی چند از این خاندان در مناصب دیوانی و حکومتی در عراق و مصر اشتغال داشتند و تأثیر بسزایی در وقایع سیاسی این دوران به جا گذاشتند. علی‌رغم شهرت و نقش سیاسی اعضای این خاندان، اصل و نسب خانوادگی ایشان به درستی دانسته نشده است. چند تن از این خاندان شناخته شده هستند، از آن جمله ابوجعفر محمد بن موسی، که فرزندان او در مناصب مختلف دولتی اشتغال داشتند و پسر دوم وی، ابوالحسن علی مدت‌ها وزیر عباسیان بود. علی بن فرات از زمان ریاست برادرش ابوالعباس بر دیوان خراج، کار در مناصب دولتی و حکومتی را شروع کرد و زیر نظر وی مشغول به کار گردید و پس از مرگ برادرش به ریاست این منصب گمارده شد.^۱ او به زودی موقعیت ویژه‌ای در دربار عباسی یافت و پس از مرگ خلیفه المکتفی به سال ۲۹۵ ق، سهم زیادی در به خلافت رسیدن المقتدر داشت. اقدامات این

فرات، در به حکومت رساندن المقتدر، سبب شد تا به محض استقرار او بر مسند خلافت، علی بن فرات را به وزارت خود تعیین کند. ابن فرات، در دوران خلافت المقتدر، سه بار به وزارت منصوب شد که نخستین بار آن از سال ۲۹۶ تا ۲۹۹ ق بود. او تلاش کرد به هر نحوی رقیبان و مخالفانش را با خود همراه، و یا از صحنه خارج سازد و تا حد زیادی موفق شد. در سال ۲۹۹ ق، شورش قرمطیان در عراق بالا گرفت. آنان با لشکرکشی به جنوب عراق، قصد تصرف بصره را داشتند که با اقدامات ابن فرات ناکام ماندند؛^۱ اما اوضاع آشفته دربار عباسی به زودی موجبات عزل ابن فرات را فراهم کرد. او در سال ۲۹۹ ق با تحریک رقیبان درباری و به فرمان خلیفه عزل شد. وی را به همکاری با اعراب بادیه نشین^۲ که آشوب‌هایی را برپا می‌کردند متهم نمودند. اختلافات مالی او و خلیفه نیز، وسیله‌ای برای تحریک خلیفه علیه وی شده بود.^۳ ابن فرات زندانی و اموال زیادی از وی مصادره گردید؛^۴ اما پس از یک سال با وساطت برخی هوادارانش از زندان آزاد شد و حتی خلیفه به جهت بی‌کفایتی و زیرش‌خواست تا او را به وزارت گمارد؛ ولی مخالفت‌های اطرافیانش مانع گردید. ابن فرات تا سال ۳۰۴ ق، پنهانی می‌زیست تا با حمایت و وساطت دوستانش در نزد خلیفه، بار دیگر در این سال به وزارت منصوب شد.^۵ دوره دوم وزارت او (۳۰۴ - ۳۰۶ ق) طولی نکشید. او در این مدت اقدامات گسترده‌ای در سرکوب مخالفان و رقیبانش، و مدعیان حکومت، مانند بنی‌ساج که در حدود آذربایجان و جبال ادعای

۱. همان، ص ۱۴۳ و مسکویه، همان، ج ۱، ص ۳۳-۳۴.

۲. قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۳۴.

۳. طبری، تاریخ طبری، ج ۲۰، ص ۱۴۵ و مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ص ۱۳.

۴. قرطبی، همان و صابی، الوزراء، ص ۳۵-۳۶.

۵. همان.

حکمرانی داشتند، ترتیب داد؛ اما این بار علاوه بر تحریکات درباریان، شورش لشکریان نیز که خواهان پرداخت مقرری به تأخیر افتاده خویش بودند، موجبات عزل او را فراهم کرد و بار دیگر او را روانه زندان ساخت.^۱ کشاکش میان خاندان فرات و رقیبانشان، و به طور عمده خاندان جراح، برای بار سوم، در سال ۳۱۱ ق، منجر به دست یافتن ابن فرات به وزارت شد؛ ولی تلاش‌های او، برای تحکیم موقعیت خود سودی نبخشید و آشوب‌های قرمطیان در جنوب عراق بهانه جدیدی به دست مخالفانش داده بود. هنوز یک سال از آغاز وزارت او نگذشته بود که ابوطاهر جنابی قرمطی به کاروان حاجیان تاخته، بسیاری را کشت و به اسارت برد. تحریکات مخالفان و رقیبان ابن فرات علیه او، به گونه‌ای مؤثر افتاد که مردم بغداد، این گرفتاری‌ها را از وی می‌دیدند و او را همدست قرمطیان می‌پنداشتند. همین تحریکات، خلیفه را وا داشت تا فرمان عزل او را صادر کند. علی بن فرات، سپس زندانی گردید و پس از تحمل سختی‌های بسیار در زندان، همراه پسرش محسن اعدام شد.^۲

علی بن فرات، وزیر کاروان و به ویژه در امور مالی بسیار ماهر بود. اوضاع آشفته و بحرانی دربار عباسیان در این دوره، وی را با دشمنی‌ها و رقابت‌های شدیدی روبرو ساخت که بی‌شک تشیع او و گرایشش به استفاده از عناصر شیعی در امور سیاسی، در بروز این دشمنی‌ها بی‌تأثیر نبود و همین دشمنی‌ها و گرفتاری‌های او، به ویژه، مقابله و سرکوب دشمنانش، موجب شد تا خصیلت‌های پسنندیده و ستوده‌اش را از دست بدهد. از ابن فرات در دوره نخست وزارتش همه جا به نیکی یاد شده است و درباره بخشش‌ها و کرامت او داستان‌ها آورده‌اند و او

۱. رک: قرطبی، همان، ص ۷۶.

۲. رک: قرطبی، همان، ص ۸۳.

را هم پایه برمکیان بر شمرده‌اند.^۱ از ویژگی‌های اخلاقی او رسیدگی به اوضاع و احوال نزدیکان و اطرافیانش بود. ابن مقله، که بعدها به مقام وزرات رسید، گویا در ابتدا پیشکار ابن فرات بود و به او خدمت می‌کرد. وی نقل می‌کند که در همان روزگار، وضعیت مالی او بسیار نابسامان بود و علی بن فرات وزیر، که از این امر آگاهی داشت، اموال زیادی به او بخشید و همین امر، عاملی برای پیشرفت و ترقی ابن مقله گردید، به گونه‌ای که تا مقام وزارت پیش رفت.^۲

علی بن فرات به عالمان و طالبان علم، عنایت و توجه خاصی داشت و برای آنان مقرری‌هایی تعیین می‌کرد.^۳ او هم‌چنین به وضعیت عمومی مردم رسیدگی می‌نمود. گفته شده است که در خانه‌اش به نیازمندان اطعام می‌کرد و حاجات مردم را برآورده می‌ساخت.^۴ به قولی پنج هزار تن را تحت حمایت مالی خود داشت و به ایشان مستمری می‌پرداخت.^۵ او هم‌چنین به امور عام‌المنفعه، که برای سامان دادن به وضعیت عمومی جامعه ضروری بود، توجه داشت؛ به‌طور مثال در سال ۳۱۱ق، در بغداد بیمارستانی ساخت و از اموال خود، بودجه ماهیانه‌ای به مبلغ دویست دینار برای آن مقرر کرد.^۶ ابن فرات توجه خاصی به علویان داشت و اموالی را به ایشان اختصاص داده بود^۷ و از آنان حمایت می‌کرد. گفته شده است که او حتی به یکی از سرداران لشکر، که از سرکوب علویان مصر باز می‌گشت. اجازه ورود به بغداد نداد تا این که همه اموالش را مصادره نمود و به گونه‌ای عمل کرد که

۱. رک: تنوخی، نشوار المحاضرة، ج ۲، ص ۳۳ و ابن اثیر، اللباب، ج ۲، ص ۱۹۹.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۲۰.

۳. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۴۲۳.

۴- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۴۷۶.

۵. همان، ص ۴۷۶.

۶. ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۳، ص ۲۲۰.

۷. ابن اثیر، الكامل، ج ۸، ص ۱۹.

از لطف و عنایت خلیفه محروم گردد.^۱ این اقدامات او سبب افزایش شمار امامیان در بغداد می‌شد.^۲ ابن فرات هم‌چنین با حسین بن روح، نایب امام دوازدهم در ارتباط بود و کمک‌های مالی به او می‌رسانید. در دوران وزارت او کسی نمی‌توانست به ابن روح آزاری برساند.^۳ ابن فرات می‌کوشید تا توصیه‌های وی را درباره شیعیان به کار بندد و در همین راستا مناصب و مشاغلی در دربار و امور دولتی به آنان می‌سپرد.^۴

او علاوه بر پسران خود، کسان دیگری از خاندان نوبختی و دیگر شیعیان را به مشاغل دولتی و حکومتی می‌گمارد و بدین ترتیب، در دوران وزارت او وضعیت نسبتاً مناسبی برای شیعیان فراهم شده بود که می‌توانستند از آن، در جهت نشر و احیای تشیع بهره ببرند؛ ولی دوره‌های کوتاه مدت و منقطع وزارت او، این فرصت مناسب را از بین می‌برد به خصوص که او در دوره‌های دوم و سوم وزارتش به شدت گرفتار درگیری‌های داخلی و رقابت میان امیران درباری شده بود.

از دیگر شخصیت‌های شیعی در این عصر، که مدتی مقام وزارت را به دست داشت، ابوالفتح فضل بن جعفر، برادر زاده علی بن فرات وزیر بود. فضل بن جعفر از شخصیت‌های برجسته سیاسی در این دوران، و دومین چهره نام‌آور خاندان فرات است که به ابن فرات دوم شهرت یافت. به نظر می‌رسد، آغاز فعالیت‌های وی در مشاغل حکومتی، پس از مرگ پدرش ابوالخطاب جعفر بود، که ریاست دیوان خراج مشرق و مغرب را به عهده داشت و او از جانب ابن فرات وزیر، به

۱. قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۶۸.

۲. اقبال، خاندان نوبختی، ص ۹۷ - ۹۸.

۳. همان.

۴. جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۹۸.

جای پدرش به همان منصب گمارده شد.^۱ فضل بن جعفر در دوره‌های مختلف وزارت علی بن فرات، در مشاغل مختلف دولتی حضور داشت. از سال ۳۱۵ ق، که پس از یک دوره دوری از کارهای سیاسی و حکومتی، بار دیگر کارهای حکومتی خویش را آغاز کرد، فعالیت‌های سیاسی وی پررنگ‌تر گردید تا حدی که به عنوان یکی از نامزدهای مقام وزارت به شمار می‌آمد؛ اما شهرت تشیع بنی فرات و سابقه سیاسی خاندان او در کنار تمایل به قرمطیان، خلیفه را از اعطای این منصب به او بازداشت.^۲ با این حال خلیفه المقتدر، در آخرین سال حکومتش در ۳۲۰ ق، او را به وزارت خود منصوب کرد. وزارت فضل بن فرات، که در دوره‌ای پر آشوب این منصب را به دست گرفته بود، چندان دوام نیافت و با کشته شدن خلیفه به دست شورشیان داخلی، در همین سال، پایان یافت.^۳

در زمان خلیفه جدید القاهر (خلافت ۳۲۰ - ۳۲۲ ق)، او نخست به ریاست برخی دیوان‌ها گمارده شد و خلیفه قصد داشت وزارت را به او دهد اما فضل بن فرات، که از گرفتار شدن به سرنوشت وزیران پیشین بیمناک بود، آن را نپذیرفت.^۴ پس از آن بود که با سعایت بعضی از دشمنانش دستگیر و زندانی گردید؛ ولی به زودی القاهر از خلافت برکنار شد و الراضی بالله به مسند خلافت نشست و فضل بن فرات را به مشاغل حکومتی منصوب کرد.^۵ خلیفه الراضی، که به شدت از جانب وزیران و امیر درباری و به ویژه امیرالامراء، ابن رائق، تحت فشار بود، امیدوار بود که با کمک فضل بن فرات از این وضعیت رهایی یابد؛ لذا در سال ۳۲۵

۱. قرطبی، همان، ص ۴۴.

۲. صابی، الوزراء، ص ۳۴۱.

۳. قرطبی، همان، ص ۷۴.

۴. مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ص ۲۷۲.

۵. ابن اثیر، الكامل، ج ۱، ص ۲۸۳.

ق او را به وزارت گمارد.^۱ فضل بن فرات در دوره وزارتش با مشکلات بسیاری روبرو بود. وضعیت آشفته دستگاه حکومتی بغداد و جنگ و نزاع شدید و دائمی امرای برای به دست گرفتن قدرت مطلق، زمینه هرگونه فعالیت سازنده‌ای را از بین برده بود. دسیسه‌ها و نیرنگ‌های دولتمردان که امری عادی در این دوره محسوب می‌شد و موجب بدبختی و هلاکت افراد زیادی گردید، مانع سامان بخشیدن به این وضعیت پریشان بود و همین امر، در نهایت به برکناری فضل بن فرات از وزارت در سال ۳۲۶ ق منجر شد. او اندکی بعد درگذشت، در حالی که خلیفه عباسی قصد داشت او را دوباره به منصب وزارت بازگرداند.^۲ فضل بن فرات را به دانش و پاکدامنی و دینداری ستوده و از بزرگان بنی فرات خوانده‌اند و حتی رقیبانش به کاردانی و کفایت او در امور دیوانی اقرار داشتند.^۳ او مباحثات علمی میان دانشمندان و اندیشمندان ترتیب می‌داد که از برخی از آن‌ها یاد شده است.^۴ او در آخرین سال‌های زندگانی حسین بن روح، نائب سوم امام دوازدهم، و آغاز نیابت علی بن محمد سمري وزارت کرد. او در عرصه سیاسی با همان گرفتاری‌های ابن فرات اول روبرو بود و گذشته از درگیری‌هایی که با رقیبان و مخالفان درباری خود داشت، آوازه و شهرت تشیع وی و خاندانش پیوسته برای او مشکلاتی بوجود می‌آورد، چنان که به آن اشاره‌ای شد. اگرچه نفوذ و قدرت فضل بن فرات همانند ابن فرات اول نبود، با این حال تباستی تأثیر و موقعیت سیاسی وی را بر جامعه شیعه نادیده گرفت. حضور سیاسی بنی فرات در حکومت عباسیان، در واقع با مرگ فضل بن فرات، آخرین وزیر منتخب از این خاندان به آخر رسید.

۱. ابن اثیر، همان، ص ۳۲۸ و مسکویه، همان، ص ۲۶۷.

۲. مسکویه، همان، ج ۱، ص ۴۰۹.

۳. رک: همان، ص ۲۴۴ و قرطبی، همان، ص ۱۷۳ و ابن اثیر، همان، ص ۱۸۴.

۴. ابوحیان توخیدی، الامتاع والمؤانسه، ص ۱۰۷ - ۱۲۸.

از دیگر شخصیت‌های شیعی که در این دوران فعالیت‌های سیاسی گسترده‌ای داشته و به مقام وزارت دست یافت، ابو عبدالله احمد بن حسن بریدی (م ۳۲۲ ق) بود. خانواده او از خاندان‌های متنفذ سیاسی در این دوران به شمار می‌رفت و پدرش از کارمندان دولتی در بصره بود. بریدیان مدت‌ها در جنوب عراق و خوزستان، در کارهای حکومتی اشتغال داشتند و در دوران وزرات علی بن مقله (۳۱۶-۳۱۸ ق) کارشان بالا گرفت و قدرت سیاسی زیادی یافتند و پیشرفت زیادی نمودند تا به تدریج به مقام وزارت دست پیدا کردند. در سال ۳۲۷ ق، ابو عبدالله بریدی از جانب خلیفه الراضی بالله (م ۳۲۹ ق) به وزارت گمارده شد؛ اما در این منصب دوامی نیافت و یک سال بعد برکنار گردید.^۱ این زمان دوران پر آشوب و فتنه‌ای بود که همه امیران درباری، با توجه به ضعف خلیفه عباسی، در اداره امور بر سر دست یافتن به قدرت بیشتر تلاش می‌کردند و با هم رقابت می‌نمودند، از این رو ابو عبدالله بریدی نیز، طی مدت کوتاه وزارتش، پیوسته به نزاع با رقیبان سیاسی خود بر سر دستیابی به مقام امیرالامرای مشغول بود.^۲ ابو عبدالله بریدی پس از برکناری از وزارت نیز فعالیت‌های سیاسی خود را دنبال کرد. او که در پی کسب مقام قبلی خود بود، با سپاهی به بغداد یورش آورده، آن را تصرف کرد؛ ولی به سبب شورش سپاهیان‌ش ناچار به ترک شهر گردید.^۳ این وضعیت تا سال ۳۲۹ ق ادامه داشت تا اینکه او در این سال با حمایت محمد بن رائق، امیر الامراء، بار دیگر وزارت خلیفه الراضی را به دست گرفت، ولی این وزارت او نیز دیری نپایید؛^۴ زیرا اینک او با رقیبان سیاسی جدیدی یعنی

۱. ابن اثیر، همان، ص ۳۵۴.

۲. رک: همان.

۳. ابن اثیر، همان، ص ۳۷۱.

۴. همان، ص ۳۹۰.

حمدانیان مواجه گردید که همانند او مدعی مقام امیرالامرای بودند. نزاع بریدیان با خلیفه و امیرالامراء از یک سو و با حمدانیان از سوی دیگر قدرت آنان را به تحلیل برد و اختلافات داخلی میان آنان را برانگیخت. ابو عبدالله بریدی در سال ۳۳۲ ق، پس از درگیری‌های سخت با برادرانش درگذشت.^۱ حضور او در عرصه وزارت، تأثیر مثبت و سازنده‌ای بر وضعیت شیعیان و جامعه شیعه نداشت. وضعیت سیاسی آشفته این دوران و درگیری و نزاع‌های مستمر میان امیران درباری، زمینه هرگونه فعالیت مفید و سازنده را از وی سلب کرده بود. از سوی دیگر دلیل و مدرکی دال بر ارتباط وی و سایر خاندان بریدی با نائبان و کیلان امام دوازدهم، یا عالمان و بزرگان شیعه در دست نیست و این امر، این نکته را تقویت می‌کند که عملکرد سیاسی وی و خاندانش تأثیری در بهبود اوضاع سیاسی و اجتماعی شیعیان نداشت.

ب) در منصب امیرالامرای

امیرالامرای بالاترین منصب دولتی و حکومتی در دستگاه خلافت عباسی بود که بر کار همه مقامات و نهادهای دولتی، اشراف و نظارت داشت. تأسیس این منصب به دوران خلافت الراضی بالله (خلافت ۳۲۲ - ۳۲۹ ق) می‌رسد. او در سال ۳۲۴ ق، محمد بن رائق را به این منصب گمارد و اداره تمامی امور مالی و اداری و نظامی کشور و تعیین عاملان و دیوانیان را در حوزه اختیارات وی قرار داد و از آن پس نام ابن رائق، در کنار نام خلیفه در خطبه‌ها ذکر می‌شد.^۲ بدین ترتیب امیرالامراء همه امور را به دست گرفت و تا حد زیادی مقام وزارت را تحت الشعاع قرار داد و از وزارت جز نامی باقی نماند.^۳ تأسیس این منصب جدید، به منظور

۱. مسکویه، همان، ج ۲، ص ۸ و ابن اثیر، همان، ص ۴۰۹.

۲. مسکویه، همان، ج ۱، ص ۳۵۱.

۳. ابن طقطقی، الفخری، ص ۳۸۳ و ابن خلدون، العبر، ج ۳، ص ۸۳۹.

رفع مشکلات موجود در وضعیت داخلی دربار عباسی و کاستن از دخالت درباریان در اداره حکومت بود، اما این اقدام هم در سامان بخشیدن به وضعیت آشفته این دوره کمکی نکرده، بلکه به آن شدت داد، به گونه‌ای که خلیفه عباسی به صورت بازیچه‌ای در دست امیرالامراء در آمد و منصب جدید نیز عرصه نزاع درباریان، برای کسب این موقعیت جدید گردید.

حضور و فعالیت سیاسی شیعیان، در دستگاه خلافت عباسی، زمینه را برای رسیدن آنان به منصب امیرالامرای هم فراهم ساخته بود. از آن میان ابو عبدالله بریدی تلاش زیادی کرد تا به این منصب دست یابد و بدین منظور جنگ و نزاع‌های بسیاری با درباریان داشت؛ ولی موفق نشد. رقیب او ناصرالدوله، حسن بن عبدالله حمدانی (م ۳۵۲ ق)، که عنوان حکومت موصل و جزیره را در دست داشت، در این امر توفیق بیشتری داشت. وی که نقش زیادی در تحولات سیاسی اواخر عصر غیبت صغری بازی کرد، درگیری‌هایی با ابو عبدالله بریدی، بر سر وزارت و امیرالامرای داشت. او در سال ۳۳۰ ق، از جانب خلیفه جدید، المستقی (خلافت ۳۲۹-۳۳۳ ق)^۱، ناصرالدوله لقب گرفت و به امیرالامرای گمارده شد و مقر حکومتش را از موصل به بغداد منتقل نمود. او مدت یک سال در منصب امیرالامرای باقی بود و در این مدت پیوسته با نابسامانی‌های داخلی دولت و مشکلات خارجی درگیری داشت. در داخل، وجود رقیبان و مدعیان امیرالامرای، عرصه را برای تدبیر و اداره امور تنگ کرده بود و بیرون از دربار، ظهور قدرت‌های سیاسی جدید، چون آل زیار و آل بویه، وضعیت سیاسی را دشوارتر می‌ساخت. از میان مدعیان امیرالامرای، دو تن رقیبان سرسخت ناصرالدوله بودند. یکی ابو عبدالله بریدی بود که به جهت اختلافات خانوادگی و

۱- ابن اثیر، همان، ص ۳۸۲.

درگیری‌های فرسایشی طولانی، قدرت خود را از دست داده بود و دیگری، یکی از امیران ترک نژاد دربار، به نام توزون بود، که به سختی با ناصرالدوله بر سر این منصب نزاع داشت و در نهایت وی به سال ۳۳۱ ق، با شکست نیروهای حمدانیان وارد بغداد شد و از جانب خلیفه المتقی، که هیچ اختیاری در اداره امور نداشت، به جای ناصرالدوله به امیرالامرای منصوب گردید^۱ و دوران کوتاه امارت ناصرالدوله حمدانی به سر آمد. وی از این پس به موصل بازگشته، در تحکیم پایه‌های حکومت مستقل خود بر جزیره تلاش کرد و منصب امیرالامرای، یک چند در دست امرای ترک نژاد درباری، توزون و پس از او ابن شیرزاد، بود تا با بر آمدن آل بویه و استیلا آنان بر بغداد در سال ۳۳۴ ق، این منصب از آن امیر شیعی مذهب این خاندان، احمد معزالدوله (م ۳۵۶ ق) گردید. به هر تقدیر اگر چه امیران شیعه مذهب نتوانستند مدت قابل توجهی بر این مسند باقی بمانند و عملکرد چشمگیری داشته باشند، حضور آنان در این عرصه نشان دهنده پیشرفت و توسعه سیاسی شیعیان در این عصر می‌باشد که تا حد دستیابی به بالاترین مقامات حکومتی پیش رفتند.

ج) در مناصب اداری و حکومتی

در عصر غیبت صغری با توجه به موقعیت سیاسی‌ای که برای شیعیان فراهم شده بود، به ویژه از نیمه دوم این عصر، که به سبب اوضاع داخلی حکومت عباسی، این موقعیت سیاسی توسعه بیشتری یافت، شماری از شخصیت‌های شیعه مذهب، در مناصب اداری و حکومتی عباسیان نفوذ کرده و تصدی برخی امور را به دست گرفتند. این امر در تغییر وضعیت عمومی شیعیان بی‌تأثیر نبود، به خصوص که در بین این شخصیت‌های متنفذ سیاسی، افرادی چون نائب خاص امام دوازدهم

۱. ابن اثیر، همان، ص ۳۹۹.

و یا برخی چهره‌های علمی و ممتاز تشیع در این دوران به چشم می‌خورند. به طور معمول بسیاری از کسانی که به مناصب اداری و حکومتی راه یافتند از افرادی بودند که با مقامات بالای حکومت وابستگی داشتند، مانند اعضای خاندان فرات، نوبختی و بریدی.

آل فرات

بنی فرات از خاندان‌های مشهور شیعه مذهب در عصر غیبت بودند و دو تن از وزیران این دوران که نقش زیادی در تحولات سیاسی این چند دهه بازی کردند، از همین خاندان برآمدند. پیشتر، در گفتگو از وزارت علی بن فرات، درباره این خاندان، و اصل و نسب و سابقه تشیع ایشان نکاتی گفته شد. بزرگ این خاندان، در قرن سوم هجری، ابو جعفر محمد بن موسی بن حسن بن فرات بود که تاریخ زندگانی او به درستی دانسته نیست و اولین بار نوبختی در شرح فرقه نصیری^۱ از وی به عنوان یار و پشتیبان نزدیک ابن نصیر، بنیانگذار این فرقه یاد کرده است.^۲ ظاهراً از همین زمان، یعنی پیش از غیبت صغری، فعالیت‌های او در عرصه سیاسی و امور دولتی آغاز شد. او با وزیر خلیفه المعتمد حسن بن مخلد بن جراح (م ۲۶۳ ق) دوستی داشت و از این طریق در دستگاه دولتی مشاغل یافت^۳ و نیز مدتی کارگزار دولتی در ماسبذان و نهاوند بود.^۴ تاریخ وفاتش به درستی معلوم نیست و گویا در فاصله درگذشت امام عسکری علیه السلام (م ۲۶۰ ق) و محمد بن نصیر

۱. نصیری به یکی از فرقه‌های شیعه بودند که عقاید غلوآمیزی داشتند. بنیان‌گذار این فرقه، محمد بن نصیر تمیری بود که به الوهیت امام دهم علیه السلام قاتل شد و خود را رسول او نامید و پس از شهادت امام عسکری علیه السلام مدعی مقام بایت گردید. نوبختی، فرق الشیعه، ص ۸۷ و طوسی، الغیبه، ص ۲۲۴.

۲. نوبختی، فرق الشیعه، ص ۸۷.

۳. همدانی، تکملة تاریخ الطبری، ص ۴۶ و مسکویه، همان، ص ۱۵.

۴. بجنوردی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۸۳.

(م ۲۷۰ ق)، از دنیا رفته است.^۱ چند تن از فرزندانش به ریاست دیوان‌ها و مقام وزارت دست یافتند.

اولین شخصیت برجسته سیاسی این خاندان در عصر غیبت صغری، ابوالعباس احمد (۲۳۶-۲۹۱ ق)، فرزند بزرگ محمد بن محمد بن موسی بن فرات، و از یاران امام حسن عسکری علیه السلام بود که روایاتی از ایشان نقل کرده و دارای تألیفاتی نیز می‌باشد.^۲ برخی معتقد بودند که محمد بن نصیر، به هنگام مرگ او را به جانشینی برگزید. زندگی سیاسی ابوالعباس احمد، از زمان پدرش آغاز شد و گویا با وساطت او، که با حسن بن مخلد وزیر، دوستی داشت به امور دیوانی راه یافت و تا سال‌ها بعد از مرگ پدرش در این منصب باقی بود؛ اما در سال ۲۷۸ ق، به دنبال گرفتار شدن وزیر، او نیز از منصب خود برکنار شده، همراه برادرش ابوالحسن علی زندانی گردید.^۳ اندکی بعد، در سال ۲۷۹ ق، با روی کار آمدن المعتضد عباسی (خلافت ۲۷۹-۲۸۹ ق)، این دو برادر در پی جریانات سیاسی داخلی و با وساطت بعضی دوستانشان در نزد وزیر، آزاد شدند. ابوالعباس پس از رهایی از زندان، به زودی به وضعیت مالی دولت سامان بخشید و به پاداش این خدمت، ریاست دیوان خراج و ضیاع را دریافت کرد.^۴ دیوان جدیدی را به نام دیوان الدار پدید آورد که حاصل ادغام دیوان عالی ولایتی مشرق و مغرب و دیوان سواد بود و خود ریاست آن را به عهده گرفت و برادرش ابوالحسن علی را به نیابت خود گمارد.^۵

۱. همان.

۲. اشعری، المقالات والفرق، ص ۱۰۱.

۳. رک: طبری، تاریخ، ج ۱۰، ص ۲۲.

۴. صابی، الوزراء، ص ۱۳ و ۱۴ و ۸۷.

۵. همان، ص ۱۴۸.

در همین زمان دو تن از خاندان بنی جراح، که اعضای این خاندان، پیوسته با بنی فرات در نزاع و ستیز بودند، به نام‌های محمد بن داوود و علی بن عیسی (وی چندین بار مقام وزارت را به دست آورد و جای بنی فرات را گرفت)، در این دیوان زیر نظر وی کار می‌کردند. ابوالعباس در دوران ریاست دیوان خراج، به سبب دقت در محاسبه درآمد شهرها و کشف برخی سوء استفاده‌های کارگزاران دولتی، و مهارت خاصش در امور مالی، دشمنان بسیاری بر ضد خود برانگیخت. ^۱ وثاقت و اطمینان خلیفه المعتضد به وی در امور مالی به حدی رسید که حتی امور مالی مربوط به وزیر را نیز زیر نظر وی قرار داد ^۲ و پس از مرگ عبیدالله بن سلیمان وزیر، در سال ۲۸۸ ق، قصد داشت منصب وزارت را به او دهد؛ اما مخالفت برخی از درباریان، وی را از این کار منصرف ساخت. ^۳ چه بسا علت این مخالفت‌ها تشیع وی بود. در همین زمان برخی دیگر از رقیبان درباری وی با سعایت نزد خلیفه، در صدد بودند تا وی را از منصب مهم خود برکنار و زندانی کنند که در این امر توفیقی نیافتند. ابن فرات، علی‌رغم اتهاماتی که در باره سوء استفاده‌های مالی به وی نسبت می‌دادند، همچنان در کار محاسبات مالی دقیق و سخت‌گیر بود و از امضا سند اقطاع بی‌جایی که خلیفه، وزیر و امراء به اطرافیان خود می‌دادند، خودداری می‌کرد و همواره بیمناک بود که این بخشش‌ها سبب کاهش درآمد دولت و تأخیر در پرداخت مقرری سپاه و بروز آشوب شود. او حتی از امضای سند زمینی که خلیفه به یکی از کنیزان خود بخشیده بود سرباز زد. ^۴ در ایام او درآمد دولت فزونی یافت و کاردانی و جدیت او و سخت‌گیری در امور مالی

۱. همان، ص ۱۹۱ - ۱۹۳.

۲. همان، ص ۲۰۷.

۳. ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۱، ص ۹۱.

۴. صابی، همان، ص ۱۹۹ - ۲۰۲.

موجب شد تا کسان بسیاری زبان به ستایش او بگشایند.^۱

احمد بن فرات مردی فقیه بود برخی او را داناترین مردم به فقه مذاهب اسلامی دانسته‌اند. وی در ادبیات و شعر نیز دست داشت و خود شعر می‌سرود و خصلت‌های پسندیده‌اش موجب شده بود تا شاعران ممتاز این دوره مانند ابن معتر و بختری او را ستایش کنند.^۲ او در سال ۲۹۱ ق درگذشت و برخی بر آنند که با توطئه قاسم بن عبیدالله وزیر، مسموم گردید.^۳ از پسران احمد، فقط در باره ابوالخطاب عباس (۲۵۸ - ۳۳۸ ق) اطلاعات اندکی در دست است که چندان در کارهای سیاسی دخالت نداشت. گویا یک بار که منصب وزارت به وی پیشنهاد شده بود از پذیرفتن آن خودداری کرد.^۴ هر چند در زمان وزارت عموی خود ابوالحسن علی بن فرات، ظاهراً در ارتباط نزدیکی با او بود و او را از شایعاتی که به سبب تحریکات دشمنانش در میان مردم رواج داشت، آگاه می‌کرد.^۵

مشهورترین چهره سیاسی این خاندان و شخصیت سیاسی شیعه در این زمان، ابوالحسن علی بن محمد بن موسی بن فرات وزیر (۲۴۱ - ۳۱۲ ق)، فرزند دیگر محمد بن موسی بن فرات بود که بیشتر درباره فعالیت‌های سیاسی او در مناصب مختلف دیوانی و اداری، تا تصدی مقام وزارت صحبت شد. حضور وی در دستگاه حکومت، زمینه را برای ورود شیعیان به عرصه‌های سیاسی و حکومتی فراهم ساخته بود. ابوالحسن با استفاده از نفوذ و قدرت سیاسی خود، افرادی را در مشاغل اداری و مناصب دولتی به کار می‌گمارد. او سه پسر خود حسین، فضل و محسن را به کارهای دیوانی وارد ساخت و مشاغل دولتی داد. در این میان محسن

۱. رک: همان، ص ۲۰۵ - ۲۰۸.

۲. رک: همان، ص ۸۶ و ۸۷ و... و دیوان بختری، قصیده ۲۴۰.

۳. همان، ص ۱۵۲ و تنوخی، شوارالمحاضره، ج ۳، ص ۲۷۱.

۴. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۱۵۹.

۵. مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ص ۵۲.

موقعیت برتری نسبت به برادرانش داشت. و در سال ۲۹۷ ق، از جانب پدرش، ریاست دیوان مغرب را یافت که پیشتر عموی او، جعفر بن محمد بر آن ریاست می‌کرد. ^۱ گویا در دوره دوم وزارت پدرش هم، همین منصب را عهده‌دار بود؛ زیرا اندکی پس از عزل علی بن فرات از وزارت، وی را که ریاست دیوان مغرب را داشت و گریخته بود، گرفتار ساختند. در سومین دوره وزارت ابن فرات، او بر همه امور مربوط به پدر سالخورده‌اش اشراف داشت و بر کلیه دیوان‌ها ریاست می‌نمود؛ اما خشونت و اخلاق ناپسند او، نارضایتی دیوانیان و مردم را برمی‌انگیخت. ^۲ این کردارها، شاید واکنشی در برابر آزارهایی بود که وی و پدرش به هنگام برکناری از مقامات خود و زندانی شدن دیده بودند. ^۳ به هر حال او بر دشمنان پدرش و رقیبان خود سخت می‌گرفت، اموال برخی را مصادره می‌کرد و برخی را هلاک می‌ساخت. به نظر می‌رسد پرداختن به امور سیاسی، محسن بن فرات را از بینش اعتقادی صحیح منحرف ساخته بود، به طوری که با برخی چهره‌های متقی و منحرف شیعه ارتباط داشت. محمد بن علی شلمغانی، معروف به ابن ابی عزافر، مؤسس فرقه عزافریه، که از مدعیان بایت بود و انحراف بزرگی را در این عصر پدید آورد، با وی در ارتباط بود. محسن او را در دستگاه وزارت وارد کرده، از وجود او برای از میان بردن رقیبانش بهره می‌گرفت ^۴ و در مقابل، شلمغانی تحت حمایت‌های محسن، به فعالیت خود توسعه می‌داد؛ اما قدرت محسن دوام چندانی نداشت. با عزل پدرش از وزارت، وی نیز گرفتار و زندانی شد و پس از آزار و شکنجه فراوان، که به منظور دست یافتن بر اموال و دارایی‌های

۱. صابی، همان، ص ۲۹۲.

۲. مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ص ۱۲۵.

۳. ر.ک: تنوخی، نشوارالمحاضرة، ص ۲۲۹.

۴. مسکویه، همان، ص ۱۲۳ و ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۲۹۰.

پنهان او صورت گرفت، به قتل رسید.^۱ محسن بن فرات، برخلاف پدرش که چهره‌ای مورد احترام و ستودنی بود، نزد مردم و درباریان شخصیتی منفور داشت. او در زمان وزارت خویش، به جز فرزندان، به کسان دیگری نیز مشاغل دولتی داد؛ از آن جمله محمد بن علی بزوفری بود که او را به حکومت برخی نواحی واسط منصوب کرد.^۲ از شخصیت‌های دیگر این خاندان، که در دستگاه حکومت عباسیان نفوذ داشت، ابوالخطاب جعفر برادر علی بن فرات وزیر است. او در روزگار المعتضد عباسی، از جانب وزیر، عامل خراج برخی شهرها بود و زمانی که علی بن فرات در سال ۲۹۶ ق به وزارت رسید، ریاست دیوان خراج مشرق و مغرب را به او سپرد. ابوالخطاب مدت یک سال تصدی ریاست این دیوان را داشت و در سال ۲۹۷ ق درگذشت. محسن پسر ابن فرات وزیر، داماد همین جعفر بن فرات بود که منصب او را هم پس از وی تصدی کرد.^۳ برخی نام وی را در زمره دانشمندان ذکر کرده‌اند^۴ و نیز گفته شده یک بار او را برای تصدی منصب وزارت فرا خواندند؛ ولی نپذیرفت.^۵ ابوالخطاب پسری به نام ابوالفتح فضل داشت، که از چهره‌های سیاسی برجسته این عصر است. او ظاهراً فعالیت‌های سیاسی خود را، پس از مرگ پدرش، و از زمان وزارت علی بن فرات آغاز کرد و در دوران وزارت‌های سه گانه وی، ریاست دیوان الدار، دیوان مشرق و مغرب، را عهده‌دار بود^۶ و حتی پس از قتل ابوالحسن، پس از یک دوره، دوری از کارهای حکومتی، در سال ۳۱۵ ق بار

۱. همان.

۲. اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۳ و جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیث، ص ۱۹۸ به نقل از نجارب الامم، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳. قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۲۹ و ۳۴.

۴. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۱۰۹.

۵. ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۴۲۴.

۶. قرطبی، همان، ص ۳۴.

دیگر به همین منصب گمارده شد.^۱ از این پس بود که حضور او در عرصه‌های سیاسی بیشتر گردید، به طوری که در دهه سوم این قرن به وزارت رسید و به این فرات دوم شهرت یافت. پیشتر درباره دوران وزارت او سخن گفتیم. او دومین چهره برجسته سیاسی خاندان فرات است که در طی این چند دهه حضور و فعالیت سیاسی گسترده‌ای داشتند.

آل نوبخت

از شخصیت‌های دیگر شیعی در عرصه سیاست و امور دولتی و حکومتی، شماری از اعضای خاندان نوبختی هستند که ارتباط نزدیکی با خاندان فرات داشتند و به خصوص در ایام وزارت علی بن فرات، تنی چند از این خاندان در مناصب حکومتی و دولتی فعالیت می‌کردند.

نوبختیان از خاندان‌های قدیمی ایرانی نژاد و شیعه مذهب بودند که از سال‌ها پیش، در امور سیاسی و دربار عباسیان حضور داشتند. جد این خاندان در روزگار اولین خلفای عباسی به اسلام گروید و از همان آغاز به دربار راه یافت و از آن پس اعضای این خاندان پیوسته در دربار عباسیان دارای مناصبی بودند.^۲

۱. مسکویه، همان، ص ۱۵۰.

۲. جد آن‌ها نوبخت زرتشتی در زمان منصور عباسی (۱۵۸ ق) اسلام آورد و مشجم دربار منصور گردید. پسر او ابوسهل نیز همین منصب را داشت. از نوادگان او یعقوب بن اسحاق، ندیم مأمون عباسی بود و اسحاق بن ابی سهل، مدیر بیت الحکمه‌ای بود که مأمون در بغداد تأسیس کرده بود. رک: اقبال، خاندان نوبختی درباره زمان گرایش این خاندان به تشیع اطلاع دقیقی در دست نیست. این ندیم گفته است که ایشان به داشتن ولایت علی علیه السلام مشهور بودند. الندیم، الفهرست، ص ۱۷۷. روایتی نیز نقل شده است حاکی بر ارتباط هارون بن سهل، پسر نوبخت، با امام صادق علیه السلام و استفتای وی از آن حضرت درباره مشروعیت علم نجوم بر رک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۱۳۲؛ اما ارتباط هارون بن سهل و امام صادق علیه السلام به لحاظ تاریخی امکان ندارد و شاید او با یکی دیگر از ائمه مکاتبه کرده باشد. به هر روی این روایت حاکی از ارتباط اعضای این خاندان با امامان شیعه است.

مهم‌ترین فرد این خاندان در عصر غیبت صغری، ابوسهل اسماعیل بن علی (۲۳۷ - ۳۱۱ ق) است که در زمان خود از بزرگان و رؤسای شیعه، و از مشاهیر متکلمان امامیه و از شاعران و نویسندگان بنام بود و علاوه بر ریاست جامعه شیعه در بغداد، و اشتغال به فعالیت‌های علمی، برخی مناصب اداری را نیز بر عهده داشت. به نظر می‌رسد اشتغال او در این مناصب هم زمان با وزارت ابن فرات اول بوده است. حضور ابوسهل در اهواز، طی سال‌های نخستین وزارت ابن فرات، حدود ۳۰۰ تا ۳۰۲ ق، می‌تواند شاهی بر تصدی او در امور اداری و دیوانی خارج از بغداد باشد.^۱ با این حال اطلاعات دقیقی درباره مشاغل اداری وی در این تاریخ و پیش از آن در دست نداریم؛ اما تأکید برخی رجال‌نویسان در خصوص موقعیت اداری حائز اهمیت او و این که جایگاه او در میان کاتبان و دیوانیان، تالی تلو مقام وزیران بوده^۲ بیانگر این است که وی در سال‌های نخست خلافت المقتدر، و وزارت‌های ابن فرات، نفوذ قابل توجهی در دربار داشته است. حدود سال ۳۱۱ ق، و در سومین دوره وزارت علی بن فرات، او با توجه به مشاغل دیوانی‌اش، از جانب وزیر، مأمور رسیدگی به حساب‌های مالی وزیر برکنار شده، گردید و ظاهراً در همین زمان بود که ابن فرات امارت قریه مبارک، احتمالاً از توابع واسط، را به وی سپرد.^۳ ابوجعفر محمد برادر ابوسهل نوبختی، از فرهیختگان شعر و ادب، نیز دارای مشاغل دیوانی بود. او با ابن الرومی، شاعر بزرگ این عصر و با تمایلات شیعی، روابط نزدیک و مکاتبات شعری داشت. از یکی از مداخل این شاعر درباره

۱. او در اهواز در طی سال‌های قبل از ۳۰۱ و ۳۰۳ ق مباحثات و مناظراتی با منصور حلاج و ابوعلی جبائی، رئیس متکلمین معتزله داشت که حاکی از حضور وی در اهواز طی این سال‌ها می‌باشد. ر.ک: طوسی، الفهرست، ص ۵۸ و نجاشی، رجال، ص ۲۳.

۲. قرطبی، صلة تاریخ طبری، ص ۲۹.

۳. ر.ک: جاسم حسینی، همان، ص ۱۹۸.

ابوجعفر نوبختی چنین بر می آید که وی مدتی حاکم قریه النعمان بود.^۱ از چهره‌های شاخص نوبختیان که در این دوره از نفوذ سیاسی قابل توجهی برخوردار بود، حسین بن روح نوبختی است، که پس از درگذشت محمد بن عثمان عمری، به عنوان نایب سوم امام دوازدهم معرفی گردید. ابن روح علاوه بر جایگاه اجتماعی و الایش به سبب موقعیت خانوادگی خود، از موقعیت سیاسی خوبی نیز بهره‌مند بود و در دوران خلافت المقتدر و وزارت ابن فرات اول، در دربار عباسیان احترام فوق‌العاده و حضور فعالی داشت. به گفته جهشیاری، وی مدتی مسئول املاک خاصه خلیفه بود.^۲ موقعیت سیاسی و جایگاه اجتماعی او سبب شده بود تا مورد توجه درباریان قرار گیرد، به طوری که پس از برکناری ابن فرات از وزارت و در طی تصدی این مقام توسط حامد بن عباس (وزارت ۲۰۶-۳۱۱ ق)، منزل ابن روح محل ملاقات‌های غیر رسمی دبیران، اشراف و وزیران برکنار شده، به ویژه اعضای خاندان فرات بود.^۳ طبیعی بود که ابن روح از موقعیت سیاسی خود، در جهت رفع مشکلات شیعیان و رسیدگی به امور آنان بهره‌گیرد. احتمالاً او از نفوذ خود برای شیعیانی که در دستگاه خلافت بودند استفاده می‌کرد و آنان را تشویق می‌نمود تا هم‌کیشان خود را در دستگاه حکومتی به کار گیرند و به نیازمندان شیعه کمک کنند. پیشتر درباره روابط نزدیک ابن روح و علی بن فرات وزیر، سخن گفتیم، بنابه اظهارات برخی منابع، رهنمودهای ابن روح به وسیله وزیر به اجرا در می‌آمد.^۴ با این حال ابن روح و سایر شیعیان در مناصب دولتی، ناگزیر بودند مذهب خود را پنهان دارند و در این خصوص تقیه کنند، تا جایی که به عنوان نمونه، او

۱. ربک: اقبال، همان، ص ۱۲۴.

۲. جهشیاری، الوزراء والکتاب، ص ۳۰۰.

۳. اقبال، همان، ص ۲۱۷.

۴. جاسم حسین، همان، ص ۱۹۸.

خادم خود را که با صراحت تشیع خود را ابراز می‌داشت و بر معاویه لعنت می‌فرستاد، اخراج کرد.^۱ این بدان جهت بود که رقیبان سیاسی و مذهبی ایشان، که پیوسته در صدد از میان بردن آنان و حذف ایشان از صحنه سیاسی بودند، بهانه و انگیزه‌ای برای اقدام علیه آنان نداشته باشند. با این وجود می‌بینیم که در سال ۳۱۱ ق، حسین بن روح به اتهام تشیع و همکاری با قرمطیان دستگیر و زندانی می‌شود و ابو الحسن وزیر نیز به همین اتهام از وزارت خلع و همراه پسرش اعدام می‌گردد.^۲ ابن روح پس از این واقعه و آزادی از زندان، موقعیت سیاسی و اجتماعی خویش را بازیافت. در همین زمان افراد دیگری از خاندان نوبختی در حکومت عباسیان مشاغل دیوانی و اداری داشتند؛ از آن جمله از اسحاق بن اسماعیل (م ۳۲۲ ق) و پسرش یعقوب نام برده شده است.^۳ و نیز از علی بن عباس (م ۳۲۵ ق)، که مدتی دبیر امیرالامراء، محمد بن رائق بود و پسرش حسین نیز در کارهای دیوانی اشتغال داشت.^۴ بی‌شک حسین بن روح از وجود این شیعیان در دستگاه حکومتی، برای پیشبرد اهداف خویش و نشر تشیع و حمایت از شیعیان بهره می‌گرفت. او در دوران خلیفه الرازی (خلافت ۳۲۲ - ۳۲۹ ق) در بغداد موقعیت عالی داشت و بزرگان و رجال درباری همواره با وی در ارتباط بودند و بعضی از ایشان در پیشبرد کارهای سیاسی خویش از نفوذ او کمک می‌گرفتند چنان که مثلاً در سال ۳۲۵ ق ابوعلی ابن مقله، که اندکی بعد به وزارت رسید، برای حل مشکلاتش در دربار به او پناه آورد و ابن روح از طریق حسین بن علی نوبختی این مشکل را رفع کرد.^۵ شخصیت متنفذ ابن روح حتی توجه خلیفه را جلب کرده بود و به گفته صولی،

۱. طوسی، القیبه، ص ۳۸۶.

۲. قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۸۲.

۳. اقبال، همان، ص ۱۸۱ به بعد.

۴. همان، ص ۱۳۹ به بعد.

۵. صولی، کتاب الاوراق، ص ۸۷.

تاریخ‌نگار این عصر، خلیفه الراضی پیوسته از نفوذ وی در بغداد سخن می‌گفت.^۱

بریدیان

یکی دیگر از خاندان‌های سیاسی متنفذ در غیبت صغری، بریدیان هستند که در تحولات سیاسی اواخر عصر غیبت صغری سهم زیادی داشتند و برخی از اعضای این خاندان تا مرز وزرات و امیرالامرای پیش رفتند.

بریدیان خاندانی ایرانی بودند که در قرن چهارم هجری در خوزستان به سر می‌بردند. نام این خاندان برگرفته از شغل پدر آنان، ابو عبدالله حسن بن عبدالله بریدی است که ریاست سازمان برید بصره را داشت.^۲ پسران وی ابو عبدالله احمد (م ۳۳۲ق)، ابوالحسین عبدالله (م ۳۳۳ق) و ابویوسف یعقوب (م ۳۳۲ق) نیز در مناصب اداری و حکومتی اشتغال داشتند. پیشتر درباره وزارت ابو عبدالله احمد بریدی و تلاشهای او برای دستیابی به منصب امیرالامرای صحبت شد. وی پیش از وزرات نیز سال‌ها عهده‌دار مناصب درباری و اداری بود. در سال ۳۱۵ق، او که بزرگ خاندان به شمار می‌رفت، عهده‌دار املاک خاصه خلیفه در اهواز و رامهرمز گردید^۳ و با حمایت او بود که در سال ۳۱۶ق این مقله به وزارت دست یافت^۴ و وزیر در قبال این خدمت او و با دریافت مبلغی گزاف، تمام امور اهواز، جز شوش و جندی شاپور را به وی واگذار کرد.^۵ با برکناری ابن مقله از وزارت، ابو عبدالله بریدی نیز مناصب خود را از دست داد و زندانی شد، اما پس از چندی از زندان رهایی یافته و موقعیت سابق خویش را در اهواز بازیافت.^۶ از این زمان قدرت وی

۱. همان، ص ۱۵۴.

۲. سمعانی، الانساب، ج ۱، ص ۳۲۴.

۳. مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ص ۱۵۲.

۴. همان، ص ۱۸۵ و ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۱۸۴.

۵. مسکویه، همان، ص ۱۵۸ و ابن اثیر، همان، ص ۱۸۵.

۶. ابن اثیر، همان، ص ۲۳۸ و ۲۴۶.

در خوزستان افزایش یافت. او تلاش می‌کرد با جلب حمایت جناح‌های سیاسی مختلف، از آن‌ها در مقابله با رقیبان خود و کسب امتیازات سیاسی بیشتر سود ببرد، از این رو گاه با امرای آل بویه در فارس علیه عمال خلیفه هم‌دست می‌شد و گاه با امیرالامراء برای دفع رقیبان خود در منطقه هم‌پیمان می‌گردید. تلاش‌های او برای رسیدن به وزارت ثمر بخشید؛ ولی منصب امیرالامرای مدعیان پر قدرت تری داشت که اجازه ورود او را به این عرصه نمی‌دادند. نزاع‌های مستمر وی با جناح‌های مختلف سیاسی، قدرت وی را به تحلیل برد و اختلافات داخلی بین او و برادرانش را برانگیخت. او در سال ۳۲۲ ق، برادرش ابویوسف را که قصد توطئه علیه او داشت به قتل رسانید.^۱ خود او نیز عمر زیادی نکرد و چندی بعد در همین سال از دنیا رفت.

برادران دیگر ابو عبدالله بریدی اهمیت و نقش سیاسی وی را نداشتند؛ ولی از عوامل مهم تحولات سیاسی این دوران بودند که در مواضع بسیار در کنار برادر خود فعالیت می‌کردند. در همان زمانی که ابو عبدالله عهده‌دار املاک خلیفه در خوزستان بود (سال ۳۱۵ ق)، ابویوسف بریدی مأمور گردآوری مالیات برخی روستاهای اهواز بود^۲ و در زمان وزارت ابن مقله اداره املاک خاصه خلیفه در اهواز، یعنی منصب برادرش به وی واگذار گردید.^۳ وی در آغاز سال ۳۲۰ ق عهده‌دار بصره و توابع آن شد.^۴ در دوران گرفتاری برادرش ابو عبدالله، وی و برادر دیگرش ابوالحسین نیز زندانی شدند. از این پس او همه جا در کنار برادرش ابو عبدالله فعالیت می‌کرد و برای دست یافتن به مناصب و موقعیت‌های برتر تلاش می‌نمود؛ اما این وضعیت ادامه نیافت و با ضعف تدریجی ابو عبدالله بریدی، ابویوسف و جاهت بیشتری در بین هواداران بریدیان پیدا کرد، به گونه‌ای که حتی

۱. مسکویه، همان، ج ۲، ص ۵۸ و ابن اثیر، همان، ص ۴۰۹.

۲. مسکویه، همان، ج ۱، ص ۱۵۲ و ابن اثیر، همان، ص ۱۸۵.

۳. ابن اثیر، همان، ص ۱۸۵.

۴. همان، ص ۲۲۸.

سپاه ابو عبدالله به او متمایل گشتند و این در حالی بود که ابو عبدالله ناچار شده بود برای حفظ سپاهیان خود از وی درخواست کمک مالی کند. به نظر می‌رسد که او در همین زمان (سال ۳۳۲ ق)، قصد داشت با توطئه‌ای علیه برادرش ریاست سپاه را به دست بگیرد، اما ابو عبدالله از این امر آگاه گشته و او را به قتل رسانید.^۱ برادر دیگر این خاندان، ابوالحسین بریدی نیز فعالیت‌های سیاسی مختلفی در کنار سایر اعضای خانواده داشت. او در حدود سال ۳۱۶ ق از جانب ابن مقله وزیر، امارت فراتیه را عهده‌دار بود^۲ و از آن پس مدت‌ها در خدمت برادرش ابو عبدالله به سر برد. او به هنگام حمله ابو عبدالله به بغداد و تصرف آن وی را همراهی کرد و فرماندهی لشکر را به عهده داشت.^۳ با مرگ ابو عبدالله، ابوالحسین جای او را در بصره گرفت، اما چون با سپاه بدرقتاری می‌نمود، سپاهیان شورش کردند و ابوالقاسم پسر ابو عبدالله را به فرماندهی گماردند. ابوالحسین به هجر، نزد قرمطیان گریخت و از آنان یاری خواست، لیکن میان او و ابوالقاسم صلح افتاد و ابوالحسین به بغداد نزد امیرالامراء، توزون، رفت.^۴ ابوالحسین در دربار تلاش می‌کرد جای منشی توزون را بگیرد؛ اما منشی توزون، ابوجعفر ابن شیرزاد، فتوایی از فقیهان در باب قتل ابوالحسین به دست آورد و با طرح آن به قتل وی اقدام کرد و در سال ۳۳۳ ق وی را به قتل رساندند.^۵

با مرگ این سه برادر در فاصله‌ای بسیار نزدیک، سه دهه فعالیت‌های سیاسی آنان پایان یافت. ابوالقاسم پسر ابو عبدالله مدتی پس از این به فعالیت‌های خود ادامه داد و تا سال ۳۴۹ ق بر بصره حکومت داشت.

۱. مسکویه، همان، ج ۲، ص ۵۸ و ابن اثیر، همان، ص ۴۰۹.

۲. مسکویه، همان، ج ۱، ص ۱۵۸.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۲.

۴. مسکویه، همان، ص ۵۸ - ۶۲ و ابن اثیر، همان، ص ۴۱۰.

۵. مسکویه، همان، ص ۷۸.

فصل چهارم اوضاع اجتماعی شیعیان

۱. جغرافیای انسانی شیعه

در عصر غیبت صغری شیعیان در شهرهای مختلف بلاد اسلامی می زیستند و با توجه به موقعیت‌های متفاوت سیاسی و اجتماعی، تراکم جمعیتی آنان در این شهرها ناهمگون بود. در برخی شهرها این تراکم به حدی می‌رسید که اکثریت جمعیت شهر را شامل می‌گردید و به سبب کثرت جمعیت شیعیان و برتری نسبی تشیع، شهر مذکور به عنوان شهری شیعه‌نشین و شیعه‌مذهب شناخته می‌شد. گذشته از این موارد که بسیار معدود بودند، شیعیان در بسیاری از شهرهای دیگر هم با جمعیتی قابل توجه می‌زیستند. در گزارشات تاریخی پراکنده که به دست رسیده، به وجود شیعیان در شهرها و بلاد دور و نزدیک اشاره شده است. توجه به این نکته لازم است که پراکنش جغرافیایی شیعیان باید جدا از بحث دولت‌ها و حکومت‌های شیعه‌مذهب مورد بررسی قرار گیرد و باید در نظر داشت که تمام قلمرو دولت‌های شیعی، لزوماً دارای جمعیت همگون شیعه‌مذهب نبودند، بلکه در بسیاری موارد بخش عمده‌ای از مملکات این دولت‌ها جمعیتی غیر شیعی و یا حداکثر با گرایش‌های شیعی را در خود جای داده بودند. از این رو وجود دولت یا

حکومتی شیعه مذهب در یک نقطه را نمی‌توان دلیل قطعی بر تشیع مردمان آن سامان دانست. با این حال تبایستی اثرات وضعی دولت‌های شیعی را در گسترش تشیع و انتشار اندیشه‌های شیعی، در محدوده تحت حکومتشان نادیده گرفت. مهم‌ترین مراکز تجمع شیعیان در این عصر، عراق و نواحی مختلف ایران بودند و گذشته از این‌ها، شیعیان به طور پراکنده در برخی مناطق شبه جزیره عرب، شام، مصر و شمال آفریقا نیز می‌زیستند.

ایالت عراق^۱

دیار عراق از دیرباز از مهم‌ترین مراکز تشیع به شمار می‌رفت و شمار زیادی از شیعیان را در خود جای می‌داد. اگرچه تشیع از حجاز و قلب دنیای اسلام یعنی شهر مدینه برآمد؛ ولی به نظر می‌رسد نخستین مراحل تکامل خود را در عراق سپری کرد. مردم عراق با گرایش‌های شیعی گاه افراطی، در جبهه مقابل حجاز با تمایلات سنی و شام با گرایش‌های اموی قرار داشتند. این جناح بندی مذهبی - سیاسی به حدی روشن و قابل تمایز بود که آنان که دستی در امور سیاسی داشتند در برنامه‌ریزی‌های سیاسی خود به این امر توجه زیادی نشان می‌دادند. شهرهای مهم شیعه‌نشین در عراق به شرح زیر بودند.

کوفه: شهر کوفه از قدیم به سبب وجود شمار زیادی از شیعیان در آن معروف بود. کوفه نخستین شهر اسلامی است که مسلمانان پس از فتح نواحی عراق آن را بنا نهادند.^۲ سابقه تشیع در این شهر به دوران خلافت امام علی علیه السلام می‌رسد؛ اگرچه شواهدی در دست است که وجود گرایش‌های شیعی در این شهر، به ویژه در میان

۱. در این جا مقصود کشور عراق کنونی با مرزبندی‌های سیاسی فعلی نیست، بلکه مراد استان عراق بر مبنای تقسیمات جغرافیایی نویسان مسلمان است که مشتمل بر نواحی جنوبی بین‌النهرین بود و شهرهای مهم آن، کوفه، بصره، بغداد، مدائن و حیره بود.

۲. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۵۸.

قبایل یمنی ساکن در آن را، پیش از آمدن امام علیه السلام به کوفه تداعی می‌کند. بی‌شک حضور تنی چند از اصحاب و یاران دیرین آن حضرت در این شهر، مانند عمار بن یاسر^۱، حذیفه بن یمان^۲ و عثمان بن حنیف^۳ در رواج اندیشه‌های شیعی بی‌تأثیر نبود. در زمان خلافت عثمان چهره شاخص شیعیان در کوفه مالک اشتر نخعی بود که در دوران فتوحات مسلمانان در نواحی عراق، در این شهر حضور داشت و در این زمان سردسته حامیان و طرفداران امام علی علیه السلام در کوفه بودند^۴ و نقش

۱. وی از اولین مسلمانان در شهر مکه بود و در این راه سختی‌های زیادی کشید و پس از هجرت به مدینه در همه غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله در کنار وی بود. با رحلت رسول خدا و شکل‌گیری جریان سقیفه، یکی از کسانی بود که به حمایت از امام علی علیه السلام و مخالفت با این جریان انحرافی برآمد. او را چهارمین نفر از شیعیان نخستین و حامیان علی علیه السلام دانسته‌اند. سه نفر دیگر مقداد بن عمرو و کندی، ابوذر غفاری و سلمان فارسی بودند. عمار در جنگ صفین در سپاه امام علی علیه السلام حضور داشت و به شهادت رسید. او در زمان خلافت عمر مدتی حاکم شهر کوفه بود. دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۶۴؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۷ و ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۲۰.

۲. حذیفه از انصار، و یکی از ممتازترین یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و در بین یاران آن حضرت به مناقش‌شناسی معروف بود زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله نام‌های مناققان را به وی گفته بود. وی از راویان حدیث بوده و در تمامی غزوات شرکت جست. او در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله از طرفداران علی علیه السلام و پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله با جمع دیگری از شیعیان به حمایت از آن حضرت و اعتراض علیه جریان سقیفه پرداخت. وفات او در سال ۳۵ ق در مدائن بود. وی در زمان عمر به همراه عثمان بن حنیف برای مساحی زمین‌های عراق مأمور گردید. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۷۴ و ۱۰۵.

۳. وی از انصار و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که پس از رحلت آن حضرت، با دیگر حامیان امام علی علیه السلام همراه گردید. امام علی علیه السلام در ابتدای خلافت خود، او را به امارت بصره گمارد و در همین شهر مورد هجوم سپاه جمل، به سرداری طلحه و زبیر و عایشه قرار گرفت و مورد آزار و اذیت واقع شد. وفات او در روزگار معاویه بود.

۴. مالک بن حارث نخعی (م ۳۸ ق) در فتوحات مسلمانان در عراق و ایران شرکت داشت و به سبب زخمی که بر یکی از چشمانش وارد گردیده بود، به اشتر معروف شده بود. او در کوفه سکونت داشت و از معترضان به حکومت عثمان و از نخستین بیعت‌کنندگان با امام علی علیه السلام بود. او در سال ۳۸ ق، در حالی که فرمان حکومت مصر را از جانب امام علیه السلام دریافت کرده بود و راهی این سرزمین بود، با توطئه معاویه مسموم و به شهادت رسید. امام علی علیه السلام در توصیف وی فرمود: «خدا مالک را رحمت کند. او برای من همان گونه بود که من برای رسول خدا بودم».

بسنزایی در متمایل ساختن کوفیان به امام علیه السلام داشت. دوران چند ساله اقامت امام علی علیه السلام در کوفه، موجب تحکیم و تثبیت تشیع در این شهر شد و گرایش‌های شیعی قبایل یمنی با حضور امام علیه السلام شدت بیشتری گرفت، به طوری که طوایف حمیر، ربیعه، مدحج و همدان به تشیع معروف و مشهور بودند.^۱ حرکت‌هایی که در این شهر علیه امویان به وسیله بزرگان شیعه ترتیب داده می‌شد، مانند قیام حجر بن عدی^۲ و قیام تواین^۳، حاکی از استقرار سریع و ریشه‌دار تشیع در این شهر بود. بدین ترتیب تا پایان قرن نخست هجری، کوفه شهری شیعه‌نشین تلقی می‌گردید و این امر از دید مردانی که دستی در سیاست داشتند از جمله بنی‌عباس پنهان نبود به طوری که در آغاز قرن دوم هجری رهبر نهضت عباسیان علیه حکومت اموی در تشریح نحوه فعالیت‌های تبلیغی برای داعیان عباسی تأکید داشت که کوفه و اطراف آن شیعیان علی علیه السلام هستند.^۴ سال‌ها بعد نیز منصور، دومین خلیفه عباسی (خلافت ۱۲۶-۱۵۸ ق) زمانی که سپاهی را برای سرکوب قیام علویان در بصره، به زهیری ابراهیم بن عبدالله حسنی روانه کرد به فرمانده سپاه تأکید کرد که بر مردم کوفه سخت بگیرد؛ زیرا آنان شیعیان اهل بیت علیهم السلام هستند.^۵

۱. ر.ک: جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۲۹.

۲. او از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از یاران امام علی و امام حسن علیهما السلام بود که همراه ایشان در نبرد با معاویه حضور داشت و پس از شهادت امام حسن علیه السلام، او که تحمل ناسزاگویی‌های عمال معاویه را به امام علی علیه السلام نداشت در کوفه با گروهی از شیعیان به قیامی دست زد؛ ولی همراه تنی چند از شیعیان، توسط زیاد بن ابیه، حاکم کوفه دستگیر شد و در بین راه کوفه به دمشق، همراه چند نفر دیگر به شهادت رسید. ر.ک: مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۲.

۳. گروهی از شیعیان کوفه به زهیری سلیمان بن صرد خزاعی، از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، بودند که در سال ۶۵ ق به انگیزه توبه از کوتاهی خود در یاری امام حسین علیه السلام در کوفه دست به قیام زدند و در مواجهه با سپاه اموی شمار زیادی از آنان به شهادت رسیدند. ر.ک: مسعودی، همان، ص ۱۰۷.

۴. مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۲۹۳.

۵. حسن ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۳۲.

ارتباط گسترده شیعیان کوفه با امامان علیهم السلام نشان دهنده فعالیت و نشاط جامعه شیعه در این شهر است. در سده دوم هجری شماری از اصحاب ائمه علیهم السلام در کوفه می زیستند و پیوسته با امامان ارتباط داشتند. برآورد شمار شیعیان در کوفه دشوار است؛ اما می دانیم در دوران غیبت صغری اکثریت مردم کوفه شیعه بودند و شماری از خاندان های قدیمی و معروف شیعه در این شهر می زیستند که زعامت و رهبری شیعیان امامی را بر عهده داشتند و از آن جمله می توان به خاندان اعین، خاندان نُهیک و... اشاره کرد.^۱ مقدسی جغرافی نویس قرن چهارم تأکید کرده است که برتری جمعیتی در کوفه با شیعیان بوده به جز محله کُناسه که مردمش مذهب تسنن داشتند.^۲ با این حال تشیع کوفه دارای انسجام و یکپارچگی، آن گونه که در قم وجود داشت، نبود و علت اصلی آن حضور فرقه های مختلفی بود که از تشیع منشعب شده بودند مانند زیدیه، فطحیه، واقفیه و... و با ارائه آراء و اندیشه های مختلف سیاسی و مذهبی موجب گسستگی و تفرقه در جامعه شیعه می شدند.

بغداد: پس از کوفه مهم ترین شهر عراق که جمعیت شیعی قابل توجهی داشت، بغداد بود؛ شهری نوپا بود که منصور، دومین خلیفه عباسی آن را در سال ۱۴۸ ق بنا کرد و مرکز حکومتش را در آن جانهاد و از آن پس این شهر تا انقراض عباسیان در سال ۶۵۶ ق، به جز چند دهه ای که مرکز حکومت به شهر سامرا برده شد، پایتخت دولت عباسی بود. بغداد به جهت مرکزیت سیاسی و علمی اش، به زودی فرقه ها و نحله های مختلف را در خود جای داد. مجاورت بغداد با شهر کوفه که مرکز اصلی تشیع در عراق بود سبب شد تا گرایش های شیعی خیلی زود در این شهر رواج یابد، به طوری که پس از چندی بغداد همان اهمیت و جایگاهی را در

۱. در این باره به کتاب رساله ابی غالب زراری که شرح حال خاندان اعین را نوشته، و به بخش «خاندان های شیعی» از همین فصل مراجعه کنید.

۲. مقدسی، همان، ص ۱۲۰.

جامعه شیعه یافت که شهر کوفه دارا بود و به تدریج موقعیت ممتاز شیعیان در بغداد، از اهمیت شهر کوفه کاست. به یقین حضور چند تن از امامان علیهم السلام در عراق در توسعه تشیع و انتشار شیعیان در این شهر بی تأثیر نبود. امام نهم علیه السلام مدتی از سال‌های آخر عمر خویش را در بغداد سپری کرد و بعدها امام هادی و امام عسکری علیهم السلام، به دستور متوکل عباسی به عراق انتقال یافتند و مدتی بیش از بیست و پنج سال در آن جا زندگی نمودند. می‌توان تصور کرد که شماری از شیعیان که به منظور بهره‌مندی بیشتر از وجود این امامان به عراق مهاجرت کردند، به جهت شرایط بهتر زندگی، در بغداد سکونت گزیده باشند. بدین ترتیب در عصر غیبت صغری شمار زیاد و قابل ملاحظه‌ای از مردم بغداد، شیعه بودند چنان که مقدسی در این باره می‌گوید:

«برتری جمعیتی در شهر بغداد با شیعیان و حنبلیان است».^۱

سابقه حضور شیعیان در این ناحیه را پیش از بنای شهر بغداد دانسته‌اند و برخی محلات شیعه‌نشین بغداد سابقه‌ای پیش از بنای این شهر داشتند.^۲ پس از احداث شهر، همین محلات مراکز تجمع شیعیان گردید. درباره محلات شیعه‌نشین بغداد در جای خود صحبت خواهد شد.^۳ بغداد محل زندگی بسیاری از عالمان و بزرگان شیعه بود. به جز شمار زیادی از دانشمندان و محدثان، وکیلان ائمه علیهم السلام نیز در بغداد حضور داشتند. در عصر غیبت صغری نایبان خاص امام دوازدهم هم در این شهر زندگی می‌کردند. بدین ترتیب در شهر بغداد نوعی مرکزیت علمی و اجتماعی برای جامعه شیعه پدید آمد. در چنین شرایطی طبیعی بود که شماری از شیعیان، دانشمندان و بزرگان ایشان به منظور دسترسی بیشتر به

۱. همان جا.

۲. ر.ک: موسوی، سید حسن، زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد، ص ۴۹ و ۵۰.

۳. ر.ک: همین فصل، بخش موقعیت اجتماعی.

نائبان امام علیه السلام به بغداد مهاجرت کنند.

مدائن: در شهر مدائن^۱ نیز شماری از شیعیان زندگی می‌کردند. در منابع مختلف از حضور شیعیان در این شهر سخن به میان آمده است. حضور شیعیان در مدائن به دهه‌های نخستین تاریخ اسلام بازمی‌گردد. حضور برخی از شیعیان ممتاز صدر اسلام در این شهر، احتمالاً در توسعه تشیع در آن بی‌تأثیر نبود. سلمان فارسی (م ۳۵ یا ۳۶ ق)، که از شیعیان طبقه اول است و در فتح عراق شرکت داشت از طرف سعد بن ابی وقاص به حکومت آن جا گمارده شد که بعدها انتصاب وی مورد پذیرش عمر قرار گرفت. برخی منابع نیز بدون این‌که به‌طور مشخص از زمان و دوره حکومت سلمان در مدائن سخن بگویند، از وی به عنوان امیر مدائن نام برده‌اند.^۲ به هر حال وی مدت‌ها، احتمالاً تا زمان وفاتش، بر این شهر امارت داشت و حضور او در این شهر با ویژگی‌های اخلاقی و فضایی که دارا بود مردم را به تشیع متمایل می‌ساخت. شواهد تاریخی دیگری نیز حاکی از وجود شیعیان در این شهر در همان روزگار است. از آن جمله می‌توان به سفر امام حسن علیه السلام به این شهر به منظور گردآوری سپاه برای نبرد با معاویه اشاره کرد. امام علیه السلام در این سفر در خانه مسعود ثقفی، عموی مختار ثقفی، سکونت گزید.^۳ احتمالاً انتخاب خانه او به این سبب بود که وی از چهره‌های ممتاز شیعه در مدائن به شمار می‌رفت. جدای از این، نفس حرکت امام به سوی مدائن برای جمع‌آوری نیرو می‌تواند دلیل بر وجود شیعیان در این شهر باشد. در دو دهه بعد، حضور پررنگ‌تری از شیعیان مدائن را در قیام توأبیین می‌بینیم که گروهی از ایشان به رهبری سعد، پسر حذیفه

۱. مدائن پایتخت ساسانیان بود که در سال ۱۶ ق به دست مسلمانان، فتح شد. ربک: طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۶.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۶۳.

۳. طبری، همان، ج ۴، ص ۲۴۵.

بن یمن، قصد شرکت در این قیام و پیوستن به کوفیان را داشتند که موفق نشدند.^۱ ارتباط شیعیان مدائن با امامان نیز تأیید دیگری بر وجود چشمگیر آنان در این شهر است. به نظر می‌رسد این ارتباط، در دوران حضور ائمه علیهم‌السلام در عراق بیشتر بود. ابوالادیان، خادم امام عسکری علیه‌السلام در آخرین روزهای حیات ایشان مأمور رسانیدن نامه‌هایی به شیعیان این شهر شده بود.^۲

سامرا: حضور شیعیان در سامرا تقریباً هم‌زمان با احداث این شهر تازه تأسیس بود. یک دهه پس از بنای این شهر بود که امام دهم علیه‌السلام به دستور متوکل عباسی (خلافت ۲۳۲-۲۴۷ق)، به این شهر آورده شد و از آن پس مدت بیست و پنج سال دو تن از امامان شیعه در این شهر زندگی کردند. بی‌شک این امر در گسترش تشیع در سامرا مؤثر بود، چنان‌که برخی از شیعیان به این شهر مهاجرت نمودند. شواهد تاریخی متعددی دال بر حضور شمار زیادی از شیعیان در سامرا در دست است و از آن جمله می‌توان به حضور و فعالیت گسترده وکیلان ائمه علیهم‌السلام در این شهر اشاره کرد. نام شماری از این وکیلان در منابع ذکر شده‌اند که از آن جمله عثمان بن سعید و محمد بن عثمان عمری، وکیلان امام یازدهم و دوازدهم علیهم‌السلام هستند که پیش از آغاز غیبت در این شهر زندگی می‌کردند. گزارش‌های زیادی نیز حاکی از ارتباط شیعیان این شهر با امامان علیهم‌السلام، به ویژه امام یازدهم، در دست است. حتی برخی از شیعیان برای دیدار امام عسکری علیه‌السلام در مسیر آمد و شد آن حضرت و یا بر در دارالاماره، که امام می‌بایست روزانه خود را به آن جا معرفی می‌کرد، می‌ایستادند.^۳

بصره: در شهر بصره علی‌رغم گرایش‌های شدید عثمانی و اموی، گروه‌هایی

۱. طبری، همان، ص ۵۵۸ و جعفری، همان، ص ۲۶۷.

۲. صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۷۵.

۳. ربک، طبری، همان، ج ۲، ص ۵۵۸ و جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۲۶۸.

از شیعیان زندگی می‌کردند. مشارکت آنان در قیام‌های شیعی دوره اموی و عباسی گویای همین امر است. به‌طور مثال، در قیام توأین گروه‌هایی از شیعیان بصره قصد همراهی با ایشان را داشتند.^۱ بعدها در زمان حاکمیت عباسیان گروه‌هایی از شیعیان بصره با حمایت از ابراهیم بن عبداللّه، معروف به قتیل باخمر، برادر محمد نفس زکیه، قیامی را علیه منصور عباسی ترتیب دادند و این شهر یکی از مراکز قیام‌های شیعی گردید.^۲ در این شهر خاندان‌های شیعه مذهب بزرگی زندگی می‌نمودند که از میانشان شخصیت‌های علمی و ادبی ممتازی ظهور کردند.^۳

مقدسی هم‌چنین از وجود شیعیان در نواحی مختلف عراق در سده چهارم و پنجم، اخباری به دست داده است. بنا به گزارش او، شهر جبله در شمال عراق نیز شیعه‌نشین بود.^۴

ایالت مصر و شام

در شام، مردم طبریه، ناپلس و قدس و اکثر مردم امان بر مذهب تشیع بودند.^۵ هم‌چنین ارتباط مردم جبل عامل و طرابلس با علمای شیعه در همین زمان، حاکی از وجود شیعیان در این نواحی است. شهر حمص نیز با تشکیل دولت حمدانی در شام، به تشیع روی آورد.^۶ در مصر گویا شیعیان در دو شهر صندقا و اسکندریه تجمع داشتند.^۷ از وجود شیعیان در سایر شهرهای مصر اخبار زیادی در دست نیست، ولی حضور وکیلان امام دوازدهم (عج) در این سرزمین حاکی از وجود شیعیان می‌باشد.^۸ در یک روایت نیز حکایت مفصل یکی از شیعیان مصر بازگو

۱. ر.ک: طبری، همان، ج ۳، ص ۱۲۴.

۲. ر.ک: همان، ج ۳، ص ۲۴۵.

۳. ر.ک: نجاشی، رجال، ص ۲۱۸ و ص ۳۴۶.

۴. مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۱۴۲.

۵. همان، ص ۱۷۹.

۶. جعفریان، جغرافیای انسانی شیعه، ص ۲۷.

۷. مقدسی، همان، ص ۲۰۰.

۸. طوسی، الغیبه، ص ۴۳.

شده است که پس از رحلت امام یازدهم علیه السلام به قصد رساندن اموالی به ایشان به مکه، احتمالاً در موسم حج، آمده بود و با خبر درگذشت آن حضرت مواجه شد و برای یافتن جانشین آن حضرت قضایای زیادی را پشت سر گذاشت.^۱

ایالت شبه جزیره عرب

در نواحی مختلف شبه جزیره عرب، شیعیان می زیستند. بی شک در مدینه که تشیع در آن شکل گرفت، شیعیانی وجود داشتند و اولین شخصیت‌های شیعی در دهه‌های نخستین اسلامی در این شهر زندگی می‌کردند. شهر مدینه به مدت دو قرن محل سکونت امامان شیعه بود و بسیاری از اصحاب ایشان و بزرگان شیعه در این شهر زندگی می‌کردند. قیام‌های شیعی که در این شهر به رهبری علویان، زیدی مذهب، برپا می‌شد و با استقبال خوبی از سوی مردم شهر روبرو می‌گردید، از وجود جمعیت شیعی قابل توجه این شهر حکایت دارد.^۲ با این حال اکثریت جمعیت مدینه غیر شیعی بودند، چنان‌که این شهر و نیز شهر مکه به داشتن گرایش‌های شدید تسنن شهرت داشتند.^۳

به جز حجاز در دیگر مناطق داخلی شبه جزیره به ندرت شیعیان زندگی می‌کردند. مقدسی، مردم هَجَر، از نواحی بحرین در حاشیه خلیج فارس و عمان

۱. مفید، الارشاد، ص ۳۵۵.

۲. مهم‌ترین این قیام‌ها، نهضت محمد بن عبدالله حسنی معروف به نفس زکیه است که در سال ۱۴۵ ق علیه منصور عباسی برپا شد. نفس زکیه از نوادگان امام حسن علیه السلام و از رهبران زیدیه بود. قیام او با حمایت شمار زیادی از مردم مدینه همراه بود که البته همگی شیعه نبودند. این قیام به دست عباسیان سرکوب و نفس زکیه به شهادت رسید. دومین قیام مهم در مدینه قیام حسین بن علی معروف به شهید فخ بود که در سال ۱۶۹ ق، در زمان حکومت خلیفه الهادی عباسی برپا شد. حسین بن علی نیز که از نوادگان امام حسن علیه السلام بود پس از تسلط بر مدینه به سوی مکه حرکت کرد؛ ولی در محلی به نام فخ، در نبرد با عباسیان به شهادت رسید.

۳. این نکته را محمد بن علی، رهبر نهضت عباسیان به داعیان و مبلغان عباسی متذکر شده بود. رک: مقدسی، همان، ص ۲۹۳.

را، که تحت نفوذ قرمطیان بودند، را شیعه دانسته است^۱؛ اما در جنوب شبه جزیره، شیعیان بیشتری می‌زیستند. تشیع در یمن نسبت به نواحی دیگر گسترش بیشتری یافته بود و تمایلات شیعی از دیرباز در این ناحیه وجود داشت. شاید بتوان این تمایلات را با آمدن امام علی علیه السلام به یمن در آخرین سال حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله، که به منظور جمع آوری زکات و پاسخ به مسائل دینی نو مسلمانان صورت گرفت، مرتبط دانست. به هر حال وجود تمایلات شیعی در بسیاری از قبایل یمنی، چه آن‌هایی که در یمن بودند و چه آنانی که به عراق مهاجرت کرده بودند، مشهور بود. این امر در کنار دور بودن این سرزمین نسبت به مرکز خلافت سبب شده بود داعیان و مبلغان فرقه‌های مختلف شیعی در این ناحیه فعالیت داشته باشند. از مدت‌ها پیش از غیبت، مبلغان زیدی و داعیان اسماعیلی، به دعوت مخفیانه در یمن پرداخته بودند. در اوایل غیبت صغری زیدیان موفق شدند با تلاش یحیی بن حسین، امام زیدیان، دولت زیدی را در یمن برپا کنند که بر شهرهای بزرگ عدن و صنعا حاکمیت داشت.^۲ گذشته از زیدیان و اسماعیلیان، شیعیان و دوازده امامی نیز در یمن زندگی می‌کردند و گزارش‌هایی حاکی از وجود آن‌ها در دست است که نشان می‌دهد با امامان علیهم السلام و وکیلان ایشان در ارتباط بودند. در خبری نقل شده که گروهی از شیعیان یمن برای دیدار امام عسکری علیه السلام به سامرا آمدند.^۳ همین‌طور از حضور وکیلان امام دوازدهم (عج) در یمن سخن به میان آمده و از برخی از ایشان و شیعیان یمنی که موفق به دیدار امام شده بودند؛ مانند فضل بن یزید، حسن بن فضل، جعفری و شمشاطی نیز نام برده شده است.^۴

۱. مقدسی، همان، ص ۲۹۶.

۲. در این باره به فضل سوم، بخش دولت‌های شیعه نگاه کنید.

۳. طوسی، الغیبه، ص ۳۵۶.

۴. صدوق، کمال الدین، ص ۴۴۲ و طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۷۵.

ایالت جبال

ایالت جبال^۱ که در مجاورت عراق و مراکز اصلی و اولیه تشیع قرار داشت، از نواحی ای بود که جمعیت زیادی از شیعیان را در شهرهای مختلف خود جای داده بود. تشیع برای نخستین بار از کوفه به این ناحیه و از آن جا به دیگر سرزمین‌های شرق اسلامی راه یافت.

قم: قم^۲ مهم‌ترین شهر شیعیان و پایگاه تشیع در نواحی شرق به شمار می‌رفت. یاقوت، دربارهٔ مذهب مردم قم گفته است که آن‌ها همگی شیعه امامی هستند، به طوری که هیچ سنی مذهبی در میانشان یافت نمی‌شود و سپس قضیه‌ای را به عنوان شاهد بر این امر نقل می‌کند.^۳ سابقه تشیع در قم به زمان هجرت گروهی از طایفه اشعری‌های کوفه به این شهر می‌رسد. در اواخر قرن اول هجری، گروهی از طایفه اشعریان که در کوفه می‌زیستند و از دیرباز دارای تمایلات شیعی بودند به شهر قم کوچ کردند. با آمدن آنان اولین بارقه‌های تشیع در این شهر درخشیدن گرفت^۴ و به زودی در این شهر انتشار وسیعی یافت و تقریباً همگانی شد. تشیع قم از چنان شهرتی برخوردار بود که در تمامی آثار جغرافیایان و نویسان قرن چهارم و پس از آن بدان اشاره شده است. بلخی، در المسالک و الممالک نوشته است که اهل قم همه مذهب تشیع دارند و اکثریت آن‌ها عرب نژادند.^۵ مقدسی، در این باره

۱. ایالت جبال که شامل نواحی مرکزی و غربی ایران می‌شد، از شرق به خراسان و از غرب به عراق و از جنوب به فارس و خوزستان و از شمال به گیلان و آذربایجان محدود می‌گردید و شهرهای مهم آن ری، قم، اصفهان، همدان و کرمانشاه بود.

۲. دربارهٔ زمان بنای این شهر اختلاف است و برخی آن را به سال ۸۳ و به حجاج بن یوسف ثقفی نسبت می‌دهند. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۷، ص ۸۸.

۳. همان.

۴. رک: جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۸۶.

۵. بلخی، المسالک و الممالک، ص ۳۵.

گفته است که مردم قم شیعیان غالی هستند^۱ و اصطخری نیز در کتاب خود اظهار داشته است که اکثریت مردم آن شیعه مذهبند.^۲ بر همین اساس در تحقیقات جدید نیز از شهر قم به عنوان یکی از شهرهای مهم شیعی در این قرن، قرن چهارم، یاد شده است.^۳ روابط گسترده شیعیان قم با امامان علیهم السلام حکایت از این دارد که از نیمه قرن دوم هجری، این شهر مهم ترین مرکز تشیع در نواحی شرقی بوده است. روایات متعددی از ائمه علیهم السلام از جمله امام صادق علیه السلام در فضیلت قم و اهل آن بیان شده که نشان دهنده اهمیت این شهر و جایگاه مردمش در جامعه شیعه می باشد. در روایتی امام صادق علیه السلام چنین فرموده است: قم سرزمین ما و شیعیان ما است.^۴ همین طور نقل شده است که امام عسکری علیه السلام برای مردم قم و آبه (آوه) نامه نوشت و برای آنان آرزوی هدایت الهی کرد.^۵ گروه هایی از شیعیان قم و یا نمایندگان از ایشان برای دیدار با امام علیه السلام و دریافت پاسخ سؤالاتشان به سامرا می آمدند.^۶ در آخرین سال های حیات امام عسکری علیه السلام بود که گروهی از معتمدین قم، که برخی از اصحاب نزدیک امام نیز به شمار می رفتند و برای ملاقات با آن حضرت به سامرا آمده بودند، موفق شدند با فرزند ایشان، امام دوازدهم (عج) نیز دیداری داشته باشند و امام عسکری علیه السلام در این دیدار حضرت مهدی (عج) را به آنان معرفی نمود.^۷

تشیع یکپارچه مردم قم، در تمام ممالک اسلامی شناخته شده بود و دلیل

۱. مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۹۵.

۲. اصطخری، المسالك و النمالک، ص ۲۰۹.

۳. رک: آدام متر، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ج ۱، ص ۷۷.

۴. قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۴۷.

۵. همان.

۶. صدوق، همان، ص ۴۷۶.

۷. همان، ص ۲۸۴ و ص ۴۰۷.

عمده‌اش این بود که هیچ شهری در آن زمان وجود نداشت که مردمش این چنین به‌طور کامل شیعه دوازده امامی باشند، از این رو شهر قم، پناهگاه علویانی بود که از ظلم و ستم حکام و امرای عباسی گریزان بودند و به این شهر پناه می‌آوردند. وجود مدفن شماری از علویان در این شهر شاهد خوبی بر این امر است که از آن جمله می‌توان به موسی مُبَرِّق، فرزند امام جواد اشاره کرد که در سال ۲۵۶ ق به قم آمد و در همان جا مدفون است. پس از او چند تن از خواهران و برادران وی نیز به قم آمده در این شهر سکونت کردند.^۱ پیش از وی، زمانی که فاطمه معصومه دختر امام کاظم علیه السلام در سال ۲۰۱ ق به ایران آمد با استقبال و اصرار مردم قم به این شهر وارد گشت و پس از درگذشت زودهنگامش، در همین شهر به خاک سپرده شد.^۲ در کتاب تاریخ قم درباره ساداتی که به قم عزیمت کردند و خاندان‌هایی را در این شهر به وجود آوردند، شرح مفصلی آمده است. از گفتار مؤلف چنین برمی‌آید که سادات و علویان، شهر قم را حتی بر نواحی طبرستان و ری ترجیح می‌دادند.^۳ بدین ترتیب در عصر غیبت صغری، شهر قم به عنوان یک شهر کاملاً شیعی شناخته می‌شد و خاندان‌های شیعی و مشهوری در آن می‌زیستند که بر امور اجتماعی و علمی شهر نظارت و اشراف داشتند.

ری: ری از شهرهای بزرگ ایالت جبال و از نظر موقعیت سیاسی حائز اهمیت بود و تمایلات شیعی قوی در آن وجود داشت. تشیع به‌طور گسترده از آغاز قرن سوم هجری در این شهر نمودار شد و با امارت یافتن یک حاکم شیعی دوازده امامی به نام مادرایی، تشیع در دهه‌های میانی این قرن بروز و ظهور آشکاری یافت. وجود محدثان و راویان و عالمان برجسته‌ای که در عصر غیبت در این شهر

۱. قمی، تاریخ قم، ص ۲۱۵.

۲. همان، ص ۲۱۳.

۳. نک. جعفریان، همان، ص ۱۸۶ و قمی، تاریخ قم، ص ۲۰۸ و ص ۲۰۹.

می زیستند حاکی از جوّ شیعی این شهر است که نمونه بارز این افراد را می توان در شخصیت محمد بن یعقوب کلینی نویسنده کتاب الکافی یافت. وجود وکیلان امام دوازدهم (عج) در ری نیز ارتباط نزدیک شیعیان این شهر را با امام علیه السلام نشان می دهد. یکی از این وکیلان محمد بن جعفر اسدی (م ۳۱۲ق) بود که به عدالت و وثاقت شهرت داشت و امام علیه السلام مردم را برای حل مشکلات دینی و مسائل مذهبی به وی ارجاع می داد.^۱ اسدی شماری از شیعیان را نام می برد که به نزد امام علیه السلام رسیده با آن حضرت دیدار داشتند.^۲ از دیگر وکیلان امام علیه السلام در ری شخصی به نام بسطامی بود که اسدی از وی نیز یاد کرده است.^۳

آوه: از شهرهای شیعه نشین دیگر در ایالت جبال، شهر آوه یا آبه می باشد که در مسیر قم به ساوه واقع بوده است. به نظر می رسد که تشیع از قم به این شهر راه یافت و احتمالاً در عصر غیبت صغری جمعیت شیعه قابل ملاحظه ای داشته که به تدریج همه شهر را فرا می گیرد. به طوری که بعدها قزوینی، نویسنده کتاب آثار البلاد به این مطلب اشاره کرده است. او ضمن توصیف شهر آبه تنها عیب آن را این می داند که مردمش شیعه رافضی هستند.^۴ یاقوت حموی نیز با تأکید بر این امر، همان گفته های قزوینی را بازگو می نماید.^۵ عبدالجلیل قزوینی، عالم و نویسنده شیعی قرن ششم هجری در توصیف آوه اشاره می کند که مراسم عید غدیر و عزای عاشورا هم در این شهر برگزار می شد.^۶ در روایات قدیمی تر شیعی نیز از شیعیان آوه سخن به میان آمده است. نقل شده مردی از این شهر اموالی را برای امام

۱. طوسی، الغیبه، ص ۴۱۵ و ۴۱۶.

۲. صدوق، کمال الدین، ص ۴۴۲.

۳. همان.

۴. قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ص ۳۴۲.

۵. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۰.

۶. قزوینی، النقص، ص ۱۹۹-۲۰۰.

غائب علیه السلام فرستاد؛ بعدها نامه‌ای از ناحیه امام به دست او رسید که ضمن تأیید وصول اموال به نکاتی اشاره داشت.^۱ ظاهراً شیعیان آوه، که جمعیت قابل توجهی بودند و بعدها اکثریت مردم شهر را شامل می‌شدند با مردم سنی مذهب شهر ساوه، پیوسته نزاع و درگیری داشتند.^۲ مهاجرت سادات علوی به شهر آوه نیز، همانند شهر قم حاکی از رواج چشمگیر مذهب تشیع در این شهر است.^۳

قزوین: قزوین از شهرهای بزرگ و با اهمیت ایالت جبال به شمار می‌رفت و برای مدت‌ها طی قرن‌های اول و دوم هجری، مرکز اعزاز نیروهای مجاهد مسلمان به مرزهای شمالی برای جهاد با غیر مسلمانان، در ناحیه گیلان و خزر، بود. در بین رجال شیعه قرن دوم و سوم هجری به نام شماری از اهل قزوین برمی‌خوریم که برخی مانند داوود بن سلیمان قزوینی، از اصحاب امامان علیهم السلام بودند.^۴ وی در عصر امام رضا علیه السلام زندگی می‌کرد. به گفته رافعی امام در مسیر راه خود به سمت خراسان در قزوین در خانه وی اقامت کرد.^۵ برخی از ایشان نیز در عصر غیبت صغری می‌زیستند، مانند علی بن محمد قزوینی که در سال ۳۵۶ ق در بغداد درگذشت و دارای کتاب‌هایی بود.^۶ شیعیان قزوین با ائمه علیهم السلام، و در دوران غیبت با وکیلان امام علیه السلام در ارتباط بودند و اموال و نامه‌هایی را برای ایشان می‌فرستادند.^۷ آنان هم‌چنین با عالمان شیعه، در مراکز مهم علمی شیعیان، در ارتباط بودند؛ چنان که در آثار شیخ صدوق از رساله‌های نام برده شده که در آن به

۱. مفید، الارشاد، ص ۲۵۵ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۹.

۲. قزوینی، آثار البلاد، ص ۳۴۲؛ یاقوت، همان جا و جلالی، آوه دومین کانون تشیع در ایران، ص ۲۱۵.

۳. رک: جلالی، آوه، ص ۲۳۰ و بعد از آن.

۴. نجاشی، رجال، ص ۲۶۳ و جعفریان، تاریخ تشیع در قزوین، ص ۱۴.

۵. رافعی، التدوین، ج ۲، ص ۲۷۲.

۶. نجاشی، همان، ص ۲۶۷.

۷. رک: طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۲۷۷.

مسائل رسیده از مردم قزوین پاسخ داده شده است.^۱
 دینور: دینور از شهرهای قدیمی ناحیه جبال بود که شیعیان در آن می زیستند. اخباری نقل شده که حاکی از ارتباط شیعیان دینور با وکیلان امام دوازدهم (عج)؛ و ارسال اموالی برای آن حضرت می باشد. ابوالعباس احمد بن ابی روح دینوری، که ظاهراً از وکیلان امام علیه السلام در دینور بوده است، نقل می کند که زنی از شیعیان دینور اموالی را بدو سپرد تا به امام علیه السلام برساند. احمد قضیه مفصل دیدارش با وکیلان امام علیه السلام در بغداد را بیان کرده است.^۲ او در جای دیگر حکایت شیعیان دینور را نقل می کند که به هنگام بازگشت او از اردبیل، به نزد او آمده، اموال بسیاری را به او سپردند تا به بغداد ببرد.^۳ حضور وکیلان امام در این شهر، از جمله همین ابوالعباس دینوری، شاهد دیگری بر وجود شیعیان می باشد.

در سایر شهرهای ایالت جبال هم، شیعیان می زیستند. اطلاعاتی درباره وجود شیعیان در همدان در دست است. شیخ صدوق از قول مشایخ خود، از گروهی از شیعیان که در حوالی همدان، احتمالاً اسدآباد می زیستند، خبر می دهد.^۴ تشیع در میان مردم کرمانشاه (قرمیسین) که از دورترین شهرهای ایالت جبال به شمار می رفت هم، راه یافته بود. در میان راویان احادیث ائمه علیهم السلام نام های برخی از منسوبین به این شهر به چشم می خورد.^۵ روایتی از ابوالعباس دینوری، از وکیلان امام دوازدهم (عج) در استان جبال در دست است که از شیعیان کرمانشاه سخن می گوید. او حکایت می کند وقتی که در مسیر خود از دینور به بغداد، از

۱. نجاشی، همان، ص ۲۹۲.

۲. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۵ به نقل از الخرائج و الجرائح.

۳. همان، ص ۳۰۰.

۴. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۱۲۹.

۵. رک: سلطانی، تاریخ تشیع در کرمانشاه، ص ۲۶-۲۷.

کرمانشاه می‌گذشت، یکی از شیعیان به نزد او آمده و اموالی را به او سپرد.^۱ به وجود شیعیان در شهرهای شهر زور و حلوان هم اشاره شده است.^۲ درباره کاشان که در نزدیک قم واقع می‌باشد نیز گفته شده شیعیان بسیاری در آن می‌زیستند.^۳

ایالت آذربایجان

در شمال ایالت جبال، یعنی آذربایجان نیز شیعیانی زندگی می‌کردند. حضور وکیلان امام علیه السلام مؤید این مطلب می‌باشد که نام برخی از ایشان در اخبار متعدد ذکر شده است. ابوالعباس دینوری، از وکیلان ناحیه جبال، که با شهرهای مختلف در ارتباط بوده به اردبیل نیز آمد و شد داشت و در حکایتی که نقل می‌کند به این امر اشاره دارد.^۴ از جمله وکیلان این ناحیه قاسم بن علاء بود که با امام دوازدهم ارتباط داشت و توقعاتی برایش می‌رسید.^۵ وی از شخصیت‌های ممتاز شیعه در منطقه و از افراد مورد اعتماد امامان و پیشتر وکیل امام یازدهم بود. به گفته خودش او مکاتباتی با امام غایب داشت.^۶

ایالت خوزستان

جمعیت شیعیان در خوزستان قابل ملاحظه بود. نیمی از ساکنان اهواز، بزرگ‌ترین شهر خوزستان را شیعیان تشکیل می‌دادند. شیعیان اهواز، که مروشین نامیده می‌شدند، همواره با سنیان شهر که به فضلیین شهرت داشتند، در نزاع بودند.^۷ چهره‌های شاخصی از شیعیان و اصحاب امامان علیهم السلام در اهواز می‌زیستند، از آن جمله علی بن مهزیار اهوازی است که از اصحاب امام دهم و

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰ به نقل از کتاب النجوم.

۲. همان.

۳. رک: جعفریان، جغرافیای انسانی شیعه، ص ۹۸.

۴. مجلسی، همان، ص ۳۰۰.

۵. طوسی، همان، ص ۲۷۶.

۶. مفید، همان، ص ۳۵۲.

۷. مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۴۱۵ و ص ۴۱۷.

یازدهم علیه السلام بود و بیش از سی کتاب داشت.^۱ هم چنین نام های عده ای از وکیلان امام مهدی (عج) در اهواز و خوزستان ذکر شده است از جمله محمد بن ابراهیم بن مهزیار و شخصی به نام حصینی که موفق به دیدار امام علیه السلام شده بود.^۲ این امور نشان گر کثرت جمعیت شیعه و اهمیت آن در شهر اهواز است. یکی از خاندان های بزرگ شیعی در خوزستان بریدیان بودند. اعضای این خاندان گویا در دیوان برید خدمت می کردند و از این رو به این نام شهرت یافتند.^۳

ایالت فارس و کرمان

در ایالت فارس، شیعیان بیشتر در نواحی ساحلی می زیستند. به گزارش مقدسی، رسم آنان بر این بود که پس از ادای هر نماز واجب، علما در جمع نمازگزاران می نشستند و برای آنان صحبت می کردند تا وقت نماز دیگر فرارسد. هم چنین در مناسبت های مذهبی، مردم در نواحی مختلف برای برپایی مراسم اجتماع می کردند.^۴ بنا به گفته اصطخری، در شهر حرّه از ایالت فارس نیز اغلب مردم شیعه مذهب بودند.^۵

او هم چنین ساکنان کوهستان ابی غانم، بلوص، منوکان و رودبار را در استان کرمان شیعه دانسته است^۶ و اظهار داشته شیعیان در ناحیه قهستان (قوهستان)^۷ نیز زندگی می کردند.^۸

۱. طوسی، الفهرست، ص ۲۶۵.

۲. ربک: همان، ص ۸۸ و همو، الغیبه، ۲۱۱ و صدوق، همان، ص ۴۴۲.

۳. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۳۴۰. فعالیت های سیاسی این خاندان در فصل سوم از نظر گذشت.

۴. مقدسی، همان، ص ۴۳۹.

۵. اصطخری، المسالک و الممالک، ص ۱۲۷.

۶. همان، ص ۱۶۷.

۷. قهستان که احتمالاً عربی شده کوهستان است ناحیه ای در جنوب خراسان بود که گاه بخشی از ایالت خراسان به شمار می رفت و شهرهای مهم آن قاین، طبس، گناباد و بیرجند بود.

۸. اصطخری، همان، ص ۲۸۷.

ایالت خراسان

خراسان ناحیه‌ای بود که جمعیت زیادی از شیعیان را در خود جای داده بود و گرایش‌های شیعی از قدیم در نواحی خراسان وجود داشت. حضور چشمگیر خراسانیان در نهضت عباسیان و قیام ابومسلم خراسانی، کارگزار عباسیان در خراسان که به نام آل محمد برپا شده بود، حاکی از وجود این گرایش‌ها در منطقه است.^۱ هم‌چنین در میان اصحاب ائمه علیهم‌السلام و راویان احادیث ایشان، به نام بسیاری از مردم خراسان برمی‌خوریم که در کتاب‌های رجال، در شرح حال راویان حدیث به نامشان اشاره شده است.^۲

از میان شهرهای خراسان، نیشابور به داشتن جمعیت شیعی بیشتر ممتاز بود. چند تن از اصحاب بزرگ امامان علیهم‌السلام و مؤلفان برجسته شیعه در نیمه اول قرن سوم، و آستانه غیبت صغری از این شهر برخاستند. خاندان فضل بن شاذان از معاریف شیعیان شهر بودند. فضل، خود از چهره‌های ممتاز شیعیان و از اصحاب امام هادی علیه‌السلام بود که کتاب‌های ارزشمندی نوشت.^۳ وجود وکیلان امام دوازدهم (عج) در این شهر حاکی از جمعیت چشمگیر شیعیان و اهمیت آنان در نیشابور است. از جمله وکیلانی که نامشان ذکر شده، محمد بن شاذان نیشابوری می‌باشد.^۴

۱. ایرانیان به سبب این که از تبعیضات نژادی و طبقاتی امویان - که عرب‌ها را بر دیگران برتری می‌دادند - در رنج بودند از حرکت‌های عدالت خواهانه حمایت می‌کردند و از آن جایی که اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان به عدالت خواهی مشهور بودند - به ویژه این که ایرانیان سیره امام علی علیه‌السلام و حکومت مبتنی بر عدالت وی را از نزدیک دیده بودند - گرایش به تشیع در بین ایرانیان قوی بود؛ به طوری که مشاهده می‌کنیم در قیام شیعی مختار ثقفی که پس از واقعه عاشورا برپا شد بخش عمده یاران و سپاهیان مختار را ایرانیان تشکیل می‌دادند.

۲. ر.ک: طوسی، رجال، صص ۲۰۰ و ۲۱۶ و ۲۱۸ و ۳۴۲ و ۳۷۶ و ۳۸۶ و....

۳. کشی، رجال، ص ۵۳۹.

۴. ر.ک: طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۹۹.

مقدسی نیز که در اواخر این عصر می زیسته تصریح کرده که در نیشابور برتری جمعیتی با شیعیان بود.^۱

ولایت بیهق در خراسان نیز، که بزرگ ترین شهر آن سبزوار بود، جمعیت قابل ملاحظه ای از شیعیان داشت که برخی ادعا کرده اند که مذهب اغلب مردم این شهر، تشیع افراطی بود و حتی برخی از دانشمندان اهل سنت آن، به شیعه گری متهم شده بودند.^۲ تشیع سبزوار در واقع تحت تأثیر نیشابور و مهاجرت علویان از طبرستان به این شهر بود. مقدسی هم چنین از شهری به نام رقه در خراسان نام برده که مردم آن شیعه بودند.^۳

درباره وجود شیعیان در مرو نیز اطلاعاتی در دست است. مرو از شهرهای بزرگ و با اهمیت خراسان و یکی از کرسی های حکومتی این ایالت پهناور محسوب می شد که چند سال مقر خلافت مأمون عباسی، و پس از استقرار طاهریان در خراسان مدتی مرکز حکومت آنان بود. مرو علاوه بر موقعیت خاص سیاسی، از مراکز علمی و ادبی مهم به شمار می رفت. به نظر می رسد شیعیان مرو ارتباط زیادی با امام عسکری علیه السلام داشتند. شیخ صدوق نام چند تن از شیعیان مرو را که موفق به دیدار مهدی (عج) شدند، ذکر کرده است.^۴ نصر بن صباح بلخی، از یکی از شیعیان مرو خبر داده که اموال بسیاری نزد او جمع شده بود و باید به امام علیه السلام می رسانید. نصر او را راهنمایی کرد تا این اموال را به یکی از وکیلان امام علیه السلام تحویل دهد. بدین ترتیب شیعیان مرو ارتباط خود را با امام علیه السلام در دوران غیبت حفظ می نمودند.

۱. مقدسی، همان، ص ۲۲۳.

۲. جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۱۲۴.

۳. مقدسی، همان، ص ۲۲۳.

۴. صدوق، کمال الدین، ص ۴۴۵.

شهر بلخ نیز از شهرهای بزرگ خراسان بود که شیعیانی در آن زندگی می‌کردند. برخی از شیعیان در عصر غیبت با نائبان خاص امام پیوسته در ارتباط بودند، از جمله آن‌ها محمد بن علی صیرفی است که چند توبت با حسین بن روح و علی بن محمد سمری دیدار داشت.^۱ نصر بن صباح بلخی هم، که از او یاد شد، از چهره‌های شاخص شیعیان در این شهر بود و شیعیان را با وکیلان امام در خراسان آشنا کرده، به نزد آن‌ها راهنمایی می‌نمود.^۲ او هم چنین از برخی شیعیان بلخ خبر داده که اموالی را برای امام علیه السلام می‌فرستادند. به گفته او یکی از این شیعیان، اموال فراوانی را همراه با یک نامه به سامرا فرستاد و به فرستاده‌اش سفارش کرد که این اموال را به کسی بدهد که محتوای این نامه را برای او بازگو کند.^۳ چنین اقداماتی که برآمده از عقاید تشیع در امامت بود، عمدتاً از طرف شیعیان برای شناخت امامان علیهم السلام و وکیلان و نائبان راستین ایشان صورت می‌گرفت و این حاکی از آشنایی شیعیان با معیارها و ملاک‌هایی است که از جانب امامان علیهم السلام برای شناخت امام بر حق تعیین شده بودند.^۴ نمونه دیگر از این قبیل، نامه‌ای بود که یکی

۱. همان، ص ۵۱۶.

۲. همان، ص ۴۸۸.

۳. همان جا.

۴. امامان علیهم السلام ملاک‌ها و معیارهایی را برای شناخت امام معصوم بیان می‌فرمودند تا در شرایط سخت سیاسی و اجتماعی، که ناچار به رعایت تقیه بودند، شیعیان در شناخت امام برحق دچار اشتباه نشوند. مهم‌ترین نشانه امامت در زمان ائمه علیهم السلام، وصیت و نص امام پیشین دانسته شده است که در بسیاری موارد به سبب موقعیت مذکور این امر بر بسیاری از شیعیان پنهان می‌ماند، از این رو امامان با توجه به شرایط مخاطبان خود نشانه‌های دیگری را هم بیان می‌فرمودند که در این میان بر دو معیار پیش از همه تأکید شده است: علم و اعجاز که از آن به *بینة* یا *حجت ظاهر* تعبیر شده است. این دو در کنار صفت عصمت، مهم‌ترین معیارهای شیعیان برای شناخت امامان بودند. این ملاک‌ها در روایات بسیاری ذکر شده‌اند؛ به عنوان نمونه به این موارد می‌توان مراجعه کرد: مجلسی، همان، ج ۲۵، ص ۱۴۰ به نقل از *خصال صدوق* و کتاب *الفیه نعمانی*، ص ۱۲۸ و ۱۲۹ و *صدوق*، معانی الاخبار، ص ۱۰۱ و....

از شیعیان بلخ برای امام علیه السلام فرستاد و به همین منظور نام خود را در نامه تغییر داد؛ اما نامه‌ای که در جواب او به دستش رسید به نام و نسب خود وی نوشته شده بود.^۱ علاوه بر این‌ها، حضور چشمگیر وکیلان امام علیه السلام در خراسان از جمعیت قابل توجه شیعیان در این ناحیه حکایت می‌کند و در طی دوران غیبت، وکیلان متعددی از جانب امام علیه السلام در خراسان فعالیت داشتند که به نام شماری از آن‌ها اشاره شده است.^۲

ماوراءالنهر^۳

در ماوراءالنهر شیعیان، بیشتر در شهرهای سمرقند و کش و بخارا می‌زیستند. این سه شهر از بزرگترین شهرهای ماوراءالنهر به شمار می‌رفتند و سمرقند و بخارا مدت‌ها مقر حکمرانی امیران سامانی بود. تشیع امامی در اواخر قرن سوم، یعنی آغاز غیبت صغری در این ناحیه گسترش یافت. عامل اساسی در این امر وجود برخی عالمان بزرگ شیعی در این ناحیه بود. حسین بن اشکیب، یکی از اصحاب امام عسکری علیه السلام، در شهر سمرقند می‌زیست. او اهل مرو بود، ولی در سمرقند سکنی گزید و علاوه بر فقه در کلام نیز تبحر داشت و کتاب‌هایی در ردّ آراء و نظرات زیدیه و دیگر مخالفان نوشته بود.^۴ موقعیت علمی او به گونه‌ای بود که حتی اهل سنت نیز در حلّ مشکلات بزرگ علمی و عقیدتی به او مراجعه می‌کردند. از جمله در مناظره با گروهی از مردم کشمیر که به بلخ آمده بودند تا درباره اسلام

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۸۸.

۲. زک: همان، ص ۵۰۴ و کشی، رجال، ص ۵۴۲ و مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۶۴۷.

۳. ماوراءالنهر دورترین ایالت اسلامی در نواحی شرقی بود که در شمال خراسان بزرگ قرار داشت. این سرزمین در میان دو رودخانه سیحون و جیحون واقع بود که اولی مرز آن با ترکستان، سرزمین غیر مسلمانان، و دومی مرز آن با خراسان بود. مهم‌ترین شهرهای آن سمرقند، بخارا، کش و چاچ بودند.

۴. نجاشی، رجال، ص ۳۲.

تحقیق کنند.^۱ درگذشت ابن اشکیب در اوایل غیبت صغری بوده است. از دیگر چهره‌های شاخص تشیع در این ناحیه، محمد بن مسعود عیاشی، از عالمان بزرگ شهر سمرقند بود که در این شهر، مجلس رسمی تدریس و تعلیم داشت و خانه او مرکز علمی و آموزشی شیعیان محسوب می‌شد و همواره شماری از علم‌آموزان و دانش پژوهان در خانه وی به تعلیم و تعلم، و یا تحقیق و نسخه برداری از متون علمی مشغول بودند. وی تألیفات بسیاری داشت و شاگردان زیادی تربیت کرد.^۲ که در عصر غیبت صغری مکتب تشیع را در ماوراءالنهر توسعه دادند. درباره حضور شیعیان در ماوراءالنهر و ارتباط آنان با نایبان امام دوازدهم اخباری ذکر شده است. ابوعلی بغدادی درباره شیعیان بخارا مطالبی نقل کرده و اظهار داشته است که با ایشان دیدار کرده و یکی از آنان اموالی را به او سپرده بود که در بغداد به حسین بن روح، نائب امام دوازدهم برساند.^۳ با این حال از وکیلان امام علیه السلام در ماوراءالنهر نام برده نشده است. شاید شیعیان ماوراءالنهر نیز از طریق وکیلان خراسانی با امام و نایبان خاص در ارتباط بودند.

به هر حال به نظر می‌رسد که در عصر غیبت صغری، تشیع در ماوراءالنهر رشد و توسعه بیشتری یافت. این امر با توجه به فعالیت‌های علمی گسترده محمد بن مسعود عیاشی در سمرقند، که در ابتدای غیبت صغری درگذشت، بسیار محتمل می‌نماید. به طوری که شیخ صدوق چند دهه بعد از غیبت صغری در سفری که به ماوراءالنهر داشته، از دیدار خود با شیعیان آنجا سخن گفته است و همین دیدار در نهایت به تألیف کتاب معروف فقهی وی، *من لا یحضره الفقیه*، که یکی از چهار کتاب اصلی و معتبر شیعیان می‌باشد، انجامید.^۴ اخبار مشابهی هم درباره شیعیان شهر

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۴۸.

۲. نجاشی، همان، ص ۳۷۲.

۳. صدوق، همان، ص ۵۱۸.

۴. ر.ک: صدوق، *من لا یحضره الفقیه*، مقدمه مؤلف.

چاچ، از شهرهای بزرگ ماوراءالنهر، به دست رسیده است. گویا برخی از شخصیت‌های برجسته شهر با امام دوازدهم (عج) و وکیلان ایشان مکاتباتی داشتند.^۱ هم‌چنین از حضور شیعیان در شهر ایلاق سخن به میان آمده است.

طبرستان

در نواحی گرگان و طبرستان (مازندران کنونی) نیز شیعیان بسیاری زندگی می‌کردند. مقدسی تأکید کرده است که شیعیان در گرگان و طبرستان دارای عظمت و شکوهی هستند.^۲ به طور قطع تشکیل دولت علویان در طبرستان، که از سال ۲۵۰ق بر این نواحی استیلا داشتند، در گسترش تشیع بی‌تأثیر نبود. گزارش‌های دیگری نیز حاکی از وجود شیعیان دوازده امامی در گرگان می‌باشند. جعفر بن شریف گرگانی نقل کرده است که اموالی را از طرف شیعیان گرگان به سامرا برد و به امام عسکری علیه السلام تحویل داد و پیام شیعیان هموطنش را به امام علیه السلام رسانید.^۳ هم‌چنین در کتاب‌های رجال، نام شماری از راویان احادیث و مؤلفان ممتاز گرگانی در این عصر ذکر شده است؛ مانند ابو یحیی احمد بن داوود گرگانی که دارای تألیفات متعددی بود.^۴

سیستان و سند

منطقه سیستان گرچه پناهگاه خوارج بود؛ ولی شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد شیعیان در این منطقه نیز می‌زیستند. چنان که در میان اصحاب ائمه علیهم السلام نیز مردمانی از این دیار بودند. وجود برخی عالمان شیعی در سیستان هم شاهدی بر حضور شیعیان در این منطقه است؛ از آن جمله شیخ طوسی از محمد بن بحر

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۷ به نقل از کافی و الخرائج و الجرائع.

۲. مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۲۶۵.

۳. جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۲۹۵.

۴. نک، طوسی، الفهرست، ص ۲۳ و ۱۹۲ و نجاشی، همان، ص ۴۵۴ و ص ۲۸۱.

دهنی، دانشمند بزرگ شیعی و از مردمان سیستان، نام برده که بیش از ۵۰۰ اثر مکتوب داشته است.^۱ همین طور درباره وکیلان امام دوازدهم در سیستان مطالبی نقل شده است.^۲

تشیع در نواحی سند نیز کمابیش انتشار یافته بود. داعیان اسماعیلی در سال ۲۷۰ ق، در این ناحیه فعالیت داشتند و بعدها با قدرت یافتن دولت فاطمی در شهر ملتان، به نام خلیفه فاطمی خطبه خوانده و اذان و اقامه به ترتیب مذهب شیعیان گفته می شد.^۳

۲. موقعیت اجتماعی

الف) زندگی شهری

با توجه به اطلاعات اندکی که درباره وضعیت سکونت شیعیان در شهرهای مختلف وجود دارد چنین به نظر می رسد که شیعیان از این لحاظ در شهرهای مختلف، موقعیت های متفاوتی داشتند. در شهری مانند قم که اکثریت قریب به اتفاق ساکنین شهر، شیعه مذهب بودند نحوه سکونت آنان با هیچ مشکل خاصی مواجه نبود و ویژگی معینی نداشت و مردم به راحتی در همه نقاط شهر زندگی می کردند؛ اما این وضعیت در شهرهای دیگر، که نسبت جمعیتی شیعه و سنی برابر بوده یا غیر شیعیان برتری جمعیتی داشته اند به گونه ای دیگر بوده است. به طور معمول در این شهرها شیعیان در محله های خاص خودشان، در داخل شهر سکونت داشتند که کاملاً از محله های سنی نشین جدا بودند. این وضعیت به خصوص در شهرهای بزرگی چون کوفه و بغداد به چشم می خورد.

۱. طوسی، همان، ص ۱۳۲

۲. ر.ک: جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۷۸.

۳. مقدسی، همان، ص ۴۸۱.

شهر کوفه که قدیمی‌ترین شهر شیعه‌نشین بود و نسبت جمعیت شیعیان به غیر شیعیان چشمگیر بود، چنین ساختاری داشت. خاندان‌ها و قبایل شیعه مذهب کوفه به‌طور معمول در محلات خاصی زندگی می‌کردند که آن محله‌ها به نام ایشان معروف گردیده بود. این امر خود از ساختار اجتماعی شهر نشأت می‌گرفت که زیر ساختی قبیله‌ای و عشیره‌ای داشت؛ به این معنا که اعضای هر عشیره و خاندانی در یک محل و در کنار هم می‌زیستند، به عنوان مثال یک محله شهر اختصاص به قبیله آزد داشت و محله‌ای دیگر، از آن قبیله نخع بود. این ساختار اجتماعی خود موجب تفکیک ناخواسته مذهبی محلات شهر نیز می‌شد؛ چون همان‌گونه که ساختار عشیره‌ای شهر بر کیفیت سکونت ساکنین آن تأثیر داشت، به همان نحو بر امور فرهنگی و مذهبی آنان نیز تأثیر گذار بود؛ یعنی در برخی قبایل و تیره‌ها که تمایلات شیعی داشتند، همه اعضای قبیله یا عشیره پای بند به آن آیین قبیله بودند، از این رو تا حدودی می‌توان محلات شیعه‌نشین در شهر کوفه را شناسائی کرد؛ چرا که قبایل شیعه مذهب یا متمایل بدان، در کوفه و محل سکونت آن‌ها تقریباً شناخته شده است.

شماری از قبایل ساکن در کوفه، از دیرباز به تشیع معروف بودند. از مهم‌ترین آن‌ها قبایل همدان، نخع، آزد، تیره‌هایی از حمیر و نیز انصار مدینه را می‌توان نام برد که به تمایل به اهل بیت علیهم‌السلام شهرت داشتند.^۱ هر یک از اینان در منطقه‌ای خاص از شهر سکونت کرده بودند؛ به‌طور مثال قبیله نخع از تیره مذحج در ضلع جنوبی شهر زندگی می‌کردند و انصار در ضلع شرقی اسکان داشتند^۲ و قبیله همدان، که به تشیع معروف بودند در یک خیابان زندگی می‌نمودند.^۳ این ساختار

۱. رک: جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۲۹.

۲. هشام جعیط، کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۴۵.

۳. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۱۴۹.

همچنان در شهر کوفه حفظ شد و خاندان‌ها و عشیره‌هایی که بعدها نیز وارد کوفه شدند و در آن سکنی گزیدند از آن پیروی کردند؛ چنان که مثلاً خاندان اَعین، که از خانواده‌های شیعه مذهب معروف کوفه بوده و در اوایل قرن سوم هجری به آن جا آمده بودند، در محله‌ای اختصاصی در شهر می‌زیستند و خانه‌های آنان در آن محله بود. ابوغالب زراری در بیان شرح احوال خاندانش، به محله بنی‌اعین در کوفه اشاره کرده و محدوده آن و خیابان‌هایش را مشخص نموده است. یک خیابان در محله بنی‌اسعد به بنی‌اعین اختصاص یافته بود که در آن کسی جز این خاندان منزل نداشت.^۱ آنان هم‌چنین محله دیگری نیز در همسایگی محله بنی‌عباد، در بازار پوست فروش‌ها داشتند که بدانان اختصاص داشت^۲ و ظاهراً، بعدها که شمار این خاندان زیاد شدند، محله و خانه‌های بنی‌شیبان را هم در اختیار خود گرفتند. در این محله مسجدی هم وجود داشت که از این پس به بنی‌اعین اختصاص یافت و نمازهایشان را در آن برگزار می‌نمودند. ابوغالب اظهار کرده است که امام صادق علیه السلام در سفر خود به کوفه، به این مسجد آمده و در آن نماز خوانده بود.^۳ دیگر خاندان‌های شیعی شهر کوفه به همین گونه هر یک در محله‌ای خاص خود زندگی می‌کردند.

در بغداد نیز شیعیان، مشابه کوفه، در محله‌های معینی می‌زیستند؛ اما به نظر می‌رسد که عوامل دخیل در این وضعیت با آن چه در کوفه بود، تفاوت داشت؛ ساختار قبیله‌ای با آن شدتی که در کوفه مشاهده می‌شد در بغداد نبود و محلات مختلف شهر، که آن‌ها را قطیعه می‌نامیدند، به قبایل و خاندان‌های معینی اختصاص نداشت؛ اگرچه این محلات، به‌طور عمده به نام افراد و اشخاصی

۱. ابوغالب زراری، رساله ابی‌غالب، ص ۱۱۶.

۲. همان، ص ۱۲۵.

۳. همان، ص ۱۲۷.

منسوب بودند که علت آن به زمان احداث شهر بازمی‌گردد. منصور عباسی بانی شهر بغداد و پس از او دیگر جانشینانش، محلات بغداد را به سرداران و نزدیکان خود واگذار می‌کردند و از این رو محله‌های شهر به نام ایشان شهرت می‌یافت^۱ و این امر حکایت از آن نداشت که خانواده یا عشیره این افراد در آن محله سکونت داشتند، بلکه اعضای خاندان‌ها و قبایل مختلف به‌طور پراکنده در محلات گوناگون می‌زیستند. در عین حال این بدان معنا هم نیست که هیچ‌گاه افراد یک خاندان همگی در یک محله سکونت نداشتند، چنان‌که در تاریخ بغداد به مواردی از این قبیل اشاره شده است.^۲ به هر تقدیر ساختار قبیله‌ای، در تفکیک محلات شیعه‌نشین و سنی‌نشین شهر بغداد، آن چنان‌که در کوفه مؤثر بود، تأثیر نداشت، بلکه عامل مؤثر در این جدایی همان اختلافات مذهبی بود که پیروان هر یک از این دو مذهب را به سکونت در کنار هم و در محلاتی جدا از مخالفان خود وا می‌داشت، به ویژه اگر بروز تنش‌ها و درگیری‌های میان آنان را، که گاه به کشتار و قتل و غارت می‌انجامید^۳ در نظر آوریم، این اقدام پیروان مذاهب مختلف توجیه بیشتری می‌یابد، از این رو مشاهده می‌کنیم که پیروان این مذاهب به ویژه شیعیان در بغداد، دست کم از قرن سوم به بعد، محلاتی خاص خود در این شهر داشتند.^۴

۱. ر.ک: بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۹۰-۹۱.

۲. ر.ک: همان، ص ۸۹ و ۹۰. محله مردم انبار و محله بنی‌نهیك.

۳. مواردی از این حوادث را ابن الجوزی (م ۵۹۷ق) در کتاب خود المنتظم فی تاریخ الملوك و الامم، در ذیل حوادث سال‌های ۳۲۰ ق به بعد آورده است.

۴. این امر اختصاص به شیعیان نداشت چنان‌که مثلاً خنبلیان، که از قرن چهارم هجری تحت زعامت فردی به نام حسن بن علی بر بهاری (م ۳۲۹ق)، در بغداد قدرتی به هم رسانیده بودند، محله‌ای خاص خود داشتند که مرکز حملات سازماندهی شده علیه شیعیان و محلات شیعه‌نشین بود، مثل محله باب البصره. به گفته تنوخی، آنان مسجدی هم برای خودشان ساخته بودند که به مسجد ضرار معروف شد. ر.ک: تنوخی، نشوار المحاضره، ج ۲، ص ۲۳۳ و ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۳، در جاهای متعدد و موسوی، زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد، ص ۲۶.

محلّه کرخ، معروف‌ترین محلّه شیعه‌نشین بغداد مرکز و پایگاه اصلی آنان به شمار می‌رفت و تعداد زیادی از شیعیان در آن سکونت داشتند و کرخ که محلّه‌ای قدیمی و پیش از احداث شهر نیز ناحیه‌ای مسکونی محسوب می‌شد^۱، در سمت غربی دجله واقع و از محلّه‌های دیگر آبادتر و محل سکناى بازرگانان و ثروتمندان بود.^۲ در آغاز غیبت صفری و پس از رحلت امام عسکری علیه السلام، عثمان بن سعید عمری وکیل آن حضرت و نائب خاص امام دوازدهم (عج)، پس از مهاجرت به بغداد در این محلّه سکونت گزید.^۳ محلّه کرخ در قرن چهارم هجری مرکز اصلی شیعیان برای اجرای مراسم دینی، مثل عید غدیر یا عزاداری عاشورا، و محل زد و خوردهای آنان با سنیان بود. افزون بر کرخ، محلات دیگری هم به شیعیان اختصاص داشت؛ محلّه باب الطاق، یکی از همین محلّه‌های مشهور است.^۴ یا توجه به توضیحاتی که ابن جوزی درباره درگیری‌های شیعیان و سنیان در بغداد ارائه داده، می‌توان برخی محلات دیگر شیعه‌نشین را هم نام برد. از جمله در همان غرب بغداد، محلّه نهر الطابق، و در شرق بغداد محلّه‌های سوق السلاح، سوق یحیی، قلابین، ثلاثاء، الساکفه و درب سلیمان است.^۵

از دیگر محلات شیعه‌نشین، برائا، قریه‌ای معروف از پیش از اسلام بود و پس از بنای شهر، ضمیمه آن شد. شهرت عمده آن، به دلیل وجود مسجدی است که گفته شده حضرت علی علیه السلام در نزدیکی آن بقعه‌ای ساخت یا در آن محل نماز خواند؛^۶ از این رو محلّه برائا مورد توجه و محل سکونت شیعیان گردید. ابوالفرج

۱. ر.ک: بغدادی، همان، ص ۷۹.

۲. اصطخری، المسالك و المسالك، ص ۸۳ و ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۱۶.

۳. ر.ک: جاسم حسین، همان، ص ۱۴۹.

۴. جعفریان، جغرافیای انسانی شیعه، ص ۵۴.

۵. ابن جوزی، همان، ج ۱۳، ص ۵۶، ۶۵ و... و موسوی، همان، ص ۳۵.

۶. بغدادی، همان، ص ۹۰ و یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۲۲.

اصفهانی نیز به یکی از محلات اشاره می‌کند که به ترتیب شیعیان در آن اذان گفته می‌شد و عبارات عجیبی را در آن بازگو می‌کردند که موجب شگفتی‌اش شده بود، به گونه‌ای که از شنیدن آن‌ها استغفار کرده است.^۱

در باره وجود چنین محله‌های شیعه‌نشین، در دیگر شهرها اخباری در دست نیست؛ ولی با توجه به شرایط اجتماعی آن دوران و براساس پاره‌ای شواهد می‌توان گفت که در این شهرها نیز شیعیان در محله‌هایی معین و جداگانه زندگی می‌کردند. شواهدی مثل دسته بندی‌های شیعیان و غیر شیعیان، که به عنوان مثال در فارس به دو دسته مروشی‌ها و فضلی‌ها تقسیم می‌شدند.

ب) جایگاه اجتماعی

اختلافات مذهبی موجود در جوامع اسلامی، همواره موجب پیدایش تضادهای اجتماعی بین اقشار مردمی موجود در یک جامعه می‌شد که گاه در ابعاد مختلف زندگی آنان بروز می‌کرد. این امر به خصوص درباره اقشاری که در اقلیت قرار داشتند، شدت بیشتری می‌یافت و اغلب این طبقات، به سبب دخالت قشر اکثریت، از بسیاری از مزایا و امتیازات اجتماعی محروم می‌شدند. وضعیت اجتماعی شیعیان در این عصر، در بسیاری از شهرهای اسلامی این گونه بود و آنان تحت فشارها و تهدیدهای مخالفان مذهبی خود اغلب در شرایط دشواری به سر می‌بردند و از بسیاری از حقوق اجتماعی محروم بودند؛ از جمله در انجام مراسم مذهبی خود چون برپایی عزاداری برای سیدالشهداء علیه السلام آزاد نبودند، مگر آن که از حاکم شهر اجازه می‌گرفتند و یا به ناچار به صورت مخفیانه انجام می‌دادند و این در حالی بود که در این مراسم تنها به ذکر مرثیه‌ها و مصیبت‌های امام حسین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام بسنده می‌شد و در آن‌ها هیچ تعرض و بدگویی به خلفا و

۱. تنوخی، نشوار المخاضره، ج ۲، ص ۶۸.

گذشتگان نبود.^۱ این وضعیت در بغداد شدت بیشتری داشت؛ زیرا حنبلی مذهببان، که گروهی افراطی از اهل سنت بودند، تحت زعامت حسن بن علی بریهاری، به شدت با شیعیان و برپایی مراسم مذهبی آنان برخورد می نمودند، چنان که در خصوص زنی نوحه گر که در مجالس عزای امام حسین علیه السلام مرثیه خوانی می کرد به دستور رئیس حنبلیان بریهاری، به قتل رسید.^۲

شیعیان تنها در برگزاری مراسم عزای حسینی با مشکل مواجه نبودند، بلکه برای انجام زیارت مرقد سیدالشهداء علیه السلام نیز با سختی های زیادی روبرو می شدند، چنان که در همین ایام، که اوج فعالیت حنبلیان در بغداد و عراق بود، رفتن به زیارت آن قدر دشوار بود که زائران از ترس پیروان بریهاری، پنهانی به زیارت می رفتند و حتی گاه اتفاق می افتاد که دو نفر در بخشی از مسیر همسفر بودند؛ اما جرأت اظهار آن را نداشتند.^۳ بدیهی بود که در چنین فضایی ابراز عقاید آسان نبود و حکومت یا مخالفان از آن آگاهی می یافتند به شدت واکنش نشان داد و حتی گاه به دستگیری و آزار شیعیان و تخریب اماکن و مساجد آنان مبادرت می کردند، همان گونه که در سال ۳۱۳ ق وقتی خبر یافت که شیعیان در مسجد برائای بغداد، اجتماع و از خلفا و بدگویی اظهار برائت می نمایند، بی درنگ کسانی را به آن جا روانه کرد تا اجتماع کنندگان را، که حدود سی نفر بودند، دستگیر و مسجد را به این بهانه که مرکز کفر و ضرار و فتنه انگیزی است، ویران سازند. بعدها مشخص شد که این اقدامات توسط یکی از اسماعیلیان رهبری می شد.^۴

محدودیت های اجتماعی که برای شیعیان پدید آمده بود فقط به امور مذهبی

۱. رک: همان، ص ۲۳۳.

۲. همان جا.

۳. همان، ص ۴۴ و ص ۲۳۲.

۴. ابن جوزی، همان، ص ۲۴۷.

منحصر نمی شد، بلکه به مسائل دیگری چون امور قضایی نیز تسری می یافت، به طوری که گاه آنان در مسائل مربوط به قضاوت و شهادت در محاکم اهل سنت مشکل داشتند. شهادت و گواهی ایشان مورد قبول واقع نمی شد، چنان که پیشتر، محمد بن عبدالرحمن معروف به ابن ابی لیلی، قاضی کوفه در قرن دوم هجری اعلام کرده بود که گواهی شیعیان [در محاکم قضایی] روا نیست^۱ و قاضی دیگری از همین شهر، به نام محارب بن دثار، کسانی را که به عنوان شاهد نزد او می آمدند، می آزمود و عقیده آنان را درباره ابوبکر و عمر می پرسید؛ اگر خلافت و دوستی آن دو را پذیرفته بودند شهادتشان را قبول می کرد وگرنه نمی پذیرفت.^۲ این نگرش گاه چنان افراطی می شد که شیعیان را از زمرة مسلمانان خارج می ساختند، چنان که نقل شده است محارب بن دثار مذکور، غیبت شیعیان را جائز می دانست و بدین امر حکم می نمود.^۳ این دیدگاه افراطی زمانی که با نسبت های ناروایی همراه می شد، شدت بیشتری می یافت مثلاً برخی قاضیان اهل سنت به این بهانه که شیعیان به قواعد و احکام طلاق پای بند نیستند، ازدواج اهل سنت با آنان را روا نمی دانستند و از آن نهی می کردند. حکایت شده است که زنی نزد قاضی شهر کوفه، حفص بن غیاث نخعی رفت و درباره ازدواج با پسر عموی خود از او نظر خواست؛ قاضی در جواب او اظهار داشت که اگر پسر عموی میگسار یا شیعه نیست با او ازدواج کند و برای این فتوای خود این گونه دلیل آورد که شیعیان از طلاق دادن باکی ندارند.^۴ همین قاضی، در جای دیگر، برای عدم جواز ازدواج با مردان شیعه، این گونه دلیل می آورد که آنان پس از سه بار طلاق دادن

۱. وکیع، اخبار القضاة، ج ۳، ص ۱۲۳.

۲. همان، ص ۲۸.

۳. همان، ص ۲۹.

۴. همان، ص ۱۸۸.

همسرانشان، باز هم به آن‌ها رجوع می‌کنند.^۱

القا این گونه اندیشه‌ها به مردم از سوی بزرگان اهل سنت، موجب می‌شد که شیعیان در جوامع شهری با مشکلاتی بیش از پیش مواجه شوند. این مشکلات به تدریج حالت جدی‌تری به خود گرفته، به نزاع‌ها و درگیری‌هایی تبدیل می‌شد. مواردی از این درگیری‌ها در قرن چهارم در بغداد وجود دارد که گاه بسیار خوتین و تأسف بار و همراه با ویرانی‌هایی بوده‌است. بارها محلات شیعه‌نشین مورد هجوم مردمان متعصب قرار گرفته و خانه‌ها و بازارها و حتی مساجدشان به آتش و ویرانی کشیده شد.^۲ چنین اقداماتی کما بیش در دیگر شهرها نیز صورت می‌گرفت، چنان که مسجد شیعیان شهر نیشابور در قرن چهارم، با مداخله و اعظ سنی مذهب شهر، که از مذاهب کرامیه بود، ویران گردید.^۳ بدین ترتیب شیعیان در این دوره، همانند بسیاری از ادوار دیگر، در موقعیت اجتماعی سختی به سر می‌بردند و با مشکلات اجتماعی زیادی مواجه بودند.

ج) خاندان‌های شیعی

توسعه جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی تشیع تا حد زیادی مرهون خاندان‌های شیعی بود، چون به طور معمول وقتی یکی از اعضای برجسته خاندانی به تشیع می‌گروید، موجب می‌شد تا دیگر اعضای خاندان به این مذهب روی کنند. در تاریخ تشیع، چنین خاندان‌هایی که زعامت شیعیان را در ادوار مختلف به عهده داشتند و برخی نیز در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حضور داشتند، شایسته توجه ویژه‌اند.

۱. وکیع، همان، ص ۱۸۵.

۲. رک: ابن جوزی، همان و ابن اثیر، الکامل، ج ۸، در جاهای متعدد.

۳. رک: فارسی، عبدالغافر بن اسماعیل، تاریخ نیشابور المنتخب من السياق، ص ۱۳.

خاندان اشعری:

از قدیمی‌ترین خاندان‌های شیعی که مدت بیش از یک قرن زعامت دینی و علمی شیعیان را در شهر قم به عهده داشتند، اشعریان بودند. اینان از قبایل مشهور عرب در کوفه بودند که در قرن اول، پس از گروش بعضی از اعضای این خاندان به مذهب تشیع، تحت شرایط اجتماعی و سیاسی، به قم مهاجرت کردند. تشیع و ساختار علمی این شهر، مرهون حضور این خاندان بود. اشعریان قم همواره با ائمه علیهم‌السلام در ارتباط بودند. در آستانه غیبت صغری احمد بن محمد بن عیسی، بزرگ این خاندان، زعامت دینی و علمی شهر را به عهده داشت و پس از وی شماری از بزرگان ایشان فعالیت‌های علمی شهر را هدایت می‌کردند که به نام برخی از آن‌ها و شرح احوالشان اشاره خواهد شد.^۱

آل اعین:

از دیگر خاندان‌های قدیمی شیعی، آل اعین بودند که در شهر کوفه می‌زیستند. این سلسله از اوایل عصر امام سجاد علیه‌السلام، حدود سال ۶۱ ق تا اواخر غیبت صغری، فعالیت‌های علمی شهر کوفه را هدایت می‌کردند. اینان که اصالتاً ایرانی و منسوب به اعین، فرزند سنسن هستند، از همان قرن اول هجری به تشیع گرویده و با شاگردی ائمه علیهم‌السلام، خاندان بزرگ علمی را در کوفه پدید آوردند. در عصر غیبت صغری - طبق گفته‌های ابو غالب زراری، اعضای این خاندان در کوفه حضور داشتند؛^۲ گرچه فعالیت‌های علمی آنان تحت الشعاع دیگر مراکز و خاندان‌های علمی شیعه واقع شده بود.

۱. رک: فصل پنجم، بخش دانشمندان و اندیشمندان.

۲. رک: همان، ابو غالب زراری، در جاهای مختلف.

نوبختیان:

از خاندان‌های کهن ایرانی بودند که به علم و دانش شهرت داشتند و در آغاز حکومت عباسیان به اسلام درآمدند. سابقه تشیع این خاندان به درستی دانسته نیست، ولی از همان قدیم الایام به گرایش‌های شیعی مشهور بودند.^۱ و اخباری درباره ارتباط اولین اعضای این خاندان با ائمه علیهم‌السلام نقل شده است.^۲ برخی بزرگان این خاندان در قرن سوم، شاگردان ائمه علیهم‌السلام بودند و در عصر غیبت صغری برخی از ایشان از متکلمان و اندیشمندان بزرگ شیعه به شمار می‌رفتند^۳ و سومین نائب خاص امام غایب علیه‌السلام، حسین بن روح نوبختی، نیز نسب در همین خاندان دارد. بعضی از اعضای این خاندان در عصر غیبت از چهره‌های فعال سیاسی بودند.

آل نهیک:

از خاندان‌های بزرگ شیعی در کوفه و بصره و از ذریه نهیک کوفی بودند و در قرن‌های دوم و سوم هجری در کوفه و مراکز علمی آن‌شان و شکوهی داشتند. در عصر غیبت نیز برخی از رجال علمی این خاندان به چشم می‌خورند که از زمرة راویان و محدثان و مؤلفان بودند.^۴

آل مهزم:

از خاندان‌های بزرگ علمی شیعه در بصره بودند که شاخه‌ای از قبیله عبدالقیس به شمار می‌رفتند. گرایش آنان به تشیع، به زمان امام علی علیه‌السلام و حضور وی در عراق می‌رسد و از این خاندان شخصیت‌های ممتازی از جمله در حوزه ادبیات و شعر ظهور کردند.^۵

۱. الندیم، الفهرست، ص ۱۷۹.

۲. رک: اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۹ به نقل از مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۱۲۲.

۳. درباره شرح احوال ایشان به فصل ششم مراجعه کنید.

۴. هم‌چنین: نجاشی، رجال، ص ۱۵۸ و ۱۶۰ و ۲۳۲ و طوسی، الفهرست، ص ۲۵۷.

۵. رک: همان، ص ۲۱۸ و قفطی، انباء الرواة علی ابناء النحاة، ج ۳، ص ۸۱.

آل شاذان:

از خاندان‌های ایرانی نژاد در شهر نیشابور بودند. اعضای این خاندان در قرن سوم و در آستانه غیبت صغری، شخصیت‌های بنام و چهره‌های علمی تشیع در این شهر را شامل می‌شدند که با ائمه علیهم‌السلام ارتباط داشتند. چهره معروف این خاندان، فضل بن شاذان، از دانشمندان بزرگ شهر و از افراد مورد اعتماد امام عسکری علیه‌السلام بود.

آل ابی سقال:

خاندان بزرگی در کوفه بودند که از دیرباز به تشیع شهرت داشتند. رجال این خاندان از بزرگان محدثان و مورخان و اصحاب ائمه علیهم‌السلام محسوب می‌شدند. در عصر غیبت نیز برخی از شخصیت‌های ممتاز این خاندان می‌زیستند.^۱ به جز اینها خاندان‌های بسیار دیگری نیز در شهرهای اسلامی بودند مانند آل ابی شعبه در کوفه، بنی غلاب در بصره، خاندان بویه در قم، خاندان کلینی در ری و... هم‌چنین به نام شماری از خاندان‌های سیاسی شیعه در فصل سوم اشاره شد.

(د) وضعیت معیشتی:

افراد هر جامعه‌ای به طور معمول حرفه، شغل و پیشه‌ای دارند که از طریق آن گذران زندگی می‌کنند و شغل و حرفه افراد مبین موقعیت و جایگاه اجتماعی آنان می‌باشد. شیعیان همانند سایر اقشار جامعه برخی در مشاغل آزاد، گروهی در کارهای خدماتی و امور فرهنگی و برخی در مناصب دولتی و اداری به کار می‌پرداختند. بدیهی است که با توجه به محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی که شیعیان داشتند ورود به بعضی مشاغل، مثل کارهای دولتی برای آنان دشوارتر بود. در یک تقسیم بندی ساده فعالیت‌های شغلی شیعیان را می‌توان در چند شاخه برشمرد:

۱. رک: امین، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۰۹ و ج ۲، ص ۵۹ و ۳۱۱.

تولیدی:

بخشی از جامعه شیعی در مشاغل تولیدی فعالیت داشتند. منظور از مشاغل تولیدی، اعم از تولیدات کشاورزی و صنعتی است. برخی از خاندان‌های شیعی دارای زمین‌ها و املاک کشاورزی بودند که از همین طریق امرار معاش می‌کردند. مانند خاندان اعین که در اطراف کوفه، روستاها، بوستان‌ها، زمین‌های کشاورزی و قنات‌هایی داشتند؛ آنان در خراسان و اطراف نیشابور نیز املاکی داشتند که عوایدش به دستشان می‌رسید.^۱ در بخش صنایع نیز گروهی فعالیت داشتند؛ مشاغلی چون آهنگری، رویگری، مس‌گری و صنایع چوبی از جمله صنایع متداول بود که برخی شیعیان به آن‌ها می‌پرداختند.^۲

خدماتی:

مقصود از مشاغل خدماتی کارهایی است که در زمینه تأمین احتیاجات روزمره و متداول مردم می‌باشد. مهم‌ترین بخش مشاغل خدماتی که شیعیان در آن فعالیت زیادی داشتند، فروشندگی اعم از فروش پوشاک، خوراک، لوازم منزل و... بود. در بازارهای مسلمین شمار زیادی از شیعیان در بخش لباس و پوشاک اشتغال داشتند.^۳ گروهی نیز در بخش مواد غذایی کار می‌کردند.^۴ به هر حال مشاغل خدماتی حوزه گسترده‌ای بود که کسان بسیاری به آن می‌پرداختند.

تجاری:

تجارت یکی از مشاغل بااهمیت و اغلب پر سود بود که نقش زیادی هم در انتقال مظاهر فرهنگی و تمدنی به نقاط مختلف داشت. کسانی که به تجارت

۱. ابو غالب، رساله ابی غالب، ص ۱۲۱ - ۱۲۵.

۲. تک: نجاشی، رجال، ص ۴۸ و ۲۵۳.

۳. ربک: نجاشی، ص ۲۵۴ و ۲۸۷ و ۴۳۰.

۴. همان، ص ۲۷۸ و ۵۶۵ و ۵۷۵ و ۷۸۲.

اشتغال داشتند اغلب به یک کالای خاص بسنده نمی‌کردند، با این حال برخی به داد و ستد اجناس معینی شهرت می‌یافتند، مانند تجارت پوست،^۱ که به طور عمده از نواحی سردسیر شمالی آورده می‌شد، یا پوشاک^۲، که در نواحی مختلف، مثل مصر یا نواحی شرق تولید می‌گردید، یا حتی برده، که از نواحی مختلف آورده می‌شد؛ برده‌های سفید پوست^۳ از ماوراءالنهر و قفقاز، و بردگان رنگین پوست^۴ از آفریقا و هندوستان، و یا کالاهایی چون ظروف، جواهرات و....

امور فرهنگی:

مقصود از امور فرهنگی، کارهایی است که به نحوی با فعالیت‌های علمی، آموزشی در ارتباط بود. شیعیان در این زمینه‌ها نیز فعالیت‌ها داشتند؛ برخی به کار آموزش اشتغال داشتند و معلم، مؤدب^۵ یا مکتب‌دار بودند.^۶ برخی نیز در مشاغل دیگری فعالیت می‌کردند که با امور علمی در ارتباط بود، مانند کتابت، نسخه برداری، کتابفروشی، صحافی و کارهایی از این قبیل که می‌توان آن را جزو خدمات فرهنگی به شمار آورد.^۷

مشاغل حکومتی:

مشاغل حکومتی دارای مراتب مختلفی بود و از سطوح پایین، مانند کارهای

۱. همان، ص ۲۸۷ و ۴۶۵.

۲. همان، ص ۴۴۸.

۳. همان، ص ۱۸۲.

۴. همان، ص ۳۶۸.

۵. مؤدب، اصطلاحاً به آموزگاران خصوصی اطلاق می‌گردید که آموزش و تعلیم بزرگ زادگان به آنان سپرده می‌شد. کار مؤدب فراتر از کار معلم بود و علاوه بر آموزش کودک، تربیت و پرورش روحی و اخلاقی وی را نیز بر عهده داشت؛ لذا نام ایشان از ماده آدب گرفته شده است.

۶. زرک: همان، ص ۱۹۹ و ۳۷۲ و ۴۰۷ و زاوندی، قصص الانبیاء، ص ۲۱۰، او از احمد بن یحیی که مکتب‌دار (مکتب) بود روایت‌هایی نقل کرده است.

۷. زرک: همان، ص ۶۵ و ۱۶۵ و ۲۳۷ و ۲۸۰.

اداری چون کاتبی و دیوانداری، تا مناصب دولتی مثل وزارت و امارت را شامل می‌گردید. پیشتر دربارهٔ فعالیت‌های شیعیان در مناصب درباری و حکومتی سخن گفته و اشاره شد که برخی شیعیان که با خاندان‌های بزرگ و برجسته این عصر وابستگی داشتند، در تشکیلات دولتی عباسیان مناصب و مشاغل مهمی چون امارت، وزارت، فرمانداری، ریاست دیوان‌ها و... را به عهده می‌گرفتند. باید اضافه کنیم که علاوه بر موارد مذکور بعضی نیز در کارهای قضایی اشتغال داشتند و در برخی شهرها قاضی بودند،^۱ و عده‌ای در دربار حکام محلی، به مشاغل دیوانی می‌پرداختند.^۲

پیشوایی جامعه شیعه

دوران غیبت تحول جدیدی در امر مرجعیت و پیشوایی شیعیان پدید آورد. پیش از غیبت امام دوازدهم، تنها مرجع مطمئن و مورد اعتماد شیعیان در امور دینی، و حتی غیر دینی، امامان علیهم‌السلام بودند و اگر منابع و مراجع دیگری نیز مورد توجه شیعیان بود، وثاقت و قابل اعتماد بودن خود را با تأیید و تقریر از ائمه علیهم‌السلام یافته بودند. غیبت امام دوازدهم (عج) گرچه به معنای فقدان امام نبوده و نیست لیکن شیعیان به مرجع ذی صلاحی در امور دینی خود نیاز داشتند که در حل مشکلات و مسایلشان به او مراجعه کنند. این مشکل با تعیین سفیران و نایبان، از طرف امام علیه‌السلام بر طرف شده بود؛ اما عوامل مختلفی، که مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان ناآگاهی و عدم پیوند با عالمان و یاران نزدیک امام عسکری علیه‌السلام دانست، سبب شد تا عده‌ای از شیعیان در امر امامت و پیشوایی دینی، دچار سردرگمی شوند. این وضعیت که در روایات معصومین و نیز در سخنان عالمان این عصر، از آن به «خیرت» تعبیر و

۱. همان، ص ۲۶۷.

۲. همان، ص ۸۰.

در کتاب‌هایی که در این دوره نوشته شد، به وجود و وقوع آن تصریح شده حتی کتاب‌هایی تحت همین نام و یا با اشاره به مسأله حیرت و وقوع آن، نگارش یافته است، مشکلاتی را پدید آورد که در وهله اول، انشعاب و تفرقه در مسأله جانشینی امام یازدهم علیه السلام بود که منجر به پیدایش فرقه‌های جدید شد و پس از آن در زمان نائبان خاص به ظهور مدعیان دروغین نیابت و بابت منتهی گردید. کتاب الامامه و البصرة من الحیره نوشته ابن بابویه رازی است، عبدالله بن جعفر حمیری نیز کتاب الفتره و الحیره را به رشته تحریر درآورد^۱ و یکی دیگر از عالمان عصر، کتاب الغیبه و کشف الحیره را نوشت^۲. علاوه بر این‌ها عالمانی چون کلینی، نعمانی و ابن بابویه و بعدها شیخ صدوق، در ابتدای برخی کتاب‌هایشان به این مسأله تصریح کرده‌اند.^۳ در این جا به طور اختصار به پیدایش انشعابات فرقه‌ای پس از شهادت امام عسکری علیه السلام و عملکرد نائبان خاص در هدایت و رهبری جامعه شیعه می‌پردازیم.

الف) مسأله امامت و پیدایش انشعابات فرقه‌ای

پس از شهادت امام عسکری علیه السلام و آغاز دوره غیبت، مهم‌ترین مسأله برای شیعیان، شناخت امام و جانشین حضرت عسکری علیه السلام بود. مشکل تعیین و تشخیص امام معصوم در ادوار پیشین تاریخ شیعه و در زمان دیگر ائمه علیهم السلام نیز روی داده بود، ولی شرایط خاص پیش آمده در این زمان، این وضعیت را دشوارتر می‌ساخت. امام عسکری علیه السلام شش سال دوره امامتش را در تقیه و خفای شدید گذرانیده بود که طی آن مدت فقط تعداد اندکی از شیعیان امکان دسترسی مستقیم

۱. طوسی، الفهرست، ص ۲۹۴.

۲. سلامه بن محمد ارزنی (م ۳۳۹ق) این کتاب را نوشت. نجاشی، ش ۵۱۲. پس از او محمد بن احمد صفوانی، که در ۳۴۶ق زنده بود، نیز کتابی به همین نام نگاشت. رک: آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۱۶، ص ۸۴.

۳. در این باره نگاه کنید به: مقدمه کتاب الکافی، کتاب الغیبه نعمانی در جاهای مختلف و مقدمه کتاب کمال‌الدین و تمام النعمه.

به آن حضرت را داشتند و بخش عمده روابط شیعیان با ایشان از طریق وکیلان امام صورت می‌گرفت. از سوی دیگر امام یازدهم علیه السلام به سبب جو اختناق آمیزی که از طرف عباسیان ایجاد شده بود و خطری که جان امام دوازدهم (عج) را تهدید می‌کرد، نسبت به اعلام امامت ایشان به‌طور علنی و عمومی، جوانب احتیاط را رعایت کرده و این امر را، جز از برخی افراد، پنهان می‌داشت. بدیهی است که در این شرایط، تشخیص جانشین امام یازدهم علیه السلام امری دشوار و پیچیده بود. علاوه بر این، اقدامات حکومت عباسی برای دست‌یابی فرزند امام یازدهم و یا یافتن اثر و نشانه‌ای از وجود فرزندی برای آن حضرت، شمار اندکی از شیعیان را که از ولادت و امامت حضرت مهدی (عج) آگاه بودند ناگزیر به درپیش گرفتن تقیه می‌ساخت. این مسائل دست‌به‌دست هم داده تا در کنار اموری چون جهالت، جاه‌طلبی و کسب شهرت، زمینه را برای ظهور مدعیان دروغین و طرح ادعاهای بی‌اساس در مسأله امامت و در نتیجه پیدایش فرقه‌های جدید فراهم می‌کرد.

این در حالی بود که امام عسکری علیه السلام علی‌رغم رعایت تقیه شدید، در مسأله امامت و جانشینی بعد از خود، شماری از اصحاب خاص و وکیلانش را از این امر آگاه نموده بود. پیشتر درباره عملکرد امام علیه السلام در این زمینه سخن گفتیم. با توجه به این امور و شرایط خاص زمانی، این پیش‌بینی از سوی دیگر امامان علیهم السلام نیز صورت گرفته بود و لذا نسبت به معرفی مهدی (عج) و تأکید بر وجود ایشان و بازگو کردن نشانه‌ها و صفات آن حضرت اقدام کرده بودند. به‌طوری که در روایات بسیاری که از ایشان نقل شده و در کتاب‌هایی که در همان زمان، در این موضوع، به رشته تحریر درآمده، تأکید شده بود که امام دوازدهم (عج) فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است و حتی نام و لقب و صفات او ذکر گردیده و از وقوع غیبت آن حضرت خبر داده شده بود. با توجه به این اطلاعاتی که از پیش توسط امامان

ارائه گردیده، تشخیص امام و جانشین حضرت عسکری علیه السلام برای کسانی که به آن‌ها آگاهی داشتند کار دشوار و ناممکنی نبود و البته این نکته را نیز باید اضافه کرد که ائمه علیهم السلام ملاک‌های تعیین و تشخیص امام را بیان کرده و در اختیار شیعیان قرار داده بودند تا اگر در چنین شرایطی، در این امر دچار مشکل شدند، به این ملاک‌ها و معیارهای تشخیص تمسک جویند و از سرگردانی و گمراهی درآیند. این ملاک‌ها گذشته از پاره‌ای صفات عمومی چون زهد و تقوی و صیانت و دین و ایمان، بیشتر در دو امر اساسی تجلی و ظهور داشت و ائمه علیهم السلام نیز بر آن دو به عنوان نشانه‌های اساسی شناخت امام تأکید می‌کردند. این دو امر عبارت بودند از علم جامع و کامل، و بروز معجزات و کرامات، که در گفتار امامان علیهم السلام از آن به بیته تعبیر شده است و غالباً به صورت خبر دادن از غیب و بازگو کردن اسرار درونی افراد جلوه می‌نمود. این دو نشانه از دیرباز ملاک اساسی برای شیعیان در تشخیص امام بر حق بود.

اختلاف در شناخت امام بر حق امر تازه‌ای نبود که شیعیان در آغاز غیبت بدان مبتلا شده باشند، بلکه پیش از این به واسطه جوّ اختناق و وحشتی که علیه ائمه اطهار علیهم السلام و شیعیان پدید آمده بود، جامعه شیعه به آن دچار شده بود. به عنوان مثال می‌توان به وضعیت پدید آمده پس از شهادت امام صادق علیه السلام اشاره کرد. آن حضرت برای مصون نگاه داشتن سلسله امامت و حفظ جان وصی و جانشین خویش از خطراتی که از جانب منصور عباسی وی را تهدید می‌کرد، در وصیت نامه خویش به پنج نفر، از جمله منصور، خلیفه عباسی وصیت کرده بود. در میان این پنج تن به جز امام موسی کاظم علیه السلام، مادر آن حضرت و یکی دیگر از پسران امام صادق علیه السلام نیز دیده می‌شدند. حتی برخی فرزندان دیگر آن حضرت نیز

داعیه علم و پیشوایی داشتند. در چنین موقعیتی افراد آگاه و با بصیرتی که به این دو ملاک تعیین شده از جانب ائمه علیهم السلام توجه می کردند، در راهیابی به سوی امام بر حق کامیاب و موفق بودند. در اخبار متعددی ذکر شده است که شیعیان به نزد کسانی که احتمال امامت آنها می رفت آمده و آنها را نسبت به دارا بودن این نشانه ها می آزمودند و چنان که به برخورداری وی از این دو امر یقین نمی یافتند، او را رها کرده به سراغ دیگری می رفتند تا در نهایت به حقیقت دست یافته و امام بر حق را می شناختند.

با در دست داشتن چنین معیاری، علی القاعده کسی از شیعیان نمی بایست در تشخیص جانشین امام یازدهم علیه السلام دچار انحراف و کج روی شود، کما این که بسیاری از شیعیان، که پس از رحلت امام عسکری علیه السلام به سامرا می آمدند و در آن جا از این امر اطلاع می یافتند، برای یافتن مرجع اصلی و حقیقی جهت حل و فصل امور دینی شان، به همین ملاک ها تمسک می جستند و به هدف خود می رسیدند. کلینی از محمد بن ابراهیم بن مهزیار در همین زمینه خبری را بدین گونه نقل می کند:

با درگذشت امام حسن علیه السلام، در مسأله امامت دچار تردید شدم. نزد پدرم اموال زیادی جمع شده بود، آنها را گرد آورده، بار کشتی کرد و من نیز همراه او حرکت کردم. در راه دچار بیماری شدیدی شد و به من گفت: پسر من! مرا برگردان که این علامت مرگ من است و سپس گفت: در این اموال تقوا پیشه کن و بعد وصیت کرد و درگذشت. من با خود گفتم: پدرم هیچ گاه به کار نادرستی وصیت نمی کرد. آن مال را به عراق می برم و خانه ای در کنار رودخانه می گیرم و به کسی در این باره چیزی نمی گویم. پس اگر مسأله امامت، همانند دوران امام حسن علیه السلام برای من واضح شد، آن را به صاحبش می دهم و گرنه آن را انفاق می کنم. به عراق رسیدم و

خانه‌ای در کنار رودخانه گرفتم و مدتی ماندم. روزی مردی همراه با نامه‌ای نزد من آمد که در آن نامه نوشته شده بود: ای محمد! همراه تو چنین و چنان است و از کلیه اموالی که با من بود خبر داد، حتی به چیزهایی که خود به آن آگاه نبودم؛ لذا آن‌ها را به آن مرد دادم...^۱

در خبر دیگری نقل شده است که عده‌ای از شیعیان قم، پس از شهادت امام عسکری علیه السلام و بدون آگاهی از این امر برای دیدن آن حضرت به سامرا آمدند. آن‌ها که در شناخت امام و جانشین حضرت عسکری علیه السلام دچار مشکل شده بودند و از سویی، با ادعاهای جعفر برادر امام عسکری علیه السلام که مدعی این مقام و منصب بود، روبرو گردیدند، از همین شیوه استفاده کردند. وقتی آن‌ها به سامرا وارد شدند و از شهادت امام عسکری علیه السلام باخبر گردیدند از مردم درباره وارث آن حضرت پرسیدند و عده‌ای جعفر بن علی، برادر امام را معرفی کردند؛ اما وقتی سراغ او را گرفتند، گفتند که برای گردش و تفریح از شهر خارج شده و سوار قایقی بر روی دجله همراه خوانندگان و نوازندگان مشغول خوشگذرانی است. شیعیان قمی یقین کردند که او صفات امام را ندارد. با این حال برای روشن تر شدن موضوع پس از بازگشت جعفر به نزد او رفتند و اظهار داشتند: اموالی را از قم و ناحیه جبال برای امام علیه السلام آورده‌اند؛ اما وقتی جعفر اموال را از آن‌ها طلب کرد، از او خواستند تا مقدار اموال و صاحبان آن‌ها را تک تک مشخص کند، همان گونه که امام عسکری علیه السلام انجام می‌داد و چون جعفر اظهار کرد که این علم غیبی است که فقط خداوند می‌داند گفتند:

اموال را جز با ارائه علامت و نشانه‌هایی که از مولا یمان حسن بن علی می‌شناسیم، تحویل نمی‌دهیم و اگر تو امام هستی، نشانه و علامتی برای ما آشکار کن وگرنه اموال را به صاحبانشان باز می‌گردانیم تا به نظر خود تصمیم بگیرند!

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۴۳ و طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶۱.

آن گاه از نزد جعفر بیرون آمدند. و به طور مخفیانه‌ای که با امام دوازدهم (عج)، که توسط خادم آن حضرت راهنمایی شدند، دیدار کردند و پس از شنیدن نشانه‌ها و علامات اموال و کیفیت و کمیت آن‌ها، اموال را به آن حضرت تحویل دادند.^۱

ابوالادیان که مدتی خادم امام یازدهم علیه السلام و مسئول رسانیدن نامه‌ها و جواب نامه‌های آن حضرت به شهرهای دیگر بود، چنین ماجرای را درباره نامه‌های شیعیان، که پس از وفات امام عسکری علیه السلام از مدائن به سامرا آورده بود، نقل کرده است.^۲ کلینی نیز ماجرای مشابه را برای یکی از شیعیان مصر که به عراق آمده بود، ذکر می‌نماید.^۳ این شیوه‌ای معمول و شناخته شده نزد شیعیان محسوب می‌شد که بدین طریق می‌توانستند به حقیقت امر در مسأله امامت پی ببرند. با این حال هم‌چنان گاه این مسأله بر دست‌های پوشیده می‌ماند و موجب پیدایش فرقه‌های انحرافی، که البته امری بی‌سابقه در تاریخ شیعه نبود، می‌شد.

پیدایش فرقه‌های جدید شیعی از زمان امام سجاد علیه السلام آغاز شده بود؛ پس از شهادت امام صادق علیه السلام، فرقه‌های متعددی پدید آمدند که اسماعیلیه و فطحیه مهم‌ترین آن‌ها بودند و واقفیه نیز پس از شهادت امام کاظم علیه السلام ظهور کردند، هم‌چنین فرقه‌های دیگری در طول زمان و در حیات ائمه علیهم السلام شکل گرفتند، که البته حضور ائمه علیهم السلام در متن جامعه، مانع از گسترش این انحرافات می‌شد و به‌زودی آن‌ها را خنثی می‌ساخت؛ ولی شرایط خاص پیش آمده در زمان شهادت امام عسکری علیه السلام و عدم حضور آشکار امام علیه السلام در جامعه، زمینه را برای بروز انحرافات فرقه‌ای مساعدتر می‌نمود؛ به طوری که در آغاز غیبت صغری اختلافاتی درباره مسأله امامت پدید آمد که منجر به پیدایش فرقه‌های جدیدی

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۷۸.

۲. همان، ص ۴۷۷.

۳. کلینی، همان، ج ۲، ص ۴۶۲.

شد و هر یک درباره امام دوازدهم (عج) و شناخت او و تعیین این که او کیست، عقاید خاص خود را داشتند. سعد بن عبدالله قمی، که در همان عصر می زیسته، به یازده طایفه اشاره می کند، در حالی که نوبختی و شیخ مفید، بر وجود چهارده فرقه اتفاق نظر دارند. در همین حال مسعودی به وجود بیست فرقه اشاره می کند؛ اما شهرستانی، فقط یازده گروه را نام می برد.^۱ با بررسی عقاید کلی همه این فرقه ها می توان آن ها را در پنج دسته عمده تقسیم کرد.

مهم ترین و اصلی ترین این طوایف که بعدها نیز باقی مانده و اکثریت جامعه شیعی را تشکیل می دادند همان امامیه اثنی عشریه بودند که در آن زمان بنام قطعیه شهرت یافتند؛ زیرا بر امامت فرزند حضرت عسکری علیه السلام به عنوان امام زنده و دوازدهمین پیشوای شیعیان یقین داشتند. آن ها معتقد بودند که امام عسکری علیه السلام رحلت کرده و پسری را به جانشینی خود باقی گذاشته که همان مهدی موعود است به حق قیام خواهد کرد و جهان را از عدل و داد پر خواهد نمود. اکثریت این طایفه، ولادت و زنده بودن امام و وصایت حضرت عسکری به ایشان را پذیرفته و معتقد بودند که این دوران همان دوران غیبتی است که در روایات پیش بینی شده است. در واقع اینان کسانی بودند که با تمسک به اخبار و روایات وارده از ناحیه ائمه معصومین علیهم السلام و راهنمایی و کلا و نائبان خاص امام علیه السلام، به وجود امام دوازدهم (عج) با چنین صفاتی، بدون این که آن حضرت را دیده باشند، یقین پیدا کرده و با توجه به معیارهای شناختی که ذکر شد، از ابتلا به انحرافات عقیدتی در مسأله امامت مصون مانده بودند. در عین حال، در میان قطعیه نیز، در یازده ای امور از جمله زمان ولادت امام مهدی (عج)، نام وی و این که آیا او همان مهدی است یا خیر، اختلافاتی وجود داشت. درباره زمان ولادت آن حضرت سال های ۲۵۵،

۱. رک: نوبختی، فرق الشیعه، ص ۷۹ و مفید، الفصول المختاره، ص ۲۵۸-۶۰ و مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۹۹ و شهرستانی، الملل و النحل، ۱۳۱-۱۳۰.

۲۵۶ و ۲۵۷ ق را ذکر کرده‌اند و برخی آن را پس از رحلت امام عسکری علیه السلام و از هشت ماه تا دو سال گفته‌اند که البته عدم صحت قول اخیر کاملاً آشکار است. گروهی در نام وی اختلاف داشتند و او را علی می‌نامیدند و گروه دیگر معتقد بودند که فرزند امام عسکری علیه السلام دوازدهمین امام و همان مهدی موعود می‌باشد، اما از دنیا رفته است و رجعت خواهد کرد و عالم را از عدل و داد پر خواهد نمود.^۱ این اختلافات جزئی که در بین امامیه قطعیه پدید آمد، به زودی حل شد و پیروان آن‌ها از عقیده خود دست کشیده، تنها امامیه اثنی عشریه باقی ماندند.

فرقه‌های دیگر که در قالب کلی چهار فرقه قابل بحث هستند به شرح زیرند:
 ۱. واقفیه:^۲

پیروان این فرقه معتقد بودند که امام یازدهم همان مهدی قائم است؛ زیرا به گمان آن‌ها وی امامی را بعد از خود معین نکرد و به کسی وصیت ننمود. پیروان این نظریه در چگونگی توقف خود و مهدویت امام یازدهم متفاوت بودند. گروهی از ایشان می‌پنداشتند که امام عسکری علیه السلام از دنیا نرفته است، بلکه در پرده غیبت به سر می‌برد. فرض آن‌ها بر این مطلب استوار بود که هیچ امامی تا پسر خود را به جانشینی معرفی نکند از دنیا نمی‌رود و چون امام عسکری علیه السلام به کسی وصیت نکرده، پس او همان مهدی می‌باشد که دارای دو غیبت است و اینک زمان غیبت اول اوست.^۳ گروه دیگر از واقفیه بر آن بودند که امام عسکری علیه السلام از دنیا رفته است، ولی بار دیگر رجعت می‌کند و او همان مهدی قائم خواهد بود. آن‌ها یقین

۱. رک: نوبختی، همان، ص ۹۹.

۲. واقفیه عنوان کلی است که بر همه فرقه‌های شیعه، که بر امامت یکی از امامان توقف کردند اطلاق می‌شود. اغلب بعد از درگذشت هر یک از امامان، گروهی از واقفیه پدید می‌آمدند اما واقفیه‌ای که پس از شهادت امام هفتم علیه السلام ظهور کردند به جهت اهمیت خاصی که داشتند شناخته شده‌تر، و معروف‌ترند لذا نباید درباره تشابه نام این فرقه‌ها توهمی ایجاد شود.

۳. رک: اشعری، الفرق والمقالات، ص ۱۰۶ و نوبختی، همان، ص ۷۸-۸۰ و شهرستانی، همان، ص ۱۲۹.

داشتند که امام عسکری علیه السلام بدون وصیت به کسی درگذشته است، بنابراین تردیدی نیست که او مهدی موعود و همان کسی است که قیام خواهد کرد تا زمین را بر از عدل و داد کند.^۱ گروه دیگر، واقفیه^۲ لا ادریه بودند و تصور می کردند که امام یازدهم علیه السلام رحلت کرده و از دنیا رفته است؛ ولی با توجه به این که زمین نمی تواند از حجت خدا خالی باشد، باید جانشینی داشته باشد، هر چند مطمئن نبودند که جانشین او کیست. بنابراین در امامت آن حضرت توقف کردند و مصمم شدند تا زمان روشن نشدن این امر تصمیمی نگیرند.^۳

۲. جعفریه:

این گروه عقیده داشتند که پس از امام عسکری علیه السلام برادرش جعفر، که از وی جوان تر بود، به امامت رسید.^۴ با این حال پیروان این عقیده، که همانند واقفیه از وصایت امام عسکری علیه السلام به فرزندش بی اطلاع بودند، در چگونگی انتقال امامت به جعفر اختلاف داشتند و به چهار دسته تقسیم شدند.

گروهی از اینان معتقد بودند که امام عسکری علیه السلام پسری نداشت تا امامت به او برسند، لذا برادرش جعفر پس از او امام است. آن ها در این باب، به همان اقوال فطحیه درباره امامت عبدالله افطح، فرزند امام صادق علیه السلام تمسک می جستند و حتی خود نیز به امامت عبدالله افطح قائل و معتقد به سیزده امام بودند که جعفر سیزدهمین آن ها محسوب می شد.^۵ گروه دیگر عقیده داشتند که امام دهم، جعفر را بر اساس اصل بدا به جانشینی معرفی کرده است امری که معتقد بودند درباره اسماعیل پسر ارشد امام صادق علیه السلام نیز واقع شد. آن ها باور داشتند که اراده الهی به

۱. رک: همان، ص ۱۰۷ و نوبختی، همان، ص ۸۰-۸۱.

۲. رک: همان، ص ۱۰۷.

۳. نوبختی، همان، ص ۸۹-۹۰.

۴. همان، ص ۳۹ و اشعری، همان، ص ۱۱۱ و مفید، همان، ص ۲۹۵.

این امر تعلق گرفت که امامت نباید به امام حسن عسکری علیه السلام برسد، لذا پس از امام دهم این امر به جعفر رسید. پیروان این عقیده سرسختانه به اقوال فطحیه استدلال می‌کردند، حتی در میان اهل کلام آن‌ها، افراد سرشناسی از فطحیه وجود داشتند.^۱ سومین گروه از جعفریه مدعی بودند که امام دهم به امامت فرزندش جعفر وصیت کرده بود، آنان امامت امام عسکری علیه السلام را به این جهت که امام بعد از خود را تعیین نکرده و درباره کسی وصیت ننموده بود فاقد اعتبار می‌دانستند و معتقد بودند که امامت جعفر با تعیین از جانب پدرش حتمی و مسلم است.^۲ گروه چهارم به نفیسیه معروف شدند آنان عقیده داشتند که امام هادی علیه السلام پسر بزرگش محمد را به امامت تعیین کرده بود، اما اراده الهی بر این قرار گرفت که او در زمان حیات پدر از دنیا برود. اما محمد به توصیه پدرش امام هادی، برادر خود جعفر را وصی و امام قرار داد و در واقع امامت را به غلامش نفیس سپرد تا در زمان مناسب آن را به جعفر واگذار کند و او چنین کرد. اعضای این فرقه امامت حضرت عسکری علیه السلام را از آن رو که امام هادی علیه السلام وی را به عنوان وصی و امام تعیین نکرده است، نمی‌پذیرند.^۳

۳. محمدیه:

این فرقه معتقد بودند که محمد، پسر بزرگ امام هادی علیه السلام که در زمان حیات آن حضرت درگذشت، امام بعد از ایشان بود. به ادعای ایشان چون امام عسکری علیه السلام به کسی وصیت نکرده بود، امامت او ساقط است و جعفر نیز چون صلاحیت امامت نداشت، نمی‌توانست امام باشد و این امر تنها در محمد پسر امام هادی علیه السلام مسلم است؛ زیرا او پسری صالح از خود باقی گذاشت که به زعم آن‌ها شایسته

۱. تویختی، همان، ص ۹۹ و جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۰۵-۱۰۶.

۲. همان، ص ۸۲-۸۳ و اشعری، همان، ص ۱۱۰-۱۱۱ و مفید، همان، ص ۲۵۹.

۳. همان، ص ۸۸-۸۹، اشعری، همان، ص ۱۱۲-۱۱۳.

امامت بود و برخی از ایشان او را همان مهدی قائم می دانستند و گروهی مرگ او را انکار کرده و قائل به غیبت او شده بودند.^۱

۴. قائلین به انقطاع امامت:

گروه چهارم معتقد بودند که پس از امام عسکری علیه السلام امامی وجود ندارد. اینان ظاهراً درباره عقیده به مهدویت اختلاف داشتند و به دو دسته تقسیم می شدند، یک گروه از اینان معتقد به قیام مهدی (عج) نبودند و می گفتند چون خداوند از گناه بندگان به خشم آمده، امامت را از ایشان منقطع ساخته و حجّت را از ایشان باز داشته است. گروه دیگر به قیام مهدی موعود عقیده داشتند، اما معتقد بودند که چون امام عسکری علیه السلام بدون جانشین از دنیا رفته است، امامت متوقف شده تا این که خداوند مهدی (عج) را از میان امامان گذشته برگزیند و به قیام مبعوث سازد. آنان به احادیث متواتر درباره قیام مهدی موعود عقیده داشتند و دوره زمانی پس از رحلت امام عسکری علیه السلام را دوره فترت نبوت و امامت می دانستند.^۲

به هر حال کلیه فرقه های انحرافی مذکور، که اغلب به جهت عدم آگاهی به امامت حضرت مهدی (عج) و جانشینی امام عسکری علیه السلام و بروز پاره ای جاه طلبی ها پدید آمدند، اینان به زودی در جامعه شیعی محو شده، اثری از آنها باقی نماند و از میانشان تنها فرقه قطعیّه اثنی عشری باقی ماندند. این امر ناشی از آن بود که استدلال هایی که این طوائف برای اثبات حقانیت خود و عقایدشان ارائه می دادند در مقایسه با ادله ای که قطعیه بر صحت اعتقادشان می آوردند، بسیار ضعیف و غیر قابل پذیرش بود. علاوه آن که نظام گسترده نیابت و وکالت، که به طور مستقیم توسط امام علیه السلام هدایت و کنترل می شد، به زودی و با کاهش مختصر

۱. نویختی، همان، ص ۸۴ و اشعری، همان، ص ۱۰۹ و طوسی، الغیبه، ص ۱۲۸-۱۲۹.
۲. رک: اشعری، الفرق و المقالات، ص ۱۰۷-۱۰۹ و طوسی، همان، ص ۱۴۷ و صدوق، کمال الدین، ص ۴۸۵-۴۸۷.

اعمال فشارهای عباسیان، تلاش گسترده‌ای در زمینه ایجاد آگاهی عمومی نسبت به امامت و مسأله غیبت حضرت مهدی (عج) در جامعه شیعه آغاز کرد. در این راستا باید به فعالیت‌های ارزنده علما شیعه در این عصر نیز توجه خاصی شود که در زمینه آگاهی بخشی و اطلاع رسانی به شیعیان، از طریق ارشاد و وعظ و بنا تألیف و تصنیف کتاب‌هایی در همین باب، اقدامات شایان توجهی انجام دادند.

ب) امام غایب و هدایتگری جامعه شیعه:

امام دوازدهم علیه السلام در غیبت صغری، به مقتضای امامت خویش از طرق مختلف به هدایت و راهنمایی جامعه شیعه می‌پرداخت؛ این هدایتگری گاه به صورت مستقیم و دیدارهای شخصی و گاه به طور غیرمستقیم و با مکاتبه یا وکالت صورت می‌گرفت.

دیدارهای مستقیم

غیبت امام دوازدهم (عج) به معنای قطع کامل ارتباط شیعیان با امام علیه السلام نبود؛ اگرچه امام علیه السلام از حضور فیزیکی و علنی در میان مردم پرهیز می‌کرد و افرادی را به عنوان نائب و سفیر خود برای ایجاد ارتباط با شیعیان تعیین نموده بود، لیکن در مواردی هم به طور مستقیم با برخی شیعیان ارتباط داشت. در دوران غیبت صغری بسیاری از شیعیان، عالمان و وکیلان موفق شدند با آن حضرت دیدار کنند. این دیدارها مخفیانه و عموماً در مکان‌های نامعلومی انجام می‌گرفت تا افراد کمتری از آن آگاه شوند و در مواردی ضروری صورت می‌پذیرفت که لازم بود حقایقی، به ویژه در مسأله امامت و جانشینی بعد از امام یازدهم علیه السلام، به طور آشکار توسط امام علیه السلام بیان شود و یا شبهات و شک و تردیدهای به وجود آمده در اذهان شیعیان برطرف گردد. این دیدارها از چند جنبه حائز اهمیت بود.

مهم‌ترین جنبه این دیدارها، معرفی حضرت مهدی (عج) به عنوان فرزند و جانشین امام یازدهم علیه السلام بود. در عصر غیبت صغری با توجه به ظهور فرقه‌های

جدید و مدعیان دروغین، آن چه بیش از همه اهمیت داشت تثبیت امامت آن حضرت و ایجاد آگاهی عمومی نسبت به این امر در میان شیعیان بود و از آن جا که در آغاز غیبت، نائبان و وکیلان امام، ناچار به رعایت تقیه شدید و پنهان نگاه داشتن حقیقت بودند، دیدارهای مستقیم امام (عج) با شیعیان، بهترین راه برای تبیین مسأله امامت تلقی گردید. این اقدام به خصوص برای شیعیانی که در شهرهایی غیر از بغداد و سامرا، و دور از محل سکونت نائبان خاص به سر می بردند، اهمیت بیشتری داشت. این قبیل دیدارها، از اولین روزهای غیبت آغاز شد و نخستین آن ها دیدار شیعیان قم، چند روز پس از شهادت امام عسکری علیه السلام بود که در خانه ای در سامرا صورت گرفت.^۱ چندی بعد ابوسعید غانم هندی، در بغداد دیداری با امام (عج) داشت. او از مردمان کشمیر بود که در بلخ به دست حسین بن اشکیب، عالم و متکلم سمرقندی اسلام آورده، مذهب تشیع را پذیرفت و سپس به قم آمد و بعد روانه بغداد شد تا از امام (عج) نشانه ای بیابد. او در سال ۲۶۴ق به بغداد رسید و پس از مدتی اقامت در این شهر، با راهنمایی فرستاده امام، در خانه ای با آن حضرت دیدار کرد.^۲

گاه اتفاق می افتاد که امام (عج) در موسم حج، خود را به برخی از شیعیان طالب حقیقت معرفی می کرد که از آن جمله ابراهیم بن مهزیار و حسن بن وجناء بودند.^۳ یکی دیگر از شیعیان که در ایام حج با امام (عج) دیدار کرده بود و می گفت که آن حضرت فرمود: «وی مهدی و همان کسی است که جهان را از عدل و داد پر می کند و زمین هیچ گاه خالی از حجت الهی نخواهد بود.»^۴ شیخ صدوق

۱. صدوق، همان، ص ۴۷۸.

۲. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۴.

۳. صدوق، همان، ص ۴۴۰ و ۴۴۵.

۴. همان، ص ۴۴۴.

دیدارهای دیگری از این قبیل را ذکر کرده است.^۱

مسأله دیگری که در دیدارهای امام (عج) با شیعیان مورد توجه قرار داشت، تعیین و معرفی نائبان و وکیلان بود. غیبت امام (عج)، شیعیان را دچار سردرگمی و یلا تکلیفی می‌کرد و حتی بسیاری از وکیلان امام عسکری علیه السلام، در شهرهای مختلف از حقیقت امر اطلاعی نداشتند. نائب امام، عثمان بن سعید و وکیلان بغداد نیز ناگزیر بودند برای حفظ جان امام و پنهان ساختن وجود آن حضرت تقیه کرده، سکوت نمایند. در چنین شرایطی امام شخصاً برای راهنمایی شیعیان و وکیلان پدرش، اقدام می‌نمود و در دیدارهایی که توسط فرستادگان خود با برخی شیعیان ترتیب می‌داد، مسأله نیابت را تبیین، و وکیلان خود را معرفی می‌کرد. سعد بن عبدالله می‌گوید که عده‌ای از شیعیان قمی از جمله حسن بن نصر، پس از شهادت امام عسکری علیه السلام درباره کار وکیلان دچار تردید شدند و او برای آگاهی از حقیقت امر راهی بغداد گردید و در آن جا پس از دیدار با چند تن از وکیلان، از طریق نامه‌ای که به دست او رسید، موفق شد در خانه‌ای با امام (عج) ملاقات کند و امام به او فرمود که در کار وکیلان شک و تردید به خود راه ندهد.^۲ امام هم‌چنین در دیداری که با قمی‌ها داشت، به آن‌ها اعلام کرد که شخصی را در بغداد تعیین می‌نماید که بعد از آن اموالشان را به او بسپارند و نامه‌های امام علیه السلام را از او بگیرند.^۳ این شخص همان عثمان بن سعید، نائب اول امام بود. هدف دیگری که امام در دیدار با شیعیان دنبال می‌کرد، جنبه آموزشی و تعلیمی داشت. او در این دیدارها به رفع مشکلات و مسائل علمی و آموزش تعالیم دینی توجه می‌نمود. به طور قطع نائبان خاص، که باب علم امام علیه السلام بودند، برای بهره‌گیری از منبع علم آن حضرت

۱. همان، ص ۴۴۱.

۲. کلینی، همان، ص ۴۵۵.

۳. صدوق، همان، ص ۴۷۸.

بارها با وی دیدار داشتند. اگرچه گزارش‌هایی از این دیدارها به دست نرسیده است، لیکن در گفتار نائبان بارها تصریح شده که امام دوازدهم (عج) را دیده‌اند.^۱ گذشته از نائبان خاص، امام (عج) در دیدار با برخی از شیعیان، به بیان برخی مطالب علمی پرداخته یا به سؤالات آنان پاسخ می‌گفت، که از جمله این ملاقات ابراهیم بن مهزیار است. او وکیل امام یازدهم بود که پس از شهادت آن حضرت برای آگاهی یافتن از مسأله جانشینی و امامت پس از او، به حج رفت تا با شیعیان و نزدیکان حضرت دیدار کند. در مکه فرستاده امام دوازدهم (عج) نزد او آمد و وی را به محل اقامت امام برد. در این دیدار، امام کلیاتی درباره مسأله امامت و این که زمین هیچ‌گاه بدون حجت الهی نخواهد بود، بیان فرمود و به سؤالات او پاسخ گفت.^۲ امام علیه السلام در دیدارهایی دیگر، با توجه به موقعیت و توان علمی شیعیان مطالبی به آن‌ها می‌آموخت؛ ابونعیم انصاری نقل می‌کند که در سال ۲۹۳ ق، همراه سی تن از شیعیان، در مکه امام دوازدهم (عج) را ملاقات نمودند، اما آن حضرت را نشناختند. امام برخی دعاهایی را که ائمه علیهم السلام در مواقع مختلف قرائت می‌کردند به آن‌ها آموخت و سپس از میان آنان رفت و آن‌گاه بود که دریافتند او امام دوازدهم (عج) است.^۳ به هر حال گزارش‌های مکرر به دست رسیده از شیعیان در این دوران، حاکی از این است که آنان از طریق دیدارهایی که امام خود زمینه آن را فراهم می‌ساخت، با آن حضرت ارتباط می‌یافتند. در حقیقت با غیبت امام راه ارتباط و تماس مستقیم شیعیان با امام مسدود شد، لیکن ارتباط آن حضرت با شیعیان هم‌چنان برقرار بود و هیچ‌گاه از قطع کامل این ارتباط سخن به میان نمی‌آورد، بلکه به استمرار و ادامه آن‌ها اشاره می‌نمود. حسن بن وجناء، ضمن

۱. همان، ص ۴۲۵ و ۴۴۰ و ۴۴۱.

۲. همان، ص ۴۴۵.

۳. همان، ص ۴۷۱.

بیان دیداری که با امام علیه السلام داشت می‌گوید: «گفتم: مولای من! آیا پس از این شمارا نمی‌بینم؟ او فرمود: هرگاه خدا بخواهد.»^۱

پیدا است که امام علیه السلام امکان دیدار با خود را نفی نکرده بلکه آن را به خواست و اراده خداوند منوط ساخته است. با توجه به شواهد و قرائن، به نظر می‌رسد که بیشتر این دیدارها در نیمه نخستین عصر غیبت صغری صورت گرفته است؛ تقریباً زمانی که می‌بایست موقعیت نایبان خاص و وکیلان امام علیه السلام در میان شیعیان کاملاً تثبیت می‌شد و آگاهی عمومی کافی درباره مسأله امامت و عملکرد نایبان خاص پدید می‌آمد.

ارتباط‌های مکاتباتی

امام علیه السلام علاوه بر ارتباط‌های مستقیم مذکور، از طریق ارسال نامه‌هایی نیز با شیعیان در ارتباط بود. این نامه‌ها از طریق نایبان خاص و وکیلان یا فرستادگان امام علیه السلام به دست افراد مورد نظر می‌رسید. محتوای نامه‌ها تقریباً در بردارنده همان نکاتی بود که امام علیه السلام در دیدارهای خود با شیعیان بیان می‌فرمود؛ افزون بر این که در نامه‌های امام علیه السلام که به دست شیعیان می‌رسید، درباره اموالی که به ناحیه مقدسه می‌فرستادند و کیفیت و کمیت آن‌ها، مطالبی تذکر داده می‌شد.^۲ هم‌چنین نامه‌هایی به دست وکیلان و افراد مورد اعتماد می‌رسید که آن‌ها را از اوضاع سیاسی و گاه خطرانی که آنان را تهدید می‌کرد، آگاه می‌ساخت، از جمله زمانی که عبیدالله بن سلیمان وزیر، تصمیم گرفته بود تا وکلای امام در بغداد را دستگیر کند و برای این کار حيله‌ای اندیشیده بود، نامه‌ای به دست بعضی از وکیلان رسید که آن‌ها را از گرفتن اموال از شیعیان و مراجعه کنندگان و اظهار این که وکیل امام هستند، منع کرده بود.^۳ بار دیگر وقتی خلیفه المعتمد عباسی در صدد برآمد تا بر

۱. همان، ص ۴۴۴.

۲. همان، ص ۴۹۸ و ۴۹۹ و کلینی، همان، ص ۴۶۱ - ۴۶۲.

۳. کلینی، همان، ص ۴۶۶.

زائران قبور ائمه علیهم السلام در کاظمین سخت بگیرد امام در نامه‌ای شیعیان را از رفتن به زیارت نهی نمود.^۱ در نامه‌هایی دیگر، امام علیه السلام نسبت به انحرافات مذهبی، فرقه‌ها و مدعیان دروغین تذکر می‌داد که مهم‌ترین آن‌ها نامه‌ای بود که حکم ارتداد شلمغانی و عده‌ای از مدعیان دروغین نیابت را بیان کرد.^۲ بخش دیگر نامه‌ها، پاسخ به سؤالاتی بود که شیعیان، از طریق ارسال نامه خواستار جواب آن‌ها شده بودند. در حقیقت این تنها راه ممکن برای شیعیان، برای ارتباط با امام علیه السلام تلقی می‌گردید. در شرایط خاص دوران غیبت، که انحرافات مذهبی و پیدایش فرقه‌های جدید و ظهور مدعیان دروغین و القای شبهات از طرف مخالفان و معاندان به شدت رواج داشت، طبیعی بود که عالمان و اندیشمندان شیعه با مشکلات اعتقادی و مسائل علمی بسیار روبرو، و نیازمند یافتن پاسخ‌هایی متقن و محکم برای آن‌ها باشند و این امر جز از طریق ارتباط با امام میسر نمی‌شد، لذا نامه‌های متعددی از سوی عالمان شیعه برای امام ارسال می‌گردید که از طریق نایبان خاص به امام و جواب آن‌ها نیز توسط ایشان به دست صاحبانشان می‌رسید. این نامه‌ها، حاوی سؤالات بسیاری در ابواب مختلف اصول و فروع بودند و بخش عمده آن‌ها را سؤالات احکام و مسائل شرعی تشکیل می‌دادند که همواره مورد نیاز فقیهان و عموم مردم بود. از این قبیل نامه‌ها، می‌توان به نامه محمد بن جعفر اسدی اشاره کرد که خود از وکیلان امام علیه السلام به شمار می‌رفت. وی در نامه‌ای که برای امام فرستاد، از پاره‌ای مسائل فقهی پرسش کرده بود که جواب آن‌ها توسط محمد بن عثمان، نائب دوم امام، به دست او رسید.^۳ از همین قبیل، نامه اسحاق بن یعقوب است که بخشی از سؤالات مفصل آن به احکام شرعی و

۱. همان، ص ۴۶۷.

۲. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹.

۳. همان جا.

فقهی اختصاص یافته بود.^۱ به نظر می‌رسد که برخی فقیهان شیعه از این طریق، ارتباط دائمی با امام علیه السلام داشتند و در مسائل فقهی همواره از ایشان یاری می‌گرفتند. عبدالله بن جعفر حمیری، از عالمان ممتاز قم، یکی از کسانی بود که نامه‌های متعددی برای امام نوشت و همگی حاوی سؤالات فقهی بودند. از آن میان جواب چهار نامه مفصل او به دست رسیده است که در مجموع شامل ۶۰ سؤال همراه با جوابشان می‌باشد و دو نامه آخر در سال‌های ۳۰۷ و ۳۰۸ ق نوشته شده بودند.^۲ مسائل حمیری، که از فقیهان برجسته عصر خویش بود، بعدها در بین فقیهان شیعه معروف و مورد استناد شد. فقیهان شیعه علاوه بر طرح سؤالات فقهی که برای آنان پیش می‌آمد، در طی این مکاتبات، به تصحیح و تطبیق احکام و اخبار فقهی که در دست داشتند نیز اقدام می‌کردند و درباره درستی یا نادرستی آنها، از امام علیه السلام پرسش می‌نمودند. در مسائل حمیری به نمونه‌های چندی از این قبیل بر می‌خوریم. به عنوان مثال او در چند مورد، به خصوص در نامه چهارم، به اخبار فقهی اشاره می‌نماید که از امام پیشین برای وی نقل شده بود و او نسبت به صحت آنها پرسش می‌کند.^۳

بخش دیگر سؤالات به موضوعات اصولی و اعتقادی اختصاص داشت که اساسی‌ترین آنها درباره مسأله امامت و جانشینی امام یازدهم علیه السلام بود. از آن جمله نامه‌ای است که گروهی از شیعیان، احتمالاً شیعیان قزوین، برای امام علیه السلام فرستادند و سبب آن بحثی بود که میان ایشان و شخصی به نام ابن ابی‌غانم قزوینی روی داده و او اظهار داشته بود که امام یازدهم علیه السلام بدون باقی گذاشتن فرزندی از دنیا رفته است. امام علیه السلام در جواب ایشان نامه‌ای مفصل فرستادند و در آن ضمن

۱. صدوق، همان، ص ۴۸۳.

۲. طبرسی، همان، ص ۳۰۱ - ۳۱۵.

۳. همان، ص ۳۱۳.

شکایت از گرفتار شدن شیعیان در حیرت و سرگردانی و مبتلا شدن به گمراهی و کجروی، تأکید کردند که حجت‌های الهی همواره جانشینانی داشته‌اند که یکی پس از دیگری به امر الهی قیام نموده‌اند و امام یازدهم علیه السلام نیز همانند دیگر امامان، پیش از وفاتش به فرزند خود، یعنی حضرت مهدی (عج)، وصیت کرده‌است و هر کس در این امر با آن حضرت منازعه کند یا مدعی چنین مقامی شود، بی‌شک ظالم و کافر می‌باشد.^۱ در ادامه، امام علیه السلام توضیحهایی به شیعیان می‌نماید و اظهار می‌دارد اگر مسأله غیبت نبود، اموری بر آنان آشکار می‌شد که هر شک و تردیدی را در این باره از بین می‌برد. در همین راستا مشاهده می‌کنیم که امام در برخی نامه‌هایش به اموری اشاره می‌فرمود که گواه بر صدق و صحت امامت ایشان باشد، مانند خبر دادن از امور پنهانی، که فقط صاحبان نامه‌ها از آن باخبر بودند و یا اطلاع دادن از زمان مرگ برخی از شیعیان و...^۲

از موضوعات مهم دیگر که در مکاتبات میان شیعیان با امام علیه السلام مطرح می‌شد و وابستگی مستقیم با موضوع امامت داشت مسأله غیبت بود که پرسش‌ها و مشکلات بسیاری به همراه می‌آورد. در اغلب نامه‌هایی که امام علیه السلام در پاسخ به شیعیان می‌فرستاد به نحوی به این موضوع اشاره شده‌است. بدیهی‌است که موضوع غیبت، اساسی‌ترین مشکل شیعیان در این زمان محسوب می‌گردید که هم به لحاظ اعتقادی آنان را دچار مشکلاتی ساخته و هم به لحاظ مرجعیت دینی و علمی سختی و تنگنایی را برایشان پدید آورده بود، لذا امام علیه السلام در نامه‌های متعددی به سؤالات ایشان در این باب پاسخ می‌داد. در نامه‌ای که اسحاق بن

۱. طبرسی، همان، ص ۲۷۷.

۲. به عنوان مثال، نامه‌ای که در جواب احمد بن ابی‌روح صادر شد در آن توضیحاتی درباره اموال ارسالی او داده شده بود (بحار، ج ۵۱، ص ۲۹۵ به نقل از الخراج راوندی) و یا نامه‌ای که برای نائب چهارم صادر گردید و خبر فوت وی را متذکر شده بود. طبرسی، همان، ص ۲۹۷.

یعقوب برای امام ارسال داشت، پرسش‌هایی در این باره مطرح کرده بود. در پاسخ‌های امام به نامه اسحاق بن یعقوب، به چند نکته اساسی اشاره شده است:^۱ نخست زمان ظهور، که فقط خداوند از آن آگاه است و کسانی که زمانی برای آن مشخص می‌کنند دروغ‌گویانند.^۲

دوم مرجعیت علمی و دینی، که امام علیه السلام در حل مشکلات و مسائل شرعی شیعیان را به راویان حدیث و در واقع فقیهان شیعه، از آن رو که همان روایت کنندگان احادیث ائمه علیهم السلام بودند، ارجاع داده است.^۳

سوم علت غیبت، که در آن به بیعت و سلطه طاغوت‌ها بر امامان علیهم السلام اشاره شده و این که غیبت امام دوازدهم (عج) برای آن است که چنین بیعت و سلطه‌ای برگردن ایشان نباشد و نیز اشاره به این که یکی از علل غیبت عملکرد ناشایست مردم بوده است. چهارم چگونگی بهره‌مندی از وجود امام غایب، و این که امام در دوره غیبت همچون خورشیدی است که در پس ابر پنهان شده باشد و در عین پنهان بودن از انظار، اثرات وجودی خود را بر عالم دارد.

پنجم مسأله انتظار و درخواست از خداوند برای ظهور امام علیه السلام، که گشایش کار شیعیان در همین امر است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، این‌ها اساسی‌ترین سؤالات در موضوع غیبت امام هستند که شیعیان با آن روبرو بودند و نیازمند پاسخ‌هایی که شک و تردید خویش را برطرف سازند و هم بتوانند در مقابل منکران و مخالفان، به آن‌ها استدلال و استناد جویند. در حقیقت این‌ها سؤالات اساسی هستند که حتی امروزه مطرح و مورد نظر می‌باشند.

۱. طبرسی، همان، ص ۲۸۱ - ۲۸۴.

۲. «و اما ظهور الفرج فانه الى الله و كذب الوقاتون...».

۳. «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة احاديثنا فانهم حجتى عليكم و انا حجة الله.».

موضوع دیگری که در کنار مسأله غیبت مطرح می‌شد، شناخت نائبان و وکیلان امام علیه السلام بود. البته شیعیان از سال‌ها قبل، از وجود وکیلان ائمه علیهم السلام آگاهی داشتند و اگر در شناخت آن‌ها و یا وثاقت و اعتمادشان دچار تردید می‌شدند، با مراجعه به امامان علیهم السلام به آگاهی و یقین لازم می‌رسیدند. همین مشکل در زمان غیبت، به سبب شرایط خاص آن و عدم حضور امام، با شدت بیشتر بروز کرده بود و ظهور مدعیان دروغین بر شدت آن می‌افزود، لذا در نامه‌هایی که شیعیان برای امام می‌فرستادند، سؤالاتی در این موضوع نیز مطرح می‌کردند. در پاسخ سؤالات اسحاق بن یعقوب، مطالبی در این خصوص وجود دارد که امام علیه السلام نیابت عثمان بن سعید و پسرش محمد را تأیید نموده و از محمد بن شاذان، یکی از وکیلان آن حضرت، به نیکی یاد کرده است.^۱ هم‌چنین در نامه‌ای که برای احمد بن ابی روح فرستاده شده بود، یکی از وکیلان امام در بغداد به نام حاجز، به او معرفی گردیده بود.^۲ در همین راستا ظهور مدعیان دروغین، از مشکلاتی بود که شیعیان بنا آن روبرو می‌گردیدند. بیشتر به نامه‌ای اشاره شد که امام علیه السلام درباره گروهی از این افراد فرستاده بود، اما مسأله‌ای که بیشتر در نامه‌ها و سؤالات ارسالی شیعیان به چشم می‌خورد، قضیه جعفر، پسر امام هادی علیه السلام، و عموی امام دوازدهم (عج) است که مدعی امامت و جانشینی حضرت عسکری علیه السلام شده بود و عده‌ای، حتی از شیعیان خاص و اصحاب آن حضرت، گرد او را گرفته بودند. به نظر می‌رسد این قضیه انحراف شدید و عمیقی را در میان شیعیان پدید آورده بود، زیرا در مکاتبات مذکور توجه خاصی به آن شده است. احمد بن اسحاق اشعری، از فقیهان ممتاز

۱. طبرسی، همان، ص ۲۸۱.

۲. راوندی، الخرائج و الجرائح، ص ۲۵۱ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۵. هم‌چنین در جواب نامه‌ای که محمد بن یوسف چاچی فرستاده و درباره وکیل امام پرسش کرده بود امام وی را به یکی از وکیلان ری، ابوالحسن اسدی، ارجاع داده. همان، ص ۲۹۴.

قم، در نامه‌ای خطاب به امام دوازدهم (عج) اظهار داشته بود که جعفر، ضمن نامه‌ای که برای وی فرستاده ادعا کرده او جانشین برادرش، امام عسکری علیه السلام، است و علوم دینی و شرعی در نزد اوست. وی نامه جعفر را همراه نامه خود، ارسال کرده بود. امام علیه السلام در جواب وی، طی نامه‌ای ضمن تذکر به مسأله حجت‌های الهی و ارسال رسل، به شرایط امامت، از جمله عصمت و داشتن دلیل و بیته و علم، اشاره می‌کند و اظهار می‌نماید که جعفر نه علم دین دارد و نه پرهیز از معاصی، و اگر حجت و دلیلی بر درستی ادعای خویش داشته باشد باید ارائه دهد.^۱ هم‌چنین در نامه‌ای که در جواب گروهی از شیعیان فرستاده شد ضمن تأکید بر امامت و جانشینی امام دوازدهم (عج)، اشاره شده بود که جعفر مدعی مقامی است که از آن او نمی‌باشد.^۲ در نامه‌ای که به دست احمد بن ابی‌روح رسید، امام تأکید کرده بود که بار دیگر، گرفتار ادعاهای جعفر نشود.^۳

این گونه برخورد با انحرافات فقط به مسأله امامت منحصر نمی‌شد، بلکه مقابله با اندیشه‌های غلوآمیز، که خطر آن کمتر از انحرافات فرقه‌ای نبود، نیز مورد توجه امام علیه السلام و عالمان شیعه قرار داشت؛ چنان‌که در مکاتبات مذکور به مواردی از آن‌ها می‌خوریم. حسین بن روح، نایب سوم نقل می‌کند که محمد بن علی کرخی، نامه‌ای برای امام علیه السلام فرستاده بود. در جوابی که برای او آمد امام علیه السلام پاره‌ای از عقاید غلوآمیز، مثل شریک بودن امامان در علم و قدرت خداوند، آگاهی از غیبت و مقام ربوبیت را که غالیان به ائمه علیهم السلام نسبت می‌دادند، رد کرده و از کسانی که به چنین عقایدی باور داشتند، اظهار برائت و بیزاری نموده بود.^۴

۱. طبرسی، همان، ص ۲۷۹.

۲. همان، ص ۲۷۷.

۳. مجلسی، همان، ص ۲۹۵.

۴. طبرسی، همان، ص ۲۸۰.

هم چنین در جواب نامه اسحاق بن یعقوب بیان شده، کسانی که قائل به زنده بودن امام حسین علیه السلام هستند دچار کفر و گمراهی شده‌اند و نیز در آن اشاره شده که ابوالخطاب محمد بن ابی زینب^۱ یکی از سران غلات، و پیروانش گمراه و ملعون می‌باشند و از همنشینی با پیروان و هم عقیده‌های او باید پرهیز کرد.^۲

هم چنین گروهی از شیعیان، که در مسأله خلق و رزق، دچار شک و تردید گردیده بودند، که آیا خداوند آفریدن و روزی دادن خلایق را به امامان واگذار کرده است یا نه، طی نامه‌ای از طریق محمد بن عثمان، خواستار جواب شده بودند و جواب ایشان در طی نامه‌ای به طور مختصر و روشن بیان گردید؛ بدین مضمون که خلق و رزق بندگان در اختیار خداوند است و ائمه علیهم السلام فقط در خصوص کیفیت آن از خداوند درخواست می‌کنند.^۳

بدین ترتیب در طی غیبت صغری ارتباط شیعیان با امام علیه السلام، از طریق نامه نگاری حفظ شد و امام علیه السلام از این طریق به راهنمایی و ارشاد شیعیان می‌پرداخت. بدیهی است که این ارتباط‌ها نقش بسزایی در کاهش تنش‌ها و مشکلات به وجود آمده از غیبت امام داشت.

درباره هدایتگری امام علیه السلام از طریق نائبان و وکیلان، در ادامه به طور مفصل گفتگو خواهد شد.

ج) نائبان خاص، سفیران امام

سیستم وکالت از دیرباز در جامعه شیعه متداول بود. این امر تحت تأثیر عوامل

۱. ابوالخطاب محمد بن ابی زینب مقلاص کوفی از اصحاب امام یاقر و امام صادق علیه السلام بود ولی قائل به امامت اسماعیل پسر امام صادق شد و سپس دعوی نبوت کرد و عقاید غلوآمیزی اظهار داشت که امام صادق او را لعنت کردند.

۲. طبرسی، همان، ص ۲۸۱.

۳. طبرسی، همان، ص ۲۸۴.

چندی قرار داشت که مهم‌ترین آن‌ها، گسترش و پراکندگی جامعه شیعی و عدم امکان دسترسی مستقیم همگان به امام و نیز محدودیت عملکرد و روابط ائمه علیهم‌السلام با شیعیان محسوب می‌شد. در قرن دوم هجری، جامعه شیعی به نحو چشمگیری در نواحی مختلف سرزمین‌های اسلامی گسترش پیدا کرد و شیعیان با روندی روبه‌تزايد در شهرهای گوناگون تجمع یافتند. این مجامع شیعی، به‌طور طبیعی نیازمند ارتباط با امامان علیهم‌السلام بودند تا مسائل دینی خویش را فرا گرفته، مشکلات خود را حل و فصل کنند و در ضمن اموال خمس و زکات خود را نیز به امام بسپارند، اما دوری راه‌ها و بُعد مسافت، این امکان را برای همگان فراهم نمی‌ساخت، از این رو، این امور معمولاً توسط افرادی که به عنوان نماینده از سوی شیعیان یک شهر یا ناحیه انتخاب شده و به حضور امام می‌رسیدند، انجام می‌گردید. مشابه همین اقدام از سوی ائمه علیهم‌السلام نیز با تعیین وکیلانی برای شهرها و نواحی مختلف صورت می‌گرفت و این امر به جهت محدودیت ارتباط رسمی و مستقیم امامان علیهم‌السلام با شیعیان بود. بخشی از این محدودیت‌ها از جانب عباسیان بر ائمه علیهم‌السلام تحمیل می‌شد و بخش دیگر به واسطه تقیه امامان علیهم‌السلام و به جهت پرهیز از خطرات و تهدیداتی که از طرف حکومت متوجه ایشان و شیعیان بود، اعمال می‌گردید. در زمان امام صادق علیه‌السلام و با اقدامات ایشان، این سیستم به صورت نظام سازمان یافته‌ای درآمد. امام علیه‌السلام با توجه به ضرورت این امر، افرادی را به عنوان وکیل از جانب خویش تعیین می‌کرد تا همان وظایف را انجام دهند. این کار مزیت دیگری نیز داشت و آن کاهش رفت و آمد شیعیان از شهرهای مختلف و تماس مستقیم آنان با امام علیه‌السلام بود که در جو سیاسی آشفته‌ای که منصور خلیفه عباسی علیه شیعیان ایجاد کرده بود، در جهت حفظ جان امام و شیعیان می‌توانست مفید باشد.

در زمان امام کاظم علیه السلام، با توجه به اعمال فشارهایی که نسبت به ایشان صورت می گرفت، فعالیت و کیلان افزایش و گسترش یافت، با این حال امام علیه السلام و وکلای آن حضرت بیش از هر چیز تلاش داشتند تا مانع آگاهی عباسیان از این سیستم شوند. با آغاز قرن سوم هجری وضعیت شیعیان به گونه ای دشوارتر تغییر کرد. احضار امام جواد علیه السلام به بغداد و پس از آن اسکان امام هادی و امام عسکری علیه السلام در شهر سامرا به منظور تحت نظر داشتن و ایجاد محدودیت برای ایشان، ارتباط ائمه علیهم السلام با شیعیان را بسیار کاهش داد. از سوی دیگر امامان علیهم السلام نیز به دو جهت، سیاست کاهش تماس مستقیم با شیعیان را دنبال می کردند؛ نخست به جهت تقیه و جلوگیری از ایجاد سوءظن نسبت به شیعیان در دربار عباسی و دیگری به جهت زمینه سازی و ایجاد آمادگی ذهنی و روانی برای دوران غیبت، از این رو امام هادی علیه السلام در طول دوران امامتش (۲۲۰ - ۲۵۴ ق) بیش از هر چیز، به تنظیم نظام وکالت همت داشت. آن حضرت با تعیین افرادی که صلاحیت لازم را دارا بودند و نیز از طریق مکاتبات مستمر، و در عین حال مخفیانه، به رهبری جامعه شیعه می پرداختند و هر چه زمان غیبت نزدیک تر می شد، نظام وکالت قوت بیشتری می یافت. در زمان امام عسکری علیه السلام وضعیت به گونه ای بود که بیشتر ارتباط امام از طریق وکیلانش انجام می گردید. حتی گاهی امام، نمایندگان و فرستادگان شیعیان را که به سامرا و بغداد می آمدند، به وکیلان خود در این شهرها ارجاع می داد. با آغاز دوران غیبت، نظام وکالت در قالب جدید خود یعنی نیابت تکامل یافت. در این دوران امام دوازدهم، فعالیت های خود را بدون حضور مستقیم در جامعه دنبال می کرد و جامعه شیعه را از طریق نماینده برگزیده خود که سفیر یا نائب خاص امام نامیده می شد، رهبری می نمود. نایبان خاص در واقع وظیفه داشتند اقدامات لازم را در جهت رهبری جامعه شیعه با توجه به دستورات صادره

از جانب امام علیه السلام انجام دهند. در وهله اول، یکی از مهم ترین وظایف نائبان خاص، مخفی نگاه داشتن نام و محل زندگی امام و حتی مسأله ولادت و جانشینی ایشان بود، به طوری که حتی سایر شیعیان را نیز از اظهار آگاهی و اطلاع از این امور یا تلاش در آشکار ساختن حقیقت این امور بر حذر می داشتند و به آنان توصیه می کردند تا در پی یافتن و ظاهر ساختن حقایق این مسائل نباشند، چنان که از سیره عملی عثمان بن سعید نایب اول به خوبی پیداست. این اقدامات به جهت خنثی ساختن فعالیت های دستگاه حکومتی برای یافتن جا و مکان امام دوازدهم انجام می شد. عثمان بن سعید در گفتگویی با یکی از شیعیان به او چنین توصیه می کند:

از این که به دنبال این امر بگردی پرهیز کن؛ زیرا به نظر این قوم این تسل منقطع شده است.

و در جای دیگر با بیان این که حکومت می پندارد امام عسکری بدون فرزند از دنیا رفته است، بر مخفی داشتن امر امام دوازدهم تأکید می کند.^۱

در عین حال نائبان خاص وظیفه داشتند وجود امام دوازدهم را برای شیعیان و افراد مورد اعتماد، به اثبات برسانند تا جامعه شیعه را از حیرت و سرگردانی و نیز از تمایل به انحرافات و فرقه های ساختگی جدید بازدارند و این امر خود مستلزم رد و ابطال عقاید و اقوال فرقه های مذکور و بیان عقاید درست و برحق بود. سایر وظایف نائبان حل و فصل مشکلات و مسائل دینی مردم و تحویل گرفتن وجوه شرعی؛ همچون خمس و زکات و تحویل به ناحیه مقدسه محسوب می گردید که این عمل از طریق وکلایی که در شهرها معین می شدند، صورت می گرفت.

۱. طوسی، الغیبه، ص ۱۴۷.

فعالیت نایبان و وکیلان، تحت نظارت مستقیم امام علیه السلام انجام می پذیرفت، امام علیه السلام با مراقبت دقیق بر عملکرد ایشان از ایجاد هرگونه انحراف و کجروی در جامعه شیعه جلوگیری می کرد، کما این که نسبت به سایر علما و فقیهان شیعه نیز همین مراقبت و نظارت وجود داشت و هرگونه انحراف و یا لغزشی، در صورت وقوع، به اطلاع آن ها می رسید. قضیه حسن بن فضل بن یزید یمانی از این قبیل است. او که می گوید:

پدرم با خط خودش نامه ای به ناحیه مقدسه نوشت و جواب آن باز آمد. سپس نامه ای به خط من ارسال کرد که جواب آن هم رسید. پس از آن نامه ای به خط یکی از فقیهان بزرگوارمان فرستاد اما جواب نیامد. پس از بررسی در علت آن دریافتیم که این مرد به مذهب قرمطیان در آمده است.^۱ و همین طور اگر شبهه و شک و تردیدی درباره سیستم وکالت و یا در مورد بعضی از وکلا برای شیعیان پدید می آمد، امام علیه السلام به حل آن اقدام می فرمود. یکی از شیعیان نقل می کند که:

درباره عملکرد حاجز بن یزید تردید نمودم [حاجز از وکلا امام در بغداد بود]. مالی را جمع کردم و به سامرا راهی شدم. در آن جا نامه ای به دست من رسید به این مضمون که درباره ما و کسی که به امر ما قیام کرده است، هیچ شکی نیست. آن چه همراه توست به حاجز بن یزید بسپار.^۲

از سوی دیگر امام علیه السلام اوضاع سیاسی و فعالیت های دستگاه حکومتی را به دقت تحت نظر داشت و از این طریق برای حفظ و صیانت جامعه شیعه و مصون داشتن شیعیان، اقدامات پیشگیرانه ای را که شرایط خاص سیاسی اقتضا می کرد، به نایبان و وکیلان توصیه می فرمود. حسین بن حسن علوی در گزارش مفصل

۱. طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶۳.

۲. همان، ص ۲۶۵ و کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۲۷.

خود به یکی از این موارد اشاره می‌کند. او می‌گوید:

خبرچین‌های عبیدالله بن سلیمان وزیر، به او خبر دادند که امام علیه السلام وکیلانی دارد که اموال شیعیان در نزد آن‌ها جمع می‌شود. خبرچین‌ها نام وکیلان، در نواحی مختلف را نیز به او اعلام کردند و وزیر تصمیم گرفت آن‌ها را دستگیر کند؛ اما اطرافیان وزیر او را از این کار باز داشتند و پیشنهاد نمودند تا افراد ناشناسی را همراه با اموالی به نزد ایشان بفرستند و هر کدام از آن‌ها که اموال را پذیرفت او را دستگیر کنند. این خبر پیش از آن که به وکیلان امام برسد، فرمانی از امام علیه السلام صادر شد که از هیچ کس مالی را نستانند و در این باره اظهار بی‌اطلاعی کنند؛ اما وکلا علت این امر را ندانستند. روزی مردی ناشناس نزد محمد بن احمد بن جعفر قسطن آمد و گفت: من مالی دارم و می‌خواهم آن را به امام برسانم. محمد گفت: اشتباه کردی، من چیزی در این باره نمی‌دانم. او پیوسته اصرار می‌ورزید و محمد اظهار بی‌اطلاعی می‌نمود [در دیدار با دیگر وکیلان نیز]. جاسوس‌های وزیر تلاش بسیاری به کار بستند؛ اما وکلا به واسطه فرمان امام امتناع و انکار می‌کردند؛ بدین ترتیب به یک نفر از وکیلان هم دست نیافتند و حيلة آنان کارگر نشد.^۲

واقعه دیگری را علی بن محمد نقل می‌کند. او می‌گوید:

فرمانی از امام علیه السلام صادر گردید که براساس آن، زیارت قبور امام کاظم و امام جواد علیه السلام و زیارت کربلا نهی شده بود و ما علت آن را ندانستیم. پس از یک ماه وزیر، [یکی از شیعیان، به نام] باقطنی را احضار نمود و به او گفت: به نزد بنی فرات و خاندان بُرسی برو و به ایشان بگو قبور قریش [امام کاظم و امام جواد علیه السلام] را زیارت نکنند، زیرا خلیفه دستور داده هر کس به زیارت آن‌ها برود شناسایی و دستگیر شود.^۳

۱. وی از وکیلان و دستیاران سرشناس در عصر دو نائب اول بود.

۲. کلینی، همان، ص ۴۴۰ و طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶۷.

۳. کلینی، همان، ص ۴۴۱ و مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۶۷.

بدین ترتیب سیستم نیابت با نظارت دقیق امام علیه السلام به کار خود ادامه می داد و با راهنمایانهای آن حضرت به اداره جامعه بزرگ شیعه در عصر غیبت می پرداخت. در طول این مدت چهار نفر به عنوان نائب خاص امام علیه السلام معرفی و تعیین گردیدند که تنها راه ارتباط شیعیان با امام علیه السلام بودند و حتی نامه های آنها از طریق این نائبان به دست امام می رسید. به جز این چهارتن که نواب اربعه خوانده شده اند و در رأس نظام نیابت قرار داشتند، وکیلان متعددی هم در شهرهای مختلف معین می گردیدند که رابط شیعیان و نائبان خاص بودند. در این جا به طور اختصار به پاره ای از اقدامات هر یک از نائبان چهارگانه و وضعیت جامعه شیعه در دوران ایشان اشاره می شود.

۱. نائب اول و حوادث دوران او (۲۶۰ - حدود ۲۶۷ ق)

اولین نائب خاص امام علیه السلام، عثمان بن سعید عمری است. او در شهر سامرا به روغن فروشی اشتغال داشت و لذا به لقب سَمَّان (روغن فروش) مشهور شده بود. او تحت پوشش شغل خود، فعالیت های دینی و مسأله وکالت و نیابت خود را پنهان نگه می داشت. وی از اصحاب امام هادی علیه السلام و وکیل آن حضرت بود به طوری که آن حضرت او را به عنوان فردی موثق و مورد اعتماد به اصحاب خود معرفی می کرد.^۱ او پس از رحلت امام هادی علیه السلام وکیل امام عسکری علیه السلام شد. هنگامی که گروهی از شیعیان یمن به خدمت امام علیه السلام رسیده بودند، آن حضرت به عثمان مأموریت داد تا اموالی را که آنها آورده اند، تحویل بگیرد و سپس وی را به عنوان وکیل خود به آنها معرفی نمود و اعلام کرد که پسر وی محمد نیز وکالت امام دوازدهم را بر عهده خواهد داشت.^۲ علاوه بر این، حضرت در جمعی از شیعیان مسأله نیابت عثمان، پس از رحلت خویش را مطرح نموده بود. بنا به این خبر، امام علیه السلام در حضور چهل نفر از شیعیان مورد اعتماد، جانشین خود را معرفی کرد و

۱. طوسی، الغیبه، ص ۲۱۵.

۲. همان، ص ۲۱۶ و ۲۳۰.

اظهار داشت که آن‌ها دیگر مهدی علیه السلام را نخواهند دید و از آنان خواست تا در طول دوران غیبت امام دوازدهم از عثمان نماینده او پیروی کنند.^۱ با رحلت امام عسکری، عثمان به ظاهر کار تغسیل و تکفین امام علیه السلام را به عهده گرفت و جسد آن حضرت را دفن نمود.^۲

دوران ثبات عثمان بن سعید به لحاظ این که سال‌های اولیه غیبت امام علیه السلام بود، دشواری‌های خاصی داشت. نخستین مشکل او اقدام وسیع حکومت برای دستیابی به امام علیه السلام، و یا یافتن نشانه‌ای از وجود آن حضرت بود. این اقدامات را معتمد خلیفه عباسی از زمانی آغاز کرد که خبر بیماری امام عسکری علیه السلام به او رسید و او عده‌ای را تحت عنوان طیب و نگهبان به خانه آن حضرت فرستاد تا آن جا را تحت مراقبت داشته باشند. با شهادت امام عسکری علیه السلام خلیفه دستور داد که خانه ایشان به دقت بررسی شود، حتی بانوان و کنیزان امام نیز تحت نظر قرار گرفتند تا معلوم گردد که هیچ یک باردار نیستند و پس از آن اموال امام را تقسیم و خانه را مهر و موم کردند^۳ و قضیه خاتمه یافته تلقی شد، ولی چند روز بعد گروهی از شیعیان قم که از رحلت امام بی اطلاع بودند، برای پرداخت وجوه شرعی به سامرا آمدند و توسط شخصی به وکیلان امام معرفی شدند و به حضور امام رفته اموالشان را تحویل دادند. این خبر به معتمد عباسی رسید و او بار دیگر جستجو را برای یافتن امام علیه السلام آغاز کرد. به دستور او خانه امام و خانه‌های همسایه‌های ایشان بازرسی شد، ولی این بار هم به نتیجه‌ای نرسیدند.^۴ اقدامات بی نتیجه حکومت برای یافتن نشانه‌ای از امام مهدی علیه السلام و رعایت شدید تقیه و احتیاط از

۱. همان، ص ۲۳۱ و صدوق، کمال الدین، ص ۴۳۵.

۲. طوسی، همان، ص ۲۱۹.

۳. کلینی، همان، ص ۵۰۵ و صدوق، همان، ص ۴۱-۴۲ و طوسی، همان، ص ۱۳۱.

۴. طوسی، همان، ص ۱۵۷-۱۵۸.

جانب عثمان بن سعید موجب گردید که دستگاه حکومت یقین کند که امام عسکری علیه السلام فرزندی از خود بر جای نگذاشته است. عثمان بن سعید همین نکته را با احساس رضایت، در نامه‌ای به برخی از شیعیان اظهار می‌دارد و می‌گوید:

سلطان گمان می‌کند که ابو محمد، امام عسکری علیه السلام، بدون داشتن فرزندی از دنیا رفته است؛ از این رو ما ترک او تقسیم گردید و به کسی که در آن هیچ حقی نداشت، داده شد و او، امام، ساکت ماند و وکیلان او فعالیت‌های آن حضرت را بدون واهمه از توقف آن به واسطه تفتیش حکومت، انجام می‌دهند...^۱

این، نکته حائز اهمیتی بود که می‌توانست تا حدودی از جو اختناق و فشار بر شیعیان بکاهد. عثمان بن سعید با توجه به همین امر، پس از شهادت امام عسکری علیه السلام از سامرا کوچ کرد و به بغداد رفت. بدیهی است که او در سامرا به عنوان یک چهره شاخص شیعه شناخته می‌شد، ولی بغداد شهر بزرگی بود که از قصر حکومت عباسی در شهر سامرا فاصله داشت و عثمان به واسطه این که در این شهر کمتر شناخته شده بود، با آزادی بیشتری می‌توانست به فعالیت‌های خود ادامه دهد.

مشکل دیگری که با شهادت امام عسکری علیه السلام بروز کرد جعفر برادر امام علیه السلام بود. او از دوران جوانی و از زمان حیات پدرش حضرت هادی علیه السلام، دارای انحرافات اخلاقی بود، به گونه‌ای که در کلمات هر دو امام به آن اشاره شده است.^۲ با این حال امام عسکری علیه السلام با او مدارا می‌نمود و شاید این امر نیز به جهت آگاهی

۱. همان جا.

۲. رک: صدر، تاریخ غیبت صغری، ص ۲۴۴ - ۲۴۵. امام هادی اصحابش را از معاشرت با جعفر باز می‌داشت و درباره او فرموده بود: «تجنبوا ابنی جعفر فانه بمنزلة نمرود بن نوح الذی قال الله عزوجل فیه: قال نوح ان ابنی من اهلی قال الله یا نوح انه لیس من اهلیک انه عمل غیر صالح».

از حس جاه‌طلبی او بود.^۱ با رحلت حضرت عسکری علیه السلام، جعفر که قصد دست‌یابی به نظام و موقعیت برادر را داشت، خود را وصی و همه‌کاره آن حضرت جلوه داد. او به عنوان صاحب‌عزا بر در خانه امام می‌ایستاد و شیعیان که به منزل امام می‌آمدند به او تسلیت می‌گفتند. زمانی که کار غسل و کفن امام که به‌طور ظاهری توسط عثمان بن سعید صورت گرفت، پایان یافت، جعفر خود را آماده خواندن نماز بر جنازه امام علیه السلام کرد؛ ولی هنگامی که خواست تکبیر بگوید، ناگهان امام مهدی علیه السلام از یکی از اتاق‌های خانه خارج شد و جعفر را به کناری راند و فرمود:

عمو جان، من به نماز خواندن بر پدرم اولی و سزاوارترم.^۲

بدین ترتیب اولین اقدام جعفر برای رسیدن به هدف ناموفق ماند. او بار دیگر برای رسیدن به خواسته‌اش به دستگاه حکومتی متوسل شد. جعفر در دیداری که با عبیدالله بن خاقان، وزیر خلیفه ترتیب داد، به او پیشنهاد کرد که چنان‌چه او را به جای برادرش زعیم و رهبر شیعیان کند، سالی بیست هزار دینار به حکومت خواهد داد؛ اما عبیدالله با برخوردی تحقیرآمیز به او گفت که خلیفه شمشیر را بر روی پدر و برادر او و شیعیان آن‌ها کشیده و او اگر واقعاً در نزد شیعیان امام است نیازی به حمایت سلطان نخواهد داشت.^۳ جعفر که نتوانسته بود به خواسته خود برسد، در صدد توطئه علیه امام علیه السلام بر آمد و در پی موقعیت مناسبی بود. زمانی که شیعیان قم، بی‌اطلاع از رحلت امام علیه السلام به سامرا آمدند و از دادن اموال به او خودداری کردند و آن‌ها را به وکیل امام دوازدهم دادند، جعفر فرصت را غنیمت شمرد و این خبر را به دربار رسانید و آن‌ها را تحریک نمود تا جستجو و تفتیش را

۱. همان، ص ۲۴۶.

۲. صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۷۵.

۳. مفید، الارشاد، ص ۳۲۰.

دوباره آغاز کنند. بازرسی خانه امام حسن علیه السلام و منازل همجوار بار دیگر آغاز شد، اما باز هم هیچ اثر و نشانه‌ای نیافتند.^۱

ادعاهای جعفر مبنی بر این که او وصی و جانشین برادرش است، طرفداران زیادی نیافت. تنها برخی افراد جاه طلب، که سابقه انحراف از سیره ائمه علیهم السلام داشتند و کسانی که از مسأله امامت و جانشینی حضرت مهدی علیه السلام کاملاً آگاه نبودند، اطراف او را گرفتند. در این میان افرادی از فرقه فطحیه وجود داشتند که همان استدلال‌های قدیمی در باب امامت عبدالله افطح را درباره امامت جعفر تکرار می‌کردند. صرف نظر از این افراد، پذیرش جعفر به عنوان امام برای اکثریت شیعیان امری نامعقول بود؛ زیرا آنان، با توجه به فساد اخلاقی و دینی جعفر، صلاحیت احراز چنین مقامی را در او نمی‌دیدند و هیچ یک از علائم امامت، یعنی علم و بروز معجزه و کرامات، را در او نمی‌یافتند؛ لذا ادعاهای او راه به جایی نبرد. علاوه بر مسأله جعفر و پیدایش فرقه جعفریه، ظهور آرای دیگر در باب جانشینی امام عسکری و امامت بعد از ایشان نیز مشکل ساز بود و موجب شکل‌گیری فرقه‌های دیگری می‌شد که عقاید خاصی در باب امامت داشتند و ما پیش از این درباره آن‌ها صحبت کردیم.

به نظر می‌رسد عثمان بن سعید عمری در قضیه جعفر هیچ دخالت مستقیمی نداشت. او چنان‌که اشاره شد، پس از تدفین امام عسکری علیه السلام به بغداد آمد. بغداد شهر بزرگی بود و جمعیت شیعه قابل توجهی داشت. محله کرخ معروف‌ترین محله شیعه‌نشین شهر محسوب می‌شد که عثمان نیز در آن‌جا سکنی گزید. محیط باز شهر بغداد آزادی عمل بیشتری به او می‌داد، علاوه بر این که بغداد به شهر کوفه، مرکز اصلی و پایگاه قدیمی تشیع در عراق نزدیک‌تر بود و اینک بازمانده

خاندان‌های اصیل شیعی در آن می‌زیستند. با توجه به سیاست تقیه و احتیاط شدیدی که امام عسکری علیه السلام و خود عثمان در پیش گرفته بودند، تعداد معدودی از شیعیان از نیابت خاص او آگاهی داشتند، در عین حال موقعیت ممتاز و چهره شناخته شده او در بین اصحاب امام عسکری علیه السلام، وکلا را به قبول نیابت وی و پیروی از دستوراتش واداشت.

با این وجود، بسیاری از شیعیان از پرداخت وجوه شرعی به او خودداری می‌کردند، تا زمانی که نشانه‌ای ارائه دهد که نیابت و وکالت او را از جانب امام علیه السلام تأیید کند. این عملکرد شیعیان، در حقیقت همان شیوه‌ای بود که در گذشته و بر اساس معیارهای مشخص شده از جانب ائمه علیهم السلام برای تشخیص امام برحق به کار می‌گرفتند و اینک درباره نائبان و وکیلان وی نیز به آن تمسک می‌جستند. در روایتی، کلینی از سعد بن عبدالله قمی نقل می‌کند. حسن بن نصر، که پس از درگذشت امام عسکری درباره شک و تردید داشت، اموالی را از طرف گروهی از شیعیان به بغداد آورد و در پی یافتن وکیل امام بود. پس از چند روز، در دیدار با برخی وکلا و با مشاهده برخی نشانه‌ها از آن‌ها و با دریافت پیغامی از امام که او را از شک و تردید در این امور برحذر می‌داشت،^۱ برای او مسلم شد که آن‌ها وکیل امام هستند. عمری در بغداد همچنان مخفیانه به رهبری نظام وکالت می‌پرداخت و موظف بود همه اقدامات امام در قبال وکیلان را انجام دهد. او وکلایی در شهرها تعیین می‌کرد که وظیفه حل و فصل مشکلات دینی شیعیان و رسانیدن وجوه شرعی آن‌ها را به وی داشتند، حتی در شهر بغداد نیز وکیلانی معین نموده بود که مأمور تماس با شیعیانی بودند که به این شهر می‌آمدند.^۲ مشکل

۱. رک: کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۵۴.

۲. رک: طوسی، همان، ص ۹-۳۶۸.

دیگری که او با آن روبرو می‌شد. ظهور کسانی بود که مدعی سفارت و نیابت امام دوازدهم بودند. یکی از کسانی که در زمان وی چنین ادعایی سرداد، ابو محمد حسن شریعی بود. به گفته شیخ طوسی، او مدعی شد که وکیل و نماینده امام علیه السلام است، اما به زودی توقیعی از ناحیه امام علیه السلام صادر گردید که در آن کذب ادعای او اعلام شده بود.^۱ شریعی موفقیتی به دست نیاورد؛ ولی پیروان او در زمان نائب دوم دوباره سر بر داشتند. فرقه نصیریه نیز در همین زمان در حال شکل‌گیری بود. عقاید اولیه این فرقه توسط علی بن احمد طربایی، از زمان امام عسکری علیه السلام پدید آمد که پیروانش در ناحیه طرباء و تینوا سکونت داشتند و سپس محمد بن نصیر، بنیان‌گذار نصیریه، را جذب خود کردند و نفوذ آن‌ها افزایش یافت.^۲ حسن بن محمد بن بابا نیز از غلات دوران امام یازدهم بود که بعدها مدعی وکالت امام دوازدهم گردید.^۳ این ادعاهای دروغین به زودی رسوا می‌شد، زیرا چنان‌که گفتیم، شیعیان ملاک‌های سنجش و تشخیص را در دست داشتند و مدعیان وکالت و نیابت امام علیه السلام را برای یافتن نشانه‌هایی بر صدق گفتارشان می‌آزمودند. از سوی دیگر نظارت دقیقی از سوی امام علیه السلام بر مسأله وکالت و نیابت اعمال می‌شد و در قبال این ادعاهای باطل، نامه‌هایی مبنی بر دروغ بودن آن‌ها صادر می‌گردید.

دوران نیابت نائب اول چندان طولانی نبود. با این که تاریخ دقیق وفات وی ذکر نشده است؛ ولی با توجه به شواهد و قرائن می‌توان گفت که او بیش از سال ۲۶۷ ق درگذشت. طبق روایت ابن برینه، جنازه او در قسمت غربی بغداد، در محل مسجد درب به خاک سپرده شد. شیخ طوسی سخن ابن برینه را درباره محل دفن

۱. همان، ص ۲۵۸.

۲. رک: جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ۱۵۹. به نقل از AL - Tabarani, Sabil Rahagt AL - Arwah, p. 127-31.

۳. طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۲۱. او در زمان امام هادی علیه السلام نیز عقاید غلوآمیز داشت.

عثمان بن سعید تأیید کرده و اظهار داشته که مدت مدیدی هر ماه به زیارت آن می‌رفته است.^۱

۲. نائب دوم و حوادث دوران او (حدود ۲۶۷-۳۰۵ق)

با درگذشت عثمان بن سعید، پسرش ابو جعفر محمد متکفل تجهیز و تدفین وی گردید. در همین زمان توقیعی از امام علیه السلام به دست او رسید که در آن وفات پدر به او تسلیم گفته شده و او را جانشین نائب اول قرار داده بود. در این نامه چنین آمده بود:

انا لله و انا اليه راجعون تسليماً لامره و راضياً لقضائه. پدرت با سعادت زیست و پسندیده در گذشت. خدا او را رحمت کند و به اولیاء و موالیانش ملحق سازد... خداوند اجر تو را در مرگ او فزون و عزای تو را بر او نیکو گرداند. ما همه مصیبت زده هستیم و فراق او ما را پریشان ساخت. خداوند او را در قیامت خوشحال و مسرور کند. از کمال سعادت او این بود که خداوند عزوجل فرزند صالحی مانند تو به او روزی کرد که بعد از او جایگزینش شود و به کارهای او قیام نماید و بر او رحمت فرستد و ما خدا را بر این امر شاکریم. خداوند تو را یاری دهد و تقویت و پشتیبانی کند و تو را موفق گرداند و ولی و حافظ و راهنما و کفایت کننده و یاور تو باشد.^۲

عثمان بن سعید نیز پیش از وفات به پسرش محمد وصیت نموده و او را به عنوان نائب پس از خود تعیین کرده بود^۳ که این امر به طور قطع به دستور امام علیه السلام صورت گرفته بود. علاوه بر این‌ها، امام عسکری در آخرین روزهای حیات خود در حضور جمعی از شیعیان، مسأله نیابت ابو جعفر محمد بن عثمان از جانب امام دوازدهم را مطرح کرده و او را به عنوان نائب آن حضرت به ایشان معرفی نموده بود.^۴

۱. همو، الغیبه، ص ۲۲۲.

۲. صدوق، کمال الدین، ص ۵۱۰.

۳. همان، ص ۴۲۲.

۴. طوسی، همان، ص ۲۳۹.

محمد بن عثمان فعالیت‌های خود را به عنوان وکیل امام، از زمان حیات امام عسکری علیه السلام آغاز کرد. در ایام نیابت پدرش نیز او به عنوان یکی از وکلای امام فعالیت داشت و با توجه به اخبار نقل شده، از دستیاران نزدیک پدرش بود و در کارهای مهم با او مشارکت می‌کرد. این امر نشانه وثاقت و اعتماد امام علیه السلام به او بود، به طوری که امام او را در کنار پدرش و هم‌رتبه با او قرار داد و برای هر دوی آنها آرزوی توفیق نمود. در توقیعی که برای آنها صادر شد، چنین آمده است:

خداوند شما دو نفر را به طاعت خودش موفق گرداند و بر دینش ثابت قدم بدارد و به آن چه مورد رضایت او است خوشبخت نماید...^۱

دوران نیابت محمد بن عثمان طولانی بود و تا زمان وفاتش در سال ۳۰۵ ق، رهبری جامعه شیعی و سازماندهی نظام وکالت را بر عهده داشت. دوران نیابت او، هم‌زمان با حکومت چهارتن از خلفای عباسی بود. آغاز کار او در زمان معتمد عباسی، که از زمان حیات امام یازدهم برمسند خلافت نشسته بود، مصادف بود. معتمد با مشکلات داخلی و خارجی مختلفی درگیری داشت. قیام زنگیان در جنوب عراق که تا سال ۲۷۰ ق به طول انجامید و عراق را به شدت دچار ضعف و سستی کرد، خطر جدی برای بغداد محسوب می‌شد. هم‌چنین قدرت فزاینده صفاریان در ایران که چند بار به قصد تصرف بغداد به عراق لشکر کشی کردند، خلافت عباسی را تهدید می‌نمود. از سوی دیگر درگیری‌های الموفق برادر المعتمد یا طولونیان در مصر همچنان ادامه داشت. علاوه بر این، اختلافات داخلی دربار را نیز باید به این مشکلات افزود. به نظر می‌رسد که گرفتاری‌ها و درگیری‌های حکومت، آزادی عمل بیشتری را برای نایب دوم امام علیه السلام در سال‌های اولیه نیابتش فراهم ساخته و زمینه را برای فعالیت بیشتر وی مهیا کرده بود. در این شرایط محمد بن عثمان، با رعایت شرایط تقیه، کوشش بیشتری برای آگاهی

دادن به شیعیان درباره جانشینی امام یازدهم و شناخت امام مهدی علیه السلام به کار می‌بست، با این حال با توجه به تصریحاتی که از جانب امام علیه السلام رسیده بود از ذکر نام صریح آن حضرت به هرگونه نهی می‌کرد. در توقیعی که برای وی صادر شد چنین آمده بود:

هر کس در جمعی مرا به اسم یاد کند لعنت خدا بر او باد.^۱

در نامه دیگری نیز که علی بن عاصم کوفی از آن یاد کرده، مشابه این مطلب ذکر شده است.^۲ این اقدامات در ادامه فعالیت‌های نایب اول و به منظور دور ساختن هر چه بیشتر اذهان حکومت نسبت به مسأله امامت صورت می‌گرفت زیرا حکومت تا حدودی قانع شده بود که شیعیان پس از امام یازدهم امام دیگری ندارند و این بدان معنی بود که دیگر از جانب آن‌ها خطری متوجه عباسیان نیست و این همان خواسته مطلوب امام علیه السلام محسوب می‌گردید؛ زیرا در این صورت از اعمال فشارهای زیاد حکومت بر شیعیان کاسته می‌شد و این گشایشی در کار شیعه بود. این وضعیت تا سال‌های اولیه حکومت معتضد (۲۷۸ - ۲۸۹ ق) ادامه داشت. محمد بن عثمان، همانند پدرش به داد و ستد روغن می‌پرداخت و تحت پوشش شغل خود به فعالیتش ادامه می‌داد و گاه با نام مستعار در مجامع عمومی حاضر می‌شد. او هم چنین از شرکت مستقیم در بحث‌ها و مناظرات علمی و اعتقادی خودداری می‌کرد و حتی نام وی را در سلسله راویان و مؤلفان شیعه مشاهده نمی‌کنیم. او همین شیوه تقیه را به وکیلان امام علیه السلام در سایر نواحی توصیه می‌نمود^۳ و در عین حال در مجامع خصوصی شیعه، بر امامت حضرت مهدی علیه السلام و

۱. صدوق، کمال الدین، ص ۴۸۳.

۲. همان، ص ۴۸۲.

۳. از آن جمله توصیه او به احمد بن اسحاق وکیل بود. عبدالله بن جعفر حمیری عالم بزرگ قم می‌گوید که وقتی احمد بن اسحاق از عمری پرسید: آیا او امام مهدی علیه السلام را دیده است؟ او پاسخ مثبت داد و سپس گفت: «از این که درباره امام جستجو کنی پرهیز؛ زیرا به گمان این مردم، این نسل منقطع شده است». صدوق، همان، ص ۴۴۲.

جانشینی ایشان به جای امام یازدهم تأکید می‌کرد و می‌کوشید ضمن اثبات امامت آن حضرت، مسأله غیبت را به عنوان امری مطرح کند که بر اساس خواست و اراده الهی صورت گرفته است و سرانجام آن تعلق به اراده خداوند دارد و هم‌چنین نیابت خود از جانب امام دوازدهم علیه السلام را به آنان اعلام می‌کرد. وی هم‌چنین در پاره‌ای موارد، بر وجود جانشین امام عسکری علیه السلام تصریح می‌نمود. فردی از این موارد زمانی بود که یکی از شیعیان درباره جانشین امام عسکری علیه السلام از او سؤال کرد و وی در جواب، پاسخ داد:

امام عسکری درگذشت ولی جانشینی در میان شما گذاشت که گردنش این گونه (اشاره به گردن خودش) است.^۱

و سپس اندازه گردن خود را نشان داد، به نشانه این که آن حضرت به سن رشد رسیده است. این سخن ضمن تصریح بر وجود جانشینی برای امام یازدهم، اشاره به این دارد که وی آن حضرت را مشاهده کرده و با او در ارتباط است. او در جای دیگری نیز چنین اظهار کرده بود:

صاحب این امر هر سال در مناسک حج شرکت می‌کند و مردم را می‌بیند و آن‌ها را می‌شناسد در حالی که مردم او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند.^۲

او هم‌چنین می‌گفت که امام را در کنار کعبه دیده است که پرده کعبه را به دست گرفته، دعا می‌کند تا خداوند انتقام او را از دشمنانش بستاند^۳ و بدین ترتیب مسأله ولادت و حیات امام دوازدهم را به وضوح برای شیعیان و افراد قابل اعتماد بیان می‌کرد تا اضطراب و تشویش پدید آمده در اذهان شیعیان را کاهش دهد. اما مشکل بزرگ محمد بن عثمان مسأله مدعیان دروغین نیابت و بایبیت بود.

۱. همان، ص ۴۳۵.

۲. رک: همان، ص ۴۴۰، احادیث ۷-۱۰.

۳. همان.

این مدعیان غالباً از میان وکلای قدیمی بیرون می‌آمدند و دارای اندیشه‌های غالی‌گری بودند. کار آنها ابتدا با ادعای نیابت خاص امام دوازدهم آغاز می‌گردید و پس از چندی مدعی مقامات بالاتری می‌شدند و نیابت نائبان خاص را انکار می‌کردند. احمد بن هلال عبرتائی، از نخستین کسانی بود که نیابت محمد بن عثمان را منکر شد. ابن هلال پیش از این از عالمان و راویان برجسته شیعه محسوب می‌گردید و مدتی وکیل مردم عراق بود؛ اما از پذیرش نیابت محمد بن عثمان سرباز زد. او به زودی از طرف محمد بن عثمان مورد مذمت قرار گرفت و مطرود شد و در توقیعی از امام که به دست محمد رسید، از ابن هلال به بدی یاد کرده و بر او نفرین فرستاده نشده بود. در این توقیع چنین آمده است:

نسبت به آنچه درباره این صوفی ریاکار گفته بودی، خدا عمر او را کوتاه گرداند.^۱
 ابن هلال در همان سال ۲۶۸ ق، سال صدور توقیع، مرد و بعد از مرگ او توقیعی صادر شد مبنی بر این که خداوند به دعای امام، عمر او را کوتاه گردانید؛^۲ اما ظاهر زهد گرایانه او، که جتیه ریاکاری داشت، عده‌ای را به خود فریفته بود، از این رو پس از مرگش عده‌ای از شیعیان از محمد بن عثمان خواستند که از امام علیه السلام درباره وی استفسار کند. امام در پاسخ فرمود:

این هلال گناهکاری اصلاح‌ناپذیر بود و خداوند گناهان او را نخواهد آمرزید. او مانند شخصی خودسر و مستکبر رفتار کرد و وجوهات شرعی را برای خود نگاه داشت و از انجام فرامین ما امتناع نمود...^۳

بعدها در توقیع دیگری که به مناسبت ارتداد شلمغانی صادر گردید، به تبری امام علیه السلام از ابن هلال نیز اشاره شده بود.^۴ دومین کسی که به مخالفت با محمد بن

۱. همان، ص ۴۸۹.

۲. همان جا.

۳. طوسی، اختیار معرفة الرجال، ص ۵۲۶.

۴. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹.

عثمان برخاست محمد بن علی بن بلال بود که به بلالی شهرت یافت. او از راویان حدیث و از وکلای قدیمی بغداد بود که روابط نزدیکی با امامان علیهم السلام داشت،^۱ با وجود این، او نیابت نائب دوم را انکار کرد و مدعی وکالت از جانب امام دوازدهم شد و جوهی را که باید به محمد بن عثمان می داد، در نزد خود نگاه می داشت. ظاهراً ادعای بلالی، انشعاب عمیق تری از ماجرای ابن هلال پدید آورد و افراد زیادی طرفدار او شدند و شاید این امر به جهت موقعیت او نسبت به ائمه علیهم السلام و توثیقات ایشان درباره وی بود.^۲ موقعیت اجتماعی بلالی در میان شیعیان، که موجب گردید ادعای او مورد توجه عده ای قرار گیرد، محمد بن عثمان را واداشت تا برای حل این مشکل ترتیب دیدار او با امام علیه السلام را بدهد، از این رو در ملاقاتی مخفیانه، محمد بن عثمان او را با امام روبرو ساخت. در این دیدار امام به بلالی دستور داد که جوهاتی را که در نزد اوست تحویل دهد.^۳ به فاصله کوتاهی پس از این دیدار، محمد بن عثمان به خانه بلالی رفت و در حضور جمعی از هواداران او، با وی احتجاج کرده، او را محکوم ساخت^۴ و بدین ترتیب ادعای دروغ وی را برای پیروانش آشکار نمود. به نظر می رسد بلالی پس از آن از ادعای خود دست برداشت و یا لااقل بخش عمده طرفداران و هوادارانش از گرد او پراکنده شدند، زیرا در سال های بعدی نیابت محمد بن عثمان، رد پای از این فرقه نمی یابیم، با این حال در همان توقیعی که بر ارتداد شلمغانی صادر گردید، از بلالی نیز نام برده و مراتب بیزاری امام علیه السلام از او بیان شده است.^۵

۱. برقی، رجال، ص ۵۷.

۲. طوسی، همان، ص ۵۷۹.

۳. همو، الغیبه، ص ۲۶.

۴. همان، ص ۲۶.

۵. طبرسی، همان، ج ۲، ص ۲۸۹ و شیرازی، همان، ص ۱۹۹.

سومین نفر از مدعیان دروغین در این دوره، محمد بن نصیر نمیری است. او دوران امام هادی و امام عسکری علیه السلام را درک کرده و از همان زمان دارای اندیشه‌های غلوآمیزی بود و وجهتی نزد عالمان شیعه نداشت. او بعد از مرگ شریعی، مدعی دروغین دوران نائب اول، نیابت امام علیه السلام را آرزو می‌کرد. بنا به گزارشات، او در زمان امام دهم نیز ادعاهایی داشت. به هر حال او پس از وفات نائب اول، مشروعیت محمد بن عثمان را نپذیرفت و مدعی شد باب امام دوازدهم است. محمد بن عثمان او را طرد کرد و لعنت نمود؛ ولی او تلاش داشت تا نظری را تغییر دهد، اما موفق نشد و شیعیان وی را از جامعه خود راندند.^۱ نام او نیز در میان اسامی منحرفان ذکر شده و در توفیق مربوط به شلمغانی آمده است.^۲ با این حال پیروان ابن نصیر زیاد و اغلب اهل مدائن بودند. او هم‌چنین از حمایت برخی شخصیت‌های سیاسی متنفذ شیعه چون بنی فرات برخوردار بود. پیروان او، که نصیری‌ه خوانده می‌شدند، پس از او به چند دسته تقسیم گردیدند. گروهی احمد بن محمد بن فرات و عده‌ای محمد بن محمد بن بشر^۳ و گروهی اسحاق بن احمد بن احمر را به جانشینی او برگزیدند که گروه اخیر به نام اسحاقیه مشهور شدند.^۴ درباره عقاید ابن نصیر آمده که او به تناسخ ارواح و حلول، قائل و معتقد بود که خداوند در وجود امام علی علیه السلام حلول کرده است. او دعوی نبوت داشت و امام عسکری علیه السلام را خدا می‌دانست و هم‌چنین ایاحی‌گری را در مذهب خود مرسوم نموده بود.^۵

۱. طوسی، همان، ص ۲۵۹.

۲. طبرسی، همان، ج ۲، ص ۲۸۹ و شیرازی، همان، ص ۱۹۹.

۳. توبختی، فرق الشیعه، ص ۱۳۵.

۴. رک: مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۵۱.

۵. توبختی، فرق الشیعه، ص ۱۳۵-۱۳۶.

آن چه بیش از همه موقعیت نائب دوم و شیعیان را در این دوره دشوار می‌کرد، حرکت‌های سیاسی بود که از جانب دیگر فرقه‌های شیعی به خصوص اسماعیلیه و زیدیه در این دوران به وقوع می‌پیوست. اقدامات سیاسی و زمینه‌سازی‌های اسماعیلیان برای قیام [به گمان آن‌ها قیام مهدی علیه السلام]، در این زمان گسترش و توسعه فراوانی یافته بود. داعیان اسماعیلی در نقاط مختلف سرزمین‌های اسلامی به ویژه در یمن و شمال آفریقا فعالیت می‌کردند. قرمطیان، فرقه افراطی از اسماعیلیان توانسته بودند در نواحی کوفه و مراکز عراق، نفوذ بسیاری به دست آورند و بدین طریق عده‌ای از شیعیان را نیز به خود جلب کنند. آن‌ها پس از چندی در منطقه بحرین و احساء دولتی تشکیل دادند و مدت‌ها بر آن ناحیه امارت داشتند. این اقدامات ناخواسته جو بدبینی شدیدی را در دربار نسبت به عموم شیعیان پدید می‌آورد و این در حالی بود که به تازگی فتنه صاحب الزنج، که ادعا می‌کرد از نسل علویان است، خاتمه یافته بود. گذشته از این‌ها وجود دولت شیعی زیدی در طبرستان ایران، که توانسته بود نفوذ خود را در این منطقه گسترش دهد و سران آن با علویان در کوفه و عراق در تماس بودند، این وضعیت را تشدید می‌نمود؛ لذا به گفته شیخ طوسی در این ایام، دولت عباسی فشار فوق‌العاده‌ای بر شیعیان وارد می‌ساخت و رعب و وحشتی در دل آنان پدید آورده بود که قادر به آشکار ساختن مذهب خود نبودند و حتی در همین ایام مرقد امام حسین علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در اثر خرابکاری‌هایی که می‌توان آن‌ها را به حکومت عباسی نسبت داد، ویران شدند.^۱

در نتیجه اقدامات مأموران و جاسوسان المعتمد، آن‌ها به وجود تشکیلات سازمان یافته‌ای برای شیعیان و در واقع همان سیستم نیابت و وکالت یقین پیدا

۱. طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۱۱.

کردند. کلینی به نقل از حسین بن حسن علوی می‌گوید که عبیدالله بن سلیمان وزیر تصمیم داشت با دسیسه‌ای، وکیلان امام را شناسایی و دستگیر کند، لیکن در همین ایام توقیعی از امام علیه السلام رسید که به همه وکلا دستور داده بود تا به هیچ وجه از کسی مالی را نپذیرند و نسبت به این امر اظهار بی‌اطلاعی نمایند و بدین ترتیب نقشه وزیر ناموفق ماند و وکیلان امام از این خطر نجات یافتند.^۱

با تمام این احوال تا پایان حکومت المعتمد (متوفی ۲۷۹ق)، محمد بن عثمان از آزادی عمل بیشتری برخوردار بود، لیکن با شروع خلافت المعتضد (۲۷۹-۲۸۹ق) وضعیت دشوارتر شد. المعتضد مردی بی رحم و خشن بود و دوران حکومت او به عنوان دوره سرکوب و تعقیب شیعیان تلقی می‌شود که به تعبیر شیخ طوسی از شمشیر او خون می‌چکید. عاملان او شیعیان را تحت نظر داشتند و بازرسی دقیقی از محافل آنان به عمل می‌آوردند. در سال ۲۸۲ق به او خبر رسید که کمک‌های مالی از طرف محمد بن زید، رئیس حکومت علویان در طبرستان، برای شیعیان و علویان کوفه و عراق ارسال می‌گردد. او شیعیان کوفه را تحت مراقبت شدید قرار داد، ولی به دلایلی از رسیدن این کمک‌ها به آنان جلوگیری نکرد.^۲ هم‌چنین وقتی جاسوسان او از قیامی که علویان در عراق در صدد برپایی آن بودند، آگاهی یافتند به دستور المعتضد، رهبران آن‌ها دستگیر شده، پس از شکنجه‌های سخت به قتل رسیدند.^۳ علاوه بر این المعتضد از اعتقاد شیعیان درباره وجود جانشینی برای امام یازدهم اطلاع داشت و ظاهراً خبری مثبتی بر اقامت امام دوازدهم در منزل پدرش در سامرا به او رسیده بود، از این رو پس از دستگیری چند تن از وکلا، دستور داد تا عده‌ای از سربازان مخصوص وی از

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵ و طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶۶.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۶۳.

۳. همان، ص ۶۸۳ و کلینی، همان، ص ۵۲۵.

بغداد، که به تازگی مقر خلافت بدانجا منتقل شده بود، به سامرا بروند و خانه امام علیه السلام را بازرسی کنند و هر کسی را در آن جا یافتند به قتل برسانند. این اقدام عملی گردید، ولی آنان به هدف خود نرسیدند. گویا چند نفر از سربازان مذکور در ورود به خانه امام عسکری علیه السلام، حضرت مهدی علیه السلام را دیده، ولی موفق به دستگیری ایشان نشده بودند. پس از بازگشت، معتضد به آنها تأکید کرد که این امر را مخفی نگه دارند.^۱

برای مقابله با وضعیت پیش آمده لازم بود تا امام علیه السلام موضع شیعه را نسبت به حرکت‌های سیاسی به راه افتاده مشخص سازد و مسأله قیام قرمطیان در عراق، که بیشترین تأثیر را بر اوضاع جامعه شیعه داشت در اولویت قرار می‌گرفت، لذا امام علیه السلام در یکی از توقیعاتش موضع خود را نسبت به آنها ابراز نمود. ایشان در این نامه درباره ابوالخطاب محمد بن ابی زینب صحبت کرده بود که از غالیان زمان امام صادق علیه السلام به شمار می‌رفت و در درگیری با نیروهای عباسیان همراه عده‌ای از پیروانش به قتل رسید. پیروان او خطایه خوانده می‌شدند که بسیاری از آنان، به امامت محمد بن اسماعیل قائل گردیدند و فرقه‌ای از اسماعیلیه را به وجود آوردند.^۲ بدین طریق عقاید ابوالخطاب به اسماعیلیان و قرمطیان منتقل شد و ظاهراً شخصیت او مورد توجه ایشان قرار گرفت. امام علیه السلام درباره او چنین فرمود:

اما ابوالخطاب محمد بن ابی زینب، او و اصحابش ملعون هستند. با پیروان عقاید آنها همنشینی نکن که من و پدرانم از آنها بیزاریم.^۳

علمای امامیه نیز در همین راستا حرکتی علمی را آغاز کرده بودند و تألیفات متعددی از جانب ایشان در ردّ عقاید غالیان اسماعیلیه و قرامطه نوشته شد.^۴ بدین

۱. طوسی، الغیبه، ص ۱۶۰ و راوندی، الخرائج و الجرائح، ص ۹۷.

۲. نوبختی، همان، ص ۶۸.

۳. صدوق، کمال الدین، ص ۴۸۵.

۴. از آن جمله کلینی محدث بزرگ کتابی در ردّ عقاید قرمطیان نوشته بود. طوسی، الفهرست، ص ۳۲۶.

ترتیب تلاش گسترده‌ای صورت گرفت تا موضع شیعیان از سایر فرق، به خصوص اسماعیلیان و قرمطیان، که حرکت‌های سیاسی و نظامی دامنه داری را شروع کرده بودند، جدا شود. این اقدامات، گذشته از آشکار ساختن موضع سیاسی شیعه که می‌توانست در کاهش حساسیت و سوء ظن حکومت به شیعیان سودمند باشد، هدف دیگری را نیز دنبال می‌کرد و آن ایجاد نوعی آگاهی عمومی برای جامعه شیعه و تبیین دیدگاه‌های عقیدتی شیعیان، به خصوص درباره امامت و مهدویت بود، از این رو در همین زمان، کتاب‌های متعددی نیز توسط علمای شیعه درباره امامت حضرت مهدی، به عنوان دوازدهمین امام معصوم، و مسأله غیبت و قیام آن حضرت نوشته شد.^۱ نشر این آثار، که عموماً مستند به احادیث و روایت ائمه علیهم‌السلام بود، موجب می‌گردید تا شیعیان از گرایش انحرافی و اقدام به اموری که تحت نظارت نائبان خاص امام نبود، پرهیز کنند؛ به ویژه از داخل شدن در حرکت‌های سیاسی که ثمره‌ای جز اعمال فشار بیشتر از جانب حکومت بر آن‌ها نداشت و غالباً از سوی اسماعیلیان و زیدیان رهبری می‌گردید.

حرکت دیگری که در این زمان در جهت تقویت جنبه اعتقادی شیعیان در مقابل شبهات و القائات عقیدتی، که از ناحیه فرقه‌های دیگر و مخالفان ابراز می‌شد، صورت گرفت، تبیین عقاید امامیه در قالب ادعیه بود. گذشته از توقیعاتی که از ناحیه امام علیه‌السلام صادر می‌گردید و در آن پاسخ سؤالات اعتقادی شیعیان ذکر می‌شد، بیان دعاهایی که در بردارنده اعتقادات صحیح تشیع بود، می‌توانست جنبه آموزشی سازنده‌ای برای جو عمومی جامعه شیعه داشته باشد. دعاهای مذکور از ناحیه امام علیه‌السلام و از طریق نائبان خاص به مردم می‌رسید. از جمله این ادعیه، دعای معروف رجبیه است که در ضمن نامه‌ای به دست محمد بن عثمان عمری رسید و

۱. در این باره به فصل ششم به بخش تألیفات و تصنیفات نگاه کنید.

در آن تأکید شده بود که آن را در هر روز ماه رجب بخوانند. در این مناجات، که چندان طولانی نیست، گذشته از مطالبی که در باب توحید و صفات الهی از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم السلام بیان گردیده، در فرازهایی از آن به ذکر مسائل اصلی امامت، که در این زمان مردم با آن مواجه بودند، پرداخته شده است و در ضمن آن ائمه معصومین علیهم السلام به عنوان حجت‌های الهی و والیان امور مردم معرفی گردیده‌اند، که ارکان توحید و خداشناسی هستند و خدا را تنها از طریق ایشان می‌توان شناخت. هم‌چنین این مناجات، به نظام ولی‌اللهی و ولایت الهی ایشان اشاره دارد و در عین حال از هر گونه شبهه غلو درباره ائمه علیهم السلام، با بیان این که ایشان بندگان و مخلوقات خداوند هستند و همه امورشان به دست او می‌باشد، جلوگیری کرده است.^۱

دعای مفصل دیگری نیز توسط محمد بن عثمان عمری به شیعیان آموخته شد که به «دعای در زمان غیبت» معروف گردید. درباره این دعا تصریح نشده که از ناحیه امام علیه السلام به محمد بن عثمان رسیده است، لیکن بعید می‌نماید که وی آن را از جانب خود بیان کرده و به شیعیان آموخته باشد. فرازهای پر معنا و مضامین عالی آن می‌تواند برای این گواهی دهد که این دعا نیز از جمله ادعیه ماثوره است. بسیاری از فرازهای این دعا را با الفاظ و یا مضامین مشابه در سایر ادعیه ماثوره در خصوص امام دوازدهم می‌توان یافت. در دعای مذکور ضمن اشاره به برخی مباحث خاص امامت و معرفت‌شناسی، بیشتر به مقوله غیبت، که اساسی‌ترین مسأله اعتقادی در این زمان بوده توجه گردیده و به عنوان امری الهی، که به اذن پروردگار صورت گرفته، تلقی شده است. در سراسر دعا به وجود امام زنده غایب اشاره می‌گردد که در غیبت به سر می‌برد. در فرازهای مختلف دعا از طولانی شدن غیبت امام و وقوع فتنه‌ها و دشواری‌های بسیار بر شیعیان سخن به میان

۱. رک: شیرازی، کلمة الامام المهدي، ص ۲۵۹ و کتب ادعیه، در ذیل دعاهای رجیبه.

آمده است و در فقرات متعددی ضمن درخواست از خداوند برای اتمام دوران غیبت امام و رفع ظلم و ستم فراگیر دشمنان دین، از خدا طلب می‌کند که ایمان و یقین شیعیان را به وجود امام غایب، در این دوران سخت، افزایش داده و آنان را از یاوران آن حضرت و تقویت کنندگان حکومت وی در ایام ظهورش قرار دهد.^۱ به نظر می‌رسد فرازهای عالی و پرمعنای این دعا می‌توانسته است نقش بسزایی در حفظ و تحکیم عقاید عامه شیعه داشته باشد، به طوری که محمد بن عثمان بر خواندن مداوم آن تأکید می‌ورزید.

دوران حساس و طولانی نیابت محمد بن عثمان تا زمان وفات وی در سال ۳۰۵ ق ادامه یافت. او در طی این دوران در عین رعایت جوانب احتیاط و تقیه، فعالیت‌های ارزنده‌ای در هدایت جامعه شیعه و سازماندهی سیستم وکالت انجام داد. جسد وی را پس از مرگ در خانه‌اش در سمت غربی بغداد در خیابانی که به کوفه منتهی می‌شد به خاک سپردند.^۲

۳. نایب سوم و حوادث دوران او (۳۰۵-۳۲۶ ق)

وکلائی امام علیه السلام در بغداد انتظار داشتند پس از وفات نایب دوم، یکی از چهره‌های سرشناس شیعه در بغداد، به نام جعفر بن محمد بن متیل به نیابت منصوب گردد؛ اما محمد بن عثمان در بستر بیماری، در حالی که ابن متیل و ابن روح و دیگر وکیلان بر گرد او حاضر بودند، رو به ابن متیل کرد و گفت:

من مأمور شدم که به ابوالقاسم حسین بن روح وصیت کنم.^۳

تعیین حسین بن روح به نیابت، با هیچ واکنش مخالفی روبرو نشد و همگان از جمله جعفر بن متیل آن را پذیرفتند. حسین بن روح از خاندان نوبختی بود که از

۱. صدوق، همان، ص ۵۱۲.

۲. طوسی، همان، ص ۲۲۸.

۳. صدوق، همان، ص ۵۰۳.

دوران جوانی در خدمت نائب دوم محمد بن عثمان فعالیت می‌کرد. او در روابطش با دشمنان بسیار تیزهوش و زیرک بود و شایستگی‌های بسیاری از خود نشان داد و پس از انتصاب به نیابت با تغییرات جزئی در نظام وکالت و تعیین وکیلان جدید به همان شیوه محمد بن عثمان به اداره امور پرداخت.

ابن روح، با توجه به موقعیت سیاسی که داشت، توانست فعالیت‌های خود را گسترش دهد. همین امر باعث شد تا مسأله نیابت وی در بین عموم شیعیان، بر عکس دوران نائب اول و دوم، آشکار و شناخته شده باشد. به طوری که عده‌ای از شیعیان ترجیح می‌دادند به جای تماس با وکیلان، به طور مستقیم با ابن روح ارتباط یابند. ابن روح از نفوذ خوبی در دربار عباسیان برخوردار بود و بسیار مورد توجه و احترام درباریان قرار می‌گرفت و از همان زمان عده‌ای از اعضای این خاندان در مشاغل دبیری و اداری در دربار مشغول به کار بودند. ظاهراً ابن روح نیز مدتی مناصب اداری درباری داشت و به گفته جهشیاری، مدتی مسئول املاک خاصه خلیفه بود.^۱ هم‌چنین در زمان وزارت حامد بن عباس (۳۰۶ - ۳۱۱ق)، منزل او مرکز ملاقات‌های اشراف و اعیان و وزیران خلع شده، به ویژه بنی‌قرات به شمار می‌رفت.^۲

از سوی دیگر وجود افرادی از خاندان شیعه مذهب بنی‌قرات در مناصب اداری دربار، نفوذ وی را بیشتر می‌ساخت. در عصر غیبت صغری تنی چند از این خاندان به وزارت رسیدند و تعدادی نیز در سایر مقامات درباری مشغول به کار بودند. ابن روح از وجود این افراد در دستگاه حکومتی و از نفوذ آن‌ها در اداره امور، برای پیشبرد فعالیت‌های خود و کمک و گشایش در کار شیعیان بهره می‌گرفت.

۱. جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت، ص ۱۹۸، به نقل از جهشیاری، الوزراء، ص ۳۰۰. پیشتر درباره فعالیت‌های حسین بن روح در مناصب اداری و دولتی صحبت شد.

۲. اقبال، خاندان نوبختی، ص ۲۱۹.

با این حال ابن روح در همه موارد با کمال احتیاط و هوشیاری عمل می‌کرد. او از شرکت در بحث‌ها و مناظرات فرقه‌ای دوری می‌جست تا از پیامدهای سوء آن‌ها در امان بماند، به ویژه که در این زمان برگزاری این قبیل بحث‌ها در کاخ ابن یسار، یکی از مقامات عالی رتبه دربار و از نزدیکان خلیفه المقتدر - مرسوم بود. ابن روح در این جلسات فقط به عنوان مستمع شرکت می‌نمود و در صورتی که مجبور به سخن گفتن می‌شد به گونه‌ای عمل می‌کرد که کسی به شیعه بودن وی شک نکند. او حتی خادم خود را که عادت به ناسزاگویی به معاویه داشت، اخراج کرد.^۱ بدین ترتیب او با به کارگیری این دو شیوه، به اداره امور و رهبری شیعیان ادامه داد، ولیکن او نیز همانند نائبان پیشین با مشکلاتی روبرو بود و نفوذ فوق‌العاده‌اش در دربار، ناخواسته برای او گرفتاری‌هایی پدید می‌آورد. در دربار عباسیان میان دو خاندان آل فرات شیعه و آل جراح سنی مذهب، بر سر دستیابی به مقام وزارت پیوسته نزاع بود و این درگیری‌ها به طور ناخواسته ابن روح را نیز، که رابطه نزدیکی با بنی فرات داشت دربرمی‌گرفت، به ویژه این که درباریان در صدد این بودند تا به نحوی به موقعیت وی صدمه زده از نفوذ وی بکاهند. در سال ۳۱۱ ق بهانه‌ای به دست خلیفه افتاد تا ابن فرات وزیر را پس از سه بار تصدی وزارت معزول کند. قضیه این بود که قرمطیان به کاروانی از حاجیان، که عده‌ای از وابستگان المقتدر در آن بودند، حمله کردند و چون ابن فرات وزیر، شیعه بود او را متهم ساختند که با قرامطه همکاری داشته و آن‌ها را به این کار تحریک کرده است. ابن فرات در سال ۳۱۲ ق عزل شد و همراه پسرش به قتل رسید.^۲ در همین زمان ابن روح نیز، به اتهام همکاری با قرمطیان دستگیر و زندانی گردید. او مدت

۱. طوسی، همان، ص ۲۳۹.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۸۸.

۵ سال در زندان به سر برد تا در سال ۳۱۷ ق آزاد شد.^۱ ابن روح در مدتی که زندانی بود، از طریق رابطانی که در خارج از زندان داشت به سازماندهی و اداره امور ادامه می داد و حتی توقیعاتی از امام علیه السلام در زندان، به دست او می رسید که آن ها را از طریق همین رابطان به وکیلان و شیعیان می رسانید. او پس از آزادی، احترام و حسن شهرت خویش را بازیافت و بسیاری از وابستگان وی به مقامات عالی دولتی منصوب شدند و حتی بسیاری از مقامات متنفذ و وزرای سابق، مانند ابن مقله، از آشنایی با او برای پیشرفت خود در دستگاه خلافت بهره می گرفتند.^۲ در مدتی که ابن روح در زندان بسر می برد واقعه جدیدی رخ داد و آن ظهور شلمغانی بود که ادعای نیابت می کرد. محمد بن علی شلمغانی در دوران نایب دوم از فقیهان نامدار شیعه محسوب می شد و آثار متعددی در زمینه فقه و عقاید شیعه، و از جمله کتابی در مسأله غیبت نوشته بود. آثار مکتوب او قبل از انحراف اعتقادی، مورد تأیید علما و نایب امام قرار داشت و در زمان حسین بن روح نیز از دستیاران نزدیک وی بود؛ اما جاه طلبی های او موجب انحرافش شد. وی در میان شیعیان بنی بسطام نفوذ فوق العاده ای داشت و آنان سخنانش را می پذیرفتند. انحراف اعتقادی شلمغانی پیش از سال ۳۱۱ ق، یعنی قبل از زندانی شدن حسین بن روح آغاز گردید. به نظر می رسد که او از همان ابتدای وکالت حسین بن روح داعیه رسیدن به نیابت خاصه را داشت و در این زمان با بهره گیری از عدم حضور وی به طرح این ادعا پرداخت و عقاید غلو آمیزی در باب حلول ذات مقدس الهی در جسم ائمه معصومین علیهم السلام ابراز نمود و این امر موجب شد که از طرف ابن روح طرد شود. با زندانی شدن حسین بن روح و عدم حضور وی، شلمغانی زمینه را برای فعالیت خود مناسب دید. او با استفاده از این موقعیت، خود را نایب امام

۱. طوسی، القیبه، ص ۲۰۰ و ذهبی، تاریخ الاسلام، ذیل حوادث سال ۳۱۲ ق.

۲. رک: اقبال آشتیانی، خاندان نونختی، ص ۲۲۰.

معرفی کرد و به دعوت شیعیان پرداخت و در عین حال عقاید غالی‌گری خویش را تبلیغ می‌نمود. ابن روح در زندان از انحراف شلمغانی و فعالیت‌های او آگاه شد و از همان جا، در سال ۳۱۲ ق نامه‌ای مبنی بر ارتداد و لعن او که از ناحیه امام علیه السلام صادر شده بود، به یکی از رابطان خود به نام شیخ ابوعلی محمد بن همام اسکافی داد. در این نامه مراتب تبری امام از شلمغانی و عده دیگری از غالیان و مدعیان دروغین، که پیش از این از آن‌ها یاد کردیم، ابراز شده بود.^۱ با انتشار خبر این توطئه، شیعیان از شلمغانی کناره گرفتند؛ اما او، به واسطه موقعیت خود در میان بنو بسطام، توانسته بود آن‌ها را به سوی خود جلب کند. از سوی دیگر برخی رجال مستنقد شیعه در دربار خلیفه نیز، چون حسن بن فرات و حسین بن قاسم بن وهب به هواداری او پرداختند. حسین بن روح پس از آزادی از زندان تلاش کرد تا با استفاده از نفوذ خود در دربار او را گرفتار سازد و بدین ترتیب آتش این فتنه را خاموش گرداند. او پاره‌ای از عقاید کفرآمیز وی را به گوش درباریان و خلیفه رسانید و این امر موجب شد تا ابوالقاسم خاقانی وزیر، تلاشی را برای دستگیری او آغاز کند، اما شلمغانی با اطلاع از این امر از بغداد گریخت و به شهر موصل رفت و مدت دو سال در آن شهر، که تحت امارت ناصرالدوله حمدانی بود، بسر برد.^۲ او در آن جا به نوشتن عقاید منحرفانه خود و انتشار آن‌ها از طریق یکی از هوادارانش پرداخت. در سال ۳۱۹ ق، حسین بن قاسم بن وهب که از هواداران او بود، به وزارت خلیفه المقتدر رسید. این امر می‌توانست در توسعه فعالیت‌های شلمغانی مؤثر باشد؛ ولی او یک سال بعد عزل شد و از این پس اوضاع علیه شلمغانی تغییر یافت. با به خلافت رسیدن القاهر (خلافت ۳۲۰ - ۳۲۲ ق) تعقیب و دستگیری یاران شلمغانی، از سوی حکومت آغاز و در سال ۳۲۳ ق خود او نیز دستگیر شد و کتاب‌های او را که

۱. طوسی، همان، ص ۴۱۰ و طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹.

۲. ابن اثیر، الكامل، ص ۱۰۳.

حاوی عقاید کفرآمیز بودند، یافتند و حکم اعدامش را صادر نمودند.^۱ با مرگ او بار دیگر آرامش به جامعه شیعه بازگشت و ابن روح، نفوذ و اقتدار خویش را باز یافت و از نزدیکان خلیفه الراضی بالله گردید؛ اما پیروان شلمغانی، که به نام شلمغانیه یا عزاقریه خوانده می شدند همچنان باقی بودند. آنان به عقاید او درباره حلول خداوند در وجود ائمه اطهار و حلول ارواح ائمه علیهم السلام در وجود ابن روح باور داشتند و اباحی گری در میان آن ها شایع بود. به گفته ابن اثیر، آن ها تا سال ۳۴۰ ق همچنان به فعالیت خود ادامه دادند.^۲

ابن روح تا سال ۳۲۶ ق در قید حیات بود و پس از درگذشت او، جسدش را در قریه ثوبختیه، در سمت غربی بغداد به خاک سپردند.^۳

۴. نایب چهارم و حوادث دوران او (۳۲۶-۳۲۹ ق)

ابن روح پیش از وفاتش، به دستور صریح امام، ابوالحسن علی بن محمد سمیری را به جانشینی خود در نیابت خاصه تعیین کرد. خاندان سمیری از خاندان های معروف و بنام شیعه بود. بسیاری از اعضای این خاندان در بصره می زیستند. آن ها نیمی از درآمد املاک بسیار خود را وقف امام یازدهم نموده بودند که هر سال درآمد آن را به نزد امام می فرستادند و با آن حضرت مکاتبه داشتند.^۴ بعضی از وابستگان سمیری نیز از کارگزاران امام دوازدهم علیه السلام محسوب

۱. همان. از کسان دیگری که در همین زمان ادعا کرد وکیل امام دوازدهم است، حسین بن منصور حلاج بود. او تلاش کرد تا شیعیان را به گرد خود جمع کند؛ ولی علمای شیعه در مناظراتی که با او داشته، ادعای وی را ابطال و طرد کردند. از این پس حسین بن منصور ادعاهای بزرگ تری چون اتحاد و حلول را مطرح کرد، چنان که حسین بن روح، نایب امام در گفتگو با یکی از شیعیان به آن اشاره می کند و او را لعن می نماید. طوسی، الغیبه، ص ۴۰۵. او سرانجام به اتهام کفر و الحاد اعدام شد. رک: قرطبی، صلة تاریخ الطبری، ص ۶۰-۷۴.

۲. رک: ابن اثیر، همان، ج ۷، ص ۲۴۰ و مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۵۷.

۳. طوسی، الغیبه، ص ۲۵۲.

۴. رک: مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۲۴۶.

می‌شدند؛ از جمله علی بن محمد بن زیاد بود که پیشتر وکیل امام دهم و یازدهم بود و کتابی بنام الاوصیاء، در اثبات امامت امام دوازدهم نوشت.^۱ در نامه‌ای که امام علیه السلام برای وی فرستاده، ابراز داشته بود که او در سال ۲۸۰ ق خواهد مرد.^۲ این نکات نشان می‌دهد که نایب چهارم از خاندانی اصیل بود که در خدمتگزاری به ائمه علیهم السلام و شیعیان از شهرتی برخوردار بودند. با توجه به این امر، طبیعی به نظر می‌رسید که سمری در مسأله نیابت، با مخالفت کمتری از سوی بقیه علما و برجستگان شیعه روبرو شود، به ویژه آن که طولانی شدن مدت غیبت، ایمان عده‌ای را متزلزل می‌ساخت. دوران نیابت نایب چهارم کوتاه بود و درباره جزئیات فعالیت‌های او اطلاعاتی در دست نیست. ظاهراً در این دوران تغییر و تحول خاصی صورت نگرفت و این طور پیداست که همه شیعیان او را به عنوان نایب راستین امام پذیرفته بودند و وجوه شرعی را به وی می‌پرداختند. این امر حاکی از آن است که نظام نیابت تا این زمان، در جامعه شیعه جای خود را به طور کامل باز کرده و از نظر همگان پذیرفته شده بود.

سمری در یازدهم شعبان سال ۳۲۹ ق، پس از حدود ۳ سال نیابت و بدون وقوع رویداد خاصی، درگذشت و جنازه‌اش را در بغداد دفن کردند.^۳ یک هفته قبل از وفاتش نامه‌ای از امام علیه السلام به دست او رسیده بود که خبر وفات او را ذکر کرده و در آن چنین آمده بود:

خداوند اجر برادران ایمانی تو را در مرگ تو زیاد گرداند. تو تا شش روز دیگر از دنیا خواهی رفت، پس امور خود را مهیا کن و به کسی وصیت نکن که پس از مرگت جانشین تو گردد. غیبت دوم آغاز شده است و ظهوری

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۳.

۲. مسعودی، همان، ص ۲۴۰.

۳. طوسی، همان، ص ۲۵۷.

نخواهد بود مگر با اجازه خدای عزوجل، که آن هم پس از زمانی طولانی و سخت شدن دل‌ها و پر شدن زمین از ظلم، رخ خواهد داد. کسانی نزد شیعیان من خواهند آمد که ادعای دیدار مرا می‌کنند. بدان که هر کس پیش از قیام سفیانی و ندای آسمانی ادعای دیدار مرا بکند، دروغ‌گوی افترا زنده است. و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم^۱.

در آخرین روزهای حیات محمد بن علی سمری، گروهی از وکیلان شیعه نزد او آمده درباره نایب پس از او پرسیدند؛ ولی او کسی را معرفی نکرد و در پاسخ گفت:

خداوند اموری دارد که خود، آن‌ها را به انجام می‌رساند^۲.

بدین ترتیب، از این پس کسی، از جانب امام دوازدهم به نیابت خاصه تعیین نگردد و این به منزله آغاز غیبت کبری تلقی می‌شود.

۱. ضدوق، کمال الدین، ص ۵۱۶.

۲. همان.

فصل پنجم وضعیت علمی و فرهنگی شیعیان

مبانی اساسی علوم اسلامی بر پایه دورکن قرآن و سنت، سنت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سنت ائمه معصومین علیهم السلام، استوار است؛ پیامبر بارها در حدیث ثقلین و موارد دیگر به آن تأکید و تصریح داشته همواره مسلمانان را به بهره‌گیری و تمسک به این دو فرا می‌خوانده‌است. شیعیان با توجه به فرموده‌های نبی اکرم صلی الله علیه و آله و تأکیدات ائمه معصومین علیهم السلام، در این زمینه جدیت و کوشش فراوانی به خرج دادند و از سال‌های آغازین شکل‌گیری جامعه اسلامی، به فراگیری و حفظ و انتقال این مبانی علمی همت گماردند. قرآن به عنوان مصدق متفق علیه میان همه مسلمانان، به صورت مدون درآمد و در اختیار همگان قرار گرفت؛ اما رکن دیگر، یعنی سنت دچار ناملایماتی گردید. حاکمان پس از نبی اکرم صلی الله علیه و آله بنا به مصلحت خویش از تدوین و نشر سنت نبوی جلوگیری کردند. این اقدام مدت‌ها ادامه یافت و در دوران حکومت معاویه با شدت هر چه بیشتری پی‌گیری شد. علاوه بر این، توطئه جعل و وضع احادیث نیز، آن گونه که به مذاق حکومت خوش آید، بدان افزوده شد. در چنین وضعیتی شیعیان، با توجه به تأکیدات پیشوایان دین، به ثبت و ضبط علوم اهل بیت علیهم السلام پرداختند. این شیوه‌ای بود که ائمه علیهم السلام خود بدان عمل می‌کردند و

اولین اقدام در این جهت توسط امام علی علیه السلام صورت گرفت. آن حضرت بسیاری از سخنان و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را نوشته، به صورت مدون درآورد که بعدها به نام صحیفه علی علیه السلام خوانده شد. هم‌چنین مجموعه دیگری به نام کتاب السنن و القضا یا و الاحکام، شامل ابواب فقهی، و الجامعه، که کتابی بزرگ و مشتمل بر ابواب مختلف علوم می‌باشد حاصل عملکرد آن حضرت بوده است.^۱ از این گذشته، تألیف کتاب‌هایی به اصحاب آن حضرت چون سلمان فارسی، ابوذر غفاری و عبدالله بن عباس نسبت داده می‌شود.^۲ این حرکت فرهنگی با روندی رو به تزاید، ادامه یافت تا در زمان امام باقر و امام صادق علیهما السلام به شکوفایی رسید.

فعالیت‌های گسترده فرهنگی و آموزشی که در ایام این دو امام، به ویژه امام صادق علیه السلام، به علت وضعیت خاص سیاسی و اجتماعی آن زمان صورت گرفت، تحول علمی بزرگی در عالم تشیع پدید آورد. شاگردان بسیاری در مکتب این دو امام پرورش یافتند و راویان و محدثان بسیاری پدید آمدند که در گوشه و کنار جهان اسلام به نقل و روایت علوم اهل بیت علیهم السلام می‌پرداختند. یکی از راویان گفته است که تنها در شهر کوفه نهصد راوی را دیده بود که از امام صادق علیه السلام روایت نقل می‌کردند.^۳ در همین زمان فقیهان بزرگ و فرهیخته‌ای نیز ظهور نمودند که در همان مکتب علم آموخته بودند و در نواحی مختلف و شهرهای دور و نزدیک به امور دینی و مذهبی شیعیان رسیدگی می‌کردند.

حجم کتاب‌هایی که در زمان حضور ائمه به رشته تحریر در آمد، بسیار زیاد و موضوعات آن متنوع و گوناگون بود. بسیاری از این کتاب‌ها به موضوعات اعتقادی و اصول دین اختصاص داشت که بخش عمده آن‌ها در باب مسأله

۱. درباره کتاب‌های مربوطه، به بحار الانوار جلد ۲۵ مراجعه شود.

۲. رک: ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ذیل نام افراد.

۳. مفید، الارشاد، ص ۲۹۸ و نجاشی، رجال، ش ۸۰.

امامت، که بیشتر مطرح و مورد نزاع بود، نگاشته می‌شد. بخش دیگر تألیفات را کتاب‌های فقهی تشکیل می‌دادند که در آن‌ها از ابواب مختلف احکام و فروع دین بحث می‌گردید. ردیه‌ها و جوابیه‌هایی که در پاسخ به شبهات و اشکالات مخالفان، و یا صاحبان دیگر فرق نوشته می‌شد، قسمت دیگری از تألیفات را در بر می‌گرفت. گذشته از این دسته کتاب‌ها، که توسط عالمان شیعه تحریر می‌یافت و به طور عمده در آن‌ها به نقل روایات معصومین علیهم‌السلام بسنده می‌گردید، پاره‌ای تصنیفات نیز تحت عنوان «اصل»، در همین دوران پدید می‌آمد. اصل، به کتاب‌هایی گفته می‌شد که مؤلف آن، مجموعه‌ای از احادیث را به طور مستقیم از معصوم یا از کسی که بی‌واسطه از معصوم شنیده بود، روایت می‌کرد و در نوشتن آن از هیچ کتاب یا اثر دیگری بهره نمی‌برد، ولی اصطلاح «کتاب»، به نوعی از تألیفات اطلاق می‌گردید که مؤلف هم آن‌چه را که خود از معصوم شنیده بود و هم مطالبی را که در کتاب‌های دیگر فراگرفته بود، همراه با استدلال‌ها و استنباط‌های عقلی و شرعی، ذکر می‌کرد.^۱ اصول مذکور به وسیله شاگردان ائمه علیهم‌السلام نوشته می‌شد و همین اصول پایه و اساس کتب حدیثی، فقهی، تفسیر و کلام شیعه را در ادوار بعدی تاریخ تشیع، تشکیل می‌داد. از آن جا که تعداد این اصول ۴۰۰ عدد بود، به نام اصول اربعمائه معروف گشت.^۲ برخی از این اصول هم اکنون نیز موجود و در دسترس می‌باشد. تعداد سایر کتب و رسالاتی که توسط اصحاب ائمه علیهم‌السلام و شیعیان، در طول دوران حضور ائمه علیهم‌السلام به نگارش در آمد بالغ بر ۶۶۰۰ کتاب و رساله می‌شد^۳ و بدین ترتیب جامعه شیعه در حالی به دوران غیبت وارد گردید که اندوخته علمی عظیمی از پیشینیان خود در اختیار داشت. کتاب‌ها و اصول تألیف

۱. رک: قهبایی، معجم الرجال، ج ۱، ص ۹ و وحید بهبهانی، الفوائد الرجالیه، ص ۳۴.

۲. رک: ابن شهر آشوب، همان، ص ۱۳ و تهرانی، الذریعه، ج ۲، ص ۱۳۱.

۳. امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۴۰.

شده غالباً در اختیار علما و خاندان‌های علمی بود و مبنای تألیفات و تصنیفاتی قرار می‌گرفت که در عصر جدید، یعنی دوران غیبت به رشته تحریر در می‌آمد.

در دوران حضور ائمه علیهم‌السلام به طور طبیعی مرجع اصلی و نخستین شیعیان در مسائل علمی و دینی امامان معصوم علیهم‌السلام بودند. شیعیان به طرق گوناگون در نواحی مختلف با ائمه علیهم‌السلام تماس داشته، مسائل خود را می‌پرسیدند. در همین حال علما و محدثان، علوم اهل بیت را فرا گرفته، آن‌ها را به دیگران می‌آموختند و بدین ترتیب این علوم در بلاد مختلف انتشار می‌یافت و برای آنانی که دسترسی به امام برایشان میسر نبود، مرجع علمی، همین علما و محدثان و راویان اخبار بودند. با شکل گرفتن نهاد وکالت، وکیلان ائمه علیهم‌السلام در شهرهای دور و نزدیک محل رجوع مردم و رفع و حل مسائل و مشکلات علمی آنان به‌شمار می‌رفتند. آنان در واقع، رابطان میان مردم و ائمه علیهم‌السلام بودند که فاصله میان این دو قشر را کوتاه می‌کردند؛ اما آغاز غیبت صغری وضعیت را دگرگون ساخت. عدم حضور امام را که رکن اصلی شیعیان و تکیه‌گاه آنان در مسائل علمی محسوب می‌شد، می‌توان بحرانی در بُعد علمی و فرهنگی جامعه شیعه تلقی کرد. طبیعی بود که زو برو شدن با این بحران، پیامدهای دشواری را به همراه داشت و از این رو تأسیس نظام نیابت، حرکتی در جهت کاهش صدمات حاصل از این بحران بود. نایبان خاص امام علیه‌السلام، که از افراد برجسته و اصحاب ائمه و کسانی انتخاب می‌شدند که سال‌ها با ایشان ارتباط داشتند، اینک معتبرترین مصدر علمی حاضر را تشکیل می‌دادند؛ زیرا آنان تنها راه ارتباط با امام علیه‌السلام بودند. در واقع یکی از شئون مهم نایبان خاص، حل همین مشکلات و مسائل مستحدثه بود. آن‌ها در مسائل کلامی و اعتقادی در این عصر، که امکان دسترسی به امام معصوم برای همگان میسر نبود، مرجع تعیین حقانیت و باز دارنده از انحرافات بودند؛ به عنوان مثال زمانی که شیعیان از محمد بن عثمان عمری، نایب دوم امام علیه‌السلام درباره گفتار مفوضه و عقاید آن‌ها استفسار

کردند وی در پاسخ، نقطه نظرات مفوضه را در نسبت دادن خلق و رزق به ائمه علیهم السلام تکذیب نمود و آن‌ها را از شئون ذات مقدس الهی برشمرد.^۱

توجه به این که نائبان خاص در ارتباط با امام علیه السلام هستند و می‌توانند از طریق تماس با امام علیه السلام مشکلات و مسائل علمی و عقیدتی را حل و فصل کنند، نوعی یقین و اطمینان را برای شیعیان در گفتار آن‌ها پدید می‌آورد که پذیرش سخنان نائبان را برای آن‌ها بدون هیچ شک و تردیدی امکان‌پذیر می‌کرد. وقتی که یکی از شیعیان درباره علت تسلط دشمنان بر امام حسین علیه السلام، از حسین بن روح سؤال نمود وی پاسخ مفصل و قانع‌کننده‌ای به او داد، به نحوی که راوی آن یقین کرد که این جواب از خود او نیست. او می‌گوید:

در این که او این پاسخ‌ها را از جانب خود می‌گوید تردید کردم ولی بدون این که سخنی بگویم او گفت که این را از اصل - یعنی از حضرت حجت (عج) - شنیده است.^۲

این اطمینان و یقین، آرامشی را پدید می‌آورد که از شدت بحران پیش آمده می‌کاست. همین امر دقیقاً در همه مسائل علمی عصر غیبت، به جهت اشراف نسبی نائبان خاص مصداق می‌یافت. نواب خاص در راستای جلوگیری از انحرافات عقیدتی، بر نقل روایات و منقولات کما بیش نظارت داشتند. برای نمونه می‌توان به وضعیت پس از ظهور شلمغانی اشاره کرد. پس از صدور توقیع از ناحیه مقدسه مبنی بر ذم و لعن وی، یکی از مسایلی که راویان با آن روبرو بودند، نقل روایات و کتاب‌های او بود، لیکن حسین بن روح با استناد به گفتار امام یازدهم علیه السلام این مشکل را رفع نمود. او در این باره به سؤال‌کننده چنین گفت:

۱. طوسی، الغیبه، ص ۱۷۸.

۲. صدوق، کمال الدین، ص ۵۰۷.

من همان جوابی را به شما می‌دهم که امام حسن عسکری علیه السلام در پاسخ به کسانی گفت که پرسیدند با کتاب‌های بنی فضا که چه کنیم که خانه‌های ما از آن‌ها پراست و حضرت فرمود: هر چه را روایت کرده‌اند بگیرید و آن چه خود نظر داده‌اند رها کنید.^۱

همین نظارت‌گاه در تألیف کتاب‌هایی که توسط برخی علما صورت می‌گرفت نیز اعمال می‌شد^۲ و در مواردی صحت و سقم این کتاب‌ها توسط نائبان امام علیه السلام بررسی می‌گردید.^۳

گذشته از نائبان خاص، وکیلان امام هم مرجع علمی شیعیان در شهرهای مختلف بودند. سیستم وکالت در عصر غیبت به‌طور گسترده‌ای به کار خود ادامه می‌داد و امام علیه السلام و نائبان خاص در کلیه نواحی‌ای که شیعیان سکونت داشتند، وکیلانی را تعیین می‌کردند که به امور شیعیان رسیدگی کنند و رابط آن‌ها با نائبان باشند. نام بسیاری از این وکیلان در ضمن اخباری که نقل شده، آمده است و ما بیشتر در فصل جغرافیای انسانی شیعه در این باره صحبت کردیم، این وکیلان به‌طور عمده از کسانی بودند که از حیث شناخت و معرفت به خصوص در زمینه شناخت امام، نسبت به سایر مردم برتری داشتند.

سومین مرجع شیعیان در عصر غیبت، فقیهان و محدثان بودند. در واقع مرجعیت این گروه، امری بود که باید در این دوران تثبیت و تحکیم می‌شد. اگرچه در عصر حضور ائمه علیهم السلام نیز، گاه فقیهان و محدثانی از طرف ائمه علیهم السلام به عنوان مرجع دینی مردم معرفی می‌گردیدند^۴، ولیکن حضور امام علیه السلام مانع از آن بود که

۱. طوسی، همان، ص ۲۳۹.

۲. همان، ص ۲۲۹.

۳. همان، ص ۲۴۰.

۴. کشی، رجال، ص ۵۹۴ و تفرشی، نقد الرجال، ج ۲، ص ۲۶۲، قضیه زکریا بن آدم قمی و ابان بن تغلب.

ایشان به چنان موقعیت ممتازی دست یابند. دوران غیبت صغری، شرایط را برای این امر مهیا می‌ساخت، به طوری که این امر تا پایان غیبت صغری قطعیت نسبی یافت و در نامه‌ای که از طرف امام علیه السلام در جواب سؤالات اسحاق بن یعقوب رسیده و مردم را در حوادث پیش آمده به محدثان و فقیهان واجد صلاحیت ارجاع داده بود بر این امر تأکید گردیده و از آن‌ها به عنوان حجت‌های امام علیه السلام بر مردم یاد شده بود.^۱

فعالیت‌های علمی در این عصر در دو قالب کلی فعالیت‌های آموزشی و نگارشی صورت می‌گرفت. امور آموزشی عبارت بود از یک سلسله درس‌ها و بحث‌های علمی که غالباً در خانه علما و گاه در مساجد ارائه می‌گردید. تا این زمان هنوز نهاد خاصی برای امور آموزشی شیعیان پدید نیامده بود و مساجد از آغاز پیدایش، مهم‌ترین مراکز آموزشی در اسلام محسوب می‌شدند که حلقه‌های درسی در آن‌ها برپا می‌گردید. در شهرها و نواحی‌ای که تراکم جمعیت شیعه در آن‌ها زیاد بود، اوضاع علمی و فرهنگی شهر تحت تأثیر این جمعیت غالب قرار می‌گرفت و در مواردی که امور سیاسی و نظامی شهر نیز به دست شیعیان بود و یا متولیان امر دارای گرایش‌های همسویی با آنان بودند، آن شهر دارای موقعیت ممتازی می‌شد. جو فکری و علمی شهرها با توجه به عوامل تأثیرگذار مختلف، متفاوت بود. در برخی شهرها اندیشه‌های کلامی رواج داشت و در برخی دیگر، اهل حدیث و محدثان عنصر تعیین‌کننده محیط فکری بودند و بعضی نیز جنوی آمیخته از اندیشه‌های مختلف را داشتند؛ بدین ترتیب جو فرهنگی شهرها و حوزه‌های علمی شیعه متأثر از مکاتب علمی متداول در این عصر بود. در ادامه به این مکاتب علمی اشاره خواهیم کرد.

مکاتب علمی

در عصر غیبت با توجه به موقعیت فرهنگی آن دوران دو مکتب علمی عمده در مراکز علمی شیعه رواج داشت: مکتب کلامی و مکتب حدیث، که هر یک تحت تأثیر عوامل و عناصر تأثیرگذار زمانی و مکانی قرار داشتند. افزون بر این دو، می‌توان وجود نوعی مکتب فقهی را در این عصر در نظر گرفت که با مکتب فقهی پیشین، یعنی مکتب فقهی زمان حضور ائمه علیهم‌السلام و مکتب فقهی پس از غیبت صغری، یعنی عصر شیخ مفید و شیخ طوسی متفاوت بود و در واقع می‌توان آن را حالت گذار و انتقال از یک دوره به دوره دیگر دانست.

الف) مکتب کلامی

گرچه طرح مباحث کلامی، به معنای اصطلاحی آن، که از قرن دوم هجری رواج یافت، در گفتار امامان علیهم‌السلام، به ویژه در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام سابقه دیرینه‌ای داشت، لیکن شکل‌گیری کلام شیعی را می‌توان در دوران امام صادق علیه‌السلام و شاگردان آن حضرت دانست. در حقیقت علم کلام از اوایل قرن دوم هجری در میان مسلمانان پدید آمد. این امر بیشتر تحت تأثیر گسترش جغرافیایی جهان اسلام و برخورد اندیشه‌های مختلف دینی مسلمانان با نحله‌ها و ادیان دیگر بود و طبیعی است که در بحث با پیروان سایر ادیان، ادله نقلی اسلامی کارآیی نداشت و دانشمندان مسلمان ناگزیر می‌بایست ادله عقلی را که مورد پذیرش طرفین بود، ارائه می‌کردند، بدین ترتیب اندیشه‌های کلامی در علوم اسلامی شکل گرفت. کلام و بحث‌های کلامی با پیدایش معتزلیان، که تمایلات عقل‌گرایی در آن‌ها بارز و آشکار بود به زودی گسترش و شیوع یافت. تقریباً از همین زمان بود که برخی از شیعیان به کلام روی آوردند و این علم جای خود را در مکتب تشیع باز کرد. اولین متکلمان شیعه از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهم‌السلام بودند. اینان که طبقه اول

متکلمان شیعه را تشکیل می دادند عبارتند از: هشام بن حکم، هشام بن سالم، مؤمن طاق، محمد بن نعمان و علی بن اسماعیل، که غالباً اهل کوفه بودند. بدین ترتیب شهر کوفه که پایگاه مهم شیعیان محسوب می گردید، مرکز اصلی کلام شیعه شد.

جو مذهبی ناهمگون شهر کوفه و حضور نحله‌ها و فرقه‌های مختلف شیعی و غیر شیعی، که ناخواسته موجب تضارب آراء و اندیشه‌های پیروان آنها می گردید و عالمان شیعی را وامی داشت تا در مقابل پاسخ‌گویی به اقوال و شبهات آنان برآیند، سبب شد تا کلام شیعه در این شهر به رشد و بالندگی برسد. جبهه مقابل متکلمان شیعه کوفی، معتزلیان بصره بودند که از عالمان بزرگ آنها می توان به عمرو بن عبید بصری (م ۱۴۴ق) و عمرو بن بحر جاحظ (م ۲۵۵ق) و ابوجعفر عبیدالله اسکافی (م ۲۴۱ق) اشاره کرد. هم‌چنین اسماعیلیان و زیدیان که گرایش‌های قوی کلامی و اعتزالی داشتند، در نقطه مقابل متکلمان شیعه قرار می گرفتند که غالباً مناظراتی میان آنان برپا می شد.

بدون شک در شکل‌گیری مکتب کلامی فوق و تکوین آن در عصر غیبت، برخورد نظرات کلامی معتزلیان و آرای فرقه‌ها و نحله‌های مختلف اسلامی و غیر اسلامی سهم بسزایی داشت و عالمان شیعه ناگزیر بودند برای پاسخ‌گویی به حملات و شبهات مخالفان، که در این عصر گرایش‌های کلامی و اعتزالی داشتند، به شیوه و روش خود آنها متوسل شوند؛ اما باید توجه کرد که این امر دلیل بر وام‌گیری و تأثیرپذیری کلام شیعی و متکلمان شیعه از مکتب اعتزال، چنان‌که بسیاری از اندیشمندان غربی و نیز برخی از مسلمانان یاور دارند، نیست و در حقیقت مبانی کلامی شیعه، تفاوت‌های اساسی با کلام معتزله داشته است.

عصر غیبت صغری، دوران ظهور طبقه دوم متکلمان شیعه به شمار می رود. شهر کوفه همچنان مکتب کلامی خود را حفظ کرده بود؛ اما با موقعیت علمی ممتاز

بغداد تا حد بسیاری از اهمیت علمی این شهر کاسته شده و مرکزیت مکتب کلامی شیعه کمابیش به بغداد انتقال یافته بود. در این عصر متکلمان بزرگی از میان عالمان شیعه در بغداد ظهور کردند که مهم‌ترین آن‌ها خاندان ایرانی نژاد نوبختی بودند. ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی (م ۳۱۱ق) برجسته‌ترین فرد این خاندان بود که شیخ طوسی با القاب و عناوین والایی از او یاد کرده است. او ریاست شیعیان بغداد را بر عهده داشت.^۱ پس از او حسن بن موسی نوبختی (م ۳۱۰ق) متکلم و فیلسوف بزرگ شیعه در بغداد بود.^۲ علاوه بر بغداد، کلام شیعه در برخی حوزه‌های علمی دیگر شیعه نیز رواج داشت، از آن جمله شهر ری است که علی‌رغم تأثیرپذیری بسیار از مکتب حدیثی قم، به سبب رویارویی عالمان شیعه با معتزلیان و زیدیان، علم کلام در آن رایج بود. ابن قسبه رازی از متکلمان ممتاز این شهر، پیشتر در زمره معتزلیان قرار داشت.^۳ در خراسان نیز شهر نیشابور دارای گرایش‌های کلامی بیشتر بود و متکلمان شیعی نیشابوری مانند ابن عبدک جرجانی، تحت تأثیر مکتب کلامی بغداد و متأثر از متکلمان آن بودند.^۴

از دستاوردهای مهم مکتب کلامی در عصر غیبت صغری، تألیف کتاب‌های متعددی بود که برای بیان عقاید شیعه و یا در دفاع از آن‌ها در برابر حملات مخالفان و یا در رد و تکذیب اقوال و آرای آنان یا فرقه‌های گمراه نوشته می‌شد. سهم عمده این تألیفات به ابوسهل نوبختی تعلق داشت. شیخ طوسی بیش از سی کتاب از وی در مباحث کلامی نام برده است که موضوع بسیاری از آن‌ها امامت، و

۱. طوسی، الفهرست، ص ۳۱.

۲. همان، ص ۱۲۱.

۳. تجاشی، رجال، ص ۲۶۵.

۴. طوسی، همان، ص ۵۴۸.

ردّ اقوال زیدیان و معتزلیان بوده^۱؛ ولی هیچ یک از آثار وی به دست نرسیده است. حسن بن موسی نوبختی نیز که دارای تصنیفات متعددی بود، مجموعه کلامی خود را با نام الآراء و الدیانات به رشته تحریر درآورد که به اتمام نرسید.^۲ ابن قبه رازی هم دو کتاب در باب امامت، به نام‌های الانصاف و المستثبت، در ردّ اقوال ابوالقاسم بلخی، متکلم مشهور خراسانی نوشته بود.^۳ متأسفانه از تألیفات مکتب کلامی این عصر آثاری به دست ما نرسیده است و کتاب الیاقوت نوشته ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت نیز که برجای مانده، با توجه به برخی شواهد از تألیفات قرن ششم هجری می‌باشد و نویسنده مذکور از خاندان نوبختی عصر غیبت نبوده است.^۴

به هر حال مکتب کلامی این عصر دستاوردهای ارزنده‌ای داشت که موجبات تکامل کلام شیعه را در آغاز غیبت کبری فراهم ساخت. طبقه سوم متکلمان شیعه که در رأس آن‌ها شیخ مفید قرار دارد در واقع شاگردان مکتب کلامی غیبت صغری بودند، که به اصلاح و تنقیح آرای کلامی متکلمان این عصر پرداختند. از میان آثار ایشان، به خصوص تألیفات شیخ مفید، می‌توان تا حدودی به آرای کلامی متکلمان این عصر پی برد. در کتاب اوایل المقالات، شیخ مفید به نقد برخی از آثار و اقوال نوبختیان می‌پردازد. از آن جمله عقیده خاصی است که درباره امام دوازدهم و جانشینی حضرت عسکری علیه السلام به ابوسهل نوبختی نسبت داده شده و برخلاف نظر اجماعی علمای شیعه است.^۵

۱. همان، ص ۳۱.

۲. همان، ص ۱۲۱.

۳. نجاشی، همان جا.

۴. رک: ابواسحاق ابراهیم بن نوبختی، الیاقوت.

۵. رک: شیخ مفید، اوایل المقالات، ص ۲۱-۲۵ و بعد از آن.

ب) مکتب حدیثی

مکتب حدیثی شیعه مکتبی دیرپا و اصیل بود که حیات خود را با ظهور اسلام آغاز کرد. احادیث معصومین همواره منبع دانش شیعیان و فصل الخطاب در مسائل اختلافی بوده است. در عصر غیبت علی رغم عدم دسترسی مستقیم به امام علیه السلام شیعیان، به جهت در اختیار داشتن انبوه احادیثی که در طی سال‌های متمادی گردآورده بودند و یا روایت می‌کردند، از منابع علمی ممتازی برخوردار بودند. محدثان با استناد به احادیثی که از پرداختن به کلام نهی کرده‌اند، توجه به این علم و بهره‌گیری از آن را ضروری نمی‌دیدند و از آن نهی می‌نمودند. بخشی از این احادیث را شیخ صدوق، شاخص‌ترین چهره مکتب حدیثی قم و پرورش یافته این عصر، در پایان کتاب التوحید خود ذکر کرده است.^۱ به عقیده محدثان، تنوع موضوعی احادیثی که بر تمامی ابواب اصول و فروع و... اشتمال داشت، می‌توانست آن‌ها را در پاسخ‌گویی به مسائل و مشکلات علمی یاری دهد.

راویان احادیث ائمه علیهم السلام که فقیهان شیعه نیز از میان آن‌ها ظهور می‌کردند، در همه شهرهای شیعه‌نشین و حوزه‌های علمی شیعه حضور داشتند، با این حال شهر قم را می‌توان مرکز مکتب حدیثی شیعه در این عصر برشمرد که هیچ‌گونه گرایش کلامی در آن وجود نداشت. این امر را باید ناشی از پای‌بندی عالمان قمی به مکتب اهل بیت و نیز تشیع یکپارچه مردم قم دانست که صاحبان ملل و نحل و پیروان سایر فرق شیعی و غیر شیعی در آن حضور نداشتند. مادلونگ، اسلام‌شناس آلمانی در این باره گفته است:

شیعیان قم در وفاداری به امامت دوازده امام باقی ماندند و هیچ‌گونه اشتقاق فطحی یا واقفی در میان تعدادی شمار محدثان امامی این شهر یاد نشده است...^۲

۱. صدوق، کتاب التوحید، فصل آخر.

۲. رک: جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۱، ص ۲۰۹، به نقل از مقاله مادلونگ، کیهان اندیشه، ش ۵۲، ص ۱۵۲.

بدین ترتیب عده بسیاری از محدثان شیعه در قم گرد آمده بودند که از گرایش‌های افراطی و تفریطی به دور بودند و از آن میان می‌توان به خاندان‌های بزرگ اشعریان، آل بابویه و خاندان برقی اشاره کرد.

شهر ری به جهت مجاورت با قم بیشترین تأثیر را از مکتب حدیثی قم گرفت. ظهور محدثان بزرگی از این شهر؛ چون محمد بن یعقوب کلینی که سرآمد محدثان این عصر بود، گواه بر این است. کوفه و بغداد نیز پیروان بسیاری از مکتب حدیثی را در خود جای داده بودند؛ اما مکتب حدیثی بغداد و کوفه را به واسطه برخی تفاوت‌ها، می‌توان متمایز از مکتب حدیثی قم دانست. محدثان قمی، بسیاری از محدثان کوفه و بغداد را به غلو و ارتفاع متهم می‌ساختند^۱ و البته این اتهامات دور از حقیقت نبود. به‌عنوان نمونه محمد بن علی بن ابراهیم صیرفی، یکی از محدثان کوفه بود که در همین شهر به کذب و غلو شهرت داشت.^۲ این وضعیت ناشی از جو مذهبی شهر کوفه و وجود اندیشه‌های افراطی و تفریطی در آن از یک سو، و از سوی دیگر شیوه خاص محدثان قم در برخورد با روایات و عقیده ایشان در مسأله غلو بود. مامقانی در تنقیح المقال از قول وحید بهبهانی درباره عقیده قمی‌ها در مسأله غلو می‌نویسد:

آنان جایگاهی رفیع و والا و درجه معینی از عصمت و کمال را بر حسب اجتهاد و رأی خود برای امامان قائل بودند که تعدی از آن را جائز نمی‌شمردند و بنا به عقیده مذکور این تعدی را ارتفاع و غلو می‌دانستند.

وی سپس مواردی را که ایشان مصادیق غلو درباره ائمه علیهم‌السلام می‌دانستند،

بر می‌شمرد.^۳

۱. رک: نجاشی، همان، ص ۳۲۹ و تفرشی، نقد الرجال، ص ۱۴۲.

۲. نجاشی، همان، ص ۳۳۲.

۳. مامقانی، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۸۸.

مکتب حدیثی این عصر، دستاوردهای علمی ارزنده‌ای پدید آورد و شاهد تحولاتی در این زمینه بود، که مهم‌تر از همه پیدایش جوامع حدیثی است که در آن‌ها مجموعه‌ای از احادیث اعتقادی، فقهی و گاه اخلاقی و... گردآوری شده بودند و نمونه‌شناختن آن و از اولین آثار تدوین شده به این شیوه، موسوعه‌روایی الکافی نوشته محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ق) می‌باشد که مشتمل بر ابواب مختلف اصول، فروع، اخلاق، سیره، آداب و سنن است و بعدها به عنوان اولین کتاب از چهار کتاب معتبر حدیثی شیعه شناخته شد.

ج) مکتب فقهی

سنت یکی از مصادر فقه اسلامی و بلکه مهم‌ترین آن‌ها - به لحاظ گستردگی و غنای محتوایی است. در زمان حضور امامان علیهم‌السلام، شیعیان احادیث ایشان را به طور مستقیم فراگرفته، و به آن‌ها عمل می‌کردند و استناد می‌ورزیدند. به تدریج این احادیث که بیان‌کننده احکام فقهی بودند، در قالب کتاب‌هایی به نام «اصل» به رشته تحریر درآمدند و پس از چندی کتاب‌های مختلف فقهی، که هر یک حاوی احادیثی در یک موضوع فقهی بود، پدیدار گشتند. تا اواخر قرن سوم هجری کتاب‌هایی تحت عناوین اصل، جامع، نوادر، مسائل و... توسط محدثان و فقیهان شیعه نوشته شدند که برخی مفصل و مشروح، و برخی مختصر و موجز و گاه با نظم و ترتیب خاص تدوین یافتند. در کلیه این کتاب‌ها، روایات با سلسله‌سندهایی که به امامان علیهم‌السلام منتهی می‌گردید، ذکر شده بودند و فقیهان برای بیان احکام، به ذکر روایات مذکور بسنده می‌کردند^۱ و به آن‌ها استناد می‌جستند. این روایات، احکام شرعی مسلم و قابل اعتمادی بودند که از مصدر تشریح، یعنی امامان علیهم‌السلام صادر می‌شدند و تا زمان حضور ائمه علیهم‌السلام وضعیت به همین گونه بود؛ اما در دوران غیبت

۱. رک: طوسی، رسایل العشره، مقدمه واعظ زاده، ص ۴۵ - ۴۶.

صغری و از اواخر قرن سوم هجری، تحول جدیدی در شیوه فقه‌های شیعه پدید آمد و فقیهان روش خویش را در تدوین فقه و احکام شرعی تغییر دادند. در این شیوه جدید، فقیهان شیعه به استخراج احکام از میان روایات و احادیث دست زدند، به جای این که به ذکر روایات در هر مسأله فقهی و استناد به آن‌ها بسنده کنند، و بدین ترتیب فتواهای شرعی فقیهان در هر باب جای بیان روایات و احادیث فقهی را گرفت.^۱ فقیهان به جای روایت احادیث فقهی، به استنباط احکام از میان روایات می پرداختند و نتیجه آن را که فتواهای شرعی بود، بیان می کردند. این شیوه، قدرت استنباط علمی فقیهان را در این دوره که دسترسی به امام میسر نبود، تقویت می نمود و از طرفی برای عموم مردم، که از آگاهی علمی و درک فقهی کافی و بالا برخوردار نبودند، سودمند بود.

مکتب فقهی جدید که می توان آن را فقه منصوص و یا به تعبیر آیه الله بروجردی، المسائل المتلقاة^۲ نامید، نخستین بار توسط ابن بابویه (م ۳۲۹ق) محدث بزرگ قمی، ابداع شد. وی فتواهای خود را در رساله‌ای برای فرزندش شیخ صدوق نوشت که شیخ بسیاری از عبارات وی را در کتب فقهی خود، من لایحضره الفقیه، المقنع، و الهدایه ذکر کرده است و پس از پدر همین شیوه را دنبال می نمود.^۳ در ابتدای شکل‌گیری مکتب جدید فقهی، فقیهان به جهت رعایت احتیاط در بیان فتواها، عین الفاظ احادیث مربوط را می آوردند و در واقع فتواهای مذکور، همان روایات بودند؛ ولی بدون ذکر سند و انتساب آن‌ها به امام. مکتب فقهی که در این عصر شکل گرفت به زودی در اوایل غیبت کبری تکامل

۱. همان، ص ۵؛ ابن براج، المهدب، مقدمه، ص ۲۳-۲۴ و گرجی، تاریخ فقه و فقهاء، ص

۱۲۵-۱۲۶.

۲. همان، ص ۴۷.

۳. همان.

یافته، با ایجاد پاره‌ای تغییرات، مکتب فقهی جدیدی را پدید آورد که علاوه بر مصادر چهارگانه تشریح احکام، مبتنی بر علم اصول فقه بود و توسط شیخ طوسی به اوج خود رسید.

به جز ابن بابویه، فقیه دیگری که سهم بسزایی در پیدایش مکتب فقهی جدید داشت، حسن بن علی بن ابی عقیل حذاء از فقیهان بزرگ و متکلمان قابل اعتماد این عصر و معاصر ابن بابویه بود و او را باید از پایه گذاران مکتب فقهی مزبور دانست. وی کتاب‌های متعددی در کلام و فقه نوشت که مهم‌ترین آن‌ها مجموعه فقهی‌ای به نام المستمسک بحبل آل الرسول است که آن را به شیوه جدید فقهی (بیان فتاوی شرعی) به رشته تحریر در آورد این کتاب در میان شیعیان شهرت بسیاری یافت و مورد استقبال قرار گرفت، به طوری که گفته شده حاجیانی که از خراسان به عراق می‌آمدند، همگی این کتاب را می‌خریدند و به دیار خود می‌بردند.^۱ استقبال عمومی شیعیان از این کتاب، حاکی از این است که مکتب فقهی جدید تا چه حد برای عموم شیعیان سودمند بود و همین استقبال و درخواست‌های عمومی مردم، برای نگارش کتاب‌هایی از این قبیل موجب تکامل مکتب فقهی جدید در ادوار بعدی تاریخ علمی تشیع گردید. کتاب ابن ابی عقیل در میان عالمان و فقیهان شیعه نیز مورد توجه قرار گرفت. شیخ طوسی پس از ستودن ابن ابی عقیل، درباره این کتاب می‌گوید: «کتاب بزرگ و پسندیده‌ای است».^۲ علامه حلی، ضمن این که اظهار داشته این کتاب در زمان او در میان شیعیان مشهور بوده، بسیاری از اقوال فقهی ابن ابی عقیل را در کتاب مختلف الشیعه خود ذکر کرده است.^۳ این شیوه جدید در فقه، بعد از ابن ابی عقیل، توسط ابن جنید اسکافی (م ۳۸۱ق) در آغاز غیبت

۱. نجاشی، همان، ص ۳۵ و طوسی، الفهرست، ص ۲۸۳.

۲. طوسی، همان، ص ۴۵۹.

۳. حلی، الخلاصه، ص ۴۰ و ابن براج، همان، مقدمه، ص ۲۴.

کبری دنبال شد. از این دو فقیه، که پایه گذاران مکتب فقهی جدید تلقی می‌گردند، در میان فقیهان شیعه به «قدیمین» یاد می‌شود.^۱

حوزه‌های علمی

شیعیان در شهرهای مختلف سرزمین‌های اسلامی می‌زیستند و بدون شک در میان آن‌ها عالمانی بودند که مبانی دینی و احکام مذهبی را به آن‌ها می‌آموختند. در هر شهر، با توجه به شرایط سیاسی و اجتماعی و مذهبی آن، شیعیان فعالیت‌های علمی و آموزشی خود را دنبال می‌کردند، اما در برخی شهرها که جمعیت شیعیان فزون‌تر و قابل ملاحظه بود و عالمان و دانشمندان بیشتری حضور داشتند، این فعالیت‌ها رونق چشمگیری می‌یافت و شهرهای مذکور به عنوان مراکز (حوزه‌های) علمی و آموزشی شیعیان محسوب می‌شدند. این حوزه‌ها به نوبه خود و بسته به نحوه فعالیت‌های علمی و کیفیت و کمیت آن‌ها، از درجات اهمیت مختلفی برخوردار بودند که مهم‌ترین آن‌ها در عصر غیبت صغری به شرح زیرند:

کوفه

کوفه اولین شهر بود که تمایلات شیعی به طور گسترده در آن بروز و ظهور یافت؛ اما تشیعی که در ابتدای امر در این شهر شکل گرفت، بیشتر جنبه سیاسی داشت تا اعتقادی و علمی، از این رو به زودی این شهر به مرکزی برای قیام‌های شیعی و حرکت‌های ضد اموی تبدیل گردید. از آغاز قرن دوم هجری، نوعی حرکت فرهنگی در این شهر آغاز شد. شیعیان مراودات گسترده‌ای با ائمه علیهم‌السلام برقرار کردند و با گذشت اندک زمانی جو علمی بر این شهر حاکم گشت. این تحول در زمان امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام به وجود آمد. بسیاری از شاگردان این دو

۱- تبریزی، روایات الجنات، ج ۲، ص ۲۵۹.

امام از کوفیان بودند که پس از چندی در زمره بزرگ‌ترین محدثان و فقیهان شیعه درآمدند. حضور این عالمان در کوفه و تجمع آنان برای بحث‌ها و مناظرات، چهره علمی به شهر می‌بخشید و آن را به صورت یکی از مراکز حدیث شیعه در آورد که شخصیت‌های ممتاز اصحاب ائمه علیهم‌السلام و راویان حدیث ایشان در آن می‌زیستند، به عنوان نمونه می‌توان به حضور اصحاب اجماع در این شهر اشاره کرد. اصحاب اجماع کسانی هستند که همه علماء و فقهای شیعه، اجماع و اتفاق نموده‌اند که هر حدیثی که این افراد به سند صحیح روایت کنند، مورد تصدیق و قبول است و دیگر ملاحظه سند آن تا معصوم لازم نیست، زیرا که آن‌ها در تقوا، علم، صداقت، درایت، حفظ و ضبط حدیث به مرحله‌ای رسیده بودند که تا درباره صحت صدور حدیث یقین نداشتند، آن را روایت نمی‌کردند.^۱ اصحاب اجماع هجده تن (شش نفر از اصحاب امام باقر علیه‌السلام، شش نفر از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهم‌السلام و شش تن از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام) را شامل می‌شدند.^۲ از این هجده نفر، جز دو نفر بقیه یا اهل کوفه بودند یا در آن سکونت داشتند، از جمله آن‌ها می‌توان به زرارة بن اعین، محمد بن مسلم و بریده بن معاویه عجللی اشاره کرد.

مسأله دیگر که به تقویت مکتب علمی کوفه کمک می‌نمود، رفت و آمد ائمه علیهم‌السلام به این شهر بود. امام سجاد، حضرت باقر و حضرت صادق علیهم‌السلام، بارها مخفیانه یا آشکارا به کوفه می‌آمدند و به زیارت مزار امیرالمومنین و سیدالشهداء می‌رفتند و طبیعی بود که در این آمد و شدها، محدثان شیعه و اصحاب ایشان در

۱. طوسی، اختیار معرفة الرجال، ش ۴۳۰، ۷۰۵ و ۱۰۵۰.

۲. ابو عمرو کشی از قول گروهی از مشایخ شیعه سه گروه از یاران امامان را که از قدر و جلالت بیشتری برخوردار بودند به عنوان فقهای مبرز شیعه یا اصحاب اجماع یاد کرده و گفته است: «همه بزرگان شیعه بر صحت آن چه که اینان درست و صحیح دانسته‌اند اتفاق نظر دارند». (اختیار معرفة الرجال، همان) بدین گونه موقعیت ویژه‌ای در بین محدثان و راویان برای این سه گروه در نظر گرفته شد که حاکی از موقعیت برتر علمی آنان بوده است.

این شهر از محضر آنان بهره‌مند می‌شدند. گذشته از این، امام صادق علیه السلام در زمان حکومت منصور عباسی، مدت دو سال در شهر هاشمیه، پایتخت اولیه منصور اقامت داشت. این شهر به کوفه نزدیک بود و ارتباط اصحاب امام در کوفه را با آن حضرت میسر می‌ساخت. امام در این مدت علاوه بر مباحثاتی با اصحاب خود، مناظراتی نیز با ابوحنیفه و ابن ابی لیلی، که از فقیهان بنام اهل سنت در عراق بودند، داشت و آن‌ها را مغلوب عظمت علمی خویش می‌ساخت. وقتی امام در مسجد کوفه حضور می‌یافت، طالبان علم از هر سو بر گرد او جمع می‌شدند و از موضوعات مختلف سؤال می‌کردند. سخن حسن بن علی و شَاء، تأثیر فوق العاده حضور امام صادق علیه السلام در کوفه را نشان می‌دهد. طبق اظهارات وی، او نهصد تن از مشایخ حدیث را درک نموده که از امام صادق علیه السلام روایت می‌کردند.^۱

با انتقال ائمه علیهم السلام به عراق در نیمه اول قرن سوم، این شهر می‌توانست به جهت نزدیکی به محل استقرار ایشان و گسترش مراودات شیعیان، موقعیت ممتازی بیابد، لیکن عوامل چندی مانع از این امر شد. کوفه، هر چند موقعیت علمی خویش را تا عصر غیبت و پس از آن دارا بود، ولی مرکزیت یافتن شهر قم به عنوان قطب علمی، که عالمان آن دارای عقاید درست و پاک‌بانی بودند، از یک سو و شکل‌گیری تدریجی مکتب بغداد از سوی دیگر، موجبات ضعف موقعیت علمی کوفه را فراهم ساخت. با این حال هنوز شهر کوفه به عنوان مرکز اصلی تشیع در عراق قلمداد می‌شد و دارای مکتب خاصی بود. در این شهر از زمان امام صادق علیه السلام خاندان‌های علمی مشهوری می‌زیستند که، حدود بیست خاندان علمی در این شهر نام برده شده است^۲ و برخی از آن‌ها تا عصر غیبت، جایگاه علمی خود را حفظ کردند، از آن جمله می‌توان به اشعریان، که از قبایل یمنی بودند و شاخه‌ای از

۱. نجاشی، رجال، ص ۲۸.

۲. رک: رجیبی، کوفه و نقش آن، ص ۲۷۸، به نقل از رجال بحر العلوم.

آن‌ها در قم زعامت دینی داشتند، آل نهیک، آل جهم، آل اعین و بنی جعفره اشاره کرد. در بین این خاندان‌ها آل اعین از همه مشهورتر و در عصر غیبت چند تن از این خاندان شاخص بودند، به عنوان نمونه علی بن سلیمان بن حسن، از شاخه بکریون که توفیعاتی از ناحیه امام درباره وی صادر شد. او از مشایخ روایت ابن بابویه قمی بود و کتابی به نام النوادر داشت.^۱ دیگری ابوالحسن علی بن یحیی زراری است که شیخ طوسی در کتاب الغیبه، در فصل مربوط به کسانی که امام مهدی علیه السلام را دیده‌اند، روایتی از محمد بن حسن قمی نقل می‌کند که طبق آن امام علیه السلام، راوی را در مسائل دینی اش، به ابوالحسن زراری ارجاع می‌دهد و طوسی این امر را دلیل بر این می‌داند که او وکیل امام علیه السلام بوده است.^۲ محمد بن سلیمان بن حسن نیز از همین خاندان و از اصحاب امام عسکری علیه السلام بود و در ایام غیبت با امام زمان علیه السلام ارتباط داشت. گویا او وکیل امام بود و در سال ۳۰۰ ق درگذشت. وی تألیقاتی از خود به جای گذاشته است.^۳

از خاندان آل نهیک می‌توان به عبیدالله بن احمد بن نهیک اشاره کرد که بسیاری از اصول اربعمائه را گرد آورده بود.^۴ ابوعلی احمد بن محمد بن عمار (م ۳۴۶ ق) نیز از مشایخ گرانقدر کوفه محسوب می‌شد که احادیث و اصول بسیاری را روایت می‌کرد. وی تألیفات متعددی داشت، از آن جمله کتابی درباره پدران نبی اکرم و ایمان حضرت ابوطالب می‌باشد.^۵ گذشته از اینان دانشمندان بنام دیگری هم در این عصر در کوفه می‌زیستند، مانند احمد بن میثم بن ابی نعیم (م ۲۷۰ ق)، احمد بن محمد بن سعید، معروف به ابن عقده (م ۳۳۳ ق)، محمد بن حسین بن

۱. همان، ص ۲۱۹ و نجاشی، همان، ص ۲۶.

۲. طوسی، الغیبه، ص ۱۶۳.

۳. همان، ص ۱۶۲ و ابوغالب رازی، رساله ابی غالب، ص ۲۲۶.

۴. همو، رجال، ص ۳۳۰.

۵. طوسی، الفهرست، ص ۷۰.

حفص خثعمی (م ۳۱۷ق) و علی بن محمد بن زبیر اسدی (م ۳۴۸ق). شهر کوفه با توجه به شرایط و موقعیت خاص سیاسی و اجتماعی خود، دارای جو علمی ناهمگون و غیر یک دستی بود. چنان که اشاره شد، تشیع ابتدا در قالب سیاسی خود در این شهر بروز کرد و همین ویژگی بود که تأثیر آن همواره در چهره اجتماعی و مذهبی این شهر به چشم می خورد. عدم ثبات عقیدتی از خصوصیات بارز کوفیان به شمار می رفت که از قدیم به آن شناخته شده بودند و همین امر موجب گردیده بود تا شهر کوفه جو ناآرامی داشته و از ابتدا محل درگیری های عقیدتی و گرایش های افراطی و تفریطی باشد. بخش عمده گرایش های افراطی و غلوآمیز شیعی، برخاسته از همین شهر بود.^۱

این گرایش ها، با سابقه دیرینه ای که در این شهر داشت، همچنان در عصر غیبت نیز مشاهده می شد. در میان عالمان و محدثان کوفی این عصر، به نام کسانی بر می خوریم که به غلو و ارتفاع، متهم و یا مشهور بودند، مانند علی بن احمد کوفی (م ۳۵۲ق) که کتاب های بسیاری نیز تألیف کرد^۲ و محمد بن علی بن ابراهیم صیرفی که وقتی به قم آمد، به سبب همین امر او را از شهر بیرون راندند.^۳ کوفه هم چنین محل پیدایش بسیاری از فرقه های شیعی چون زیدیه و خطابییه و واقفیه و... بود و در عصر غیبت نیز اکثر محدثان و بزرگان زیدی و واقفی و فطحی در کوفه حضور داشتند. به طور مثال علی بن حسن طاطری، از سران بسیار متعصب واقفیه، ساکن کوفه بود و کتاب های متعددی در حمایت از مذهب خود نوشته بود.^۴

۱. شهر کوفه محل ظهور و مرکز تجمع غالیان بود. اولین فرقه، گروهی از غلات بودند که در زمان امام علی علیه السلام در این شهر ظهور کردند و سپس در زمان امام صادق علیه السلام خطابییه و مغیره، پیروان این ابی الخطاب و سعید بن مغیره، خطرناک ترین غالیان پدید آمدند.

۲. تفرشی، نقد الرجال، ج ۴، ص ۲۶۹.

۳. نجاشی، همان، ص ۲۶۶.

۴. طوسی، همان، ص ۳۹۱.

علی بن حسن بن فضال نیز به داشتن مذهب قطبیّه شهرت داشت.^۱ این امر موجب ظهور آراء و اندیشه‌های گوناگون و در نتیجه پیدایش و گسترش علم کلام در این شهر می‌شد. رواج اندیشه‌های کلامی و عقلی از ویژگی‌های بارز حوزه علمی کوفه بود و همپای شکل‌گیری مکتب علمی شیعی در کوفه، اندیشه‌های کلامی نیز در این شهر رواج و توسعه می‌یافت، به طوری که تا پایان قرن دوم هجری، کوفه مرکز متکلمان شیعه محسوب می‌شد و در آستانه غیبت صغری، حوزه علمی این شهر بیشتر صبغه کلامی داشت و بیش از این که جنبه فقهی و حدیثی آن مطرح باشد، چهره کلامی آن خودنمایی می‌کرد. طبقه اول متکلمان شیعه در این شهر زیسته بودند و از میانشان شخصیت‌های ممتازی پدید آمدند. در عصر غیبت نیز علی رغم شکل‌گیری و توسعه مکتب کلامی بغداد، که حوزه کوفه را تا حد زیادی تحت الشعاع قرار داد، شخصیت‌های کلامی متعددی در شهر کوفه ظهور کردند.^۲

با این حال حوزه کوفه، مکتب فقهی و حدیثی خود را کمابیش حفظ نموده بود و در این عصر نیز راویان و محدثان بسیاری از این شهر برآمدند. از ویژگی‌های مهم شهر کوفه، که به این وضعیت کمک می‌کرد وجود منابع کهن حدیثی شیعه بود. بسیاری از راویان و محدثان کوفه، اصول اربعمائه را در اختیار داشتند و از آنها روایت می‌نمودند. درباره علی بن محمد بن زبیر (م ۳۴۸ق)، که بیش از صد سال عمر کرد، گفته شده که راوی اکثر این اصول بوده است.^۳ هم‌چنین ابوعلی احمد بن محمد بن عمار (م ۳۴۶ق)، از مشایخ جلیل القدر کوفه، شمار زیادی از کتب مذکور را در اختیار داشت و از آنها نقل می‌نمود.^۴ محدثان کوفی روابط

۱. همان، ص ۲۹۲.

۲. از آن جمله می‌توان به احمد بن محمد بن عقده (۳۳۲هـ) محدث و متکلم شهیر این عصر اشاره کرد.

۳. همو، رجال، ص ۴۳۰.

۴. همو، الفهرست، ص ۶۲.

گسترده‌ای با سایر حوزه‌های علمی شیعه در شهرهای دیگر داشتند که درباره آن‌ها گفتگو خواهد.

بدیهی است که در این مرکز علمی، همانند دیگر مراکز، فعالیت‌های آموزشی در سطح وسیعی صورت می‌گرفت و این امر در مکان‌های مختلفی انجام می‌پذیرفت. به‌طور معمول مساجد یکی از مهم‌ترین مراکز آموزشی به‌شمار می‌رفتند که در آن‌ها به دانش پژوهان در سطوح عالی آموزش داده می‌شد. شهر کوفه مساجد بسیاری داشت که برخی از آن‌ها در محلات شیعه‌نشین و یا در اختیار شیعیان بودند. مسجد جامع کوفه، مهم‌ترین مرکز آموزشی شهر بود که محافل درسی شیعیان نیز در آن برگزار می‌گردید و شماری از عالمان و محدثان شیعه به‌منظور تدریس یا تحصیل در آن حضور می‌یافتند. درباره اهمیت و موقعیت علمی شیعیان در این مسجد اخباری در دست است. کثی روایت‌هایی آورده که همگی از اهمیت این مسجد، به‌عنوان یکی از مراکز فقه و حدیث شیعه حکایت دارد.^۱ حسن بن علی و ش‌اء نیز از حضور شمار زیادی از راویان امام صادق علیه السلام در این مسجد سخن گفته است.^۲ این مسجد در عصر غیبت صغری نیز موقعیت علمی و آموزشی خود را کمابیش حفظ کرده بود.

از دیگر مساجد قدیمی منسوب به شیعیان در کوفه، دو مسجد زید و صعصعه، پسران صوحان، و از اصحاب امام علی علیه السلام، را می‌توان نام برد که این دو مسجد هنوز در شهر کوفه باقی هستند.^۳ مسجد دیگری در محله بنی جعفه، از قبایل شیعه مذهب کوفه قرار داشت که به نام مسجد جعفی مشهور بود. از قبیلۀ بنی جعفه شخصیت‌های ممتازی برآمدند که از آن میان می‌توان به جابر بن یزید جعفی از

۱. همو، اختیار معرفة الرجال، ش ۸۳۹ و ۹۸۱.

۲. نجاشی، ش ۸۰.

۳. رجعی، کوفه و نقش آن، ص ۴۲۴.

اصحاب امام صادق علیه السلام اشاره کرد. هم‌چنین مساجد دیگری توسط اصحاب ائمه علیهم السلام در کوفه احداث شده بودند، مانند مسجد حسین بن شداد جعفی، از اصحاب امام صادق علیه السلام که در سال ۲۰۳ ق درگذشت.^۱ و مسجد جعفر بن بشیر بجلی (م ۲۰۸ ق)، از اصحاب امام رضا علیه السلام که تألیفات بسیاری در ابواب فقهی داشت. این مسجد محل آمد و شد بسیاری از بزرگان و عالمان شیعه بود که به کوفه می‌آمدند.^۲ از دیگر مساجد شیعیان در کوفه، مسجد سمال، منسوب به آل ابی سمال از خاندان‌های علمی و بنام شهر است که در ارتباط با امام رضا علیه السلام بودند.^۳ محمد بن حسن بن صالح همدانی نیز مسجدی در کوفه داشت، او از عالمان و متکلمان ممتاز عصر خود به شمار می‌رفت که در سال ۱۶۸ ق درگذشت. وی زیدی مذهب و صاحب تألیفاتی چند بود.^۴ این مساجد اغلب در عصر غیبت صغری دایر بودند و می‌توان حدس زد که حلقه‌های درسی و جلسات روایت و املائی علمای شیعه در آن‌ها برگزار می‌شد. آل اعین از خاندان‌های بنام شیعه در کوفه نیز در محلات خاص خود مساجدی داشتند که مرکز فعالیت‌های علمی و آموزشی بود.^۵

قم

قم نخستین شهر در ایران بود که با مهاجرت گروهی از شیعیان کوفه به آن‌جا، پذیرای مذهب تشیع شد. شیعیان قم از همان آغاز، ارتباط نزدیکی با ائمه علیهم السلام داشتند و نام بسیاری از ایشان در زمره راویان، محدثان و اصحاب ائمه علیهم السلام ذکر شده است. با گسترش تشیع در قم و افزایش ارتباط علمای آن دیار با ائمه، این

۱. همان، ص ۴۳۵.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۳۶.

۴. همان، ص ۴۳۷.

۵. رک: ابوغالب زراری، همان، ص ۱۲۷.

شهر به صورت یکی از مراکز علمی شیعه درآمد، به طوری که شماری از عالمان ممتاز و راویان بزرگواری که به طور مستقیم احادیث را از ائمه علیهم السلام دریافت می کردند، در قم می زیستند. نقش اساسی عالمان قم در حفظ و اشاعه دین، به گونه ای بود که در روایتی آمده است: «اگر اهل قم نبودند دین از بین رفته بود»^۱.

روابط عالمان قم با ائمه علیهم السلام تا عصر غیبت ادامه یافت و در طی دوران غیبت صغری نیز روابط نزدیکی با نائبان خاص امام علیه السلام داشتند. پیوند علمی این شهر با امامان و نائبان امام دوازدهم موجب شد تا علوم اهل بیت علیهم السلام در آن به طور گسترده انتشار یابد و شهر قم موقعیت ممتاز و برتری در بین شهرهای شیعی و مراکز علمی تشیع به دست آورد. آن چه که این موقعیت را بیشتر تحکیم می بخشید، مهاجرت شماری از عالمان و اندیشمندان شیعه از دیگر مراکز علمی به این شهر بود.^۲ بدین ترتیب قم در عصر غیبت صغری مرکز اصلی حفظ احادیث اهل بیت و نقل و انتقال آن ها گردید. شهر قم از نظر عقیدتی یک دست بوده، تابعیت تک تک ائمه علیهم السلام را پذیرفته بود و در عصر غیبت نیز پیوند خود را با نائبان خاص امام دوازدهم حفظ کرد. عالمان قم به شدت با مظاهر انحراف و افراطی گری مقابله می نمودند، به طوری که در آستانه غیبت صغری، حرکت گسترده ای از طرف علمای قم در این جهت صورت گرفت. آنان نسبت به هر گونه حرکت انحرافی و اندیشه نادرست واکنش نشان داده و به شدت با آن برخورد می کردند، تا آن جا که تعدادی از راویان و محدثان، که گاه چهره های برجسته و ممتازی در میان آن ها دیده می شد، مورد قرح و طعن آنان قم قرار گرفتند، برای نمونه احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۸۰ هـ)، راوی موثق و عالم بزرگ قم به

۱. رک: قمی، تاریخ قم، ص ۲۷۸.

۲. در این باره به بخش روابط حوزه های علمی نگاه کنید.

جهت نقل برخی از روایات ضعیف، مورد اعتراض علمای قم واقع شد و احمد بن محمد بن عیسی، زعیم دینی شهر، وی را از قم اخراج کرد. البته پس از چندی که حقیقت امر آشکار گردید و اتهام منسوب به برقی بر طرف شد، وی را باز گردانیده و از او دلجویی کرد.^۱ همین قضیه برای سهل بن زیاد آدمی نیز پیش آمد؛ احمد بن محمد بن عیسی به غلو و کذب اقوال او شهادت داده او را از قم بیرون راند و از وی اظهار برائت نمود و مردم را از شنیدن روایات او نهی کرد. سهل از قم خارج شد و به ری رفت و در آن جا سکونت گزید.^۲ محمد بن اورمه، از دیگر کسانی بود که به غلو متهم گردید و نزدیک بود که به دست مردم قم کشته شود.^۳ از جمله کسان دیگری که به جرم عقاید افراطی از شهر اخراج شدند، محمد بن موسی همدانی و حسین بن عییدالله محرر بودند.^۴ جوّ مقابله با افراطی‌گری به گونه‌ای بود که حتی اجازه ورود چنین اندیشه‌هایی را به شهر نمی‌داد. زمانی که محمد بن علی صیرفی که در کوفه به کذب و غلو شهرت داشت به قم آمد، علمای قم وی را از شهر رانده و اخراج کردند.^۵ حتی علمای قم، از نقل روایاتی که بوی غلو می‌داد نیز خودداری می‌نمودند. ابن الولید، محدث بزرگ قم، که از مشایخ و استادان شیخ صدوق است، برخی روایات محمد بن حسن صفار، محدث بزرگ کوفی را که در کتاب‌هایش نقل نموده بود، روایت نمی‌کرد، زیرا در آن‌ها شائبه غلو درباره ائمه علیهم‌السلام وجود داشت.^۶

۱. تفرشی، نقد الرجال، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۸۴.

۳. نجاشی، رجال، ص ۲۲۹.

۴. همان و کشی، رجال، ص ۴۲۲.

۵. همان، ص ۲۲۲.

۶. نجاشی، همان، ص ۲۵۴.

این جو علمی قم چنان موقعیت علمی ثابت و معقولی را برای آن پدید آورده بود که می توانست مرجع حل و فصل برخی مشکلات و مسائل علمی باشد، به ویژه در عصر غیبت که عدم حضور امام علیه السلام این امر را محسوس تر می ساخت، تا جایی که گاه نائبان خاص امام علیه السلام، در پاره ای مسائل به رأی و نظر علمای قم توجه می کردند. نقل شده است که حسین بن روح، نایب سوم، کتابی بنام التادیب را نزد گروهی از علمای قم فرستاد و از آن ها خواست تا آن را بررسی کنند و ببینند چه مقدار از مطالب آن با نظر آن ها مخالفت دارد. عالمان قم پس از بررسی کتاب، اظهار داشتند که جز یک مسأله، بقیه مطالب کتاب تأیید می گردد.^۱ این امر نشان دهنده آن است که مکتب علمی قم، مبنای اساسی برای سنجش آراء و اقوال علمی شیعیان محسوب می شد.

جو علمی قم کاملاً تحت تأثیر مکتب حدیثی و متأثر از محدثان بزرگ شیعه بود، که تعداد کثیری از آن ها در این شهر به سر می بردند. در میان تعداد بی شمار محدثان و فقیهان این شهر در عصر غیبت، حتی به نام یک متکلم و یا عالمی با گرایش های کلامی بر نمی خوریم. در این عصر خاندان های علمی قدیمی و علمای برجسته در قم می زیستند، مهم ترین این خاندان ها اشعریان بودند که از چهره های شاخص ایشان می توان به احمد بن محمد بن عیسی (م ۲۸۰ ق)، محمد بن احمد بن یحیی اشعری (م ۲۸۰ ق)، سعد بن عبدالله قمی (م ۲۹۹ ق) و ابو علی احمد بن ادریس (م ۳۰۶ ق) اشاره کرد. خاندان برقی از وابستگان و موالیان اشعریان بودند که محدثان و علمای برجسته ای از میان آن ها ظهور نمودند. این خاندان نیز در اصل کوفی بودند که به قم مهاجرت کردند و در قریه برق رود سکنی گزیدند و از این رو به نام برقی شهرت یافتند. از شخصیت های برجسته این

خاندان، احمد بن محمد بن خالد (م ۲۸۰ ق) و محمد بن عبیدالله برقی، ملقب به ماجیلویه هستند.

از دیگر خاندان‌های علمی قم، خاندان بابویه بودند که از آن میان علی بن حسین بن موسی بن بابویه (م ۳۲۹ ق)، پدر شیخ صدوق در این عصر می‌زیست. از سایر علما و محدثان قم باید به محمد بن حسن صفار (م ۲۹۰ ق)، احمد بن حسن بن الولید (م ۳۴۳ ق)، عبدالله بن جعفر حمیری (م ۲۹۸ ق) و ابن قولویه (م ۳۶۲ ق) اشاره کرد.

بغداد

حوزه علمی تشیع در بغداد، حوزه نوپایی بود که تحت تأثیر مکاتب علمی کوفه و قم شکل گرفت و هم زمان با افول حوزه کوفه به رشد و تعالی رسید. در همین زمان که حوزه بغداد در حال شکل‌گیری بود شمار بسیاری از فقیهان و محدثان، از کوفه و شهرهای دیگر به بغداد مهاجرت کردند. احتمالاً این مهاجرت‌ها از دهه‌های اول قرن سوم شروع شد و به طور قطع انتقال ائمه علیهم‌السلام در همین ایام به عراق، در این امر بی‌تأثیر نبود. دوران غیبت، در واقع دوران تکوین این حوزه علمی به شمار می‌رفت، به طوری که پس از آن با گذشت چند دهه، مکتب تشیع در بغداد به شکوفایی علمی و اوج تعالی خود رسید و در نیمه اول قرن پنجم هجری با حضور عالمانی چون شیخ مفید و شاگردان وی، از جمله علم الهدی و شیخ طوسی به بالاترین پایه در حد خود نایل شد.

از نخستین عالمانی که در آغاز غیبت صغری به بغداد مهاجرت کردند، عثمان بن سعید عمری، اولین نائب امام علیه‌السلام بود که پس از رحلت امام عسکری علیه‌السلام به بغداد آمد و پس از وی سایر نواب خاص نیز در این شهر سکنی گزیدند. همین امر نوعی مرکزیت علمی برای این شهر پدید آورد، در حقیقت پیشگامان حوزه علمی بغداد را در عصر غیبت، باید عثمان بن سعید و پسر وی محمد بن عثمان عمری

دانست. بدیهی بود که عثمان، نائب اول، پس از آن که خود را به عنوان نائب امام دوازدهم به شیعیان و عالمان بغداد معرفی کرد، مرجع اصلی در امور علمی و حل و فصل مسائل و مشکلات دینی قرار گرفت. در طیف مهاجران به بغداد، نام عالمانی از کوفه و نیز کسانی از بصره، قم، ری و حتی سمرقند^۱ را مشاهده می‌کنیم. مهاجرت این عالمان به بغداد، به لحاظ علمی بسیار حائز اهمیت و در تکامل حوزه علمی بغداد مؤثر بود و بدین ترتیب حوزه علمی بغداد تحت تأثیر مکاتب مختلف علمی و اندیشه‌های عالمان شیعه شکل گرفت. آن چه بیش از همه بر حوزه بغداد غلبه داشت، گرایش‌های کلامی و مباحث عقلی بود و این امر طبعاً از موقعیت خاص بغداد و محیط علمی آن ناشی می‌شد که رویارویی دائم با اندیشه‌های کلامی اسلامی و غیر اسلامی و برخورد با فرقه‌ها و نحله‌های مختلف در آن امری اجتناب‌ناپذیر بود. چنان‌که اشاره شد، علم کلام در نزد شیعیان، ابتدا در کوفه رواج یافت و طبقه اول متکلمان شیعه از عالمان و محدثان کوفی بودند. با افول حوزه کوفه، مکتب کلامی آن به تدریج به بغداد منتقل گردید، به طوری که طبقه دوم متکلمان شیعه بیشترشان از شهر بغداد برخاستند. در این طبقه، متکلمان بزرگی ظهور کردند؛ چون ابو عیسی محمد بن هارون و زّاق (م ۲۴۷ ق)، که مناظرات بسیاری با جاحظ بصری داشت و کتاب‌هایی در امامت و ردّ اقوال دیگر فرق و مذاهب نوشته بود^۲ و احمد بن یحیی راوندی (احتمالاً م ۲۴۵ ق)، که شاگرد ابو عیسی و زّاق بود و هم‌چنین ابوالاحوص داوود بن اسد بصری که از مؤلفان بزرگ این عصر محسوب می‌شد. همه این افراد دارای تألیفات عدیده‌ای در کلام بودند.^۳

۱. همو، رجال، ص ۴۳۳ و نجاشی، همان، ص ۲۶۷.

۲. نجاشی، همان، ص ۳۷۲.

۳. اقبال، خاندان نوبختی، ص ۹۰.

در عصر غیبت، فرهیختگان علم کلام از بین اعضای خاندان نوبختی در بغداد ظهور کردند که همگی از طبقه دوم متکلمان شیعه به شمار می آیند. بزرگان این خاندان در این عصر، که زعامت اجتماعی و مذهبی شیعیان و ریاست متکلمان بغداد را به عهده داشتند، ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی (م ۳۱۱ ق) و حسن بن موسی نوبختی (م ۳۱۰ ق) بودند. گذشته از اینان افراد دیگری هم از این خاندان علم و ادب، در عصر مذکور می زیستند که از آن جمله اسحاق کاتب را می توان نام برد. شهر بغداد، گذشته از علم کلام، مرکز فقاہت شیعی نیز به شمار می رفت. این امر بیشتر از وجود نواب خاص امام دوازدهم آن شهر نشأت می گرفت که در واقع باب علم امام دوازدهم علیه السلام بودند. علاوه بر اینان فقیهان و محدثان بزرگی در بغداد بسر می بردند. از جمله این افراد محمد بن احمد بن جنید اسکافی بود که در نیمه دوم قرن چهارم درگذشت. وی تصنیفات زیادی داشت که بنا به گفته شیخ طوسی به واسطه این که قائل به حجیت قیاس بود، کتاب هایش متروک و مطرود مانده بود. از جمله آثار وی دو موسوعه فقهی به نام های تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه در حدود ۲۰ جلد و مشتمل بر کلیه ابواب فقهی و دیگری کتاب المختصر الاحمدی للفقہ المحمدی را می توان نام برد. نجاشی در رجال خود بالغ بر یکصد کتاب، از آن جمله سی کتاب در مباحث کلامی از وی ذکر کرده است. ابن جنید از مشایخ روایت شیخ مفید هم محسوب می شد.^۱ از دیگر عالمان و فقیهان حوزه بغداد محمد بن همام بغدادی (م ۳۳۶ ق) است، که راوی احادیث بسیاری بود. نجاشی از او با تجلیل یاد کرده و کتابی به عنوان النوادر فی تاریخ الائمه علیهم السلام را از آثار وی نام برده است.^۲ محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ ق) محدث بزرگ حوزه ری نیز در اواخر

۱. نجاشی، همان، ص ۳۸۸ و طوسی، الفهرست، ص ۳۹۲ و خوبی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۳۳۶.

۲. نجاشی، همان، ص ۳۷۹ و طوسی، همان، ص ۴۰۲.

عمر به بغداد مهاجرت کرد و دو سال آخر عمرش را در این شهر گذراند. افزون بر این‌ها، نباید از مراودات عالمان دیگر مراکز و حوزه‌ها با حوزه بغداد غافل ماند. یکی از مراکز مهم آموزشی شهر بغداد، در کنار خانه‌های عالمان که همیشه پذیرای خیل دانش پژوهان بودند، مسجد برائنا از مساجد قدیمی بغداد را باید نام برد که در محله برائنا قرار داشت و برای شیعیان از حرمت و قداست ویژه‌ای برخوردار بود. برخی بنای آن را به امام علی علیه السلام نسبت داده‌اند.^۱ این مسجد محل تجمع شیعیان و مذاکرات و مباحثات آنان به شمار می‌رفت و گاه منشأ بروز درگیری‌هایی بین شیعیان و سنیان می‌شد و بارها مورد هجوم و ویرانی واقع گردید.^۲

ری

حوزه علمی شهر ری نیز حوزه‌ای نوپا و به شدت تحت تأثیر مکتب قم بود. تشیع اصیل، در اواخر قرن دوم هجری در ری ظهور کرد و از همان زمان، ارتباط گروه اندک شیعیان این شهر با ائمه علیهم السلام آغاز شد. نخستین روایتی که از این ارتباط سخن گفته درباره دیدار برخی شیعیان ری با امام کاظم علیه السلام است. از سخن امام علیه السلام خطاب به شیعیان اهل ری در این روایت می‌توان دریافت که حاکم وقت شهر، شیعه بوده است که در پرده تقیه و پنهان داشتن مذهب خود، از شیعیان حمایت می‌کرد. در میان اصحاب امام کاظم علیه السلام، چندین نفر ملقب به رازی هم وجود دارند که این افراد یا اهل ری بودند و یا در آن سکونت داشتند. از جمله این افراد حسین بن محمد رازی، علی بن عثمان رازی و عمرو بن عثمان رازی هستند.^۳ در میان

۱. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۱۶ و بعضی عقیده داشتند آن حضرت در محل این مسجد نماز خوانده است. بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۹۰.

۲. رک: همان و ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۲، ص ۲۴۷ و موسوی، زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد، ص ۳۶-۳۸.

۳. رک: مسند امام کاظم علیه السلام، ج ۳، ص ۳۶۶ و ۴۷۰ و ۴۸۲.

اصحاب امام رضا علیه السلام نیز به نام برخی از مردمان ری برمی‌خوریم.^۱ روایتی نیز حاکی از ارتباط شیعیان این شهر با امام نهم علیه السلام است که در آن حرّ بن عثمان همدانی خبر می‌دهد که گروهی از شیعیان ری به نزد امام جواد علیه السلام رفته بودند.^۲ ارتباط نزدیک شیعیان ری با ائمه، تأثیر مستقیم و نقش بسزایی در باروری حوزه علمی این شهر داشت، به ویژه که این ارتباط در عصر غیبت همچنان حفظ شده و ادامه یافت. علمای شهر در تماس مستقیم با نواب خاص بودند و وکیلان امام علیه السلام فعالیت چشمگیری داشتند.

از میان وکلای امام در شهر ری، محمد بن جعفر اسدی (م ۳۱۲ ق) از دیگران مشهورتر، و مورد وثوق و موصوف به عدالت بود که با ناحیه مقدسه از طریق مکاتبه، ارتباط داشت و در مکاتبات خود از مسائل فقهی و علمی پیش آمده سؤال می‌کرد و جواب آن‌ها را دریافت می‌نمود. شیخ صدوق پاسخ یکی از نامه‌های او را که توفیقی از طرف امام علیه السلام است و از طریق محمد بن عثمان عمری به دست او رسیده و در آن جواب پاره‌ای مسائل فقهی او بیان شده بود، نقل کرده است.^۳ اسدی از محدثان بزرگ ری بود که در زمره مشایخ روایت شیخ طوسی قرار داشت و شیخ کتابی را از او نام می‌برد.^۴ هم‌چنین محمد بن حسان رازی، از محدثان بزرگ ری در این عصر به شمار می‌رود که کتابی به نام ثواب القرآن نوشته بود و از سعد بن عبدالله و محمد بن عطار، راویان قمی روایت می‌کرد.^۵ اما چهره شاخص محدثان ری در عصر غیبت، محمد بن یعقوب کلینی، صاحب کتاب

۱. رک: مسند امام رضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۱۵ و ۵۲۵ و ۵۷۳.

۲. رک: مسند امام هادی علیه السلام، ص ۱۲۸.

۳. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۸ و صدوق، کمال الدین، ص ۵۲۰.

۴. طوسی، الفهرست، ص ۴۳۵.

۵. همان، ص ۴۱۴.

الکافی است که بیشتر عمر خویش را در این شهر گذرانید و در پایان عمر به بغداد مهاجرت نمود و در همان جا درگذشت. یکی از دانشمندان و مؤلفان بنام ری علی بن محمد بن ابراهیم رازی کلینی معروف به علان ودایی شیخ کلینی است. به نظر می‌رسد که وی ارتباط نزدیکی با امام علیه السلام داشته است. او نامه‌های متعددی به آن حضرت می‌نوشت و جواب دریافت می‌کرد. او در آخرین نامه‌اش درباره رفتن به سفر حج با امام علیه السلام مشورت نموده بود. وی صاحب تألیفات متعددی از جمله کتابی به نام اخبار القائم می‌باشد.^۱

ارتباط حوزه ری با دیگر مراکز علمی شیعه، به ویژه قم و کوفه و مهاجرت بعضی عالمان شیعه به این شهر، در تقویت و تحکیم موقعیت علمی آن تأثیر بسزایی داشت. جو علمی ری، تحت تأثیر مکتب حدیثی قم بود؛ لذا محدثان و راویان متعدد و بنامی در ری ظهور کردند که به برخی از ایشان اشاره شد. ولی حضور معتزلیان و سابقه دیرینه اندیشه‌های کلامی غیر شیعی در این شهر، زمینه را برای شیوع علم کلام فراهم ساخته بود، با این حال علمای شیعه تمایل کمتری به روی آوردن به این علم داشتند. یکی از معدود متکلمان شیعی شهر ری در این عصر، ابن قبه رازی، ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بود که کتاب‌های متعددی در مباحث کلامی نوشت و مناظرات چندی با معتزلیان و متکلمان عصر خویش، از جمله استادش ابوالقاسم بلخی داشت.^۲

به هر حال نقش فعال مکتب ری را در عصر غیبت می‌توان با توجه به عالمان ممتاز و برجسته‌ای که از این دیار ظهور کردند و تألیفات فراوانی که توسط ایشان به رشته تحریر درآمد، دریافت.

۱. تفرشی، نقد الرجال، ج ۳، ص ۲۹۱.

۲. برای اطلاع بیشتر به بخش دانشمندان و اندیشمندان مراجعه کنید.

نیشابور

چنان‌که اشاره شد تشیع در خراسان به طور پراکنده در شهرهای مختلفی چون نیشابور، سبزوار، سرخس و بلخ رواج داشت. نیشابور در میان شهرهای خراسان از موقعیت علمی ممتازی برخوردار بود و از مراکز عمده علمی اهل سنت محسوب می‌شد. با این حال حوزه علمی تشیع در این شهر نقش فعالی ایفا می‌کرد و این امر به ویژه از آغاز قرن سوم هجری به خوبی مشهود است. شاهد بر این مطلب، وجود اندیشمندان و عالمان نامدار شیعه است که در این زمان در شهر نیشابور می‌زیستند و ارتباط مستمری با امامان علیهم‌السلام در عراق داشتند. هم‌چنین از سوی ائمه علیهم‌السلام پیوسته و کیلانی برای شیعیان نیشابور تعیین می‌گردید که رابط ایشان با امام باشند. گذشته از این و کیلان، نمایندگانی نیز از طرف شیعیان به عراق نزد ائمه علیهم‌السلام فرستاده می‌شدند تا مشکلات و مسائل علمی خود را مطرح کرده، پاسخ آن‌ها را دریافت نمایند. حامد بن احمد بوسنجی نقل می‌کند که شخصی از اهالی بوزجان (از قریه‌های نیشابور)، از جانب فضل بن شاذان نیشابوری مأمور شد تا نزد امام عسکری علیه‌السلام برود و پاسخ سؤالاتی را از ایشان بپرسد. ابو عبدالله شاذان نیشابوری نیز از کسانی است که به حضور امام علیه‌السلام رسید.^۱ هم‌چنین علمای نیشابور برای حل اختلافاتی که در پاره‌ای مسائل میان آن‌ها پیش می‌آمد، با امام علیه‌السلام مکاتبه می‌کردند و در آن باره استفسار می‌نمودند، از جمله در اختلافی که میان بعضی علما با فضل بن شاذان در برخی مسائل پدید آمده بود.^۲

از عالمان برجسته نیشابوری در این عصر، باید به خاندان فضل بن شاذان نیشابوری اشاره کرد که مدتی زعامت دینی این شهر را داشتند. پدر فضل، شاذان

۱. طوسی، اختیار معرفة الرجال، ذیل ترجمه فضل، ص ۵۳۸.

۲. همان، ص ۵۳۹.

بن خلیل نیشابوری از نزدیکان یونس بن عبدالرحمن، صحابی امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام بود که فضل از او روایت می نمود. شاذان از مشایخ روایت احمد بن محمد بن عیسی قمی به شمار می رفت و در سلسله سند روایات کلینی قرار دارد که در ابواب مختلف از او روایاتی نقل شده است.^۱ احمد برادر خلیل (عموی شاذان) نیز، از محدثان نیشابوری بود که فضل از او نیز روایت می کرد.^۲ اما چهره شاخص این خاندان، ابو محمد فضل بن شاذان و از فقیهان برجسته عصر خویش است که از امام جواد علیه السلام، و نیز گفته شده از امام رضا علیه السلام، و هم چنین از جماعت بسیاری از اصحاب ائمه علیهم السلام، چون ابن ابی عمیر، صفوان بن یحیی، حسن بن محبوب، ابوهاشم جعفری، محمد بن سنان و ابن بزیع روایت می نمود.^۳ فضل علاوه بر فقه، در علم کلام نیز فرهیخته بود که این امر به خوبی در تألیفات وی آشکار است و بلکه او را باید بزرگ ترین متکلم شیعی نیشابور در عصر خویش بدانیم. به گفته نجاشی، او یکصد و هشتاد تألیف داشت.^۴ گذشته از کتاب های فقهی، بسیاری از تألیفات او در مباحث کلامی بود که اغلب در رد عقاید متکلمان غیر شیعی و اقوال پیروان فرقه های منحرف شیعه نوشته شده بودند. او هم چنین کتاب های متعددی در ابواب مختلف امامت داشت که ارزنده ترین آن ها کتاب الايضاح اوست و در آن به اثبات امامت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام و بطلان خلافت دیگران می پردازد. این کتاب از نادر کتاب های فضل بن شاذان می باشد که به دست ما رسیده است.^۵ در میان تألیفات فضل کتاب هایی نیز درباره حضرت

۱. رک: فضل بن شاذان، الايضاح، مقدمه کتاب.

۲. همان.

۳. رک: طوسی، همان، ص ۵۳۹.

۴. نجاشی، رجال، ص ۱۶۸.

۵. رک: فضل بن شاذان، همان.

مهدی (عج) وجود دارد که با توجه به این که او بیشتر عمر خویش را پیش از ولادت آن حضرت سپری کرده، حائز اهمیت و جالب توجه است. از این قبیل تألیفات او می‌توان به کتاب القائم، کتاب الملاحم و کتاب اثبات الرجعه، که گویا همان کتاب الغیبه اوست، اشاره نمود.^۱

فضل بن شاذان ارتباط نزدیکی با امام عسکری علیه السلام داشت و گاه بعضی از دوستانش را به نزد امام می‌فرستاد تا درباره مسایلی استفسار کنند.^۲ از برخی اخبار معلوم می‌شود که تألیفات و عملکرد فضل مورد توجه و تأیید امام علیه السلام بوده است. برای نمونه زمانی که فرستاده فضل به نزد امام می‌رسد، امام کتابی از تألیفات فضل را که همراه او بوده، می‌بیند و پس از ملاحظه کتاب بر او رحمت می‌فرستد و می‌فرماید:

مردم خراسان به مقام فضل بن شاذان و بودن او در میانشان غبطه می‌خورند.^۳

از لحن کلام امام پیداست که این سخن را پس از وفات فضل فرموده است؛ ولی به هر حال حکایت از مقام علمی او و مکانت و وجاهت وی در نزد امام علیه السلام دارد. فضل بن شاذان در سال ۲۶۰ ق، یعنی در آستانه غیبت صغری درگذشت. او در عصر خود، بزرگ‌ترین متکلم شیعی نیشابور بود و وجود وی در نیشابور و فعالیت‌های گسترده علمی‌اش در این شهر موجب شد تا حوزه علمی نیشابور در آغاز عصر غیبت به رشد و توسعه بسیاری برسد. پس از او در عصر غیبت شاگردانش ادامه دهنده فعالیت‌های او در مکتب نیشابور بودند. در میان شاگردان او، دو برادرش به نام‌های علی بن شاذان و محمد بن شاذان نیز دیده می‌شوند.

۱. نجاشی، همان، ص ۲۱۹.

۲. طوسی، همان، ص ۵۴۱.

۳. همان.

هم‌چنین علی بن قتیبه نیشابوری و محمد بن اسماعیل بندقی، از مشایخ کلینی در زمره شاگردان فضل قرار داشتند.^۱ علاوه بر اینان، از عالمان برجسته دیگری نیز باید نام برد؛ کسانی چون داوود بن ابی زید نیشابوری، از اصحاب مورد اعتماد امام دهم،^۲ و حمدان بن سلیمان نیشابوری از مشایخ روایت برخی محدثان قمی، که هر دو دارای تألیفاتی بودند.^۳

چنان‌که در شرح حال فضل بن شاذان اشاره شد، علم کلام در نیشابور رواج داشت و این شهر در واقع یکی از مراکز اصلی معتزلیان به شمار می‌رفت. طبیعی است که در چنین جوی، متکلمان شیعه نیز بروز و ظهور داشته باشند. یکی از متکلمان بزرگ شیعه پس از ابن شاذان، ابن عبدک جرجانی بود که از گران به نیشابور آمده بود و احادیث ابن بابویه را روایت می‌کرد و در کلام به شیوه متکلمان بغداد سخن می‌گفت. از او تصنیفاتی از جمله تفسیر قرآن باقی مانده است.^۴

سمرقند و کش

در دو شهر بزرگ سمرقند و کش، از نواحی دور دست خراسان بزرگ، مذهب تشیع از اواخر قرن دوم هجری به تدریج رواج یافت. آغاز تشیع در این ناحیه معلوم نیست و نمی‌دانیم از چه طریق مذهب تشیع به این ناحیه دور دست راه پیدا کرد و اولین شیعیان آن چه کسانی بودند؛ اما فعالیت‌های دانشمندان بزرگ شیعه در این نواحی، حوزه علمی فعالی را در آستانه غیبت امام دوازدهم به وجود آورد که دستاوردهای ارزنده‌ای در دورترین نقطه شیعه‌نشین جهان اسلام در آن روزگار حاصل نمود.

۱. رک: دوانی، مفاخر اسلام، ج ۱، ص ۱۴۶.

۲. طوسی، الفهرست، ص ۱۸۳.

۳. همان، ص ۱۶۳ و نجاشی، همان، ص ۱۳۸.

۴. همان، ص ۵۴۸.

بتیانگذاران حوزه علمی سمرقند در این عصر، شماری از اصحاب ائمه و وکیلان ایشان و اغلب از مردمان همین نواحی بودند که مدتی از عمر خویش را به منظور کسب علم و دانش و درک محضر امامان در دیگر مراکز علمی شیعه سپری کرده یا در زمره عالمان شیعه در همین مرکز علمی قرار داشتند که به سمرقند یا اطراف آن مهاجرت نموده بودند. طلایع دار این حوزه علمی را باید حسین بن اشکیب سمرقندی دانست. او از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیه السلام به شمار می‌رفت و گویا در حوزه قم نیز به تحصیل پرداخته بود. بنا به نقلی، او خادم مزار حضرت معصومه در این شهر بود و بنا به قولی خادم قبر امام رضا علیه السلام در طوس وی به عللی نامعلوم به خراسان آمد و سپس در سمرقند سکونت گزید. او فقیهی دانشمند و متکلمی فرهیخته بود که تألیفات عدیده‌ای، از جمله کتاب‌هایی در رد متکلمان اهل سنت و زیدیه داشت. تاریخ وفات او به طور دقیق مشخص نیست و شاید در اوایل عصر غیبت درگذشته است.^۱ موقعیت علمی ممتاز او در این منطقه کم نظیر بود و این امر را می‌توان از حضور او در مناظره با متکلمان هندی دریافت. ابو غانم هندی، از عالمان کشمیری، به همراه تنی چند از هندیان به بلخ آمد تا درباره حقیقت اسلام تحقیق کند. حاکم بلخ از علمای شهر دعوت کرد تا با او به گفتگو بنشینند؛ اما آن‌ها در مناظره با هندیان درمانده شدند. پس از آن امیر بلخ، به اشاره برخی اطرافیانش، حسین بن اشکیب را از سمرقند فراخواند و او را مأمور کرد تا با ابو غانم بحث کند. ابن اشکیب در مناظره با ابو غانم هندی، او را مغلوب استدلال‌های خود نموده، به طوری که ابو غانم دین اسلام را اختیار کرده و روانه بغداد شد و از جمله کسانی بود که موفق به دیدار امام دوازدهم (عج) گردید.^۲ این قضیه، که ابو غانم خود، آن را نقل نموده، حاکی از فرهیختگی علمی

۱. تفرشی، همان، ج ۲، ص ۷۹.

۲. صدوق، کمال الدین، ص ۴۳۸.

ابن اشکیب است. حسین بن اشکیب در سمرقند شاگردانی داشت و از آن جمله محمد بن وارث سمرقندی می باشد که راوی کتاب های ابن اشکیب بود و ابن قولویه قمی از او روایت کرده است.^۱

از دیگر رجال سمرقند و هم عصر ابن اشکیب، باید به جعفر بن محمد بن ایوب سمرقندی اشاره نمود که از جمله محدثان به شمار می رفت و به قولی امام هادی علیه السلام را درک کرد. او کتاب های متعددی به رشته تحریر در آورده بود. کتاب ها و روایت های او را عیاشی و کشی روایت نموده اند.^۲

جعفر بن محمد، معروف به کشی هم از عالمان حوزه سمرقند و از مردمان کش و از وکیلان امام علیه السلام بود با این حال از ائمه علیهم السلام به طور مستقیم روایت نکرده است. وی از مشایخ روایت عیاشی و ابو عمرو و کشی محسوب می شود.^۳ محمد بن نصیر سمرقندی نیز از شاگردان احمد بن محمد بن عیسی قمی و از مشایخ عیاشی و ابو عمرو و کشی بود و به علم و دانش فراوان شهرت داشت. برادر او حمدویه را نیز بدین امور ستوده اند.^۴

از دیگر شخصیت های بارز شیعه در سمرقند، محمد بن مسعود عیاشی را می توان نام برد که حوزه علمی این شهر را باید مرهون فعالیت های علمی وی دانست. او از بزرگ ترین عالمان شیعه در این ناحیه بود که از مذهب تسنن به تشیع گروید. استادان وی گروهی از محدثان بغداد، قم و کوفه، از جمله ابن فضال، طیالسی و حسین بن عبیدالله قمی بودند. عیاشی شاگردان بسیاری تربیت کرد و خانه او در سمرقند، محلی بود که همواره اهل علم، برای استنساخ و قرائت یا

۱. رک: ایطحی، تهذیب المقال، ج ۴، ص ۴۴۹.

۲. همان، ص ۲۵۲.

۳. طوسی، رجال، ص ۴۵۸ و خوینی، معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۳۱.

۴. طوسی، همان، ص ۴۱۷ و خوینی، همان، ج ۱۷، ص ۲۹۹.

تصحیح و مقابله کتب، در آن جا حاضر می شدند. او تصنیفات بسیاری داشت که بالغ بر ۲۰۰ کتاب و رساله و اغلب در ابواب مختلف فقهی بود. برجسته ترین کتاب وی تفسیر قرآن اوست و تنها کتاب او می باشد که تا زمان ما باقی مانده است.^۱ شاگردان بی شمار عیاشی در سمرقند، پس از وی ادامه دهنده فعالیت حوزه سمرقند بودند که در کتاب های رجالی نام بسیاری از آنها ذکر شده است و از آن جمله زید بن احمد خلقی، ابراهیم حبویی، احمد بن صفار، جعفر بن محمد بن چاچی، احمد بن یعقوب سنایی و جعفر بن ابی جعفر سمرقندی می باشند.^۲

یکی از نزدیک ترین شاگردان عیاشی، حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی است که با مکتب علمی و حدیثی قم رابطه نزدیکی داشت. به گفته شیخ طوسی وی کلیه مصنفات و اصول شیعه را از طریق ابن الولید قمی، ابن ادریس و ابن قولویه، فقیهان و محدثان قمی، روایت می کرد. او هم چنین راوی تمامی مصنفات عیاشی از طریق ابو عمرو کثی بود.^۳ طوسی اظهار داشته است که او هزار کتاب از کتاب های شیعه را به قرائت و یا اجازه روایت می نمود و با محمد بن مسعود عیاشی در روایات بسیاری شریک بود. او سپس کتاب های سمرقندی او را بر می شمرد.^۴

جعفر بن محمد، پسر عیاشی، از شاگردان ممتاز پدر و راوی کتب وی بود و لذا در سلسله سند روایات پدرش قرار داشت.^۵ شاگردان عیاشی کتاب ها و تألیفات ارزنده و متعددی عرضه کردند و موجب گسترش حوزه علمی سمرقند و ارتباط آن با دیگر مراکز علمی شیعه شدند.

۱. همو، النهیست، ص ۳۹۶.

۲. همو، رجال، ص ۴۳۹، ۴۵۹، ۴۷۳.

۳. همو، النهیست، ص ۱۶۶.

۴. همان، ص ۴۶۳.

۵. ابطحی، همان، ص ۴۳۹.

بدین ترتیب با وجود عالمان و محدثان بسیار در این ناحیه، حوزه سمرقند در عصر غیبت به شکوفایی رسید. نکته قابل توجه در این دوره تبادلات علمی و فکری این حوزه با حوزه قم بود که این امر به خوبی در مهاجرت برخی از علما و یا پرورش یافتگان حوزه قم به سمرقند و یا مهاجرت برخی طالبان علم سمرقندی به حوزه‌های علمی دیگر مشهود است و در بخش آتی به دسته‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود.

روابط حوزه‌های علمی

حوزه‌های علمی شیعه در شهرهای مختلف، که به آن‌ها اشاره گردید، به طرق گوناگون با یکدیگر در ارتباط بودند. ارتباط حوزه‌ها با یکدیگر، موجب توسعه علوم در زمینه‌های متنوع و گسترش آن‌ها در بلاد مختلف و رونق یافتن حوزه‌های مذکور می‌شد و هم‌چنین سبب انتقال دانسته‌ها و اطلاعات علمی حوزه‌ها به یکدیگر و آگاهی یافتن استادان و دانش پژوهان هر حوزه از فعالیت‌های علمی دیگر حوزه‌ها می‌گردید. در بعضی موارد، این نقل و انتقال علمی به حدی گسترده و زیاد بود که برخی از حوزه‌ها تحت الشعاع وضعیت فرهنگی مکاتب علمی حوزه‌ای واقع می‌شدند که ارتباط بیشتری با آن داشتند، چنان که حوزه بغداد تا حد زیادی تحت تأثیر حوزه کوفه و مکتب علمی آن بود. به هر حال ارتباط حوزه‌ها و مراکز علمی، مهم‌ترین عامل گسترش فرهنگی تشیع در این عصر، و دیگر اعصار، محسوب می‌گردید.

مهم‌ترین جلوه این ارتباط، آمد و شد عالمان و اندیشمندان، میان مراکز علمی موجود در قالب سفرهای تحصیلی - علمی و مهاجرت‌ها بود. به طور معمول شمار زیادی از طلاب و دانش پژوهان برای تحصیل و بهره‌مندی از استادان مختلف، به شهرها و مراکز علمی دیگر سفر می‌کردند. بسیار اتفاق می‌افتاد که طالبان علم

پس از تحصیلات مقدماتی و گذراندن سطوح دیگر در شهر خود، به مراکز علمی برتر بار سفر می‌بستند از استادان آن دیار، علوم بیاموزند و اغلب اینان پس از مدتی تحصیل، در حالی که گوله‌باری از دانش و دانسته‌های جدیدتر با خود داشتند، به شهر خود باز می‌گشتند. این امر را به سادگی می‌توان در بررسی سیاهه نام استادان هر یک از دانشمندان این عصر دریافت، چنان‌که در ذکر نام مشایخ یک محدث قمی نام‌های استادان خراسانی، عالمان کوفی و اندیشمندان بغدادی را می‌توان یافت.

این طبیعی‌ترین نوع ارتباط حوزه‌ها با یکدیگر و انتقال علوم و اطلاعات میان‌شان بود و از این قبیل به موارد بسیاری می‌توان اشاره کرد؛ به عنوان مثال، حسین بن اشکیب سمرقندی از حوزه ماوراءالنهر در سفر تحصیلی خود به عراق و قم رفت و مدت‌ها در آن جا به کسب علم پرداخت. حضور او در عراق به قدری چشمگیر بوده که وی را از اصحاب امام دهم و یازدهم تلقی کرده‌اند^۱ و البته درباره تحصیل وی در قم هم تأکید شده است. او پس از تکمیل تحصیلات، به شهر خویش، سمرقند بازگشت و موجب باروری حوزه آن گردید. عالم دیگر حوزه سمرقند، محمد بن مسعود عیاشی است که تحصیلات خود را در بغداد، قم و کوفه به انجام رسانید و بسیاری از استادان وی از عالمان این حوزه‌ها بودند.^۲ محمد بن نصیر سمرقندی از استادان عیاشی نیز مدتی در قم نزد احمد بن محمد بن عیسی به فراگیری پرداخته بود.^۳ به نظر می‌رسد که حوزه سمرقند در این دوره ارتباط تنگاتنگی با حوزه قم داشت، به طوری که شمار زیادی از عالمان این حوزه در قم تحصیل می‌کردند. به جز نامبردگان فوق می‌توان به جبرئیل بن احمد قاریابی و

۱. تفرشی، نقدالرجال، ج ۲، ص ۷۹.

۲. طوسی، همان، ص ۳۹۶.

۳. همو، رجال، ص ۴۱۷.

حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی هم اشاره نمود.^۱ فرد اخیر، نقش زیادی در توسعه ارتباط حوزه‌های قم و سمرقند با هم داشت؛ چرا که او کلیه مصنفات و اصول مشایخ قمی را در ماوراءالنهر روایت می‌کرد و نیز راوی تمامی مصنفات عیاشی، از طریق ابو عمرو و کشی بود.^۲

گذشته از سفرهای تحصیلی، برخی عالمان شیعه سفرهایی به مراکز علمی دیگر شهرها داشتند که می‌توان از آن‌ها به سفرهای علمی یاد کرد. عالمان مذکور که خود اغلب از استادان بنام عصر خویش بودند، ضمن سفرهای خود به نشر علوم و احادیث و بیان آن‌ها در دیگر مراکز و حوزه‌ها می‌پرداختند و این کار به‌طور معمول با استقبال خیل دانش‌پژوهان و عالمان این حوزه‌ها روبرو می‌گردید. از نمونه‌های بارز این سفرهای علمی می‌توان از سفر عبدالله بن جعفر حمیری، محدث و عالم مشهور قم به شهر کوفه یاد کرد. وی در سال ۲۹۲ ق به این شهر سفر نمود و به روایت کردن احادیث مکتب قم در شهر کوفه بر آمد و شمار زیادی از کوفیان به استماع احادیث او پرداختند.^۳ نمونه‌ای از این سفرهای علمی را هم شیخ صدوق پس از غیبت صغری داشت. وی در مسافرت‌هایی به نواحی شرقی خراسان و ماوراءالنهر، مجالس درس و روایت احادیث در شهرهای این نواحی برپا می‌کرد و برخی از آثار مکتوب این محدث بزرگ، از جمله بخش‌هایی از کتاب امالی وی ثمره همین جلسات علمی و درسی است.

مهاجرت عالمان و اندیشمندان، از دیگر عوامل توسعه و ارتباط حوزه‌ها با یکدیگر به شمار می‌رفت. این مهاجرت‌ها که به علل گوناگون صورت می‌گرفت، به‌طور گسترده‌ای در حوزه‌های مختلف شایع بود، چنان‌که به عنوان نمونه، شاهد

۱. همان، ص ۴۵۸ و ۴۶۳.

۲. همان، ص ۴۶۳.

۳. رک: ابو غالب زراری، رساله ابی غالب، ص ۲۴۹ و نجاشی، رجال، ص ۱۷.

حضور عالمان خراسانی در حوزه بغداد، استادان کوفی در قم، اندیشمندان اهل ری در خراسان و... می‌باشیم. بر شمردن نام همه عالمانی که به مراکز دیگر مهاجرت کردند در این مقوله میسر نیست و لذا فقط به برخی از موارد شاخص آنها اشاره می‌کنیم.

یکی از این موارد محمد بن یعقوب کلینی، دانشمند بنام این عصر است. وی که اهل ری بود، به قم مهاجرت کرد و بیشتر عمر خویش را در این شهر سپری نمود و در اواخر عمر نیز به بغداد رفت و دو سال پایانی عمر خویش را در آن جا گذراند. گویا وی کتاب الکافی خود را در حوزه بغداد روایت می‌کرد.^۱ جالب توجه است که شماری از استادان کلینی، پرورش یافتگان حوزه خراسان و شاگردان فضل بن شاذان نیشابوری بودند؛ مانند علی بن قتیبه نیشابوری و محمد بن اسماعیل بندقی که گویا به قم مهاجرت کرده بودند.^۲ از همین قبیل می‌توان از مهاجرت برخی استادان کوفی نیز به دیگر حوزه‌ها یاد نمود. در اوایل غیبت صغری سهل بن زیاد آدمی، راوی مشهور و از اصحاب امام عسکری، که دارای تألیفات متعددی بود، از کوفه به قم آمد، ولی در اثر اختلاف عقیدتی با عالمان قم به ری هجرت کرد.^۳ ابن عقبه شیبانی و علی بن محمد بن زبیر قرشی نیز از کوفه به بغداد آمدند.^۴ برخی از اینان حتی به مراکز دور دست‌تر مهاجرت می‌نمودند، مثلاً ابراهیم بن علی کوفی، که موصوف به علم و زهد، و راوی احادیث و صاحب تصنیفات عدیده‌ای بود به سمرقند رفت و در آن جا سکنی گزید. مقام علمی وی به گونه‌ای بود که مورد احترام امرای سامانی آن دیار، به ویژه نصر بن احمد سامانی (حکومت ۳۰۱-۳۰۷)

۱. نجاشی، همان، ص ۲۷۷.

۲. دواتی، مفاخر اسلام، ج ۱، ص ۱۴۶.

۳. نجاشی، همان، ص ۴۱۷.

۴. طوسی، رجال، ص ۴۲۳.

(۳۳۱ق) واقع شد که به داشتن گرایش‌های شیعی معروف بود.^۱ وی در گذشته از کوفه به قم آمده، در این شهر سکنی گزیده بود. از عالمان قمی هم کسانی به مراکز علمی شرق مهاجرت می‌کردند، چنان که علی بن محمد بن فیروزان از محدثان قم به شهر کش آمده، در آن جا اقامت جست.^۲ به همین ترتیب عالمان پرورش یافته در این حوزه‌ها نیز به مراکز علمی ایران و عراق هجرت می‌نمودند و دستاوردهای علمی آن مراکز را به این حوزه‌ها انتقال می‌دادند. علی بن محمد قزوینی، که اهل قزوین بود و گویا در حوزه سمرقند تحصیل کرده بود، از این دسته محسوب می‌شد. او کتب عیاشی سمرقندی را روایت می‌نمود و نخستین کسی بود که مصنفات او را به بغداد آورد.^۳ شمار دیگری از پرورش یافتگان حوزه سمرقند و شاگردان عیاشی هم بعدها به حوزه‌های قم و عراق هجرت کردند.

مراودات علمی بین حوزه‌ها، هر چند محدود، موجب تحکیم این ارتباطات علمی بین حوزه‌ها می‌گردید. گاه اتفاق می‌افتاد که عالمان یک حوزه از دانشمندان حوزه‌های دیگر، در مسائل علمی نظرخواهی می‌کردند، چنان که حسین بن روح نوبختی، کتابی را به منظور ارزیابی و تعیین صحت مطالبش به نزد دانشمندان قمی فرستاد.^۴ از موارد دیگری که در تحکیم ارتباط‌های علمی حوزه‌ها سهم داشت، نقل و انتقال کتاب و آثار مکتوب علمی دانشمندان حوزه‌های گوناگون بود. انتقال این آثار موجب آشنایی استادان و دانش‌پژوهان دیگر حوزه‌ها با آراء و نظرات صاحبان این تألیفات و گسترش اندیشه و کتب علمی آنان می‌گردید. انتقال کتاب‌ها روندی کندتر از مهاجرت‌ها و سفرهای

۱. همان، ص ۴۲۸.

۲. همان، ص ۴۷۸.

۳. نجاشی، همان، ص ۲۶۷.

۴. طوسی، الغیبه، ص ۳۹۰.

علمی داشت؛ ولی گاه برخی تألیفات به سبب ویژگی‌های خاص مورد استقبال زیاد و رواج عمومی قرار می‌گرفت و به زودی انتشار پیدا می‌کرد چنان که کتاب فقهی ابن ابی عقیل، به نام المستمسک بحل آل الرسول، چنان شهرت و آوازه‌ای یافته بود که حج‌گزاران خراسانی در راه بازگشت خود از عراق، این کتاب را خریده به شهر خود می‌بردند.^۱

دانشمندان و اندیشمندان

بدون شک یکی از شاخص‌های اساسی و معتبر، در سنجش وضعیت علمی هر عصری وجود دانشمندان و اندیشمندان آن دوران تلقی می‌گردد. شمار مردان اهل علم در هر دورانی حاکی از کمیت فعالیت‌های علمی و گسترش و توسعه انسانی آن است، همان‌گونه که شمار مراکز علمی و نهادهای آموزشی بیانگر توسعه و رشد جغرافیایی و مکانی آن می‌باشد و آثار علمی و عالمانه خلق شده توسط این عالمان کاشف از کیفیت و ماهیت حوزه علم و دانش و خردورزی در عصر مورد نظر است. با توجه به این امر، پس از بررسی کوتاهی که درباره مراکز عمده فعالیت‌های علمی شیعیان در عصر غیبت و چگونگی عملکرد آنها داشتیم، اینک به اجمال به برخی از نام‌آورترین عالمان، فقیهان و محدثانی که در این عصر می‌زیستند، برای شناخت و آگاهی کلی از وضعیت عصر غیبت می‌پردازیم، چنان که در ابواب قبلی نام دسته‌ای از محدثان، فقیهان و نویسندگانی که سهمی در تکوین و پیشبرد حیات فرهنگی تشیع داشتند، به تناسب بحث، به میان آمد.

بسیاری از این عالمان کسانی بودند که در دهه‌های میانی قرن سوم هجری می‌زیستند و دوران حضور ائمه علیهم‌السلام را درک کرده و از محضر ایشان کسب علم

۱. نجاشی، همان، ص ۳۵.

نموده و نیز در نزد اصحاب و شاگردان بلا فصل آنان به علم آموزی پرداخته بودند. اینان در واقع طبقه اول عالمان عصر غیبت را تشکیل می دادند که اینک در عصر غیبت، دوران ثمردهی و شکوفایی علمی برخی از آنان فرارسیده بود و غالباً در مدت کوتاهی که در دهه های اولیه این دوران در قید حیات بودند، آثار علمی ارزنده ای عرضه کردند و شاگردان فرهیخته ای تربیت نمودند که طبقه اصلی دانشمندان عصر غیبت را شامل می شدند یعنی کسانی که در اوایل این دوران، یا در آستانه آن پا به عرصه وجود گذاشتند و دوران دانش آموزی و فراگیری خود را در همین عصر سپری کردند و به بالندگی و فرهیختگی علمی رسیدند. از عالمان و دانشمندان این طبقه، آثار گرانسنگی باقی مانده که کاملاً بیانگر موقعیت فرهنگی و اوضاع علمی شیعیان در عصر غیبت و بازگوکننده تغییر و تحولات بنیادین است که در جامعه علمی شیعه در این دوران به سبب شرایط خاص آن پدید آمد. در ادامه شرح احوال بزرگ ترین رجال این عصر به اختصار می آید.

احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی (در گذشته او آخر قرن سوم)

پدر وی محمد بن عیسی از بزرگان و معاریف خاندان اشعری و به گفته نویسنده تاریخ قم، از جمله کسانی بود که از جانب ائمه علیهم السلام برای او کفن فرستاده شد. او محضر امام رضا علیه السلام را درک کرده بود و از ایشان و همین طور از امام جواد علیه السلام روایاتی نقل می نمود. وی هم چنین کتابی به نام الخطب داشت. محمد بن عیسی از موقعیت اجتماعی ممتاز و در نزد حاکم شهر از جایگاه والایی برخوردار بود و سرآمد علمای قم محسوب می شد.^۱

احمد نیز به زودی سرآمد معاصران خود گردید و زعامت علمی و دینی شهر قم به او رسید. وی از شخصیتی نافذ در بین حکام قم، به ویژه آنانی که تمایل به

مذهب تشیع داشتند، برخوردار بود و از او احترام و تجلیل بسیار می نمودند و برای دیدار او به نزدش می آمدند. احمد بن عیسی را از اصحاب چهار تن از ائمه، امام رضا تا حضرت عسکری علیه السلام دانسته اند. کشتی هم ضمن اظهار این که وی با امام عسکری علیه السلام مکاتبه داشته است، نامه ای از وی درباره بعضی منحرقان شیعه، خطاب به امام علیه السلام ذکر می کند.^۱ وی از راویان و محدثان بزرگ شیعه بود و در سلسله استاد بسیاری از روایات واقع گردیده که تعداد آنها بالغ بر ۲۲۹۰ روایت می شود.^۲ او هم چنین کتاب های صد نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام را روایت کرده است.^۳ استادان و مشایخ روایت او را ۱۵۰ نفر دانسته اند که در میان آنها بارزترین چهره های راویان و محدثان شیعه را مشاهده می کنیم؛ افرادی چون ابن ابی عمیر، ابوهاشم جعفری، ابن ابی نصر بزنطی، حسن بن علی و شاء، احمد بن اسحاق قمی و بسیاری دیگر.

شمار زیادی از دانشمندان و فقیهان بزرگ شیعه از نیمه دوم سده سوم، شاگردان احمد بن محمد بن عیسی و راویان احادیث او بودند که در حوزه های علمی مختلف شیعه به نشر علوم اهل بیت علیهم السلام پرداختند و بسیاری از آنان که در قم سکونت داشتند و بنیانگذاران و گردانندگان حوزه علمی قم در عصر غیبت محسوب می شدند، مانند محمد بن یحیی عطار، محمد بن حسن صفار، عبدالله بن جعفر حمیری و سعد بن عبدالله اشعری^۴. در مدتی که زعامت دینی شهر قم به دست احمد بن محمد بن عیسی بود، وی اقدامات زیادی در حفظ و اشاعه مذهب اهل بیت به انجام رساند و از آن جمله حرکت وسیعی را در مقابله با انتشار اندیشه ها و

۱. کشتی، رجال، ص ۴۲۵.

۲. خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۰۷.

۳. همان، ص ۳۰۶.

۴. رک: خویی، همان، ص ۲۹۶.

گرایشات غلوآمیز و نشر روایات ضعیف و نادرست در شهر قم شروع کرد و بر همین اساس برخی از افراد را به اتهام غلو و یا نقل روایات ضعیف از شهر اخراج نمود.^۱

احمد بن محمد بن عیسی، علی‌رغم دانش و تلاش فراوان در فراگیری علوم اهل بیت، آثار مکتوب اندکی داشته است و از مجموع آن چه علمای رجال ذکر کرده‌اند، ۱۵ کتاب از وی نام برده شده که در زمینه فقه و حدیث شیعه می‌باشد. از این میان کتابی به نام النوادر به وی منتسب است که در صحت آن تردید وجود دارد و برخی آن را از کتاب‌های حسین بن سعید اهوازی دانسته‌اند.

تاریخ وفات وی به درستی معلوم نیست لیکن تا سال ۲۷۴ ق در قید حیات بوده و از پاره‌ای اخبار برمی‌آید که تا سال ۲۸۰ ق می‌زیسته است.^۲

احمد بن محمد بن خالد برقی (م حدود ۲۸۰ ق)

خاندان برقی، کوفی الاصل بودند که به قم مهاجرت کردند و در قریه برقی رود قم ساکن شدند. پدر احمد از اصحاب امام رضا علیه السلام و سپس امام جواد علیه السلام به شمار می‌رفت و تألیفاتی چند داشت. از جمله کتاب‌های او کتاب النوادر بود که توسط پسرش احمد روایت شده است. او هم‌چنین از امام هفتم و امام هشتم روایاتی را نقل می‌کرد.^۳

احمد بن محمد برقی را از اصحاب امام جواد و امام هادی علیه السلام و از شاگردان و راویان ایشان بر شمرده‌اند.^۴ او علاوه بر درک محضر دو امام، از اصحاب و راویان ایشان نیز بهره علمی بسیاری برد و از ۱۱۰ تن از این راویان و محدثان روایت کرده است. از جمله عبدالعظیم حسنی، حسن بن محبوب، حسین بن سعید

۱. نجاشی، رجال، ص ۳۳۲ و تفرشی، نقدالرجال، ج ۲، ص ۲۸۴.

۲. رک: نجاشی، همان، ص ۴۱۶.

۳. طوسی، رجال، ص ۳۸۹؛ الفهرست، ص ۴۱۸ و الندیم، الفهرست، ص ۴۰۴.

۴. تفرشی، همان، ج ۱، ص ۱۵۵ و طوسی، رجال، ص ۲۷۳.

اهوازی، ابراهیم بن محمد ثقفی. حضور وی در قم نقش بسزایی در باروری مکتب قم در عصر غیبت داشت، به طوری که بسیاری از عالمان و محدثان قمی در این عصر از دانش آموختگان وی بودند و از او روایت می‌کردند، کسانی چون سعد بن عبدالله قمی، علی بن ابراهیم قمی و ابن ماجیلویه.^۱

برقی کتاب‌های بسیاری تألیف کرده بود. مهم‌ترین کتاب او، که هم اکنون به دست ما رسیده، المحاسن است که مجموعه‌ی نفیسی از روایات، در جمیع علوم و فنون می‌باشد. این کتاب مشتمل بر بیش از صد فصل در ابواب فقهی، آداب و سنن، اصول و فروع دین و هر فصل دارای ابواب متعددی است. کتاب مذکور، نزد علمای شیعه از اعتبار و وثاقت زیادی برخوردار بود، چنان که شیخ صدوق در ابتدای کتاب من لا یحضره الفقیه ضمن اشاره به این که آن‌چه در کتابش آورده برگرفته از کتب مشهور شیعه است که مورد توجه و مرجع علما بوده، از کتاب المحاسن برقی به عنوان یکی از مصادر کتابش نام می‌برد.^۲ از دیگر علمای شیعه نیز اقوالی درباره اهمیت این کتاب نقل شده است. از این کتاب ارزشمند، تنها بخش اندکی مضمون مانده و به دست ما رسیده، که در دو مجلد با تصحیح آقای محدث ارموی چاپ شده است و تنها شامل ده باب از صد باب آن می‌باشد.^۳

وفات وی را به سال ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق دانسته‌اند.^۴

محمد بن احمد بن یحیی قمی اشعری (م حدود ۲۸۰ ق)

اشعری از محدثان و فقیهان برجسته قم و از اصحاب و شاگردان امام دهم علیه السلام بود که به طور مستقیم از آن حضرت روایت می‌کرد. او در نزد بسیاری از علما و

۱. رک: خوبی، همان، ص ۲۵۴.

۲. رک: صدوق، من لا یحضره الفقیه، مقدمه مؤلف.

۳. رک: برقی، المحاسن.

۴. نجاشی، رجال، ص ۲۰۷.

محدثان شیعه به فراگیری علم و دانش پرداخت و اساتید و مشایخ وی را تا ۱۰۴ نفر شمرده‌اند. روایات او توسط مشایخ بزرگ قمی، از جمله سعد بن عبدالله حمیری و محمد بن یحیی عطار روایت شده است.^۱

محمد بن احمد دارای تألیفات متعددی بود که معروف‌ترین و بزرگ‌ترین آن‌ها نوادر الحکمه نام داشت. این اثر در دو جلد و در ابواب مختلف فقهی نوشته شد و از کثرت و تنوع مطالب، در میان مردم قم مشهور و مثال زدنی و از کتاب‌های مرجع و مورد اعتماد فقیهان و محدثان قمی در این عصر بود. متأسفانه از این کتاب هم‌اکنون هیچ اثری در دست نیست. وی هم‌چنین دارای تألیفات دیگری بود که نجاشی از آن میان، کتاب الملاحم، کتاب الطب، کتاب مقتل الحسین، الامامه و النوادر را نام برده است. او در حدود سال ۲۸۰ ق درگذشت.^۲

ابراهیم بن محمد بن هلال ثقفی (م ۲۸۳ ق)

ثقفی از عالمان بزرگ شیعه و پرورش یافتگان مکتب کوفه به شمار می‌رفت. او نخست زیدی مذهب بود و پس از گرویدن به مذهب امامیه، در این عقیده، سخت معتقد و پای بند شد و در راه نشر مذهب و علوم اهل بیت تلاش بسیاری به کار بست، به طوری که گفته شده او پس از پذیرفتن تشیع امامی، کتابی به نام المعرفه نوشت که در آن مناقب مشهور ائمه علیهم‌السلام و معایب مخالفان ایشان را ذکر کرده بود؛ اما عالمان از او خواستند که آن را نقل ننماید، لذا ثقفی تصمیم گرفت از این شهر مهاجرت کند. به اصفهان برود که نسبت به شناخت تشیع و علوم اهل بیت از همه بیگانه بودند و در آن جا احادیث کتاب مذکور را روایت کند.^۳ به زودی آوازه و شهرت وی در شهرها پیچید. وقتی خبر آمدن ثقفی به اصفهان به علمای قم رسید،

۱. خویی، همان، ج ۱۵، ص ۳۵.

۲. رک: طوسی، رجال، ص ۴۹۱ و نجاشی، همان، ص ۲۴۵، خویی، همان، ص ۵۳.

۳. نجاشی، همان، ص ۱۶.

گروهی از ایشان برای او پیغام فرستاده، از وی خواستند تا به شهر قم بیاید و در آنجا اقامت کند؛ ولی او نپذیرفت و اظهار داشت که دوست دارد در شهری که از اهل بیت بیگانه‌ترند، به ترویج علوم اهل بیت بپردازد.^۱

ابن هلال ثقفی، از فقیهان بزرگ و از محدثان بنام عصر غیبت و استاد بسیاری از راویان و محدثان این عصر محسوب می‌شد. در کتب رجال، تألیفات بسیاری از وی نام برده شده است که مجموع آن‌ها به ۵۵ کتاب می‌رسد. بخش عمده این آثار در تاریخ و سرگذشت ائمه علیهم‌السلام و مشاهیر و معاریف شیعه و تاریخ و اخبار مربوط به دشمنان اهل بیت و مخالفان ایشان می‌باشد. وی هم‌چنین کتاب‌هایی در مباحث امامت و آثاری در فقه شیعه به رشته تحریر درآورد.^۲

از آثار متعدد وی، تنها کتاب الغارات در طی سالیان متمادی مصون مانده و از برخی کتاب‌های وی مانند کتاب المعرفة و کتاب مقتل امیر المومنین علیه‌السلام، در پاره‌ای از آثار علما چون اعلام الوری طبرسی ذکری به میان آمده است.^۳ کتاب الغارات او با همت دانشمند فقید، محدث ارموی تصحیح و با مقدمات مفصلی چاپ شده است. موضوع کتاب، شرح حملات غارتگرانه‌ای است که عمال معاویه به دستور وی، پس از واقعه صفین در نواحی مرزی عراق و شام ترتیب می‌دادند.^۴ ثقفی در مقدمه کتاب خود نکات مهم و قابل توجهی را بیان داشته و شیوه بیطرفانه او در بیان مطالب، موجب شده است که اقوال او در این کتاب مورد پذیرش علمای اهل سنت نیز قرار گیرد، به طوری که از آن به عنوان یک مصدر تاریخی در نوشته‌های خود استفاده کرده‌اند.

۱. طوسی، الفهرست، ص ۱۲.

۲. همان‌جا و نجاشی، همان، ص ۱۶.

۳. دوانی، مفاتیح اسلام، ج ۱، ص ۴۵۶.

۴. رک: ثقفی، الغارات.

احمد بن ادریس قمی (م ۳۰۶ ق)

ولی از دانشمندان و مشایخ بنام عصر غیبت و تربیت یافته مکتب علمی قم به شمار است. به گفته شیخ طوسی، او محضر امام یازدهم را درک کرده؛ ولی از آن حضرت روایت ننموده بود، بلکه از اصحاب ائمه علیهم السلام بسیار نقل کرده است.^۱ در کتب رجالی او را توثیق نموده‌اند و از او به عنوان فقیه دانشمند و استاد گروهی از فقیهان و محدثان این عصر یاد شده است و گویا به همین سبب، به او لقب معلم داده بودند. نام وی در سلسله سند بیش از ۲۸۰ روایت ذکر شده است.^۲

اساتید وی را به طور عمده، بزرگان و علمای مکتب قم تشکیل می‌دادند که از آن میان باید به نام احمد بن محمد بن عیسی، احمد بن محمد بن خالد برقی و محمد بن احمد بن یحیی قمی اشاره کرد. بیشتر روایات او را در کتاب کافی می‌یابیم و از این رو به نظر می‌رسد که کلینی از شاگردان خاص و نزدیک او بوده و ابن ادریس آموخته‌های خود را به او منتقل کرده باشد. در منابعی که به شرح حال او پرداخته‌اند فقط به یک کتاب از او، به نام النوادر اشاره شد که آن را کتابی پرفایده توصیف نموده‌اند. تنها ابن شهر آشوب، کتاب دیگری از وی به نام المقف و التوبیخ نام برده است. ابن ادریس در سال ۳۰۶ ق در قریه‌ای در راه مکه وفات یافت.^۳

محمد بن حسن صفار (م ۲۹۰ ق)

وی از اصحاب نزدیک امام عسکری علیه السلام و در ارتباط نزدیک با ایشان بود،^۴ به طوری که برای یافتن پاسخ مسائل خود در ابواب فقهی، بارها به آن حضرت رجوع می‌کرد. او پاسخ این مسائل را که از امام علیه السلام دریافت نموده بود در

۱. طوسی، رجال، ص ۴۲۸.

۲. خوئی، همان، ج ۲، ص ۲۶.

۳. طوسی، همان، ص ۴۲۸؛ همو، الفهرست، ص ۶۴ و نجاشی، همان، ص ۹۲ و خوئی، همان،

ج ۲، ص ۲۶ و ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ذیل نام احمد بن ادریس.

۴. رک: طوسی، همان، همان، ص ۳۴۶.

رساله‌هایی گرد آورد و تدوین کرد.^۱ صفار در میان علمای قم از وجاهت خاصی برخوردار بود، به طوری که به عنوان دانشمندی موثق و مورد اعتماد، روایاتش را بر روایات همقطاراننش رجحان و برتری می‌دادند و چنان که مشاهده می‌شود در روایات او کمتر نقص و افتادگی وجود دارد. صفار در نزد عالمان و فقیهان بسیاری شاگردی نمود و از بسیاری از ایشان اجازه روایت داشت. نام اساتید و مشایخ وی را تا ۱۳۵ نفر ذکر کرده‌اند که بسیاری از ایشان از اصحاب ائمه علیهم‌السلام بودند، چون احمد بن اسحاق قمی و کیل امام، ابراهیم بن اسحاق احمری و حسن بن محبوب. در میان زاویان و شاگردان وی نام فقیهان بزرگ و محدثان جلیل القدر این عصر، به خصوص عالمان مکتب قم دیده می‌شود، از جمله محمد بن یعقوب کلینی، احمد بن ادریس قمی، ابن بابویه و ابن الولید.^۲

صفار کتاب‌های بسیاری تألیف کرده و به سبب کثرت تألیفاتش، به حسین بن سعید اهوازی همانند گشته بود. کتاب‌های وی در ابواب فقهی، حدود ۳۰ اثر می‌شد و علاوه بر اینها کتاب‌هایی نیز در تاریخ ائمه علیهم‌السلام و در علوم قرآنی به رشته تحریر درآورد. از وی هم‌چنین رساله‌ای باقی مانده بود که جواب سؤالاتی را که از ناحیه مقدسه می‌پرسید، در آن گرد می‌آورد.^۳ از میان انبوه کتاب‌های صفار، تنها کتاب بصائر الدرجات او به دست ما رسیده است. مؤلف در این کتاب، احادیث و روایات مختلف در باب فضایل، مناقب و خصایص ائمه علیهم‌السلام را، به ویژه در ابواب گوناگون علوم ایشان گرد آورده است. کتاب دارای ده جزء می‌باشد که هر جزء به چند باب تقسیم شده و در مجموع شامل ۱۸۸۰ حدیث است^۴ او در سال ۲۹۰ ق درگذشت.^۵

۱. نجاشی، همان، ص ۲۵۱.

۲. خوبی، همان، ج ۱۵، ص ۲۷۶.

۳. نجاشی، همان، ص ۲۵۱.

۴. رک: الصفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات.

۵. نجاشی، همان جا.

علی بن ابراهیم قمی (زنده تا ۳۰۷ ق)

وی از عالمان برجسته مکتب قم، و محدث، مفسر و فقیهی تام آور بود. برخی او را از اصحاب امام هادی علیه السلام دانسته‌اند.^۱ علمای شیعه وی را توثیق نموده و به او اعتماد داشتند. و محدثان و فقیهان بزرگی چون ابن الولید و ابن بابویه از او روایت کرده و شیخ صدوق و شیخ مفید نیز از طریق آن‌ها روایات او را نقل نموده‌اند.^۲ کلینی نیز در کتاب کافی روایات بسیاری از او آورده است. مجموع روایات او بالغ بر ۷۱۴۰ حدیث می‌شود که قسمت عمده آن‌ها، یعنی ۶۲۱۴ حدیث را از پدرش ابراهیم بن هاشم روایت کرده است.^۳ از آثار مکتوب علی بن ابراهیم در کتب رجال، ۱۵ کتاب نام برده شده که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند: از قرب الاسناد، کتاب مناقب، کتاب اختیار القرآن، التفسیر، کتاب مغازی و کتاب الناسخ و المنسوخ.^۴ از این میان، تنها تفسیر قرآن منسوب به او به دست ما رسیده که تفسیر کل قرآن می‌باشد. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، یکی از مصادر تألیفات علمای شیعه بوده است و عالمان شیعه در تدوین کتاب‌های خود از آن بهره بسیار برده‌اند.^۵ علی بن ابراهیم در مقدمه تفسیر خود، پاره‌ای از روایات را از امام صادق علیه السلام، به نقل از امیر المومنین علیه السلام، در بیان انواع علوم قرآن نقل کرده که نعمانی، شاگرد کلینی نیز همه آن‌ها را در اول تفسیر خود ذکر نموده است. علی بن ابراهیم در تفسیر آیات، فقط به ذکر روایات امام صادق علیه السلام بسنده کرده، ولی پس از وی شاگرد او، که راوی این کتاب بوده، یعنی عباس بن محمد علوی از نوادگان امام هفتم علیه السلام، پاره‌ای از

۱. خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲. طوسی، الفهرست، ص ۲۶۶ و نجاشی، رجال، ص ۱۸۳.

۳. خویی، همان، ص ۲۰۷.

۴. طوسی، همان جا.

۵. به عنوان مثال مجلسی در بخارالانوار.

روایات امام باقر علیه السلام را نیز بدان افزوده و هم‌چنین روایات دیگری را که مربوط به تفسیر آیات مذکور بوده، ذکر کرده است.^۱ به هر حال این تفسیر از آثار ارزنده عالم تشیع می‌باشد که پایه بسیاری از تفاسیر بعدی شیعیان قرار گرفت و بسیاری از علوم اهل بیت در آن گرد آمده است. علی بن ابراهیم تا سال ۳۰۷ ق در قید حیات بود.^۲

حسن بن موسی نوبختی (م ۳۰۰-۳۱۰ ق)

حسن بن موسی، دانشمند و متکلم بزرگ شیعی اوایل قرن سوم و از چهره‌های شاخص مکتب بغداد است. وی از خاندان معروف نوبختی و خواهر زاده ابوسهل، اسماعیل نوبختی بود. در کتب رجالی او را به عنوان متکلمی موثق، که دارای اعتقادی نیکوست، ستوده‌اند.^۳ وی شخصیت ممتازی در بین متکلمان شیعه داشت و برخی او را سرآمد معاصرانش دانسته‌اند. حسن بن موسی در بغداد، مجالس بحث و مناظره علمی با سایر متکلمان غیر شیعی و غیر امامی برپا می‌کرد و با گروهی از مترجمان و ناقلان کتاب‌های فلسفه و حکمت ایران و یونان چون ابو عیسی دمشقی، اسحاق بن حنین، ثابت بن قره و دیگران، مراوده علمی داشت و اینان به نزد او آمد و شد می‌نمودند.^۴ نوبختی با اساتید علم کلام، چون ابوالاحوص، داود بن اسد بصری، ابوسهل اسماعیل نوبختی، ابن راوندی و ابن قبه رازی هم‌عصر بود و از برخی از ایشان، چون ابوسهل کسب علم می‌کرد.^۵

حسن بن موسی تألیفات متعددی در ابواب مختلف کلامی و آثاری هم در مباحث طبیعیات و فلسفه و نجوم داشت. وی چندین کتاب نیز در موضوع امامت

۱. ر.ک: قمی، علی بن ابراهیم، التفسیر.

۲. دوانی، مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۲۳۱.

۳. طوسی، رجال، ص ۴۶۲.

۴. همو، الفهرست، ص ۱۲۱ و نجاشی، همان، ص ۶۳.

۵. اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۲۶.

و ردّ اقوال سایر فرق شیعه بر جای گذاشت. مشهورترین و بزرگ‌ترین تألیف او، اثری ارزشمند و گرانسنگ، با نام کتاب الآراء والدیانات، در توضیح و شرح اقوال و آرای ملل و نحل قدیم و عقاید فرق دینی و مذاهب اسلامی بود، ولی متأسفانه اثری از این کتاب بر جای نمانده است. بنا به گفته نجاشی این اثر، کتابی بزرگ و محتوی اطلاعات بسیاری بوده است و نجاشی آن را نزد شیخ مفید خواننده و اجازه روایت آن را از وی گرفته بود^۱؛ ولی چنان که از گفتار شیخ طوسی بر می‌آید، نوبختی موفق به اتمام این کتاب نشده بود و پیش از تمام شدن آن درگذشت^۲. ظاهراً مسعودی در کتاب المقالات فی اصول الدیانات خود از این کتاب بهره گرفته، هرچند که از کتاب اخیر نیز اثری به دست نیامده است. در آثار دیگر مسعودی نیز از این کتاب یاد می‌شود.^۳ از میان اثبوه کتاب‌های نوبختی که بالغ بر سی کتاب می‌شد، تنها کتابی که از وی بر جای مانده کتاب فرق الشیعه است. این کتاب که در منابع مختلف شیعی از آن سخن به میان آمده، در بیان و شرح احوال فرقه‌های مختلف شیعه و چگونگی پیدایش آن‌ها و عقاید و آراء ایشان، و از قدیمی‌ترین و معتبرترین آثار در نوع خود می‌باشد که در سال ۱۳۵۳ شمسی، به همت دکتر مشکور با دو مقدمه مفصل و ترجمه متن کتاب به چاپ رسید.^۴

تاریخ وفات نوبختی به درستی معلوم نیست و بین سال‌های ۳۰۰ تا ۳۱۰ ق می‌باشد.

ابو عمرو کثی (م ۳۴۰ ق)

محمد بن عمر کثی، از دانشمندان بنام شیعه در نیمه دوم عصر غیبت صغری است. وی از مردمان کش و پرورش یافته مکتب سمرقند محسوب می‌گردید.

۱. نجاشی، همان، ص ۱۷۹.

۲. رک: طوسی، الفهرست، ص ۱۲۱.

۳. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۵۸.

۴. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه.

بیشترین استادان و مشایخ وی از علمای شیعهٔ ماوراءالنهر و خراسان بودند که مشهورترین ایشان محمد بن مسعود عیاشی، احیاگر مکتب علمی شیعه در سمرقند بود. کشتی از شاگردان خاص عیاشی محسوب می‌شود. از دیگر مشایخ او در این حوزه، حمدویه بن نصیر کشتی و ابن قتیبه نیشابوری هستند. وی هم‌چنین از محضر علمی برخی استادان مکتب قم، مانند ابن قولویه و سهل بن زیاد آدمی رازی و بسیاری دیگر بهره گرفت. شیخ طوسی وی را به عنوان دانشمندی مورد اعتماد و استاد در رجال و اخبار توصیف کرده است.^۱ کشتی ظاهراً تصانیف عدیده‌ای داشته، که معروف‌ترین آن‌ها و تنها کتاب او که از تطاول روزگاران مصون مانده، کتاب رجال می‌باشد. این کتاب که اثری سترگ و پر مطلب، لیکن بدون ترتیبی معین بوده، توسط شیخ طوسی پیرایش و ویرایش شد و با افزودن اضافاتی بدان، با نام اختیار معرفة الرجال بازنویسی گردید. آن چه از کتاب کشتی به دست ما رسیده همین مقدار است و اصل کتاب از بین رفته است. در هر حال این کتاب، قدیمی‌ترین منبع رجالی شیعی می‌باشد که بر جای مانده و حاوی اطلاعات ارزنده‌ای و یکی از چهار کتاب رجالی متقدم شیعه به شمار است.^۲

ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی (۲۳۷-۳۱۱ق)

وی بزرگ متکلمان امامیه در بغداد و شخصیت ممتاز ایشان بود و در زمان خویش بر همهٔ دانشمندان خاندان نوبختی تقدم داشت.^۳ در مجلس او، متکلمان بغداد گرد می‌آمدند و به بحث و نظر می‌پرداختند. ابوسهل، کاتبی بلیغ و شاعری توانا محسوب می‌شد و در دستگاه خلافت عباسی مقامات اداری داشت، لیکن اعتبار و شهرت او به سبب فرهیختگی اش در علم کلام بود. موقعیت خاص وی در

۱. طوسی، رجال، ص ۴۹۷ و همو، الفهرست، ص ۴۰۳.

۲. رک: همو، اختیار معرفة الرجال.

۳. همو، الفهرست، ص ۳۱.

دربار عباسیان به گونه‌ای بود که برخی مرتبه او را پس از وزیر می‌دانستند. ابوسهل در برخی ولایات از طرف رؤسای دیوان‌ها، پست‌های اداری داشت، به خصوص در ایام خلافت المقتدر (۲۹۵ - ۳۲۰ ق) و وزارت ابن فرات، که مناصب دولتی به وی واگذار شده بود.^۱

ابوسهل که در این زمان، با توجه به تقیه شدید حسین بن روح، نائب امام علیه السلام، ریاست امامیه را عهده‌دار و از موقعیت سیاسی و اجتماعی ممتازی بهره‌مند بود، در جهت مقابله با این تنش‌های سیاسی و مذهبی، تلاش‌ها و خدمات شایانی ارائه داد. اقدامات او در تکمیل علم کلام در مذهب شیعه، از دو جهت حائز اهمیت است: نخست این که وی در خصوص اصول عقاید، بعضی از تهمت‌هایی را که در باب رؤیت و تشبیه و تجسیم به متکلمان اولیه شیعه نسبت می‌دادند بر طرف ساخت و کتاب‌هایی در این امور تألیف کرد که این شبهات را رفع می‌نمود و دیگر این که وی در باب مسأله امامت، که مهم‌ترین مسأله اختلافی بین فرق اسلامی بود، با به کارگیری ادله عقلیه در اثبات امامت، به شیوه متکلمان اهل سنت و معتزله، در مقام مقابله و پاسخگویی به آن‌ها برآمد.^۲ او در مجالس متعددی به مناظره با معتزلیان و متکلمان می‌پرداخت که از آن جمله مناظرات او با ابوعلی جبایی در اهواز و مناظره با دانشمند و ریاضیدان معروف ثابت بن قره است.

ابوسهل از اصحاب امام عسکری علیه السلام بود که ارتباط نزدیکی با آن حضرت داشت. او در خبر مفصلی که درباره وفات امام یازدهم ذکر کرده، اظهار داشته است که چون امام علیه السلام بیمار شد به خدمت آن حضرت رسید و در آن هنگام موفق به دیدار فرزند آن حضرت، امام دوازدهم، که کودکی خردسال بود، گردید و امام علیه السلام

۱. در این باره نگاه کنید به همین کتاب فصل سوم.

۲. اقبال، خاندان توبختی، ص ۱۰۴.

در همان مجلس، مسأله امامت و جانشینی حضرت مهدی علیه السلام را برای او بیان کرد.^۱ از مکتب علمی ابوسهل، شاگردان فرهیخته‌ای بیرون آمدند که از جمله آنان علی بن اسماعیل پسر او، ابوالجیش مظفر بن محمد بلخی (م ۳۶۷ ق)، که کتابی در باب امامت داشت و از استادان شیخ مفید به شمار می‌رفت، و ابو بکر محمد بن یحیی صولی (م ۳۳۵ ق) که کاتب و ادیبی مشهور بود، می‌باشند. متکلمان بزرگ شیعه چون شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی، با یک یا دو واسطه در زمره شاگردان ابوسهل قرار دارند و بدیهی است که آثار و تألیفات ابوسهل مورد استفاده علمی آنان واقع شده باشد.

تألیفات وی را بالغ بر ۴۰ کتاب و رساله دانسته‌اند که به جز برخی نقل قول‌ها، در کتب مؤلفین شیعه اثری از آن‌ها باقی نمانده است. کتاب‌های وی به طور عموم در ردّ اقوال و عقاید فرق مختلف شیعه به ویژه فطحیه، واقفیه و معتزله و پاسخگویی به شبهات آن‌ها بود و از مهم‌ترین این کتاب‌ها، کتاب التنبیه و کتاب الاستیفاء، در موضوع امامت بودند؛ کتاب التنبیه از منابع خوب کلامی در این باب محسوب می‌شد و مورد توجه علمای شیعه قرار داشت. نجاشی می‌گوید که آن را نزد استادش شیخ مفید خوانده و شیخ صدوق در کمال الدین و شیخ طوسی در کتاب الغیبه از این کتاب نقل کرده‌اند.^۲ از مهم‌ترین کتاب‌های وی در ردّ واقفیه، کتابی در نقد آرای ابوالحسن طاطری کوفی، رئیس این فرقه در عصر غیبت بود.

اقوال کلامی ابوسهل، برای سایر علما و متکلمان پس از او حجیت داشت و به آن‌ها استشهاد می‌گردید، از جمله علامه حلی در کتاب انوار الملکوت و فاضل مقداد در ارشاد الطالبین، به برخی آرای او متمسک شده‌اند.^۳ او به سال ۳۱۱ ق درگذشت.

۱. صدوق، کمال الدین، ص ۴۷۳ و طوسی، الغیبه، ص ۶۴.

۲. رک: طوسی، الفهرست، ص ۳۱ و نجاشی، رجال، ص ۳۱.

۳. دوانی، مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۲۵۸.

ابن قبه رازی (حدود ۳۱۷ق)

ابو جعفر محمد بن قبه از دیگر متکلمان برجسته عصر غیبت و از دانشمندان مکتب ری، نخست از معتزلیان، و شاگرد ابوالقاسم بلخی معتزلی بود که سپس به مذهب تشیع گروید. او در علم کلام، تبحر و دانش فراوان داشت و هم‌چنین به فراگیری حدیث پرداخته بود، به طوری که در زمرة راویان و در سلسله مشایخ روایت برخی محدثان و عالمان شیعه جای دارد.^۱ از کتاب‌های مشهور وی، کتاب الانصاف بود که ابوالحسین سوسنگردی، از متکلمان شیعه و از شاگردان ابوسهل نوبختی، نقل کرده که این کتاب را نزد ابوالقاسم بلخی در بلخ برد و بلخی پس از مطالعه آن، کتابی در رد آن، به نام المسترشد فی الامامه نوشت. سوسنگردی این کتاب را نزد ابن قبه آورد و او کتاب المستثبت فی الامامه را در رد آن نگاشت. سوسنگردی می‌گوید که این کتاب را دوباره به نزد بلخی برد و او در رد آن کتاب نقض المستثبت را تحریر کرد؛ اما وقتی که کتاب اخیر را به ری آورد تا به ابن قبه نشان دهد، او در گذشته بود.^۲

به نظر می‌رسد که کتاب الانصاف ابن قبه در نوع خود، کتاب ارزنده‌ای بوده که شیخ مفید در کتاب العیون و المحاسن از آن نقل کرده است و شیخ صدوق در کمال الدین و تمام النعمه و سید مرتضی در الفصول و الشافی و حتی ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از آن مطالبی آورده‌اند.^۳

علاوه بر این کتاب، عالمان شیعه به سایر اقوال وی نیز استشهاد کرده‌اند، از جمله شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه، مناظرات و پاسخ‌های مستدل وی به ابو زید علوی زیدی مذهب را به تفصیل نقل کرده و هم‌چنین پاسخ‌های او

۱. طوسی، الفهرست، ص ۲۸۹ و نجاشی، همان، ص ۲۷۶.

۲. نجاشی، همان، ص ۲۷۶.

۳. تبریزی، ریحانة الادب، ج ۶، ص ۱۱۲ و قمی، الکنی و الالقب، ج ۱، ص ۲۸۲.

را به شیعات ابن بشر، در مسأله غیبت امام دوازدهم ذکر نموده است.^۱ وفات وی پیش از سال ۳۱۷ ق بود.

عبدالله بن جعفر حمیری (م حدود ۳۱۰ ق)

وی را از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیه السلام دانسته^۲ و به وثاقت و عدالت ستوده‌اند. او در زمان خود پیشوای دانشمندان قم به شمار می‌آمد و مقام علمی او و جایگاهش در بین محدثان شیعه بسیار والا بود، به طوری که وقتی در سفری، پس از سال ۲۹۰ ق به کوفه وارد شد، مورد استقبال کوفیان و عالمان شهر کوفه قرار گرفت و محدثان شهر برای استماع احادیث وی به نزد او می‌رفتند.^۳

حمیری ارتباط نزدیکی با امام عسکری علیه السلام داشت و کتاب توقیعات او حاصل پاره‌ای مکاتبات وی با آن امام بود. وی جواب سؤالاتی را که از امام دریافت کرده، در این کتاب گرد آورده بود. در عصر غیبت، او با نائب خاص امام ارتباط نزدیکی داشت و در مجلسی در حضور عثمان بن سعید مسأله امامت بعد از حضرت عسکری علیه السلام را مطرح کرده درباره جانشین آن حضرت از وی سؤال نمود.^۴ حمیری هم‌چنین با اصحاب ائمه علیهم السلام در تماس بود و از بسیاری از بزرگان ایشان کسب علم می‌کرد؛ بزرگانی چون ابوهاشم جعفری، ابراهیم بن مهزیار اهوازی، احمد بن اسحاق قمی، محمد بن خالد طیالسی و بسیاری دیگر از محدثان و فقیهان، که در زمره استادان و مشایخ وی قرار داشتند.

در میان کتاب‌های متعددی که از وی نام برده شده کتاب الغیبه او جلب توجه می‌کند. تألیف چنین کتابی در اوایل عصر غیبت، بسیار حائز اهمیت و نشان دهنده

۱. صدوق، همان، ص ۹۴ - ۱۲۶ و ۵۱ - ۶۰.

۲. برقی، رجال، ص ۵۹.

۳. نجاشی، همان، ص ۲۱۹.

۴. طوسی، الفهرست، ص ۲۹۴ و نجاشی، همان، ص ۲۱۹ - ۲۲۰.

این است که بحث دربارهٔ مسألهٔ غیبت تا چه حد مورد ابتلا و ضروری بود. وی هم چنین کتاب‌هایی در اصول عقاید، مسألهٔ توحید و امامت، داشت. او در کتابی مستقل، جواب مسائلی را گرد آورد که از طریق محمد بن عثمان از امام عسکری علیه السلام دریافت کرده بود. کتاب قرب الاسناد او تنها کتابی می‌باشد که از وی باقی مانده است. مؤلف الذریعه، هفت کتاب به این نام یاد می‌کند که یکی از آنها قرب الاسناد حمیری است.^۲ حمیری چند قرب الاسناد داشت؛ نخست قرب الاسناد به امام رضا علیه السلام، دیگری قرب الاسناد به امام جواد علیه السلام و نیز قرب الاسناد به امام دوازدهم علیه السلام.^۳ اما کتاب موجود، شامل اخباری است که با سند کوتاه به امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام منتهی می‌شوند و دیگر اجزاء، که نجاشی از آنها نام برده، مفقود شده است. کتاب حاضر در سه بخش و شامل احادیثی می‌باشد که حمیری با دو واسطه از امام ششم و امام هفتم علیهم السلام و با یک واسطه از امام رضا علیه السلام نقل کرده است.^۴ وفات وی به سال ۲۹۸ ق بود.

سعد بن عبدالله اشعری (م ۲۹۹-۳۰۱ ق)

سعد بن عبدالله از دانشمندان نامدار شیعه، در اواخر قرن سوم هجری بود که از میان انبوه عالمان و محدثان و فقیهان شهر قم و خاندان بزرگ اشعری ظهور کرد. شیخ طوسی او را از اصحاب امام عسکری علیه السلام دانسته، با این حال گفته است که نمی‌داند آیا از آن حضرت روایت کرده یا خیر؟ او هم چنین دربارهٔ اشعری گفته که دانشمندی موثق و دارای جلالت قدر بوده و اخبار و احادیث بسیار و تصانیف فراوان داشته است.^۵

۱. طوسی، همان، ص ۲۹۴ و نجاشی، همان، ص ۲۱۹ - ۲۲۰.

۲. تهرانی، الذریعه، ج ۱۷، ص ۶۷.

۳. نجاشی، همان، ص ۲۲۰.

۴. رک: حمیری، قرب الاسناد.

۵. نجاشی، همان، ص ۲۲۰؛ طوسی، همان، ص ۲۱۵ و همو، رجال، ص ۳۹۹.

شیخ طوسی و نجاشی بالغ بر سی کتاب از وی نام برده‌اند. که مشهورترین و بزرگ‌ترین آن‌ها، کتاب الرحمة می‌باشد. این کتاب، موسوعه‌ای فقهی مشتمل بر ابواب مختلف فقه، در چندین مجلد بوده‌است. او هم‌چنین کتابی به نام مستنجات داشت که نزدیک به هزار صفحه بود و کتاب‌هایی نیز در ردّ اقوال فرق منحرف شیعه، به ویژه فرقه‌هایی که پس از رحلت امام یازدهم و بر سر جانشینی آن حضرت به وجود آمدند، نوشت. ^۱ از کتاب‌های سعد بن عبدالله، برخی به دست ما رسیده است، از جمله کتاب بصائر الدرجات است که اشعری در آن روایات مربوط به فضایل و مناقب ائمه علیهم‌السلام را گرد آورده؛ اما اصل این کتاب، که بنا به گفته شیخ طوسی، ۴ جلد بوده، از بین رفته است و آن چه موجود است، مختصری از کتاب مزبور می‌باشد که توسط شیخ حسن بن سلیمان حلی، شاگرد شهید اول، باز نویسی شده و در آن، روایات متعددی در ابواب مختلف درباره ائمه اطهار علیهم‌السلام، فضایل و مناقب ایشان و تاریخ زندگانی امامان ذکر گردیده؛ اما آن چه جلب توجه می‌کند کثرت روایات مربوط به حضرت مهدی علیه‌السلام، مسأله غیبت و قیام آن حضرت است، به ویژه روایاتی که در صدد بیان حوادث پس از ظهور امام می‌باشند؛ مانند روایاتی درباره زمان و مکان ظهور، چگونگی مواجهه مردم با آن و اشاره به روایات امام رضا علیه‌السلام که شیعیان را به دعا برای صاحب الامر دستور داده است. این کتاب یک دوره معارف امام‌شناسی را در بر دارد. ^۲

تنها کتابی که از سعد بن عبدالله به طور کامل باقی مانده، کتاب المقالات و الفرق اوست که درباره فرقه‌های شیعه و انشعابات آنان و ذکر اقوال و آرای نحله‌های مختلف ایشان است. ظاهراً وی در تألیف کتابش، به کتاب فرق الشیعه نوبختی نیز نظر داشته است. این کتاب که شیخ طوسی از آن با نام مقالات الامامیه و نجاشی با

۱. رک: نجاشی، همان، ص ۲۲۰.

۲. رک: حلی، مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۷۶، ۱۸۳ و ۱۹۳.

عنوان فرق الشیعه نام برده‌اند،^۱ با تصحیح و مقدمه و ملحقات دکتر مشکور به چاپ رسیده است.^۲

سعد بن عبدالله نزد بسیاری از فقها و محدثان به فراگیری و علم آموزی پرداخته و از بسیاری از مشایخ شیعه و سنی اجازه روایت داشت. او احادیث بسیاری روایت کرده و محدثان بسیاری از وی نقل کرده‌اند، به طوری که نام وی در اسناد روایات زیادی آمده است. استادان و مشایخ روایت وی را بالغ بر ۸۴ نفر دانسته‌اند^۳ و عمده محدثان بزرگ قمی، از شاگردان و راویان احادیث وی بودند، از جمله ایشان باید به ابن الولید استاد شیخ صدوق، ابن بابویه، ابن قولویه و محمد بن یحیی بن عطار اشاره کرد. سعد بین سال‌های ۲۹۹ تا ۳۰۱ ق درگذشت.

علی بن بابویه قمی (م ۳۲۹ ق)

علی بن حسین بن موسی بن بابویه، از مفاخر فقیهان و از بزرگ‌ترین محدثان شیعه و تربیت یافته مکتب قم است. او با فعالیت‌های علمی خویش، موجب نشاط مکتب علمی مزبور گردید. وی در عصر خویش، پیشوای عالمان قم بود و در سفرهایش به بغداد، نزد ابن روح، نائب سوم امام علیه السلام رفته و مسائل خود را می‌پرسید و در مواقع دیگر از طریق مکاتبه با او مراد می‌کرد.^۴ او در نزد امام علیه السلام از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بود، به گونه‌ای بود که پس از وفاتش در قم، امام علیه السلام این خبر را به ابوالحسن سمری، نائب چهارم اعلام کرد تا این خبر را به شیعیان اظهار نماید.^۵

۱. طوسی، الفهرست، ص ۲۱۵ و نجاشی، همان، ص ۲۲۰.

۲. رک: اشعری، المقالات و الفرق.

۳. خوبی، معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۸۱.

۴. نجاشی، همان، ص ۲۶۱.

۵. همان.

ابن بابویه در بین فقهای شهر قم به وثاقت شهرت داشت و فقها و عالمان از روش علمی او پیروی می‌کردند. وی رساله‌ای فقهی برای پسرش، شیخ صدوق نوشته بود که شیوه‌اش در نگارش این کتاب و بیان احکام و صدور فتواها، مورد استفاده فقیهان قرار گرفت. شیخ ابوعلی طوسی و شهید اول در کتاب الذکری به این امر تصریح کرده‌اند.^۱ شیخ صدوق نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه، رساله پدرش را نقل می‌کند. علی بن بابویه در قم، بغداد و کوفه نزد علما و فقیهان و محدثان بسیاری به کسب علم پرداخت که جمعی از ایشان، اصحاب امام دهم و امام یازدهم علیهما السلام بودند. از بزرگان مشایخ و استادان وی می‌توان به سعد بن عبدالله اشعری، علی بن ابراهیم قمی، احمد بن ادریس قمی، ابو خلف عجلی از اصحاب امام عسکری علیه السلام و قاسم بن محمد نهاوندی، وکیل امام علیه السلام اشاره کرد. وی دارای تألیفات عدیده‌ای بود که در منابع رجالی از آن‌ها نام برده شده است. الندیم در فهرست خود نقل می‌کند که در پشت کتابی به خط ابو جعفر محمد بن علی، شیخ صدوق، خوانده که نوشته بود:

به فلانی پسر فلانی اجازه روایت کتاب‌های پدرم علی بن حسین را که دوست کتاب است و کتاب‌های خودم را که هیجده کتاب است، دادم.^۲

با این حال، در اکثر کتب رجال شیعه فقط ۲۰ عنوان کتاب برای وی ذکر شده است. اکثر این کتاب‌ها در ابواب فقهی تألیف شده‌اند و به جز این‌ها کتاب‌های دیگری هم در حدیث، تفسیر و عقاید داشت.^۳ از میان این کتاب‌ها، فقط کتاب الامامة و التبصرة من الحیره به دست آمده که در واقع با هدف روشن ساختن اذهان شیعیان نسبت به مسأله غیبت و امامت حضرت مهدی و رفع شبهاتی که در این

۱. رک: دوانی، مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۴۱۴.

۲. الندیم، الفهرست، ص ۲۹۱، ترجمه، ۲۶۳.

۳. رک: طوسی، الفهرست، ص ۲۷۳ و نجاشی، همان، ص ۲۶۱.

زمینه پدید آمده بود، نوشته شد. با این حال ابن بابویه نگاه‌های اجمالی به مسأله امامت دوازده امام علیهم‌السلام داشته و به تحقیق و اثبات این امر پرداخته است، لذا فصول اولیه این کتاب مشتمل بر تحقیق و نقل احادیث وارده درباره اثبات خلافت و امامت ائمه علیهم‌السلام می‌باشد. وی در اثبات و ارائه ادله امامت، تا امامت حضرت رضا علیه‌السلام پیش آمده و به نظر می‌رسد که بقیه کتاب و بخش اصلی آن، که مربوط به امامت حضرت مهدی علیه‌السلام و مسأله غیبت بوده، مفقود گردیده است در عین حال او در فصول مختلف کتاب، مطالب ارزنده‌ای در رد اقوال فرق مختلف شیعی، چون کیسانیه، فطحیه و واقفیه، که در عصر غیبت شبهاتی را درباره مهدویت القا می‌کردند، می‌آورد.^۱

محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ ق)

محمد بن یعقوب کلینی، فقیه و محدث نامی، و مشهورترین دانشمند عصر غیبت، در قریه کلین از توابع شهر ری به دنیا آمد و خاندان او همگی از بزرگان و عالمان شیعه بودند. پدرش یعقوب بن اسحاق از رجال شیعه در شهر ری و علی بن ابراهیم و محمد بن ابراهیم معروف به علان کلینی، که دایی‌های او بودند، از فقیهان و محدثان شهر به شمار می‌آمدند. کلینی مقدمات علوم را در مکتب ری فراگرفت و سپس برای تحصیل علوم اهل بیت به قم، کوفه و بغداد سفر کرد و نزد محدثان و فقیهان بسیاری به علم آموزی پرداخت. از مشاهیر استادان وی احمد بن محمد بن عیسی قمی، احمد بن ادریس، ابن عقده کوفی، سعد بن عبدالله اشعری، عبدالله بن جعفر حمیری و بسیاری از عالمان و اندیشمندان را می‌توان نام برد که در عصر غیبت می‌زیستند. شمار استادان و مشایخ کلینی را تا ۳۵ نفر دانسته و ذکر کرده‌اند.^۲ وجود شیخ کلینی در ری موجب باروری مکتب علمی شیعه در این شهر

۱. رک: ابن بابویه، الامامة و النبوة من الحيرة.

۲. خویی، همان، ج ۱۸، ص ۵۴.

گردید و بسیاری از رجال شیعه، که بعدها از دانشمندان و عالمان بنام عالم تشیع شدند، در نزد وی به علم آموزی پرداختند؛ از جمله می‌توان به ابن قولویه رازی، ابن ابی زینب نعمانی، محمد بن علی ماجیلویه و ابو غالب زراری اشاره کرد.^۱

تالیفات عدیده‌ای از کلینی در موضوع عقاید و رجال و حدیث نام برده شده^۲ و مهم‌ترین و ارزنده‌ترین آن‌ها کتاب الکافی است، که از معتبرترین کتاب‌های روایی، و مرجع عالمان و فقیهان گردید، این کتاب که مشتمل بر سه بخش اصول، فروع و روضه و مجموعاً حاوی ۱۵۱۷۶ حدیث می‌باشد، در بخش اصول، روایات مربوط به اعتقادات و در بخش فروع، روایات مربوط به احکام فقهی را ذکر کرده است و کتاب روضه کافی نیز احادیث گوناگونی در موضوعات مختلف، اخلاق، تاریخ، آداب و سنن و... را در بردارد. وی کتاب مزبور را در طی ۲۰ سال به رشته تحریر درآورد. در اواخر عمر به بغداد مهاجرت کرد و تا پایان عمر در همان جا به سربرد و در سال ۳۲۹ ق درگذشت.^۳

از خیل عظیم عالمان و دانشمندان عصر غیبت هم‌چنین می‌توان به شخصیت‌های ذیل اشاره نمود:

ابویحیی احمد بن داود جرجانی (م ۲۸۰ ق) که از بزرگان علمای اهل سنت بود و به مذهب تشیع درآمد. او آثار متعددی در ردّ حشویه نوشت و کتاب‌هایی در باب احتجاج و مناظره با مخالفان داشت. شیخ طوسی بیست کتاب از وی نام برده که غالباً در بیان و ردّ اقوال باطل حشویه و سایر فرق اهل سنت چون حنبلیان و مرجئه و مسائل اختلافی شیعه و سنی در احکام بوده است.^۴

۱. رک: طوسی، رجال، ص ۴۹۵.

۲. همو، الفهرست، ص ۲۹۳ و نجاشی، رجال، ص ۲۷۷.

۳. نجاشی، همان، ص ۲۷۷.

۴. طوسی، رجال، ص ۴۲۶ و نجاشی، همان، ص ۴۵۵.

یحیی بن حسن عبیدلی علوی (م ۲۹۷ ق)، از علمای ممتاز در علم انساب بود و کتاب‌های عدیده‌ای داشت، از جمله کتاب المسجد، کتاب مناسک، به روایت امام سجاده علیه السلام و کتاب نسب آل ابی طالب. او از امام رضا علیه السلام نیز روایاتی نقل کرده است.^۱

عبدالرحمن بن جبرویه (م نیمه دوم سده سوم هجری)، دانشمند و متکلم بزرگ شیعه که در سامرا می‌زیست و تألیفات ارزنده و نیکویی داشت. وی در علم کلام فرهیخته بود و کلام را نزد متکلمان طبقه اول شیعی فرا گرفته بود و در مناظراتی با ابن مملک اصفهانی معتزلی، او را به مذهب تشیع معتقد ساخت. نجاشی از کتاب الکامل فی الامامه او که به دستش رسیده بود نام برده و آن را ستوده است.^۲

ابن مملک اصفهانی از متکلمان بزرگ این عصر، در گرگان به دنیا آمد و در اصفهان سکنی گزید و در ابتدا بر مذهب معتزلیان بود و پس از گرویدن به تشیع کتاب‌های چندی در حمایت و دفاع از این مذهب نوشت.^۳

محمد بن عباس معروف به ابن حجام (م ۳۲۸ ق)، از دانشمندان بنام شیعه، تصانیف متعددی به ویژه در زمینه علوم قرآنی و تفسیر داشت.^۴

ابو عبدالله مفجع، از چهره‌های برجسته ادب، شعر، لغت، حدیث و شاعری توانا محسوب می‌شد و قصیده‌ای در مدح امام علی علیه السلام به نام الاشباه سروده بود. او هم‌چنین اشعار بسیاری درباره اهل بیت علیهم السلام و نوحه سرایی بر شهادت ایشان داشته است.^۵

ابن ابی ثلج محمد بن احمد بغدادی (م ۳۲۵ ق)، عالم و محدث نامی عصر غیبت بود که از وی تألیفات متعددی در موضوعات مختلف نام برده شده است.^۶

۱. طوسی، الفهرست، ص ۵۰۵ و نجاشی، همان، ص ۴۴۲.

۲. نجاشی، همان، ص ۲۳۶.

۳. همان، ص ۲۶۹ و طوسی، همان، ص ۵۴۷.

۴. طوسی، همان، ص ۴۲۳.

۵. همان، ص ۱۵۰.

۶. همان، ص ۴۲۷ و نجاشی، همان، ص ۳۸۱.

تالیفات و تصنیفات

یکی از شاخصه‌های سنجش کیفیت و کمیت وضعیت علمی در هر دورانی، دستاوردهای علمی‌ای است که در آن عصر پدید آمده و مهم‌ترین آن‌ها، کتاب‌ها و آثار مکتوب می‌باشند، از این رو در ادامه به بررسی وضعیت تالیفات در این دوره و زمینه‌های آن خواهیم پرداخت.

الف) توسعه و تکامل

در عصر غیبت صغری تالیفات و تصنیفات علمای شیعه به نحو چشمگیری افزایش یافته و به گونه‌ای انسجام و تمرکز یافت. پیش از غیبت نیز تالیفات بسیاری توسط محدثان و فقیهان شیعه صورت گرفته بود که نمونه بارز آن فراهم شدن اصول چهار صدگانه است، با این حال شرایط دوران غیبت اقتضا می‌کرد که این امر با توسعه و گسترش بیشتری صورت پذیرد. مسأله غیبت و عدم حضور امام، به عنوان کسی که پاسخگوی همه مسائل مردم بود و مردم در نهایت امر برای حل مشکلات و رفع اختلافات در مسائل علمی به وی مراجعه می‌کردند، مهم‌ترین عامل در این امر محسوب می‌گردید. کسانی که در پی فراگیری علوم بودند و یا آنانی که در عمل به مسائل و احکام دین دچار مشکل می‌شدند، نیازمند مرجع ذی صلاحی بودند که نیاز آن‌ها را برآورد. عدم امکان دسترسی مستقیم به امام، این مشکل را دو چندان می‌کرد. محدودیت زمانی و مکانی نائبان خاص و هم‌چنین مشکلات سیاسی و فشارهایی که از جانب دستگاه حکومتی بر آن‌ها اعمال می‌شد، هم بر این مشکلات می‌افزود. از این رو فقیهان و محدثان شیعه به ضرورت این امر پی بردند که بایستی علوم اهل بیت علیهم‌السلام به صورت مدوّن درآید و در اختیار مردم قرار گیرد تا پاسخگوی مسائل و رفع‌کننده مشکلات آن‌ها باشد. در همین حال، تقاضا برای ارائه چنین کتاب‌هایی از طرف مردم و طالبان علم

زیاد بود، به طوری که برخی از معتبرترین کتاب‌های نوشته شده در این عصر، به درخواست کسانی صورت می‌گرفت که درگیر چنین مشکلاتی بودند و برای رفع آن‌ها به فقیهان و محدثان رجوع می‌کردند. نمونه بارز این آثار، کتاب الکافی کلینی می‌باشد که از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که در این عصر به رشته تحریر درآمد. کلینی در مقدمه این کتاب، که در واقع پاسخ کسی است که از وی درخواست نگارش چنین کتابی را داشت، به این امر تصریح می‌کند. او خطاب به این شخص می‌گوید:

و یادآور شدی که مطالبی برایت مشکل شده که به سبب اختلاف روایات وارده در آن‌ها حقیقت آن‌ها را نمی‌فهمی و دانسته‌ای که اختلاف روایات، مربوط به اختلاف علل و اسباب آن است و... و گفתי اگر چنین کتابی باشد امیدوارم خدای تعالی به وسیله آن و به یاری و توفیق خود، برادران و هم‌کیشان ما را اصلاح و هدایتشان کند... خدا را شکر که تألیف کتابی را که خواسته بودی، میسر کرد. امیدوارم چنان‌که خواستی باشد...^۱

از گفتار کلینی برمی‌آید عدم وجود عالمان فرهیخته و قابل اعتماد، تشنگی و اختلاف در آرای فقهی و روایات مربوط به آن، که مردم را دچار پریشانی ساخته و درک و فهم مسائل را برای آن‌ها مشکل می‌نمود، مشکل اساسی در این زمان بود. در حقیقت این، یک مشکل عمومی محسوب می‌شد که در اکثر نواحی، شیعیان با آن روبرو بودند. در مراکز علمی چون قم و کوفه یا بغداد که محدثان و فقیهان حضور داشتند این مشکلات رفع می‌گردید؛ ولی در شهرهای دیگر، چنان‌که از گفته این شخص برمی‌آید، چنین عالمانی نبودند. مانند همین مشکل را شیخ صدوق پس از غیبت صغری بیان می‌کند. وی در آغاز کتاب من لا یحضره الفقیه اظهار می‌دارد که در ماوراءالنهر با یکی از سادات شیعی برخورد داشت و او از وی

۱. کلینی، اصول کافی، مقدمه مؤلف.

خواست تا کتابی بنویسد که مرجع و معتمد او باشد.^۱ درک این امور، عالمان شیعه را بر آن می‌داشت تا به تألیف کتاب‌هایی بپردازند که این مشکلات را رفع نماید. مسأله غیبت خود مشکل عقیدتی اساسی به شمار می‌رفت که شیعیان را دچار حیرت و سرگشتگی کرده بود. در واقع یک علت این امر آن بود که مدت‌ها عالمان شیعه با پیروان سایر فرق شیعی، که معتقد به امام غایب بودند، مانند اسماعیلیه، فطحیه و واقفیه، مخالفت می‌کردند و اینک خود بدان اقرار می‌نمودند. این مسأله به قدری حساس و خطرناک بود که طیف وسیعی از تألیفات را در زمان غیبت به خود اختصاص می‌داد، به طوری که کتاب‌های متعددی در زمینه تبیین مسأله غیبت و رفع شبهات درباره آن و ردّ اقوال سایر فرقه‌ها، نوشته شد. این کتاب‌ها عمدتاً تحت عنوان کلی کتاب الغیبه، یا الغیبه و کشف الحیره و یا عناوینی مشابه آن تألیف می‌گردید که اشاره به وضعیت حیرت‌زدگی و سردرگمی مردم دارند. ابن بابویه قمی در ابتدای کتاب خود، الامامة و البصرة من الحیره، که یکی از بهترین مصادیق این کتاب‌ها است، به صراحت این امر را بیان می‌کند و می‌گوید:

دیدم بسیاری از کسانی که پیمان دینی آن‌ها درست، و بر دین الهی ثابت قدم و خشیت آن‌ها به درگاه خدا آشکار بود، امر غیبت آنان را به حیرت واداشته و این دوران بر آن‌ها طولانی شده، به طوری که وحشتی بر آن‌ها داخل شده و اخبار وارده و آثار مختلف، ایشان را به تفکر واداشته است... از این رو اخباری را گرد آوردم که پرده از این حیرت بردارد و اندوه را برطرف سازد و درباره عدد [امامان] خبر دهد و وحشت طول دوران غیبت را به انس بدل کند...^۲

مشابه همین گفتار را شیخ صدوق در آغاز غیبت کبری بیان می‌کند و علت

۱. صدوق، من لا یحضره الفقیه، مقدمه.

۲. ابن بابویه، الامامة و البصرة من الحیره، مقدمه کتاب.

تألیف کتاب کمال الدین و تمام النعمه را همین امور برمی شمرد.^۱
بدین ترتیب با توجه به علل مذکور و پاره‌ای عوامل دیگر، که همواره در تألیف کتاب‌ها نقش داشته، کتاب‌های بسیاری در این عصر به رشته تحریر درآمدند. برخی از گزارشها حاکی از این است که در مواردی، نوعی نظارت و اشراف بر نگارش کتاب‌ها اعمال می‌شد. این امر گاه از سوی نائبان خاص امام علیه السلام بود و بدین وسیله تأیید ضمنی بر صحت مطالب کتاب، پدید می‌آمد. شیخ طوسی از قول یک راوی نقل می‌کند که گفت:

روزی درباره کتاب التکلیف، نوشته شلمغانی، صحبت می‌کردیم و گمان می‌کردیم که اسناد آن عالی است... شنیدم که محمد بن احمد زکوزی می‌گفت: ابن ابی عزافر در تألیف کتاب التکلیف کاری نکرده است. او فقط ابواب آن را مرتب می‌ساخت و سپس نزد شیخ ابوالقاسم حسین بن روح برده، به وی نشان می‌داد و او موارد آن را حک و اصلاح می‌کرد و پس از آن، برای ما نقل می‌نمود و به امر حسین بن روح دستور می‌داد تا از روی آن بنویسیم.^۲

در مواردی دیگر اجماع فقیهان و عالمان، مبین و ملاک صحت کتاب بود، از آن جمله قضیه کتاب التادیب است که حسین بن روح آن را به نزد علمای قم فرستاد و از آن‌ها خواست تا کتاب را بررسی کنند و ببینند آیا چیزی بر خلاف نظر آن‌ها دارد. فقیهان قم پس از مطالعه کتاب، به صحت تمام مطالب آن، به جز یک مسأله که آن را متذکر شدند، اذعان کردند.^۳

تحول جدیدی که در عصر غیبت، در روند تألیفات شیعه پدید آمد، فزونی تألیفات مجموعه‌ای بود. بیشتر کتاب‌هایی که تا این زمان نوشته می‌شد، صورت تک نگاری داشت، یعنی هر کتاب درباره یک موضوع خاص فقهی، عقیدتی،

۱. صدوق، کمال الدین، مقدمه کتاب.

۲. طوسی، الفیه، ص ۳۸۹.

۳. همان، ص ۳۹۰.

تاریخی و یا... نوشته می‌شد. از این قبیل کتاب‌ها می‌توان به انبوه تألیفات فقهی که تحت عناوین کتاب الصلاة، کتاب الصوم، کتاب الحج و... و یا کتاب‌های تاریخی مانند مقتل‌ها و تاریخ جنگ‌ها اشاره کرد و به همین گونه در کلیه موضوعات، کتاب‌هایی از این قبیل تألیف می‌گردید. نگارش به این شیوه در عصر غیبت نیز رایج بود و بخش عمده کتاب‌هایی که نوشته شد به این شیوه بود؛ اما تألیفات مجموعه‌ای پس از این به نحو چشمگیری فزونی یافت. در این شیوه برخلاف شیوه تک‌نگاری، مطالب کتاب فقط درباره یک موضوع خاص فقهی یا یک رویداد تاریخی و به طور خلاصه یک بحث خاص جزئی نبود، بلکه در قالب یک عنوان و موضوع کلی، به طرح مباحث گوناگونی می‌پرداخت. نخستین کتاب‌هایی که به این شیوه در این عصر نوشته شد، موسوعه‌های فقهی بودند. از اولین این آثار باید کتاب الرحمه سعد بن عبدالله اشعری را نام برد.^۱ بزرگ‌ترین و جامع‌ترین موسوعه‌های فقهی که در این عصر نگارش یافت، کتاب‌های ابن جنید بغدادی بود. وی دو موسوعه بزرگ فقهی داشت که نخستین آن‌ها به نام تهذیب الشیعة لاحکام الشریعه در حدود ۲۰ جلد و شامل کلیه ابواب فقهی و بر اساس ترتیب فقها مرتب شده بود و کتاب دیگر او المختصر الاحمدی للفقہ المحمدی نیز در ابواب فقهی بود.^۲

همزمان با موسوعه‌های فقهی، کتاب‌های موسوعه‌ای دیگری نیز نوشته شد که موضوع آن‌ها فقط احکام و فقه نبود، بلکه مباحثی در اعتقادات، تاریخ، آداب و سنن و... و گاه مباحث کلامی را در بر می‌گرفت. این مجموعه‌های حدیثی، تحت عناوین کلی الجامع یا النوادر و یا با نام‌های خاص دیگر نگارش می‌یافتند. از این قبیل می‌توان به کتاب‌های نوادر الحکمه محمد بن احمد بن یحیی قمی و الکافی اشاره کرد.

۱. نجاشی، رجال، ص ۲۲۰ و طوسی، الفهرست، ص ۲۱۵.

۲. نجاشی، همان، ص ۳۰۷ و طوسی، همان، ص ۲۰۹. او در سال ۳۸۱ ق درگذشت.

(ب) زمینه ها

دستاوردهای نوشتاری دانشمندان شیعه در رشته‌های مختلف علوم، به ویژه علوم مذهبی به ثمر رسیده‌اند که در ادامه به معرفی اجمالی آن‌ها می‌پردازیم.

علوم قرآنی

در حوزه علوم قرآنی کتاب‌های متعددی نوشته شده؛ از اولین این آثار، کتاب فضل القرآن نوشته محمد بن حسن صفار است.^۱ محمد بن حسان رازی هم کتابی مشابه این، با نام ثواب القرآن نوشته بود که سعد بن عبدالله اشعری و احمد بن محمد بن یحیی عطار و دیگران از وی نقل کرده‌اند.^۲ او هم چنین کتابی با عنوان ثواب قرائة انا انزلناه داشت.^۳ کتابی هم با همان نام، ثواب القرآن، از احمد بن محمد بن سیار نقل شده است.^۴ از پرکارترین نویسندگان در این زمینه، علی بن ابراهیم قمی می‌باشد که چند کتاب در این رشته به تحریر در آورد. وی کتابی به نام الناسخ و المنسوخ نوشته بود^۵ و چنان که از نامش پیداست، به بحث نسخ آیات پرداخته است. التذیم از کتاب دیگر او با نام اختیار القرآن نام می‌برد^۶ که معلوم نیست محتوای مطالبش چه بوده است. اما مشهورترین کتاب قمی، تفسیر قرآن اوست که به نام خودش به تفسیر علی بن ابراهیم قمی معروف می‌باشد. این کتاب مشتمل بر تفسیر کل قرآن کریم و از نوع تفاسیر روایی است که قمی در ذیل آیات قرآنی، روایات وارده در تفسیر آن‌ها را ذکر می‌کند. بخش عمده روایات مذکور را، احادیث امام باقر علیه السلام تشکیل می‌دهد.^۷ کسان دیگری نیز از دانشمندان این عصر، به تفسیر قرآن عنایت داشتند؛

۱. نجاشی، همان، ص ۲۵۴.

۲. همان، ص ۳۳۸ و طوسی، همان، ص ۲۲۴.

۳. همان.

۴. همان، ص ۸۰.

۵. نجاشی، همان، ص ۲۶۰ و طوسی، همان، ص ۱۵۲.

۶. التذیم، الفهرست، ص ۱۶۵.

۷. ربک، قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر و همین کتاب، بخش دانشمندان و اندیشمندان.

از جمله ابن بابویه محدث قمی،^۱ دوست و محدث هم عصر او در قم، محمد بن حسن بن ولید (م ۳۴۳ ق)^۲ و ابن حجّام (م ۳۲۸ ق) می باشند که کتاب هایی در علوم قرآنی نوشته اند.^۳ نجاشی هم چنین از کتاب تفسیر احمد بن محمد بن حسین قمی (م ۳۵۰ هـ) یاد کرده است.^۴ چنان که پیداست تفاسیر مذکور همگی روایی هستند؛ چرا که پدید آورندگان آنها از محدثان بزرگ عصر خویش بودند.

مسأله اختلاف قرائات از مشکلات علوم قرآنی بود و بسیاری از دانشمندان مسلمان، به تحقیق و بررسی در این موضوع پرداخته، کتاب هایی نوشتند. در این عصر ابوبکر جعابی (م ۳۴۴ ق) از کسانی بود که به این امر توجه داشت. او کتابی تحت عنوان اختلاف ابی و ابن مسعود نوشت و به بیان قرائت های این دو قاری صدر اسلام و اختلاف آنها پرداخت.^۵ احمد بن محمد بن سیار هم کتابی در باب قرائات داشت.^۶ پیش از این ها ابن حجّام دو کتاب درباره قرائت امیرالمؤمنین و قرائت ائمه علیهم السلام نوشته بود.^۷ کتاب هایی هم درباره شأن نزول آیات قرآنی نوشته می شد؛ از آن جمله کتاب هایی بودند که درباره آیات نازل در شأن اهل بیت نگارش می یافتند و می توان از این دسته به کتاب المصایح فی ما نزل من القرآن فی اهل البيت نوشته احمد بن حسن اسفراینی، که نجاشی آن را کتابی خوب با فواید بسیار توصیف کرده،^۸ کتاب های ابن حجّام درباره آیات نازل شده در شأن اهل بیت و

۱. نجاشی، همان، ص ۲۶۱.

۲. همان، ص ۳۸۳.

۳. طوسی، همان، ص ۴۲۳.

۴. همان، ص ۹۰.

۵. همان، ص ۳۱۰.

۶. نجاشی، همان، ص ۸۰.

۷. طوسی، همان، ص ۴۲۳.

۸. همان، ص ۹۳.

شیعیان^۱ و کتاب ابن ابی تلج درباره آیات نازلہ درباره امیرالمومنین علیه السلام^۲ اشاره کرد.

حدیث

عالمان و محدثان شیعه در عصر غیبت، به پیروی از گذشتگان، به تدوین کتب حدیثی و روایی اهتمام داشتند. در این کتابها احادیث بسیاری در موضوعات گوناگون گردآوری می شدند که به طور عمده از باب بندی خاصی برخوردار بودند. از این قبیل می توان کتاب بصائر الدرجات، نوشته محمد بن حسن صفار، از محدثان قمی (م ۲۹۰ ق) را نام برد. این کتاب که در ده جزء تنظیم شده، مشتمل بر بیش از ۱۸۰۰ حدیث می باشد که در باب فضایل ائمه علیهم السلام و مسائل امامت است.^۳ این کتاب بعدها از منابع اساسی محدثان بعدی، مانند کلینی و به ویژه محدثان اوایل غیبت کبری گردید. نمونه دیگر از این آثار، کتاب المحاسن نوشته احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق) است، این کتاب چنان که از نامش پیداست، به منظور بیان امور خوب و شئون پسندیده ای می باشد که در زندگی روزانه کاربرد دارد و بیش از ۲۷۰۰ حدیث در ابواب مختلف آداب، رسوم، احکام و سنن را در بردارد.^۴ نوع دیگری از کتب روایی که به جهت کیفیت تدوین حائز اهمیت بودند و اعتبار و وثاقت بیشتری داشتند، کتابهای «قرب الاسناد» هستند. در این گونه کتابها نویسنده می کوشید تا روایاتی را که با حداقل تعداد راوی، در سلسله سندشان به معصوم می رسید، ذکر کند. این روایات به سبب کوتاه بودن سلسله سند و اعتبار راویان آنها، وثاقت بیشتری داشتند. از مهم ترین قرب الاسنادها، کتابهای عبدالله بن جعفر حمیری (م ۲۹۸ ق) از مشایخ قم می باشد

۱. همان، ص ۴۲۳.

۲. همان، ص ۴۲۷.

۳. رک: صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات.

۴. برقی، المحاسن.

که از وی سه کتاب به این نام ذکر شده است: قرب الاسناد الی الرضا، قرب الاسناد الی ابی جعفر بن الرضا و قرب الاسناد الی صاحب الامر.^۱

تدوین مجموعه‌های حدیث، از دیگر فعالیت‌های نوشتاری این دوره است. مقصود از مجموعه‌های حدیثی، کتاب‌های روایی بزرگی هستند که به موضوع خاصی اختصاص نیافته‌اند، بلکه در آن‌ها روایات بسیار در موضوعات مختلف اصول و عقاید، فروع و احکام شرعی، آداب و سنن، تاریخ و سیره و... گرد آمده‌اند. این مجموعه‌ها تحت عناوین مختلف تنظیم می‌شدند. برخی به نام الجامع خوانده می‌شدند، مانند کتابی که محمد بن حسن بن ولید قمی (م ۳۴۳ ق) با همین عنوان نوشته بود.^۲ دسته‌ای دیگر از این مجموعه‌ها، النوادر نامیده می‌شدند که کتاب نوادر الحکمة محمد بن احمد بن یحیی اشعری (م ۲۸۰ ق) از این دسته است و مشتمل بر ۲۳ کتاب (باب)، در موضوعات مختلف اصول، فروع، تاریخ، رجال و آداب و سنن بود.^۳ این کتاب به سبب تعدد و تنوع موضوعات و احادیثش، مورد استقبال و توجه زیادی قرار گرفت و در قم رواج بسیار داشت و نجاشی آن را خوب و پسندیده دانسته است.^۴

مشهورترین مجموعه حدیثی که در این عصر تدوین یافت، کتاب الکافی محمد بن یعقوب کلینی است که مجموعه روایی، با بیش از هفت هزار روایت مشتمل بر موضوعات مختلف اصول و فروع و آداب و سنن و اخلاقیات می‌باشد^۵ و امروزه به عنوان یکی از مراجع متقدم روایی شیعه (کتاب اربعه) مورد توجه اهل علم و تحقیق است.

۱. نجاشی، همان، ص ۲۲۰.

۲. همان، ص ۳۸۳.

۳. طوسی، همان، ص ۲۲۰.

۴. نجاشی، همان، ص ۳۴۹.

۵. رک: کلینی، الکافی.

فقه

تدوین کتاب‌های فقهی از دیر باز معمول بود. این کتاب‌ها در حقیقت مجموعه‌های کوچک یا بزرگی از روایات و احادیث معصومین علیهم‌السلام، در ابواب مختلف فقهی بودند که توسط شاگردان ایشان نگارش می‌یافتند. از این رو تفکیک کتاب‌های فقهی و حدیثی از یکدیگر، در عصر حضور و تا حدودی در غیبت صغری، کاری دشوار است. شمار این کتاب‌ها که عمدتاً به صورت تک‌نگاری، یعنی در یک باب فقهی خاص نوشته می‌شدند، بسیار زیاد بود. در عصر غیبت نیز شماری از فقیهان به تدوین کتاب‌هایی از این قبیل دست زدند. در این زمینه باز کتاب‌های محمد بن حسن صفار، از آثار متقدم به شمار می‌روند، نجاشی ۲۲ کتاب از وی در ابواب مختلف فقهی نام برده است.^۱ بسیاری از فقیهان شیعه در این عصر، که در حقیقت همان محدثان بودند، چون ابن خشاب، ابن ابی زاهر قمی و حسن بن علی الاطروش کتاب‌هایی از این قبیل داشتند.^۲ احمد بن محمد بن حسین قمی (م ۳۵۰ ق)، از فقیهان و محدثان بنام نیز، بالغ بر ۲۵ کتاب در ابواب مختلف فقه نوشته بود.^۳

به تدریج با رواج یافتن تدوین کتاب‌های موسوعه‌ای در این عصر، نگارش جوامع فقهی نیز آغاز شد. از نخستین آثار مذکور در این دوره دو کتاب از ابراهیم بن محمد ثقفی (م ۲۸۳ ق) به نام‌های الجامع الکبیر و الجامع الصغیر می‌باشد.^۴ از دیگر جوامع فقهی، کتاب الجامع فی انواع الشرایع است که حمید بن زیاد کوفی (م ۳۱۰ ق)، از واقفی مذهب، آن را نوشته بود.^۵ کتاب الجامع، نوشته محمد بن علی بن محبوب

۱. نجاشی، همان، ص ۲۵۴.

۲. رک: همان، ص ۴۲ و ۵۸ و ۸۸.

۳. همان، ص ۸۹.

۴. همان، ص ۱۷ و طوسی، همان، ص ۳۷.

۵. نجاشی، همان، ص ۱۲۳.

اشعری قسی نیز از همین آثار است که در پنج باب تنظیم شده بود. او کتاب دیگری هم به نام الضیاء و النور نوشت که در آن، ابواب فقهی را که در کتاب الجامع نیاورده، ذکر کرده بود.^۱ تقریباً همزمان با او سعد بن عبدالله اشعری (م ۲۹۹ ق)، مجموعه فقهی خود را گرد آورده، آن را کتاب الرحمة نامید. او این کتاب را به پنج باب فقهی وضو، نماز، زکات، روزه و حج اختصاص داده بود.^۲ ظاهراً اشعری به جز این موسوعه فقهی، برخی کتاب‌های تک‌نگاری در بعضی ابواب فقه هم مانند کتاب جوامع الحج و کتابی در فرائض^۳ (سهم‌های ارث) داشت. کتاب الرحمة نوشته داوود بن کوره قمی هم پنج باب وضو، نماز، زکات، حج و روزه را دربرداشت^۴ و از این جهت همانند کتاب الرحمة اشعری بود. احتمالاً این تبویب، شیوه متداول کتب فقهی در آن عصر بوده است. دو موسوعه بزرگ فقهی نیز توسط ابن جنید بغدادی تألیف شد به نام‌های المختصر الاحمدی للفقہ المحمدی، که در ابواب مختلف فقهی بود و تهذیب الشیعه لاحکام الشریعه که حدود ۲۰ جلد می‌شد و بر اساس همان ترتیب فقیهان مرتب شده بود.^۵

از دیگر کتب فقهی این عصر کتاب المقنع فی الفقه نوشته سلام بن محمد (م ۳۳۹ ق) است.^۶ احتمالاً این کتاب از نوع تألیفاتی می‌باشد که در این عصر تکوین آن‌ها شروع شد و در آثار ابن بابویه و ابن ابی عقیل و دیگران تکامل پیدا کرد. در این گونه جدید تألیفات فقهی، به جای ذکر احادیث فقهی، فتاوای فقیهان بیان

۱. همان، ص ۲۴۵.

۲. همان، ص ۱۷۷ و طوسی، همان، ص ۱۲۵.

۳. نجاشی، همان، ص ۱۳۳.

۴. همان، ص ۱۵۸.

۵. همان، ص ۳۰۶.

۶. همان، ص ۱۹۲.

می شدند. کتاب شرایع الاحکام ابن بابویه، که رساله فقهی او برای فرزندش شیخ صدوق است، از همین نوع آثار می باشد که بعدها ابن ابی عقیل این شیوه را در کتاب فقهی خود، به نام المتمسک بحل آل الرسول دنبال کرد.^۱ از دیگر مجموعه های فقهی تدوین شده در این عصر، کتاب الجامع فی الحلال و الحرام است که عمرو بن عثمان ثقفی از مکتب کوفه آن را نوشت و نجاشی به نیکی از آن یاد کرده است.^۲ کتاب دیگری به نام الجامع فی الفقه را علی بن محمد کاشانی - از مشایخ روایت سعد بن عبدالله اشعری - احتمالاً در اوایل غیبت صغری نوشته بود.^۳ دسته دیگری از کتاب های تدوین شده در فقه، به صورت پرسش و پاسخ بودند. در واقع این کتاب ها شامل مجموعه سؤالاتی می شدند که نگارنده از امام علیه السلام یا نایبان خاص پرسیده بود، به همراه جواب هایی که از ناحیه امام علیه السلام به آنها داده شده بود. این آثار به «المسائل» شهرت داشتند. از معروف ترین این ها، مسائل عبدالله بن جعفر حمیری است که خود چند کتاب بود. نخست، مسایلی که اصحاب امام دهم از ایشان پرسیده بودند و به دست حمیری رسیده بود، دیگری مسایلی بودند که خود او از طریق محمد بن عثمان عمری، وکیل امام یازدهم فرا گرفته بود و سوم کتاب مسائل امام عسکری علیه السلام که شخصاً جواب آنها را از آن حضرت شنیده بود.^۴ از کسان دیگری که کتاب مسائل تدوین می کردند، محمد بن حسن صفار است که مسایلی را از امام عسکری علیه السلام گرد آورده بود.^۵

۱. حسن بن علی بن ابی عقیل عثمانی و نجاشی، رجال، ص ۳۵ و طوسی، الفهرست، ص ۲۸۳. نجاشی آن را «المتمسک...» نام برده است.

۲. نجاشی، همان، ص ۲۸۷.

۳. همان، ص ۲۵۶.

۴. همان، ص ۲۲۰.

۵. طوسی، همان، ص ۲۲۰.

عقاید و کلام

بیان عقاید صحیح اسلامی، با توجه به ظهور اندیشه‌های منحرف و التقاطی، از مهم‌ترین مسائل مورد توجه عالمان شیعه بود که تحت تأثیر تعالیم امامان علیهم‌السلام بدان اهتمام داشتند. ثبت و تدوین اقوال ائمه علیهم‌السلام در اصول دین و عقاید، به جهت حفظ این آموزه‌های دینی و انتقال آن‌ها به آیندگان نیز حائز اهمیت بود، از این رو شیعیان از همان زمان حضور امامان به این کار دست زدند. در اواخر دوران حضور و آغاز غیبت امام دوازدهم، تدوین و نگارش کتاب‌هایی به منظور استفاده عموم مردم و حفظ آثار ائمه علیهم‌السلام و نیز پاسخ‌گویی به شبهات اعتقادی موجود، ضرورت بیشتری یافت. از این رو مشاهده می‌شود که در این دوره کتاب‌های زیادی به رشته تحریر درآمدند که مشتمل بر بیان روایات اعتقادی امامان علیهم‌السلام بودند. در کنار تکوین این کتاب‌ها، گونه دیگری از کتاب‌های عقایدی تصنیف می‌شدند که دستاورد علم کلام بودند و شیعیان بنا به ضرورت، برای مقابله با عقاید و آرای مخالف و منحرف، در اثبات حقانیت مذهب خویش از این علم هم بهره می‌گرفتند. تألیف کتاب‌های کلامی شیعه، به دهه‌های آخر قرن دوم هجری و دوره فعالیت شاگردان امام صادق و امام کاظم علیهم‌السلام باز می‌گردد. در غیبت صغری هم متکلمان بزرگ شیعه، تألیفات متعددی عرضه کردند. کتاب‌های عقایدی که در این دوره نوشته می‌شد، به‌طور عمده حول دو موضوع اساسی خداشناسی و امامت دور می‌زد. این کتاب‌ها، بر حسب اهداف و انگیزه‌های تألیف به دو قسم بودند: کتاب‌هایی که جنبه اثباتی داشتند، یعنی در صدد بیان عقاید صحیح، بر اساس آموزه‌های شیعی بودند و دیگری کتاب‌هایی که با هدف نقد و ابطال اقوال و اندیشه‌های مخالفین، به رشته تحریر در می‌آمدند. آثار فوق‌الذکر را بر اساس موضوعات، می‌توان در چند دسته جای داد.

خداشناسی

در این زمینه برخی محدثان بزرگ این عصر پیشگام بودند که با توجه به وابستگی ایشان به مکتب حدیثی، می توان حدس زد که کتاب های آنان، مجموعه ای از احادیث در موضوع مورد نظر بوده است. در موضوع فوق، علی بن ابراهیم قمی، کتابی به نام التوحید و الشرك نوشت.^۱ عبدالله بن جعفر حمیری نیز کتابی به همین سبک نوشته بود و در آن به موضوع خداشناسی و بحث از افعال و اراده خداوند متعال پرداخته، آن را کتاب التوحید و الیذا و الاراده و الاستطاعه و المعرفه نامیده بود. او کتاب دیگری در همین باب به نام العظمة و التوحید داشت.^۲ از سهل بن زیاد آدمی، یکی از مشایخ روایت کلینی هم، کتابی به نام التوحید ذکر،^۳ و از کتابی به همین نام از اسماعیل بن محمد مخزومی نیز یاد شده است.^۴ کتاب های الیذا و الجبر و التفویض احمد بن ابی زاهر قمی^۵ و کتاب الجبر و الاستطاعه محمد بن جعفر اسدی (م ۳۱۲ ق) که ساکن ری بود^۶ و کتاب التوحید حمزة بن قاسم علوی عباسی،^۷ از دیگر آثار در این زمینه هستند. هم چنین باید به کتاب الحدائق احمد بن محمد بن حسین قمی (م ۳۵۰ ق) اشاره کرد که در موضوع توحید بود.^۸

گذشته از آثار محدثان، متکلمان شیعه در این عصر نیز در تألیف کتاب هایی در این باب، فعالیت چشمگیری داشتند که پیشاپیش آنان، اعضای خاندان

۱. نجاشی، همان، ص ۲۶۰.

۲. همان، ص ۲۱۹.

۳. همان، ص ۱۸۵.

۴. همان، ص ۳۱ و طوسی، همان، ص ۴۸.

۵. نجاشی، همان، ص ۸۸.

۶. همان، ص ۳۷۳.

۷. همان، ص ۱۴۰.

۸. همان، ص ۸۹.

نویختی بودند. پیش از همه باید از کتاب التوحید نوشته ابوسهل نوبختی نام برد که بزرگ‌ترین متکلم شیعی عصر خویش، و مبدع آرای جدیدی بود. وی هم‌چنین کتابی دربارهٔ صفات الهی نوشته بود. کتاب‌های دیگری از وی نام برده شده که در اثبات وجود صانع و حدوث عالم هستند. کتاب حدوث العالم، استحالة رؤية القديم و کتاب النفی والاثبات از این قبیل می‌باشند. او کتاب‌هایی نیز در همین موضوع در ردّ آرای دیگران داشت، از جمله کتابی در ردّ رسالهٔ ابو عیسی و زّاق، متکلم معروف قرن سوم هجری، دربارهٔ قدمت اجسام، کتابی دربارهٔ عقیدهٔ جبرگرایان نسبت به مخلوقات، و کتابی در ردّ عقاید ابن ابی‌العتاهیه در توحید.^۱ مشابه آثار ابوسهل را در تألیفات متکلم دیگر این عصر، حسن بن موسی نوبختی می‌یابیم. وی دو کتاب به نام حدوث العالم و انکار رؤية الله داشت.^۲ وی هم‌چنین دو کتاب در توحید، به نام‌های التوحید الکبیر و التوحید الصغیر نوشته بود. از کتاب‌های دیگر وی در این موضوع، دو کتاب در مسألهٔ جبر، و کتابی در مسألهٔ استطاعه، بنا به عقیدهٔ هشام و کتابی در ردّ عقیدهٔ قائلین به رؤیت خدا می‌باشند.^۳ از دیگر تألیفات در موضوع خداشناسی، کتاب الابتهاج فی اثبات اللذات العقلية لله تعالی است که توسط دیگر متکلم خاندان نوبختی، ابواسحاق ابراهیم نوبختی نوشته شده است.^۴

امامت

امامت از مهم‌ترین مسائل اعتقادی و در عین حال امور اختلافی بود که شیعیان توجه زیادی به آن داشتند. در این زمینه نیز محدثان و متکلمان شیعه آثار متنوعی تألیف کردند و کتاب‌های متعددی تحت عنوان «الامامه» در این عصر

۱. الندیم، الفهرست، ص ۲۵۱؛ طوسی، همان، ص ۵۷ و ابن شهر آشوب، معالم العلماء.

۲. طوسی، همان و نجاشی، همان، ص ۳۲.

۳. الندیم، همان، ص ۲۵۱؛ طوسی، همان، ص ۸۹ و ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۲، ص ۳۰۸.

۴. نجاشی، همان، ص ۶۳.

۵. ر.ک: اقبال، خاندان نوبختی، ص ۱۶۶.

نوشته شد. از آن جمله کتاب الامامة عبداللّٰه بن جعفر حمیری و کتاب الامامة محمد بن احمد بن یحیی اشعری از محدثان قمی می باشند.^۱ دو کتاب با همین عنوان از ابراهیم بن هلال ثقفی (م ۲۸۳ هـ)، محدث و اخباری بزرگ این عصر نام برده شده که گویا یکی بزرگ و مفصل، و دیگری مختصرتر بوده است.^۲ کتابی هم تحت عنوان الجامع فی الامامة، توسط حسن بن موسی نوبختی متکلم نوشته شد^۳ که گویا همان کتاب الامامة است که الندیم و ابن شهر آشوب از آن نام برده اند.^۴ او کتاب های دیگری هم در مسأله امامت و در رد نظرات دیگران در این باب داشت.^۵ از همین قبیل است کتاب های ابوسهل نوبختی با نام های الاستیفاء فی الامامة و الجمل فی الامامة،^۶ که به نظر می رسد کتاب دومی مختصرتر از اولی بوده است. کتاب دیگری از وی در رد نظرات یکی از دانشمندان اهل سنت نام برده شده است.^۷ از دیگر آثار کلامی در موضوع امامت، کتاب الکامل فی الامامة نوشته عبدالرحمن بن جبرویه می باشد که نجاشی از آن به خوبی یاد کرده است.^۸ ابن مملک اصفهانی نیز کتابی در امامت داشت که گویا به صورت پرسش و پاسخ بوده است.^۹ او کتابی هم در رد نظریه امامت ابوعلی جبایی - از دانشمندان بنام معتزلی نوشته بود.^{۱۰} ابن قبه رازی متکلم اهل ری نیز کتابی به نام المستثبت نگاشته

۱. نجاشی، همان، ص ۲۴۹.

۲. همان، ص ۱۷ و طوسی، همان، ص ۱۲.

۳. نجاشی، همان، ص ۶۳۰ و طوسی، همان، ص ۹۶.

۴. الندیم، همان، ص ۲۵۱ و ابن شهر آشوب، همان، ص ۳۲.

۵. نجاشی، همان، ص ۶۳ و الندیم، همان.

۶. نجاشی، همان، ص ۶۱؛ طوسی، همان، ص ۵۷ و الندیم، همان، ص ۲۵۱.

۷. نجاشی، همان و ابن شهر آشوب، همان، ص ۸.

۸. همان، ص ۲۳۶.

۹. نجاشی، همان، ص ۲۸۱، طوسی، همان، ص ۲۸۲.

۱۰. طوسی، همان.

که ردّیه‌ای بر کتاب ابو القاسم بلخی متکلم خراسانی بود.^۱ از همین دست کتاب الضیاء نوشته سعد بن عبدالله اشعری، محدث قمی است که در ردّ عقاید محمدیه و جعفریه، دو فرقه‌ای که پس از رحلت امام یازدهم ظهور کردند، به نگارش درآمده بود.^۲ دو کتاب دیگر به نام‌های الانصاف و المسأله المفردة فی الامامه نیز توسط ابن قبه رازی نوشته شد. از متکلمان هم عصر او محمد بن بشر سوسنگردی نیز دو کتاب به نام‌های المقنع فی الامامه و المنقذ فی الامامه به رشته تحریر در آورد.^۳ قاسم بن ابراهیم حسنی رسی (م ۲۹۷ هـ)، از متکلمان زیدی نیز کتابی به نام تثبیت الامامه نوشته بود.^۴

ادیان و مذاهب

بخش دیگری از تألیفات کلامی دانشمندان شیعه، به بحث درباره عقاید ادیان، مذاهب، اصحاب آراء و نحله‌های دینی اختصاص داشت. متکلمان شیعه در کنار محدثان، در راستای تبیین اعتقادات صحیح، به نفی و ردّ آرای باطل و عقاید منحرف می‌پرداختند. کتاب‌هایی که در عصر غیبت صغری در این راستا نوشته شدند، با توجه به موقعیت حساس و خطیر پیش آمده و ظهور مذاهب و فرق متعدد به خصوص فرقه‌های جدید شیعه، بسیار چشمگیر هستند. محمد بن یعقوب کلینی، کتابی در ردّ عقاید قرمطیان نوشته بود^۵ و محمد بن حسن صفار نیز کتابی در ردّ غالیان به نگارش درآورده بود.^۶ پیشتر هم از کتاب الضیاء نوشته سعد بن عبدالله اشعری در ابطال فرقه‌های جعفریه و محمدیه یاد کردیم.^۷

۱. نجاشی، همان، ص ۳۷۵.

۲. نجاشی، همان و طوسی، همان، ص ۲۱۵.

۳. نجاشی، همان، ص ۳۸۱.

۴. الندیم، همان، ص ۲۷۴؛ قاسم بن ابراهیم حسنی، تثبیت الامام و نجاشی، همان، ص ۳۱۴.

۵. طوسی، الفهرست، ص ۳۲۶.

۶. نجاشی، رجال، ص ۲۵۱.

۷. همان، ص ۱۷۷.

به نظر می‌رسد متکلمان این عصر، در این زمینه فعالیت بیشتری داشتند و آثار بیشتری ارائه کردند. کتاب‌های ابوسهل نوبختی در این حوزه زیاد هستند که کتاب‌های الرد علی اليهود، الرد علی ابن راوندی، الرد علی الواقفه، الرد علی الغلاة، الرد علی المنجیر فی المخلوق و الاستطاعه، الرد علی الطاطری فی الامامه و الرد علی اصحاب الصفات از جمله آن‌ها می‌باشند.^۱ متکلم متأخرتر از او، حسن بن موسی نوبختی نیز از نویسندگان پرکار در این حوزه بود و آثار بسیاری از خود به جا گذاشت. شیخ طوسی عمده تألیفات وی را در نقض فلسفه و مباحث کلامی دانسته است و از کتاب‌های او الرد علی اصحاب التناسخ و الغلاة و چند کتاب در مناظره با برخی متکلمان هم عصرش را نام برده است.^۲ سیاهه نام کتاب‌های او، با تفصیل بیشتر در رجال نجاشی آمده که کتاب الرد علی فرق الشیعه ما خلا الامامیه، کتاب الرد علی الغلاة، کتاب الرد علی الواقفه، و بیش از ده کتاب دیگر در ردّ و نقض آراء و نظرات متکلمان و معتزلیان عصر غیبت صغری، از آثار اویند.^۳ دو کتاب دیگر هم، یکی در ردّ غالیان توسط ابراهیم بن ابی حفص^۴ و دیگری در ردّ واقفیه توسط حسن بن موسی خشاب^۵ نوشته شدند. برخی آثار توصیفی هم درباره تاریخ و عقاید ادیان نوشته می‌شود، مانند کتاب الآراء و الدیانات نوشته حسن بن موسی نوبختی^۶ و کتاب‌های المقالات فی اصول الدیانات، و الابانه فی اصول الدیانات که به قلم مسعودی (م ۳۴۶ق) مورخ نامدار این عصر به تحریر درآمدند.^۷

۱. همان، ص ۳۱؛ طوسی، همان، ص ۴۹ و الندیم، همان، ص ۲۵۱.

۲. طوسی، همان، ص ۹۶ و الندیم، همان جا.

۳. نجاشی، همان، ص ۶۴.

۴. همان، ص ۱۹.

۵. همان، ص ۴۲.

۶. همان، ص ۶۳ و طوسی، همان، ص ۱۲۱.

۷. همان، ص ۲۵۴.

رجال

در این عصر در زمینه رجال و شناخت راویان احادیث کتاب‌های چندی نوشته شد. مهم‌ترین آن‌ها کتاب الرجال نوشته کلینی بود.^۱ چندین کتاب از ابوبکر جعابی نیز نام برده شده است که از همه مهم‌تر طبقات اصحاب الحدیث می‌باشد و بقیه درباره راویان حدیث غدیر، حدیث منزلت و کسانی که از امام علی علیه السلام روایت کرده‌اند، می‌باشد.^۲ تنها کتاب رجالی در این عصر، که بخش‌هایی از آن به دست ما رسیده و از این رو حائز اهمیت است، کتاب الرجال ابو عمرو و کثی می‌باشد. نجاشی درباره آن می‌گوید که اطلاعات فراوانی دارد؛ ولی اشتباهاتش نیز زیاد است.^۳ اصل این کتاب به دست نیامده؛ ولی اصلاح شده آن به قلم شیخ طوسی و با ترتیب جدید و با نام اختیار معرفة الرجال باقی مانده است.^۴ نجاشی از اثر دیگری به نام کتاب المحدثین نام برده که توسط عیسی بن مهران نوشته شده بود.^۵ حمزه بن قاسم علوی نیز کتابی درباره کسانی که از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند داشته و نجاشی آن را ستوده است.^۶ در این زمینه باید به کتاب الرجال حمید بن زیاد کوفی (م ۳۱۰ ق) واقفی مذهب هم اشاره کرد.^۷

تاریخ

از نخستین آثار تاریخی در این دوره، کتاب مقتل الحسین نوشته محمد بن احمد بن یحیی اشعری است.^۸ علی بن ابراهیم قمی نیز کتابی به نام مغازی داشت و کتابی

۱. همان، ص ۲۷۷ و طوسی، همان، ص ۲۲۶.

۲. طوسی، همان، ص ۳۱۰ و ابن داود، رجال، ص ۲۶۰.

۳. نجاشی، همان، ص ۲۷۲.

۴. طوسی، اختیار معرفة الرجال.

۵. نجاشی، همان، ص ۲۹۷.

۶. همان، ص ۱۴۰.

۷. همان، ص ۱۲۲.

۸. همان، ص ۲۴۵.

هم درباره تاریخ و پیامبران نوشته بود.^۱ بیشترین آثار در حوزه تاریخ از آن اخباری معروف، ابن هلال ثقفی است که بالغ بر بیست و پنج کتاب می‌شود. نجاشی، این کتاب‌ها را از او نام برده است: السیره، المبتدأ، المغازی، الردة، السقیفه، اخبار عمر، کتاب الثوری، اخبار عثمان، مقتل عثمان، کتاب الدار، بیعة علی، کتاب الجمل، کتاب صفین، کتاب الحکمین، کتاب النهر، کتاب الغارات، کتاب حروراء، مقتل امیر المومنین، کتاب رسائله و اخباره، قیام الحسن، مقتل الحسین، اخبار یزید، کتاب التواین، اخبار مختار، ابن الزبیر، الاحداث، التاريخ و اخبار من قتل من آل ابی طالب.^۲ از مجموع کتاب‌های مذکور فقط بخشی از کتاب الغارات وی به دست آمده است.^۳ از دیگر تاریخ نویسان و اخباریان پر کار این دوره، محمد بن زکریا بن دینار (م ۲۹۸ ق)، اخباری بصری است که چند کتاب به نام‌های الجمل الکبیر، الجمل الصغیر، صفین الکبیر، صفین الصغیر، کتاب النهر، مقتل امیر المومنین، مقتل الحسین، کتاب الوافدین، اخبار زید و اخبار فاطمه و نشأتها و مولدها داشت.^۴ عمارة بن زید همدانی نیز سه کتاب به نام‌های المغازی، حروب امیرالمؤمنین و مقتل الحسین بن علی نوشته بود.^۵ از ابوبکر محمد بن علی جعابی (م ۳۴۴ ق) هم سه کتاب به نام‌های اخبار ابی طالب، اخبار بغداد و اخبار علی بن الحسین نام برده شده است.^۶ کتابی به نام موالید الائمة منتسب به ابن مملک اصفهانی است که چنانچه از نامش پیدا است، درباره تاریخ ولادت امامان علیهم السلام است.^۷ محمد بن علی اسکافی هم کتاب الانوار را در تاریخ امامان نوشته بود.^۸ کتاب مشابهی نیز با نام تاریخ الائمة

۱. همان، ص ۱۸۳ و طوسی، التهرست، ص ۲۶۶.

۲. نجاشی، همان، ص ۱۶ و طوسی، همان، ص ۱۲.

۳. ثقفی، الغارات.

۴. نجاشی، رجال، ص ۲۴۷.

۵. همان، ص ۲۰۳.

۶. طوسی، همان، ص ۳ و ابن داوود، رجال، ص ۲۶۰.

۷. نجاشی، همان، ص ۲۸۰.

۸. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۰۱.

توسط ابن ابی ثلج نوشته شد.^۱ از همین قبیل کتاب تاریخ الائمه اسماعیل بن علی خزاعی، برادرزاده دعبل خزاعی شاعر معروف، است.^۲ کتاب دیگری تحت نام اسباب الائمه و موالیدهم الی صاحب الامر در آثار حسن بن علی الاطروش (م ۳۰۵ ق) ذکر شده است. او کتابی هم به نام فذک داشت.^۳ دو کتاب به نام‌های اخبار صاحب فح و اخبار یحیی بن عبدالله بن حسن نوشته علی بن ابراهیم جوانی (علوی)، از مشایخ روایت ابو الفرج اصفهانی،^۴ کتاب مقتل الحسین عیسی بن مهران^۵، الغارات احمد بن محمد بن سنیار^۶ و چند کتاب از ابراهیم بن سلیمان نهمی^۷، از دیگر آثار تک نگاری تاریخی در این دوره است. از همین قبیل تک نگاری‌ها می‌توان به نوشته‌های احمد بن عبیدالله بن عماد ثقفی کاتب (م ۳۱۹ ق)^۸ و عبدالعزیز جلودی بصری اشاره کرد.^۹ در همین زمان تواریخ مجموعه‌ای نیز تدوین می‌شد؛ کتاب العباسی از نمونه‌های شاخص آن است که احمد بن اسماعیل بجلي ساکن قم و معروف به سمکه، این کتاب بزرگ را در ده هزار صفحه، شامل اخبار خلفا و دولت بنی عباس نوشته بود و نجاشی که آن را دیده، از آن به نکویی یاد کرده است.^{۱۰} مهم‌ترین آثار در این زمینه از آن ابن واضح یعقوبی (م ۲۸۴ ق) می‌باشد. کتاب تاریخ او علاوه بر حوادث تاریخ اسلامی تا عصر خودش (سال

۱. نجاشی، همان، ص ۲۹۹.

۲. همان، ص ۳۲.

۳. همان، ص ۵۸.

۴. همان، ص ۲۶۳.

۵. همان، ص ۲۹۷.

۶. همان، ص ۸۰.

۷. همان، ص ۱۸.

۸. الندیم، الفهرست، ص ۲۱۲.

۹. همان، ص ۱۶۷ و ۲۷۸ و نجاشی، همان، ص ۵۴.

۱۰. نجاشی، همان، ص ۹۷.

(۲۷۹ق)، به تاریخ انبیا و اقوام گذشته هم عنایت داشته است.^۱ او هم چنین کتابی به نام اخبار الامم السالفه و نیز کتب تاریخی دیگر داشت.^۲ پس از او احمد بن اعثم کوفی (م ۳۱۴ق) در کتاب الفتح به بیان تاریخ اسلام، پس از وفات رسول خدا تا عصر هارون پرداخت که حاوی اطلاعات ارزشمندی درباره وقایع عراق، خراسان و دیگر سرزمین های اسلامی است. او در کتاب دیگری به نام التاریخ به ذکر حوادث از روزگار مأمون تا عصر ایام المقتدر (م ۳۲۰ق) پرداخت که می توان آن را تکمیل کتاب الفتح دانست.^۳

آخرین تاریخ نویس عمومی در این عصر، علی بن حسین مسعودی (م ۳۴۶ق) است. کتاب اخبار الزمان او، کتابی مفصل در تاریخ^۴ بوده که مفقود گردیده، ولی او در کتاب دیگر خود مروج الذهب، بسیار از آن یاد کرده است. کتاب اخیر، خود از مراجع مهم تاریخی است که به لحاظ قدمت و محتوا از اهمیت زیادی برخوردار می باشد.^۵

غیبت و موضوعات وابسته

بی شک مهم ترین مسأله ای که اندیشه علمای شیعه را پس از رحلت حضرت عسکری علیه السلام به خود مشغول ساخته بود، غیبت امام دوازدهم بود، از این رو آنان در کنار فعالیت های تبلیغی و روشنگری، برای دادن آگاهی کافی درباره این مسأله به تألیف و تدوین کتاب هایی پرداختند. تألیف کتاب هایی در موضوع غیبت، به سال ها قبل از ولادت امام دوازدهم می رسد. اولین کتاب ها در این موضوع و با این نام به دست برخی سران واقفیه، با هدف توجیه آراء و عقایدشان نوشته شد. پس از آن علمای شیعه امامی نیز به منظور اثبات حقایق مذهب

۱. زک: یعقوبی، تاریخ یعقوبی.

۲. نجاشی، همان، ص ۱۱۲.

۳. یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۲، ص ۲۳۱ و کوفی، احمد بن اعثم، الفتح.

۴. همان، ص ۲۵۴.

۵. زک: الندیم، الفهرست، ص ۲۱۹ و مسعودی، مروج الذهب.

امامیه، کتاب‌هایی در این باب به رشته تحریر درآوردند که پیشتر به آن‌ها اشاره گردید. در این عصر نیز با توجه به حساسیت این موضوع، کتاب‌های چندی تألیف شد. از اولین این آثار کتاب الغیبه عبدالله بن جعفر خمیری است^۱ که نجاشی از آن با عنوان الغیبه والحیره نام برده است.^۲ سلامه بن محمد (م ۳۳۹ ق)، کتاب خود را با عنوانی مشابه، کتاب الغیبه و کشف الحیره نامید.^۳ تألیف کتاب‌هایی از این قبیل، حاکی از دشواری مسأله امامت در این عصر است و هدف از تألیف آن‌ها رفع این مشکل و ایجاد آگاهی کامل نسبت به موضوع امامت بود.

از مهم‌ترین کتاب‌ها در موضوع غیبت، کتاب الامامة والبصرة من الحیره نوشته ابن بابویه قمی است. وی در این کتاب، ضمن بررسی مسأله امامت و تأکید بر ضرورت وجود امام در هر زمان، در صدد ردّ و ابطال عقاید فرقه‌های مختلف شیعه، مثل واقفیه در باب غیبت برآمده و در نهایت، به منظور اثبات امامت حضرت مهدی و غیبت وی، به نقل روایات مربوطه پرداخته است. از آن جایی که ابن بابویه خود محدث بود، کتاب او کتابی روایی می‌باشد که آن را به ذکر روایات در ابواب مختلف مورد نظر اختصاص داده است.^۴ از کتاب‌های دیگر در همین موضوع، باید به نوشته علی بن محمد رازی، معروف به علان کلینی، با نام اخبار القائم اشاره کرد.^۵ چنان که از نام کتاب پیداست، وی گزارش‌هایی را درباره امام دوازدهم در کتابش گرد آورده بود که به طور قطع به مسأله غیبت هم اشاره داشت. نکته‌ای که کتاب و اطلاعات او را از اهمیت بیشتری برخوردار می‌سازد، این است که وی از طریق مکاتبه با امام علیه السلام در ارتباط بود.^۶ یکی از عالمان موثق شیعه در

۱. طوسی، الفهرست، ص ۱۶۸.

۲. نجاشی، رجال، ص ۲۱۹.

۳. همان، ص ۱۹۲.

۴. ر.ک: ابن بابویه، الامامة والبصرة فی الحیره.

۵. نجاشی، همان، ص ۲۶۱.

۶. همان.

بصره، به نام حسن بن محمد بن احمد صفار که از ابن سماعه (م ۲۶۳ ق) هم روایت می‌کرد، کتابی با نام دلایل خروج القائم نوشت که گویا در آن به بیان علائم ظهور مهدی پرداخته بود.^۱ عیسی بن مهران نیز کتابی به نام کتاب المهدی داشت^۲ که احتمالاً در آن روایاتی درباره حضرت مهدی را گرد آورده بود. یکی از متکلمان بغدادی بنام محمد بن قاسم، که هم عصر محمد بن همام اسکافی (م ۳۳۶ ق) بود، کتابی به شیوه کلامی در این باب نوشت و آن را الغیبه نامید.^۳ کتابی هم احمد بن ابی زاهر قمی درباره ویژگی‌های عصر غیبت و این که مردم در این دوران چه باید بکنند، نگاشت و آن را کتاب ما یفعل الناس حین یفقدون الامام نام نهاد.^۴ از آثار دیگر در این باب، باید به کتاب الغیبه محمد بن علی شلمغانی^۵، که ظاهراً پیش از انحراف اعتقادیش آن را نوشته بود و کتاب الغیبه علی بن عمر بن اعرج کوفی، از سران واقفیه^۶ که احتمالاً در اواخر غیبت صفری می‌زیسته اشاره کرد.

فضایل و مناقب

کتاب فضایل امیرالمؤمنین، نوشته علی بن ابراهیم قمی،^۷ از اولین کتب فضایل نوشته شده در این دوره می‌باشد و پس از آن کتاب بصائر الدرجات سعد بن عبدالله اشعری است.^۸ محمد بن حسن صفار نیز کتابی با همین نام دارد و دو کتاب به نام‌های المناقب و المثالب نیز از او نام برده شده است.^۹ دو کتاب هم با همین

۱. همان، ص ۴۸.

۲. همان، ص ۲۹۷.

۳. همان، ص ۳۸۱.

۴. همان، ص ۸.

۵. طوسی، همان، ص ۳۴۰.

۶. نجاشی، همان، ص ۲۵۶.

۷. همان، ص ۳۶۰.

۸. همان، ص ۱۷۷.

۹. همان، ص ۲۵۴ و صفار، بصائر الدرجات.

عناوین، توسط احمد بن محمد بن حسین قمی نوشته شد.^۱ عیسی بن مهران نیز کتابی به نام الفضایل داشت.^۲

نوادر

نوعی دیگر از کتاب‌ها، که تدوین آن‌ها از پیش از غیبت صغری در بین علمای شیعه مرسوم بود، کتاب‌هایی با عنوان «نوادر» است. این کتاب‌ها، مجموعه‌ای از اخبار و روایات نادر و قابل توجهی بودند که نویسنده به سلیقه خود در موضوعات معینی، و گاه بدون در نظر داشتن موضوعی خاص، گردآورده بود. شماری از محدثان بنام این دوره، کتاب‌هایی با این نام نوشتند، به طوری که بالغ بر ده کتاب با عنوان «النوادر» از ایشان نام برده شده است؛ از جمله آن‌ها النوادر حسن بن علی زیتونی^۳، النوادر احمد بن ابی زاهر قمی^۴، النوادر احمد بن محمد بن سیار^۵ و کتاب حمید بن زیاد کوفی^۶، که کتاب بزرگی بود، می‌باشند.

طب

در روایات امامان، احادیث بسیاری وجود دارد که به مسائل بهداشتی و درمانی مربوط می‌شوند. در این گونه روایات، دستورهای بهداشتی جهت سلامتی و جلوگیری از بیماری‌ها بیان شده و نیز به خواص دارویی و درمانی بسیاری از خوراکی‌ها و راه‌های معالجه برخی بیماری‌ها اشاره شده است. از این رو برخی عالمان شیعه، بعضی تألیفات خود را به تدوین احادیث طبی و بهداشتی فوق الذکر اختصاص دادند. تدوین این گونه کتاب‌ها به زمان ائمه علیهم‌السلام می‌رسد و در

۱. همان، ص ۹۰.

۲. همان، ص ۲۹۷.

۳. همان، ص ۶۲.

۴. همان، ص ۸۸.

۵. همان، ص ۸۰.

۶. همان، ص ۱۳۲.

عصر غیبت هم کتاب‌های چندی از این قبیل نوشته شدند که نام پاره‌ای از آن‌ها در کتاب‌های رجالی و فهرست‌ها ذکر گردیده است:

کتاب الطب، عبدالله بن جعفر حمیری^۱،

کتاب الطب، محمد بن احمد بن یحیی اشعری^۲،

کتاب الطب، احمد بن محمد بن سیار^۳،

کتاب الطب، محمد بن احمد بن حمید بجلی^۴،

کتاب الطب، علی بن حسین بن بابویه^۵،

علاوه بر موضوعات فوق‌الذکر، کتاب‌هایی در موضوعات متنوع دیگر نیز تدوین می‌شدند که از آن جمله کتاب‌هایی تحت عنوان «الدلائل» بود. این کتاب‌ها، چنان‌که از نامشان پیداست، با هدف اثبات نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا امامت ائمه علیهم السلام نوشته می‌شد و در آن‌ها برخی ادله و براهین، که به‌طور عمده مبتنی بر معجزات و بیّنات بود، ذکر می‌گردید. از این نمونه می‌توان به کتاب الدلائل حمید بن زیاد کوفی، الدلائل عبدالله بن جعفر حمیری^۶ و الدلائل ابن هلال ثقفی^۷ اشاره کرد. هم‌چنین کتاب‌هایی درباره وقایع و حوادث آینده و پیشگویی آن‌ها، که مبتنی بر نقل روایات بود، تدوین می‌گردید. این آثار با نام کلی «الملاحم» نامیده می‌شد؛ مانند الملاحم محمد بن احمد بن یحیی اشعری^۸.

۱. همان، ص ۲۲۰.

۲. همان، ص ۳۴۹.

۳. همان، ص ۸۰.

۴. همان، ص ۳۴۲.

۵. همان، ص ۳۶۱.

۶. همان، ص ۲۱۹.

۷. همان، ص ۱۷.

۸. همان، ص ۳۴۹.

از آثار دیگری که توسط دانشمندان شیعه تدوین می‌شد، کتاب‌هایی درباره اعمال عبادی در طول ایام سال و ماه بود. از این قبیل کتاب حسن بن حمزه طبری، به نام *المبسوط فی عمل یوم و لیلہ* را می‌توان نام برد.^۱ نگارش کتاب‌هایی در باب زیارات نیز، از کارهای متداول بود، به طور مثال حمزه بن قاسم علوی کتابی به نام *الزیارات و المناسک* داشت.^۲ محمد بن احمد بن یحیی اشعری هم کتاب *المزار* را نوشته بود.^۳

شعر و ادب

بهره‌گیری از زبان شعر، یکی از راه‌های انتقال، ترویج و تبلیغ نظرات و عقاید است، که از دیرباز در بین ملل متمدن که با شعر و ادب آشنایی داشتند، مرسوم بوده است. در جامعه اسلامی نیز هم‌زمان با شکل‌گیری و تکوین آن، این امر به صورت نهادینه در آمد و شاعران عرب زبان مسلمان، با توجه به پیشینه درخشانی که اعراب در سرایندگی داشتند، با بهره‌گیری از آموزه‌های اسلامی و قرآنی به سرودن اشعاری با مضامین دینی و مذهبی پرداختند. با پیدایش فرقه‌های مختلف در جهان اسلام، سروده‌های مذهبی نیز از گرایش‌های سیاسی و دینی متأثر گردید؛ چرا که به طور طبیعی در خیل سرایندگان مسلمان، برخی از پیروان مذاهب و فرقه‌های مختلف بودند که با الهام‌گیری از عقاید مذهبی و اندیشه‌های فرقه‌ای خود اشعاری را می‌سرودند. این امر به خوبی در همان دهه‌های نیمه نخست قرن اول هجری مشهود است، چنان که می‌توان به عنوان نمونه، شاعران این دوره را به دو دسته با گرایش‌های علوی و عثمانی تقسیم کرد.

اشعاری با مضامین حمایت و جانبداری از رهبران فکری و سیاسی هر یک از این دو گروه، علی علیه السلام و عثمان، در ابیات و قطعات و رجزهایی که از ایشان به جا

۱. همان، ص ۶۴.

۲. همان، ص ۱۴۰.

۳. همان، ص ۲۴۹.

مانده، یافت می‌شود. بعدها همین دو دسته با توسعه دامنه فعالیتشان، به عنوان شاعران شیعی و اموی شناخته می‌شدند. از معروف‌ترین شاعران این دوره، که برخی آموزه‌های شیعی در اشعارشان به چشم می‌خورد، می‌توان از فرزدق نام برد که نزاع‌های ادبی او با همتای امویش مشهور بود و همو است که قصیده زیبایی در معرفی و ستایش امام زین العابدین علیه السلام سرود^۱ و نیز به کثیر عزه، شاعر هم‌عصر امام باقر علیه السلام^۲ اشاره کرد که اشعاری با مضامین شیعی می‌سرود.

در دوره عباسی با تکامل و توسعه نسبی فرهنگ تشیع، سرایندگان بنام و توانمندی ظهور کردند که با سروده‌های خود، به ترویج مذهب تشیع و دفاع از آن برآمدند. از آن میان می‌باید از کمیت بن زید اسدی،^۳ سید بن اسماعیل حمیری^۴ و دعبل بن علی خزاعی^۵ یاد کرد که در سروده‌های خود به بیان آموزه‌های مذهب تشیع، در مدح و ستایش پیشوایان آن همت گماردند.

به همین گونه در عصر غیبت صغری نیز شاعران شیعه مذهبی بودند که با بیان آموزه‌های مذهب تشیع، به ترویج و تبلیغ آن یاری رساندند. یکی از این شاعران بنام، که در اوایل غیبت صغری می‌زیست ابن رومی، ابوالحسن علی بن عباس است که در سال ۲۲۱ ق در بغداد زاده شد. در سبب انتساب او به رومی، گفته شده است که اصل او از روم بود و برخی معتقدند به جهت زیبایی چهره‌اش که شباهت به رومیان داشت، وی را ابن رومی خوانده‌اند.^۶ ابن رومی در نزد استادان ادب

۱. ربک: امینی، القدير، ج ۳، ص ۳۱ به نقل از کتاب عباس محمود عقاد.

۲. ربک: شیخو، مجانی الادب، ج ۲، ص ۱۸۴.

۳. همان، ص ۲۲۶.

۴. همان جا.

۵. همان جا.

۶. ربک: التديم، الفهرست، ص ۲۳۵ و یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۷، ص ۴۵.

زمان خود به فراگیری فنون ادبی همت گمارد و به زودی از شاعران پر آوازه زمان خود شد. او در کنار شعر و ادب، از دانش‌های دیگر زمانش مانند فلسفه بهره برد. آگاهی او از این دانش‌ها به خوبی در اشعارش نمایان است.^۱ ابن رومی به تشیع معروف بود، چنان که ابو العلاء معری درباره وی می‌گوید:

بغدادی‌ها ادعا می‌کنند که او شیعه (متشیع) است و در این باره به قصیده جیمیة او استشهاد می‌کنند...^۲

برخی نیز وی را از شاعران امام حسن عسکری علیه السلام دانسته‌اند.^۳ سید بن طاووس هم بر شیعه بودنش تصریح کرده است.^۴ با این حال به نظر می‌رسد که تشیع ابن رومی، چنان که از سخن علامه امینی برمی‌آید تشیع زیندی باشد.^۵ و اشعارش خود بر این امر دلالت دارد. اشعار ابن رومی را کسان زیادی روایت کرده‌اند^۶ و برخی در همان غیبت صفری به گردآوری آن‌ها همت گماردند.^۷ او در سال ۲۸۳ق، با توطئه قاسم بن عبیدالله، وزیر خلیفه المعتضد، که از زبان تند و بدگویی‌های وی در هراس بود، مسموم گردید.^۸ بعضی درگذشت او را به سال ۲۷۱ق دانسته‌اند که با شواهد موجود درست در نمی‌آید.^۹

۱. امینی، همان، ص ۲۵.

۲. همان، ص ۳۹، به نقل از رسالة الغفران.

۳. ابن صباغ مالکی، الفصول المهمة، ص ۳۰۲ و شبلینجی، نورالابصار، ص ۱۶۶.

۴. ابن طاووس، فرج المهموم، ص ۱۲۲.

۵. امینی، همان، ص ۳۹-۴۲.

۶. رک: ابن الندیم، الفهرست، ص ۲۲۵ و مرزبانی، معجم الشعراء، ص ۲۸۹ و ۴۵۳ و سید

مرتضی، امالی، ج ۲، ص ۱۰۱ و جاهای دیگر.

۷. همان، ص ۲۱۲ و یاقوت حموی، همان، ج ۱، ص ۲۲۷.

۸. سید مرتضی، همان جا؛ ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۸۶ و مسعودی، مروج الذهب،

ج ۴، ص ۲۰۱.

۹. رک: امینی، همان، ص ۵۴.

این رومی از توانایی‌های خود برای بیان عقاید و اندیشه‌های دینی و دفاع از آن‌ها بهره می‌برد. قصیده جیمیه او، که از معروف‌ترین قصاید وی است، بیان‌گر دیدگاه شیعی اوست. وی در این قصیده که آن را در نوحه سرایی و مرثیه یحیی بن عمر، که علیه عباسیان و حکام آنان در خراسان (طاهریان) قیام کرده و کشته شده بود، سروده و در آن بنی‌عباس و خاندان طاهر را به سختی مذمت و نکوهش می‌کند و آنان را به زوال حکومتشان هشدار می‌دهد و در مقابل از علویان دلجویی می‌نماید و به آنان نوید می‌دهد که حق از آن ایشان است و سرانجام نصیبشان خواهد شد.^۱

قصیده نونیه وی نیز تجلی دیدگاه شیعی او و هواداری از علویان و اهل بیت است. وی در این قصیده هلاکت دشمنان ایشان را آرزو می‌نماید و از این‌که در یاری آنان کوتاهی کرده، خود را ملامت می‌کند.^۲

او در قصیده‌ای دیگر به مدح امام علی علیه السلام زبان گشوده و برخی فضایل آن حضرت را بیان کرده است که با ابیات زیر آغاز می‌گردد:

یا هند لم اعشق و مثلی لایری عشق النساء دیانه و تحرجا
لکن حسی للموصی مخیم فی الصدر یسرح فی القواد تولجا^۳.

دیگر شاعران شیعه مذهب نیز در این عصر، همانند ابن رومی به بیان فضایل و مناقب امام علیه السلام و تأکید بر خلافت بلافصل آن بزرگوار در سروده‌های خود می‌پرداختند. علی بن محمد کوفی حمانی، معروف به افوه از همین سرایندگان است که نزدیک به زمان ابن رومی می‌زیست. وی از فقیهان و مدرسان شیعه در

۱. همان، ص ۳۹.

۲. امینی، همان، ص ۴۰.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۵۲۱.

کوفه، و از خطیبان و شاعران بنی هاشم بود و نسب وی به زید پسر امام سجاد علیه السلام می‌رسد. حکایت شده که امام هادی علیه السلام وی را برترین شاعر قریش دانسته، در این باره به برخی مدایح او برای اهل بیت استشهاد می‌کرد^۱ و مسعودی هم او را بر همگنانش مقدم داشته است.^۲ تاریخ ولادت او معلوم نیست، اما وفاتش به سال ۳۰۱ ق بود.^۳

از جمله اشعار او که در آن به فضایل امام علی و واقعه غدیر اشاره می‌کند ابیات زیر است:

ابن الذی ردت علیه الشمس	فی یوم الحجاب
و ابن القسیم النار فی	یوم المواقف و الحساب
مولاهم یوم الغدیر	برغم مرتاب و آبی ^۴

و در جایی دیگر باز به واقعه غدیر و خلافت بلافضل امام علیه السلام اشاره می‌کند:

قالوا ابوبکر له فضله	قلنا لهم: هنأه الله
نسیتم خطبة خم و هل	یشبه العبد بمولاه؟
ان علیاً کان مولی لمن	کان رسول الله مولاه ^۵

او هم چنین در قصیده‌ای طولانی به مدح و ستایش اهل بیت پرداخته.^۶

و در قصایدی دیگر با اشاره به مضامین حدیث ثقلین، خصایص اهل بیت علیهم السلام

۱. رک: طوسی، امالی، ص ۱۸ و ابن شهر آشوب، همان، ج ۵، ص ۱۱۸ و بیهقی، المحاسن و المساوی، ج ۱، ص ۷۴.
۲. مسعودی، همان، ص ۱۶۳.
۳. عمری، المجدی، ص ۱۸۵.
۴. ابن شهر آشوب، همان، ص ۴۶۲.
۵. البیاضی، صراط المستقیم، ج ۲، ص ۸۳ و امینی، همان، ص ۵۸.
۶. مفید، الفصول المختاره، ج ۱، ص ۱۹ و ابن شهر آشوب، همان، ص ۲۱ و نویری، نهاية الارب، ج ۲، ص ۱۸۴.

را بیان نموده است.^۱

از همین خاندان در این عصر، شاعر دیگری نیز ظهور کرد. او محمد بن احمد معروف به ابن طباطبا اصفهانی از نوادگان امام حسن علیه السلام است که شاعری توانا و ادیبی ممتاز و دارای تألیفات متعددی در شعر و ادب بود.^۲ او در اصفهان زاده شد و در آن جا زیست و به سال ۳۲۲ ق درگذشت.^۳ علی رغم این که ابن طباطبا در شهر اصفهان، از مراکز اصلی اهل سنت در آن عصر می زیست، در اشعارش دیدگاه های شیعی خود را ابراز می نمود. از جمله در یکی از قصایدش به واقعه غدیر و گفته رسول خدا درباره امام علی علیه السلام، اشاره کرده است:

یا من یسر لی العداوة ابدها	و اعمد لمکروهی بجهدک اوذر
لله عندی عادة مشکورة	فیمن یعادینی فلا تتحیر
انا واثق بدعاء جدی المصطفی	لابی غداة غدیر خم فاحذر
والله اسعدنا بارث دعائه	فیمن یعادى او یوالی فاصبر. ^۴

همزمان با او، شاعر دیگری در اصفهان می زیست که از توانایی خود در ترویج مذهب تشیع بهره می برد. وی ابو جعفر احمد کرمانی، معروف به ابن علویه اصفهانی (۲۱۲ - ۳۲۰ ق)، یکی از نویسندگان پرکار شیعه بود که کتابی به نام الاعتقاد فی الادعیه (دعاء الاعتقاد) نوشته بود^۵ و هشت کتاب دیگر نیز در ادعیه داشت^۶ و دیوان

۱. ر.ک: ابن شهر آشوب، همان، ج ۵، ص ۱۸۵.

۲. ر.ک: الندیم، الفهرست، ص ۱۹۶ و یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۳، ص ۸۵ و مرزبانى، معجم الشعراء، ص ۴۶۲.

۳. امینی، همان، ص ۳۴۰ به نقل از معاهد التصنیف، ظاهراً نویسنده نسمة السحر که سال ۳۲۲ ق را سال ولادت او دانسته در نقل از مصدر مذکور دچار اشتباه شده است.

۴. تعالی، ثمار القلوب، ص ۵۱۱ و امینی، همان، ص ۳۴۰.

۵. نجاشی، رجال، ص ۶۴ و ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ذیل شرح حال ابن علویه.

۶. یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۴، ص ۷۳.

اشعارش پنجاه ورق می‌شد.^۱ ابن علویه هم چنین از محدثان و مشایخ روایت بود که نام وی در سلسله سند شماری از روایات ذکر شده است.^۲ یکی از اشعار او با مضامین اعتقادی شیعه، قصیده نونیه می‌باشد که به «مجزّه» معروف بوده و آن را «الفیه» نیز می‌نامیدند؛ زیرا بنا به گفته حموی هزار بیت بوده است.^۳ با این حال علامه حلی شمار ابیات آن را بیش از ۸۳۰ می‌داند.^۴ او در برخی ابیات این قصیده طولانی، به واقعه غدیر خم اشاره می‌نماید و به تفصیل آن را بیان کرده، در اثبات خلافت بلا فصل امام علی^۷ از آن بهره می‌برد، چنان که در برخی ابیاتش می‌گوید:

قام النبی له بشرح ولایة	نزل الکتاب بها من الدیان
اذ قال: بلغ ما امرت به وثق	منهم بعصمة کالی و حنان
نادی الست ولیکم؟ قالوا بلی	حقاً فقال: فذا الولی الثانی
و دعا له و لمن اجاب بنصره	و دعا الاله علی ذوی الخذلان

مشابه این قصیده، اشعاری است که ابو عبد الله مُفَجَّع، شاعر بصری سروده است و در آن ضمن بیان برخی مناقب امام علی^{علیه السلام} با اشاره به واقعه غدیر خم، مسأله خلافت بلا فصل آن حضرت را مطرح می‌نماید.

او در این قصیده که به «الاشباه» معروف است^۵ و ۱۶۰ بیت دارد، به خوبی عقاید شیعه را بیان کرده است. محمد بن احمد کاتب، معروف به مفجّع، از رجال

۱. التذیم، همان، ص ۲۲۷.

۲. رک: نجاشی، همان، ص ۶۴؛ طوسی، فهرست و مفید، امالی، مجلس ۲۰ و....

۳. یاقوت حموی، همان، ص ۷۶.

۴. حلی، ایضاح الاشباه، ذیل شرح حال ابن علویه.

۵. رک: امینی، همان، ج ۳، ص ۳۵۸. التذیم، همان، ص ۱۲۳. چون در این قصیده امام علی^{علیه السلام} را به پیامبران تشبیه کرده است به این نام خوانده شده است. رک: نجاشی، رجال، ص ۲۸۵.

علم و حدیث و فرهیختگان در ادب و لغت بود و سروده‌های بسیاری داشت که شمار زیادی از آن‌ها در ستایش اهل بیت و ذکر فضایل ایشان می‌باشد. در زمره تألیفات متعدد ادبی وی، به کتابی در این باب هم اشاره شده است.^۱

به جز اشعاری که در بیان عقاید شیعی و مدح و ستایش امامان و اهل بیت سروده می‌شد، سروده‌های زیادی نیز در رثای ائمه و شهیدان این خاندان به نظم در می‌آمد. از این قبیل می‌توان به مرثیه ابوالقاسم احمد بن محمد صنوبری (م ۳۳۴ ق)، شاعر شیعی مذهب ساکن حلب اشاره کرد. او در مرثیه‌ای کوتاه به سوگواری شهادت امیرالمؤمنین و سیدالشهدا می‌نشیند.

و در قصیده‌ای طولانی‌تر در شهادت امام حسین علیه السلام به مرثیه سرایی می‌پردازد.^۲

صنوبری اشعار دیگری هم درباره‌ی اهل بیت دارد؛ از جمله قصیده‌ای با ۴۸ بیت، که در آن ضمن مرثیه‌سرایی بر سیدالشهدا، به ذکر فضایل امام علی علیه السلام و مناقب ایشان هم پرداخته است.^۳

به جز شاعرانی که از ایشان نام برده شد، اشعار و سروده‌های بسیار دیگری در آثار اهل ادب این دوره یافت می‌شود. هم‌چنین شماری از شاعران ممتاز شیعه که در قرن چهارم هجری می‌زیستند، دوران تحصیل و فراگیری خود را در دهه‌های آخر غیبت صغری سپری کرده، به فرهیختگی و کمال ادبی رسیدند؛ کسانی چون ابوالقاسم علی بن اسحاق بغدادی (۳۱۸ - ۳۵۲ ق)، معروف به زاهی که مدایح و مرثیه‌سرایی بسیاری سروده است و یا ابوالفتح کشاجم، محمود بن محمد رملی (م ۳۶۰ ق)

۱. همان‌جا و طوسی، فهرست، ص ۲۲۹.

۲. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳. امینی، همان، ص ۳۶۸.

که در دیوان شعرش قصاید متعددی در مدح و ستایش اهل بیت دارد^۱ و نیز باید به سروده‌های الناشی الصغیر، علی بن عبدالله بغدادی (۲۷۵ - ۳۶۵ق) اشاره نمود که به گفته یاقوت حموی عمر خود را در مدیحه سرایی برای اهل بیت سپری کرد.^۲

۱. از جمله اشعار او ابیات زیر است.

وطهارة بالاصل مكتفله
حیثاً و یجهل حقه الجهله
والنصب فی الازائل و السفله

حبّ الوصی مسیره وصله
والناس عالمهم یدین به
ویری النشیع فی سراتهم

۲. رک: دیوان شعر کشاجم

از جمله مدایح او قصیده‌ای طولانی است که در آن ضمن بیان فضایل اهل بیت از واقعه غدیر خم یاد کرده است.

فی یوم خم بفضله اتضحا
بعتضد أمی القیام مکتشحا
مولی یوحی من الاله وبنا

ذاک علی الذی تفرده
اذا قال بین الوری و قیام به
من کنت مولاه فالوصی له

منابع و مأخذ

١. ابن اثير جزري، عزالدين علي، الكامل في التاريخ، دارالكتب العلمية، ١٤١٨.
٢. ابن اسفنديار، محمد بن حسن، تاريخ طبرستان، بي جا، كلاله خاور، بي تا.
٣. ابن اعثم كوفي، محمد بن علي، الفتوح، تهران، ١٣٧٢ ش.
٤. ابن بابويه، علي بن حسين، الامامه و التبصرة من الحيرة، بيروت، دارالمرتضى، ١٩٨٥.
٥. ابن براج طرابلسي، عبدالعزيز، المهذب في الفقه، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، بي تا.
٦. ابن تغري بردي، ابوالمحاسن يوسف، النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة، قاهره، دارالكتب المصريه، ١٣٧٥ ق.
٧. ابن جوزي، عبدالرحمن بن علي، المنتظم في تاريخ الملوك و الامم، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٢.
٨. ابن حوقل، محمد، صورة الارض، ليدن، بريل، ١٩٦٧.
٩. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، العبر، بيروت، دارالفكر، ١٩٩٨.
١٠. ابن خلكان، شمس الدين احمد، وفيات الاعيان، بيروت، دارصادر، بي تا.
١١. ابن رسته، احمد بن عمر، الاعلاق النقيسه، ترجمه حسين قرجانلو، تهران، اميركبير، ١٣٦٥ ش.
١٢. ابن شهر آشوب، محمد بن علي، معالم العلماء، قم، بي تا.
١٣. _____، مناقب آل ابي طالب، قم، انتشارات علامه، ١٣٧٩ ق.

۱۴. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبای، الفخری فی الآداب السلطانیة والدول الاسلامیه، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.
۱۵. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل، البدایه و النهایه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
۱۶. ابن وکیع، محمد بن خلف بن حیان، اخبار القضاة، بیروت، عالم الکتاب، بی تا.
۱۷. ابراهیم حسن، حسن، تاریخ الاسلام، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۶۷.
۱۸. ابطحی، سید محمد علی، تهذیب المقال فی تنقیح الرجال، قم، ۱۴۱۲.
۱۹. اشعری، سعد بن عبدالله، المقالات والفرق، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ش.
۲۰. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، المسالک و الممالک، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷ ش.
۲۱. اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، قم منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۴.
۲۲. اقبال آشتیانی، عباس، خاندان نوبختی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷ ش.
۲۳. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۲۴. امینی، عبدالحسین، الغدیر، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۱ ش.
۲۵. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المعاسن، المجمع العالمی لاهل البیت، ۱۳۶۱ ش.
۲۶. بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
۲۷. بلخی، احمد بن سهل، المسالک و الممالک، لیدن، بریل، بی تا.
۲۸. تبریزی، محمد علی، ریحانة الارب، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۷۴ ق.
۲۹. تبریزی، حافظ حسین، روضات الجنان و خبات الجنان، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
۳۰. تفرشی، مصطفی، نقد الرجال، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۸.
۳۱. تنوخی، حسن بن علی، نشوار المحاضره، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۵.
۳۲. تهرانی، آقا بزرگ، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳.
۳۳. تهرانی، آقا بزرگ، طبقات اعلام الشیعه، مشهد، دارالمرتضی، ۱۴۰۴.
۳۴. ثقفی ابراهیم بن محمد، الفارات، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵ ش.

۳۵. جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه آیه‌اللهی، تهران، امیرکبیر.
۳۶. جعفری، حسین محمد، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه آیه‌اللهی، تهران، امیرکبیر.
۳۷. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران، قم، انتشارات الهادی، ۱۳۶۳ش.
۳۸. _____، جغرافیای تاریخی و انسانی شیعه در جهان، قم، انصاریان، ۱۳۶۹ش.
۳۹. _____، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ش.
۴۰. جلالی، حسن، آوه دومین کانون تشیع در ایران، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۹ش.
۴۱. حسن خضیری احمدی، دولت زبیدیہ در یمن، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
۴۲. حکیمیان، ابو الفتح، علویان طبرستان، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۶۸ش.
۴۳. حلّی، حسن بن یوسف، الخلاصه، قم، دارالذخایر، ۱۴۱۱.
۴۴. حلّی، حسن بن یوسف، ایضاح الاشتباه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱.
۴۵. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۱۷.
۴۶. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، قم، مرکز نشر آثار الشیعه، ۱۴۱۰.
۴۷. دوانی، علی، مفاخر اسلام، تهران، امیرکبیر.
۴۸. ذهبی، شمس‌الدین، تاریخ الاسلام، بیروت، ۱۴۰۶ق.
۴۹. راوندی، قطب‌الدین سعید بن هبة‌الله، الخرائج والجرائح، قم، مؤسسه الامام المهدي، ۱۴۰۹.
۵۰. رجبی، محمدحسین، کوفه و نقش آن در قرون نخستین اسلامی، تهران، انتشارات امام حسین، ۱۳۷۸ش.
۵۱. زراری، ابو غالب، رساله ابی غالب، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۱.
۵۲. سیوطی، جلال‌الدین، تاریخ الخلفاء، قاهره، ۱۴۰۹ق.
۵۳. شهرستانی محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۲.
۵۴. شیرازی، سید حسن، کلمة الامام المهدي، بیروت، ۱۴۰۲.
۵۵. صابی، هلال بن محسن، کتاب الوزراء، قاهره، ۱۹۵۸.

۵۶. صدر، محمد، فلسفه غیبت صفری، ترجمه محمد امامی، قم، دارالتبلیغ الاسلامی، بی تا.
۵۷. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، دفتر نشر اسلامی، ۱۴۰۵.
۵۸. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، شرکت چاپ کتاب، ۱۳۸۰ ق.
۵۹. صولی، محمد بن یحیی، کتاب الاوراق، قاهره، ۱۳۹۴ ق.
۶۰. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری، قم، آل البيت، ۱۴۱۷.
۶۱. طبرسی احمد بن علی، الاحتجاج، قم، دارالاسوة للطباعة و النشر، ۱۴۱۶.
۶۲. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، قم، منشورات ارومیه، ۱۴۰۴.
۶۳. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، مشهد، انتشارات دانشگاه، ۱۳۴۸ ش.
۶۴. _____، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۶۵. _____، رجال، قم، دفتر نشر اسلامی، ۱۴۱۱ ق.
۶۶. _____، رسایل العشره، قم، دفتر نشر اسلامی، ۱۴۰۸.
۶۷. _____، الغیبه، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۷.
۶۸. _____، فهرست کتب الشیعه و اصولهم، قم، ۱۴۲۰.
۶۹. فرای، ریچارد، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش.
۷۰. قرطبی، عریب بن سعد، صلة تاریخ الطبری، قم، منشورات ارومیه، ۱۴۰۴.
۷۱. قزوینی رازی، عبدالجلیل، النقض، تصحیح میر جلال الدین محدث ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ش.
۷۲. قزوینی، زکریا بن محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳ ش.
۷۳. قمی، عباس، الکنی و الالقاب، صیدا، مطبعة العرفان، بی تا.
۷۴. قمی، علی بن ابراهیم، التفسیر، قم، مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴.
۷۵. قمی، حسن بن محمد، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، تصحیح جلال الدین طهرانی، تهران، طوس، ۱۳۶۱ ش.
۷۶. لین یول، استانیلی، دولت‌های اسلامی و خاندانهای حکومتگر، ترجمه سید صادق

- سجادی، تهران نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.
۷۷. مادلونگ، ویلفرد، الافاده فی اخبار الائمة السادة.
۷۸. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، نجف، دارالحنبل، ۱۳۵۳ق.
۷۹. متر، آدام، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علی رضا ذکاوتی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۸۰. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، تهران، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
۸۱. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
۸۲. مسکویه زاری، ابوعلی، تجارب الامم و تعاقب الهمم، تهران، نشر سروش، ۱۳۶۹ش.
۸۳. مفید، محمد بن نعمان، الارشاد، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۹ق.
۸۴. _____، اوایل المقالات، مشهد، انتشارات دانشگاه.
۸۵. _____، الفصول المختاره، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳.
۸۶. مقدسی، ابو عبدالله، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، لندن، بی تا، ۱۹۰۶.
۸۷. موسوی بجنوردی، کاظم، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۹ش.
۸۸. موسوی، زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد،
۸۹. نجاشی، احمد بن علی، رجال، قم، دفتر نشر اسلامی، ۱۴۱۶.
۹۰. الندیم، اسحاق بن محمد، فهرست، مصر الرحمانیه، ۱۳۴۸ق.
۹۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، قم، منشورات انوار الهدی، ۱۴۲۲.
۹۲. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، ترجمه جواد مشکور، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۹۳. نویری، شهاب الدین احمد، نهایة الارب فی فنون الادب، قاهره، مؤسسه العامه، بی تا.
۹۴. یاقوت حموی، ابو عبدالله، معجم الادباء، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۰.
۹۵. یاقوت حموی، ابو عبدالله، معجم البلدان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷.
۹۶. یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹.

اعلام، اماکن، کتابها

آل نهیک ۱۸۲، ۲۶۲	آبه (آوه) ۱۵۹، ۱۶۱
آیه الله بروجردی ۲۵۷	آثار البلاد ۱۶۱
ابراهیم بن ابی حفص ۳۲۹	آذربایجان ۱۲۴، ۱۶۴
ابراهیم بن اسحاق احمری ۲۹۶	آراء اهل المدينة الفاضله ۹۱
ابراهیم بن اغلب ۷۹، ۶، ۱۰۶	آفریقا ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۶، ۹۲، ۹۳
ابراهیم بن سلیمان نهی ۳۳۲	۹۶، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۸
ابراهیم بن صالح انماطی کوفی ۵	۲۲۹، ۱۸۵
ابراهیم بن عبدالله حسنی ۱۵۰، ۱	آل ابی سئال ۱۸۳، ۲۶۶
ابراهیم بن علی کوفی ۲۸۶	آل ابی شعبه ۱۸۳
ابراهیم بن محمد ۲۹۳، ۲۲۱	آل اعین ۱۸۱، ۲۶۲، ۲۶۶
ابراهیم بن مهزیار ۱۹۹، ۲۰۱، ۴	آل بویه ۷۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۵
ابراهیم بن هاشم ۲۹۷	آل زیار ۸۲، ۱۳۲
ابراهیم حبویی ۲۸۲	آل شاذان ۱۸۳
ابن ابی الحدید ۳۰۳	آل فرات ۱۳۴، ۲۳۶
ابن ابی العتاهیه ۳۲۶	آل مهزم ۱۸۲
ابن ابی ثلج ۳۱۱، ۳۳۲	آل نوبخت ۱۴۰

- ابن ابی زاهر ۳۲۱
 ابن ابی زینب ۳۱۰، ۱۷
 ابن ابی عزافر ۳۱۵، ۱۳۸
 ابن ابی عقیل ۲۸۸، ۲۵۸
 ابن ابی عمیر ۲۷۷
 ابن ابی لیلی ۲۶۱
 ابن ابی نصر بزنطی ۲۹۰
 ابن ادریس ۲۹۵، ۲۸۲
 ابن اشکیب ۲۸۱، ۱۷۰
 ابن الرومی ۱۴۱
 ابن الزبیر ۳۳۱
 ابن الولید ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۸۲، ۲۶۸، ۳۰۷
 ابن بابویه ۲۶۲، ۲۵۸، ۲۵۷، ۱۸۷
 ۲۷۹، ۲۶۲، ۲۶۱، ۳۰۸، ۳۰۷، ۲۹۷، ۲۹۶
 ۳۳۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۱۸، ۳۱۴
 ابن بزیر ۲۷۷
 ابن بشار ۳۰۴
 ابن جنید ۳۲۲، ۳۱۶، ۲۷۲، ۲۵۸
 ابن حجاج ۳۱۸، ۳۱۱
 ابن حزم اندلسی ۸۷
 ابن خشاب ۳۲۱
 ابن رائق ۱۳۱، ۱۲۸
 ابن راوندی ۲۹۸، ۸۸
 ابن روح ۲۳۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۲۷
 ۳۰۷، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۳۶، ۲۳۵
 ابن رومی ۳۴۰، ۳۳۹
 ابن سماعه ۳۳۵، ۳۴
 ابن شهر آشوب ۳۲۷، ۲۹۵
 ابن شیرزاد ۱۴۶، ۱۳۳
 ابن طباطبای اصفهانی ۳۴۳
 ابن عاصم ۸۸
 ابن عبدک جرجانی ۲۷۹، ۲۵۲
 ابن عقده کوفی ۳۰۹، ۲۶۲
 ابن علویه اصفهانی ۳۴۴، ۳۴۳
 ابن فرات ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۱۸
 ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹
 ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۳۶
 ابن فضال ۲۸۱
 ابن قبه رازی ۲۷۵، ۲۵۳، ۲۵۲، ۱۰۰
 ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۰۳، ۲۹۸
 ابن قتیبه ۳۰۰، ۹۸
 ابن قولویه ۳۰۰، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۷۰
 ۳۱۰
 ابن ماجه ۹۹
 ابن ماجیلویه ۲۹۲

- | | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| ابوالحسن علی بن یحیی زراری ۲۶۲ | ابن معتز ۱۳۷ |
| ابوالحسین ۸۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶ | ابن منقله ۱۲۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵ |
| ۳۰۳ | ۲۳۷، ۱۴۶ |
| ابوالخطاب جعفر ۱۲۷، ۱۳۹ | ابن مملک اصفهانی معتزلی ۳۱۱ |
| ابوالخطاب عباس، ۱۳۷ | ۳۳۱، ۳۲۷ |
| ابوالخطاب محمد بن ابی زینب ۲۰۹ | ابن نصیر ۱۳۴، ۲۲۸ |
| ۲۳۱ | ابن واضح یعقوبی ۳۳۲ |
| ابوالعباس ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۱۲۳، ۱۳۶ | ابن هلال ثقفی ۲۲۶، ۲۹۴، ۳۳۱ |
| ۱۶۳ | ۳۳۷ |
| ابوالعباس احمد ۵۶ | ابواسحاق ابراهیم نوبختی ۳۲۶ |
| ابوالعباس دینوری ۱۶۳، ۱۶۴ | ابوالاحوص داوود بن اسد بصری ۲۷۱ |
| ابوالعلاء معری ۳۴۰ | ۲۹۸ |
| ابوالفتح فضل بن جعفر ۱۲۷، ۱۳۹ | ابوالادیان ۴۷، ۶۰، ۶۱، ۱۵۴، ۱۹۲ |
| ابوالفتح کشاجم ۳۴۵ | ابوالجیش مظفر بن محمد بلخی ۳۰۲ |
| ابوالفرج اصفهانی ۱۷۷ | ابوالحسن اشعری ۸۹ |
| ابوالقاسم احمد بن محمد صنوبری ۳۴۵ | ابوالحسن بن فرات ۷۲ |
| ابوالقاسم بلخی ۹۰، ۱۰۰، ۲۵۳ | ابوالحسن تنوخی ۲۲ |
| ۳۲۸، ۳۰۳، ۲۷۵ | ابوالحسن سمری ۳۰۷ |
| ابوالقاسم پسر ابو عبدالله ۱۴۶ | ابوالحسن طاطری کوفی ۳۰۲ |
| ابوالقاسم حسین بن روح برده ۲۳۴ | ابوالحسن علی بن عباس ۳۳۹ |
| ۳۱۵ | ابوالحسن علی بن محمد ۱۲۳، ۱۳۵ |
| ابوالقاسم خاقانی ۲۳۸ | ۱۳۷ |
| ابوالقاسم زید بن حسن ۱۰۸ | ابوالحسن علی بن محمد سمری ۲۳۹ |

- | | |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| ابو القاسم، عبدالله بن احمد بلخی ۸۹ | ابو حنیفه ۸۵، ۹۰، ۹۳، ۲۶۱ |
| ابو القاسم علی بن اسحاق بغدادی ۳۴۵ | ابو خلف عجلی ۳۰۸ |
| ابو الولید باجی ۸۸ | ابو داوود سلیمان ۹۹ |
| ابو الولید بن رشد ۸۸ | ابو ذر غفاری ۲۴۴ |
| ابو الهذیل علاف ۸۸ | ابو زید علوی ۳۰۳ |
| ابو الهیجاء عبدالله بن حمدان ۱۱۴ | ابو سعید جنابی ۷۰، ۱۱۹، ۱۲۰ |
| ابو بشر متی بن یونس ۹۰ | ابو سعید غانم هندی ۱۹۹ |
| ابوبکر ۳۴۲، ۱۷۹ | ابو سلیمان ۸۶ |
| ابوبکر محمد بن علی جمعی ۳۱۸ | ابو سهل توپختی ۱۴۱، ۲۵۲، ۲۵۳ |
| ۳۳۱، ۳۳۰ | ۲۷۲، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲ |
| ابو بکر محمد بن یحیی صولی ۳۰۲ | ۳۰۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹ |
| ابو تغلب ۱۱۵ | ابو طالب ۲۶۲ |
| ابو تمیم المعز لدین الله ۱۱۳ | ابو ظاهر جنابی قرمطی ۱۲۰، ۱۲۵ |
| ابو جعفر ابن شیرزاد ۱۴۶ | ابو ظاهر سلیمان ۱۱۹ |
| ابو جعفر احمد کرمانی ۳۴۳ | ابو عبدالله احمد بن حسن بریدی ۱۳۰ |
| ابو جعفر عبیدالله اسکافی ۲۵۱ | ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۴۵ |
| ابو جعفر محمد ۲۲۲، ۱۴۱ | ابو عبدالله حسین بن حکم خیری ۹۸ |
| ابو جعفر محمد بن جریر ۸۷ | ابو عبدالله شیعی ۱۱۲ |
| ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن ۲۷۵ | ابو عبدالله محمد بن ابراهیم ۱۷ |
| ابو جعفر محمد بن علی ۳۰۸ | ابو عبدالله مُفَجَّع ۳۱۱، ۳۴۴ |
| ابو جعفر محمد بن قبه ۳۰۳ | ابو علی احمد بن ادريس ۲۶۹ |
| ابو جعفر محمد بن موسی ۱۲۳، ۱۳۴ | ابو علی احمد بن محمد بن عمار ۲۶۲ |
| ابو جعفر توپختی ۱۴۲ | ابو علی بغدادی ۱۷۰ |

- | | |
|--------------------------------|------------------------------------|
| ابو یوسف بریدی ۱۴۵ | ابوعلی حسین ۱۱۴ |
| ابو یوسف یعقوب ۱۴۴ | ابوعلی طوسی ۳۰۸ |
| ابی غانم ۲۰۴، ۱۶۵ | ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبّایی ۸۹ |
| اثبات الرجعه ۲۷۸، ۳۶ | ۳۲۷، ۳۰۱، ۹۵ |
| اثنی عشریه ۱۹۷، ۱۹۴، ۱۹۳ | ابوعلی محمد بن همام اسکاف ۲۳۸ |
| احتجاج احمد بن علی طبرسی ۲۱ | ابوعمر و جاحظ ۸۸ |
| احساء ۲۲۹، ۱۱۹، ۱۱۸ | ابوعمر و کشی ۲۸۵، ۲۸۲، ۲۸۱ |
| احسن التقاسیم ۲۲ | ۳۳۰، ۲۹۹ |
| احمد الموفق ۶۸، ۶۷ | ابوعیسی دمشقی ۲۹۸ |
| احمد بن ابی زاهر ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۲۵ | ابوعیسی محمد بن هارون وراق ۲۷۱ |
| احمد بن ادريس ۳۰۸، ۲۹۶، ۲۹۵ | ۳۲۶ |
| ۳۰۹ | ابو غانم هندی ۲۸۰ |
| احمد بن اسحاق ۲۰۷، ۵۶، ۵۱، ۵۰ | ابو محمد حسن بن علی ۵۶ |
| احمد بن اسماعیل بجلی ۳۳۲ | ابو محمد حسن شریعی ۲۲۱ |
| احمد بن اعثم کوفی ۳۳۳ | ابو محمد فضل بن شاذان ۲۷۷ |
| احمد بن حسن ۳۱۸، ۲۷ | ابو مسلم خراسانی ۱۶۶ |
| احمد بن حسین قمی ۵۵ | ابو معشر بلخی ۹۰ |
| احمد بن حنبل ۹۳، ۸۵ | ابو منصور احمد ۱۲۰ |
| احمد بن شعیب نسایی ۹۹ | ابو نصر فارابی ۹۰ |
| احمد بن صفار ۲۸۲ | ابو نعیم انصاری ۲۰۱ |
| احمد بن طولون ۸۰، ۷۹، ۶۹ | ابو هاشم جعفری ۲۹۰، ۲۷۷، ۸۹، ۴۷ |
| احمد بن عبیدالله ۳۳۲، ۵۸ | ۳۰۴ |
| احمد بن قرات ۱۳۷ | ابو یحیی احمد بن داوود گرگانی ۱۷۱ |

۳۳۱	اخبار فاطمه و نشأتها و مولدها	۲۶۷، ۲۷۰	احمد بن محمد بصری
۳۳۱	اخبار صاحب فنج	۲۶۲	احمد بن محمد بن سعید
۳۳۱	اخبار عثمان	۳۱۷، ۳۱۸	احمد بن محمد بن سنّار
۳۳۱	اخبار علی بن الحسین	۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۷	
۳۳۱	اخبار عمر	۱۸۱	احمد بن محمد اشعری قمی
۳۳۱	اخبار مختار	۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۴	
۳۳۲	اخبار یحیی بن عبدالله بن حسن	۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۹	
۳۳۱	اخبار یزید	۲۲۸	احمد بن محمد بن فرات
۳۱۸	اختلاف ابی و ابن مسعود	۳۱۷	احمد بن محمد بن یحیی عطار
۸۷	اختلاف الفقهاء	۹۰	احمد بن محمد سرخسی
۳۱۷، ۲۹۷	اختیار القرآن	۲۶۲	احمد بن میثم بن ابی نعیم
۳۳۰، ۳۰۰، ۲۱	اختیار معرفة الرجال	۱۷	احمد بن نصر بن هوذة باهلی
۱۱۵، ۱۱۴، ۸۴، ۸۳	اخشیدیان	۲۲۶	احمد بن هلال عبرتانی
۱۰۶	ادریس بن عبدالله	۲۷۱	احمد بن یحیی راوندی
۱۰۶، ۹۶	ادریس دوم	۲۸۲	احمد بن یعقوب سنایی
۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۹۶، ۷۹	ادریسیان	۲۸۲	احمد خلقی
۱۱۳		۱۳۳	احمد معزالدوله
۱۶۴، ۱۶۳	اردبیل	۳۳۱	اخبار ابی طالب
۹۱، ۹۰	ارسطو	۳۳۳	اخبار الامم السالفة
۳۰۲	ارشاد الطالبین	۳۳۳	اخبار الزمان
۷۷	ارویا	۳۳۴، ۲۷۵	اخبار القائم
۱۷۳	آزُد	۳۳۱	اخبار بغداد

اصفهان ١١٦، ٩٥، ٢٩٣، ٣١١، ٣٤٣	اسپانيا ٧٧
اعلام الوري ٢٠، ٢٩٤	استحالة رؤيه القديم ٣٢٦
ايعان الشيعة ٢٣	اسحاق بن اسماعيل ١٤٣
اغلييان ٧٨، ٧٩، ٩٦، ١٠٦، ١١٢	اسحاق بن حنين ٢٩٨
افريقيه ٧٨، ٧٩، ٩٦	اسحاق بن عمار صيرفي ٦٢
افلاطون ٩١	اسحاق بن يعقوب ٢٠٣، ٢٠٥، ٢٠٦
الابتهاج ٣٢٦	٢٠٧، ٢٠٩، ٢٤٩
الاحداث ٣٣١	اسحاق كاتب ٢٧٢
الآراء والديانات ٢٥٣، ٢٩٩، ٣٢٩	اسدآباد ١٦٣
الارشاد مفيد ٢٠	اسفار بن شيرويه ٨٢
الاستيفاء في الامامه ٢٠٢، ٣٢٧	اسكندريه ١٥٥
الاشياء ٣١١، ٣٤٤	اسماعيل المنصور ١١٣
الاعتقاد في الادعيه ٣٤٣	اسماعيل بن محمد مخزومي ٣٢٥
الامامه محمد ٢٩٣، ٣٢٦، ٣٢٧	اسماعيل ساماني ٨١
الامامه و التبصرة من الحيره ١٦، ١٧	اسماعيل نويختي ٢٩٨
١٨٧، ٣٠٨، ٣١٤، ٣٢٧، ٣٣٤	اسماعيليان ٦٣، ٦٩، ٧٩، ٩٣، ١١٢
الانصاف ٢٥٣، ٣٠٣، ٣٢٨	١١٢، ١٥٧، ١٧٨، ٢٢٩، ٢٣١
الانوار ٣٣١	٢٣٢، ٢٥١
الاوصياء ٢٤٠	اسماعيليه ٣٢، ٦٩، ٩٣، ١٠٤، ١١٢
الايضاح ٢٧٧	١١٤، ١١٨، ١٩٢، ٢٢٩، ٣٣١، ٣١٤
البداء والجبر والتفويض ٣٢٥	إشيليه ٩٧
التاديب ٢٦٩، ٣١٥	اشعريان ١٥٨، ١٨١، ٢٥٥، ٢٦١، ٢٦٩
التاريخ ٣٣٣	اصطخري ٩٢، ١٥٩، ١٦٥

- المسائل المتلقاة ٢٥٧
 المسائل المفردة فى الامامه ٣٢٨
 المستثبات ١٠٠٠، ٢٥٣، ٣٠٣، ٣٢٧
 المسترشد ١٠٠٠
 المسترشد فى الامامه ٣٠٣
 المستعين ٤٣
 المسجد ٣١١
 المصاييح فى ما نزل من القران فى اهل
 البيت ٣١٨
 المعتر ٤٣، ٤٥، ٧٢
 المعتضد ٧٠، ٧١، ٧٢، ٩٠، ١١٩، ١٣٥
 ١٣٦، ١٣٩، ٢٣٠
 المعتضد عباسى ٢٣٠، ٣٤٠
 المعتمد ٤٥، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١
 ٨٠، ١٣٤، ٢٠٢، ٢٢٣، ٢٢٩، ٢٣٠
 المعتمد عباسى ٨٠
 المعرفه ٢٩٣، ٢٩٤
 المغازى ٣٣١
 المفوض ٦٧، ٦٩، ٧٠
 المقالات فى اصول الديانات ٢٩٩
 ٣٢٩
 المقالات والفرق ٢٢، ٣٠٦
 المقتدر ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٨٣، ١١٤
 ١١٥، ١١٨، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٨
 ١٤١، ١٤٢، ٢٣٦، ٢٣٨، ٣٠١، ٣٣٣
 المقت والتوبيخ ٢٩٥
 المقنع ٢٥٧
 المقنع فى الامامه ٣٢٨
 المقنع فى الفقه ٣٢٢
 المكفى ٧٢، ١٢٣
 المكفى بالله ٧٢
 الملاحم ٣٦، ٣٧، ٢٧٨، ٢٩٣، ٣٣٧
 المناقب ابن شهر آشوب مازندراني ٢٠
 المناقب والمثالب ٢٣٥
 المنتصر ٤٣
 المنقذ فى الامامه ٣٢٨
 الموفق ٦٩، ٧٠، ٨٠، ٢٢٣
 المهتدى ٤٥، ٦٧
 المهدي ١١٢، ٣٣٥
 المناسخ والمنسوخ ٢٩٧
 الناشئ الصغير ٣٤٦
 النديم ٣٠٨، ٣١٧، ٣٢٧
 النفى والاثبات ٣٢٦
 النوادر ٢٦٢، ٢٩١، ٢٩٣، ٢٩٥، ٣١٦
 ٣٢٠، ٣٣٦
 النوادر فى تاريخ الائمة ٢٧٢

۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳،
 ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰،
 ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۸۸،
 ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷،
 ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶،
 ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶،
 ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴،
 ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹،
 ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۹،
 ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴،
 ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰،
 ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶،
 ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶،
 امام رضا علیه السلام ۳۳، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۴۶،
 ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۰،
 ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۱،
 امام سجاد علیه السلام (زين العابدين) ۶۸،
 ۳۱۱، ۳۳۹، ۳۴۲،
 امام صادق علیه السلام ۲۷، ۳۲، ۳۸، ۱۱۸، ۱۵۹،
 ۱۷۴، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶،
 ۲۳۱، ۲۴۴، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳،
 ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۰۵،
 ۳۳۰، ۳۳۴

النهر ۳۳۱
 الواثق ۴۲
 الوافدين ۳۳۱
 الهادي الى الحق ۱۱۱
 الهدايه ۲۵۷
 الياقوت ۲۵۳
 امالي ۲۸۵
 امام باقر علیه السلام ۳۲، ۳۳، ۳۳۴، ۳۵۱، ۳۶۰،
 ۲۹۸، ۳۱۷، ۳۳۹،
 امام جواد علیه السلام ۲۸، ۳۹، ۴۴، ۴۶،
 ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۹،
 ۲۹۱، ۳۰۵،
 امام حسن علیه السلام ۴۲، ۴۵، ۱۰۵، ۱۰۸،
 ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۵۳، ۱۹۰، ۲۱۹، ۲۴۳،
 امام حسين علیه السلام ۴۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۰۹،
 ۲۲۹، ۲۴۷، ۳۴۵،
 امام دوازدهم (مهدي موعود علیه السلام) ۱۰،
 ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲،
 ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۳۸،
 ۴۱، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵،
 ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۰،
 ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۷،
 ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۵۲

۳۶۴ اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه در غیب صفری

۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲	امام علی (علیه السلام) ۳۱، ۶۸، ۱۱۱، ۱۴۷
۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰	۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۷۶، ۱۸۲
۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵	۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۶۰
۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۷	۲۶۵، ۲۷۳، ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۳۰
۲۴۸، ۲۵۳، ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۷۸	۳۳۱، ۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳
۲۸۰، ۲۸۶، ۲۹۰، ۲۹۵، ۳۰۱	۳۴۴، ۳۴۵
۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۲۳	امام کاظم (علیه السلام) ۳۳، ۳۸، ۱۰۲، ۱۶۰
۳۲۸، ۳۴۰	۱۸۹، ۱۹۲، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۵۰
امامیه ۱۶، ۱۷، ۲۶، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۹۳	۲۶۰، ۲۷۳، ۲۷۷، ۳۰۵، ۳۲۴
۱۴۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۳۱، ۲۳۲	امام هادی (علیه السلام) ۲۷، ۲۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲
۲۹۳، ۳۰۰، ۳۳۴	۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۶
آمان ۱۵۵	۱۹۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۸
امویان ۷۷، ۷۸، ۸۷، ۹۲، ۹۶، ۱۰۶	۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۱، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۴۲
۱۲۲، ۱۵۰	امام یازدهم (امام حسن عسکری (علیه السلام)) ۲۵
اندلس ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۶، ۸۷، ۸۸	۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳
۹۱، ۹۶، ۹۷، ۱۰۶، ۱۰۷	۴۴، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴
انساب الائمه ۳۳۲	۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳
انکار رؤیة الله ۳۲۶	۶۷، ۱۰۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۵۴
انوار الملكوت ۳۰۲	۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۷
اوائل المقالات ۲۵۳	۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۶
اوزاعی ۸۵، ۸۶	۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱
اهل بیت (علیهم السلام) ۱۰، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۵۷	۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶
۵۹، ۶۳، ۱۵۰، ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۳۳	۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱

برق‌رود ۲۹۱، ۲۶۹	۲۶۷، ۲۵۴، ۲۴۶، ۲۴۴، ۲۴۳
برمکیان ۱۲۶	۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۰۹
بریده بن معاویه عجلنی ۲۶۰	۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۴۱، ۳۴۲
بریدی ۱۳۴	۳۴۵، ۳۴۶
بریدیان ۱۶۵، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۳۱، ۱۳۰	اهل حدیث ۲۴۹، ۸۸، ۸۵
بسطامی ۱۶۱	اهواز ۱۴۴، ۱۴۱، ۱۱۸، ۱۱۶
بصائر الدرجات ۳۱۹، ۳۰۶، ۲۹۶	ایام المقتدر ۳۳۳
۳۳۵	ایبری ۷۷
بصائر الدرجات ۳۰۶	ایران ۹۵، ۹۴، ۸۶، ۸۲، ۷۴، ۷۱، ۴۴
بصره ۱۳۰، ۱۲۴، ۱۱۹، ۹۴، ۸۹، ۷۰	۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۸، ۱۶۰، ۲۲۳
۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۵	۲۲۹، ۲۶۶، ۲۸۷، ۲۹۸
۱۸۲، ۱۸۳، ۲۳۹، ۲۵۱، ۲۷۱، ۳۳۵	ایلاق ۱۷۱
بغداد ۸۵، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۷، ۷۱، ۳۹	ایوبیان ۱۱۴
۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۷	باب الطاق ۱۷۶
۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷	باخرا ۱۵۵
۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۱	باطنیه ۹۸
۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲	باقطنی ۲۱۴
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۴	بحار الانوار ۲۲
۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۹	بُحتری ۱۳۷
۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۳	بحرین ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹
۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳	۱۲۰، ۱۵۶، ۲۲۹
۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹	بخارا ۸۱، ۹۵، ۱۶۹، ۱۷۰
۲۴۰، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۴	برائنا ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۷۳

۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۹	بوزجان ۲۷۶
۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷	بویهیان ۱۱۷، ۱۱۵
۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹	بَهْشَمِیه ۸۹
۳۱۰، ۳۱۳، ۳۳۹	بیت الحکمه ۹۴
۲۲۷	بیعة علی ۳۳۱
۸۹، ۹۰، ۹۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۹۹	بیهق ۱۶۷
۲۷۶، ۲۸۰، ۳۰۳	پرتغال ۷۷
۹۷	پورسید آقایی ۲۳
۱۶۵	پیامبر (رسول خدا ﷺ) ۲۶، ۲۷، ۳۰
۱۷۴	۳۴، ۴۹، ۵۷، ۱۰۷، ۱۵۷، ۲۴۳
۱۷۴	۲۴۴، ۲۶۲، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۳
۵۷	تاریخ الائمه ۳۳۱
۱۱۴	تاریخ بغداد ۲۲، ۱۷۵
۱۳۶	تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم ۲۳
۲۶۵	تاریخ طبری ۲۲
۱۱۱، ۱۱۰	تاریخ عصر غیبت ۲۳
۱۲۴	تاریخ غیبت صفری ۱۹، ۲۳
۱۷۴	تاریخ قم ۱۶۰
۵۷	تثبیت الامامه ۳۲۸
۱۸۳	تجارب الامم ۲۲
۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴	تفسیر خبری ۹۸
۱۳۶، ۲۱۴	تفسیر قرآن ۹۷، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۹۷
۲۴۸	۳۱۷
بنی بلالی	
بنی بلخ	
بنی بکنسیه	
بلوص	
بنی اسعد	
بنی اعین	
بنی امیه	
بنی تغلب	
بنی جراح	
بنی جعفه	
بنی رسی	
بنی ساج	
بنی شیبان	
بنی عباس	
بنی غلاب	
بنی فرات	
بنی فضال	

جعفر بن شریف گرگانی ۱۷۱	تمام النعمه ۳۰۳
جعفر بن علی ۱۹۱	تقیح المقال ۲۵۵
جعفر بن محمد بن ایوب سمرقندی ۱۳۸، ۲۸۲، ۲۸۱	توابع ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۰
جعفر بن محمد بن چاچی ۲۸۲	توزون ۱۴۶، ۱۳۳
جعفر بن محمد بن متیل ۲۳۴	توقعات ۳۰۴
جعفری ۱۵۷	تونس ۱۱۲، ۱۰۶، ۷۸
جعفریه ۳۲۸، ۳۱۹، ۱۹۶، ۱۹۵	تهذیب الشیعه ۳۲۲، ۳۱۶، ۲۷۲
جوامع الحج ۳۲۲	ثابت بن قره ۳۰۱، ۲۹۸
جهشیاری ۲۳۵، ۱۴۲	تقیل ۵۹
چاچ ۱۷۱	ثواب القرآن ۳۱۷، ۲۷۴
حاجز بن یزید ۲۱۳، ۲۰۷	ثواب قرآننا ۳۱۷
حامد بن احمد بوسنجی ۲۷۶	جابر بن یزید جعفی ۲۶۵
حامد بن عباس ۲۳۵، ۱۴۲	جاحظ بصری ۲۷۱
حجاز ۱۱۷، ۱۱۳، ۱۱۲، ۸۶، ۸۵، ۷۵	جاسم حسین ۲۳
۱۵۶، ۱۴۸، ۱۱۸	جبال ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۸، ۱۲۴، ۹۰
حجر الاسود ۱۲۰	۱۹۱، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲
حجر بن عدی ۱۵۰	جبرئیل بن احمد قاریابی ۲۸۴
حدوث العالم ۳۲۶	جبل عامل ۱۵۵
حذیفه بن یمان ۱۵۴، ۱۴۹	جبله ۱۵۵
حر بن عثمان همدانی ۲۷۴	حزیریه ۸۷
حزوراء ۳۳۱	حزیره ۱۳۳، ۱۳۲، ۹۲، ۷۷
حزه ۱۶۵	جعفر بن ابی جعفر سمرقندی ۲۸۲
	جعفر بن بشیر بجلی ۲۶۶

- حسن بصری ۸۸
 حسن بن حمزه طبری ۳۳۸
 حسن بن زید ۱۰۸، ۱۰۹
 حسن بن سلیمان خلی ۳۰۶
 حسن بن سماعه ۳۴
 حسن بن عبدالله ۱۱۵
 حسن بن علی الاطروش ۱۰۹، ۳۲۱، ۳۲۲
 حسن بن علی بریهاری ۱۷۸
 حسن بن علی بن ابی عقیل حدّاء ۲۵۸
 حسن بن علی زیتونی ۳۳۶
 حسن بن علی ملقب به اطروش و الناصر ۱۰۸
 حسن بن علی وشاء ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۹۰
 حسن بن فضل ۱۵۷
 حسن بن فضل بن یزید یمانی ۲۱۳
 حسن بن قاسم داعی صغیر ۱۰۹
 حسن بن محبوب سرّاد ۳۶، ۲۷۷، ۲۹۱، ۲۹۶
 حسن بن محمد بن احمد صفّار ۳۳۵
 حسن بن محمد بن بابا ۲۲۱
 حسن بن مخلد بن جراح ۱۳۴
 حسن بن مخلد وزیر ۱۳۵
 حسن بن موسیٰ خشاب ۳۲۹
 حسن بن موسیٰ نوبختی ۲۵۲، ۲۵۳
 ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹
 حسن بن نصر ۲۰۰، ۲۲۰
 حسن بن وچناء ۱۹۹، ۲۰۱
 حسن رکن الدوله ۱۱۶
 حسین بن اشکیب ۱۶۹، ۱۹۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۴
 حسین بن حسن علوی ۲۱۳، ۲۳۰
 حسین بن حمدان ۱۱۴
 حسین بن روح ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۲۹
 ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۸۲
 ۲۰۸، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۷
 ۲۶۹، ۲۸۱، ۳۰۱، ۳۱۵
 حسین بن سعید اهوازی ۲۹۱، ۲۹۲
 حسین بن شدّاد جعفی ۲۶۶
 حسین بن عبیدالله قمی ۲۸۱
 حسین بن عبیدالله محرّر ۲۶۸
 حسین بن علی نوبختی ۱۴۳
 حسین بن محمد رازی ۲۷۳
 حسین به سعید اهوازی ۲۹۶
 خشویه ۳۱۰
 حضرت ابراهیم علیه السلام ۵۳

- ۲۸۲ حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی
 ۲۸۹، ۱۸۱ خاندان اشعری
 ۱۸۴، ۱۷۴، ۱۵۱ خاندان آعین
 ۲۱۴ خاندان بُرسی
 ۲۹۱، ۲۶۹، ۲۵۵ خاندان برقی
 ۱۳۱، ۱۱۸ خاندان بریدی
 ۱۸۳ خاندان بویه
 ۱۲۵ خاندان جراح
 ۱۴۰، ۱۳۴، ۱۲۷، ۱۲۵ خاندان فرات
 ۱۴۲ خاندان فضل بن شاذان ۲۷۶، ۱۶۶
 ۱۴۳، ۱۴۰، ۱۲۷ خاندان نوبختی
 ۳۲۶، ۳۰۰، ۲۹۸، ۲۷۲، ۲۵۳، ۲۳۴ خاندان نُهیک ۱۵۱
 ۸۷، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۶۹، ۴۳ خراسان
 ۱۰۷، ۱۰۰، ۹۵، ۹۳، ۹۲، ۸۹
 ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۲، ۱۰۸
 ۲۷۶، ۲۵۸، ۲۵۲، ۱۸۴، ۱۶۹
 ۳۰۰، ۲۸۵، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸
 ۳۴۱، ۳۳۳ خراسانی ۳۲۸، ۲۸۸، ۲۸۴، ۱۷۰
 ۱۶۲ خزر
 ۲۶۳، ۲۳۱ خطایه
 ۲۹ حضرت صالح علیه السلام
 ۵۳ حضرت موسی علیه السلام
 ۳۰ حضرت یونس علیه السلام
 ۱۷۹ حفص بن غیاث نخعی
 ۳۴۵، ۱۱۶، ۱۱۵، ۹۵، ۱۷ حلب
 ۱۶۴ حلوان
 ۱۱۴ حمدان بن حمدون بن حارث
 ۲۷۹ حمدان بن سلیمان نیشابوری
 ۱۱۹، ۱۱۸، ۶۹ حمدان قرمط
 ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۰۵، ۸۴، ۷۴ حمدانیان
 ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۱۶ حمدویة بن نصیر کشی ۳۰۰، ۲۸۱
 ۳۳۰ حمزه بن قاسم علوی
 ۳۳۸ حمزه طبری
 ۵۶ حمزة بن ابی الفتح
 ۳۳۸، ۳۲۵ حمزة بن قاسم
 ۱۵۵ حمص
 ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۰، ۳۲۱ حمید بن زیاد
 ۱۷۳، ۱۵۰ حمیر
 ۳۰۴، ۲۹۳، ۲۹۰، ۲۰۴، ۲۷ حمیری
 ۳۲۷، ۳۲۳، ۳۱۹، ۳۰۹، ۳۰۵
 ۳۳۹، ۳۳۷، ۳۳۴ حنبلیان ۳۱۰، ۱۷۸، ۱۵۲، ۸۶، ۸۵

رجال طوسی ۲۱	خلیج فارس ۱۵۶
رجال کشی ۲۱	خوارج ۱۷۱، ۱۰۶، ۹۲، ۷۰
رجالی ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۸۲، ۲۹۵،	خواهرزاده ابوسهل، اسماعیل نوبختی ۲۹۸
۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۳۰، ۳۳۷	خوزستان ۶۸، ۹۲، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۴۵،
رقه ۱۶۷	۱۶۴، ۱۶۵
رکن الدوله ۱۱۷	خیاطیه ۸۸
رودبار ۱۶۵	دانیه ۹۷
روضه کافی ۳۱۰	داود بن اسد بصری ۲۹۸
روم ۱۱۵، ۳۳۹	داوود بن سلیمان قزوینی ۱۶۲
ری ۷۰، ۸۳، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۱۱۶،	داوود بن علی ۸۶، ۸۷
۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۳، ۲۵۲، ۲۵۵،	داوود بن کوره قمی ۳۲۲
۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴،	دریای خزر ۱۰۹
۲۷۵، ۲۸۶، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۲۵، ۳۲۷	دعاء الاعتقاد ۳۴۳
زاهی ۳۴۵	ذعبیل بن علی خزاعی ۳۳۹
زبیری ۵۲	دلایل خروج القائم ۳۳۵
زرارة بن اعین ۲۶۰	دمشق ۹۵، ۱۲۱
زکریه بن مهرویه ۷۲، ۱۱۹، ۱۲۰،	دوازده امامی ۹۳، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۱
۱۲۱	دیلمان ۱۱۶
زنگیان ۶۸، ۶۹، ۲۲۳	دینور ۱۶۳
زیاریان ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۸۰، ۱۰۸	رافع بن لیث ۷۰
زید بن علی ۳۲	رافعی ۱۶۲
زیدیان ۶۳، ۷۹، ۹۳، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۰،	رامهرمز ۱۴۴
۱۱۱، ۱۵۷، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳	ربیعہ ۱۱۴، ۱۵۰

سلام بن محمد ۳۲۲	زیدیه ۱۷، ۳۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰
سلامة بن محمد ۳۳۴	۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۱، ۱۶۹، ۲۲۹، ۲۳۳
سلجوقیان ۱۲۰	۲۸۰
سلمان فارسی ۲۴۴، ۱۵۳	سازمان وکالت ۲۳
سلمیه ۱۱۲	سامانیان ۸۱، ۸۲، ۸۰
سلیمان بن داوود ۱۱۸	سامرا ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۵۰، ۵۱
سلیمانیان ۱۱۸	۵۵، ۶۷، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۸
سمنان ۲۱۵، ۴۸	۱۷۱، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹
سمرقند ۱۷۰، ۱۶۹، ۹۵، ۹۲، ۸۹، ۸۱	۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷
۱۷۱، ۱۷۲، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۱	۲۱۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۳۱۱
۲۹۹، ۲۸۷، ۲۸۴	سناوه ۱۶۱
سنگه ۳۳۲	سیزوار ۱۶۷، ۲۷۶
سند ۱۷۲، ۱۷۱	سجاد ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۶۰
سنتن ترمذی ۹۹	سرخس ۲۷۶
سهل بن زیاد ۳۲۵، ۳۰۰، ۲۸۶، ۲۶۸	سعد بن ابی وقاص ۱۵۳
سیدالشهداء ۲۶۰، ۱۷۸، ۱۷۷	سعد بن عبدالله ۲۷۴، ۲۰۰
سید بن اسماعیل حمیری ۳۳۹	سعد بن عبدالله اشعری ۲۹۰، ۳۰۵
سید بن طاووس ۳۴۰	۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۱۷
سید مرتضی ۳۰۳، ۳۰۲	۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۵
سیستان ۱۷۱، ۹۲، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۶۹	سعد بن عبدالله قمی ۱۹۳، ۲۲۰
۱۷۲	۲۶۹، ۲۹۲
سیف الدوله ۱۱۵	سعید ۴۶
شاذان بن خلیل نیشابوری ۲۷۷	سقیان ثوری ۹۲

۳۷۲ اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه در غیب صغری

۲۹۷، ۲۹۲، ۲۸۵، ۲۷۴، ۲۷۰	شافعی ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۳، ۹۶
۳۱۳، ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۳، ۳۰۲	شام ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۵
۳۲۳، ۳۱۴	۸۶، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۰۵، ۱۱۲
۲۲۱، ۱۷۱، ۵۵، ۳۴ شیخ طوسی	۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰
۲۵۸، ۲۵۲، ۲۵۰، ۲۳۰، ۲۲۹	۱۲۱، ۱۴۸، ۱۵۵، ۲۹۴
۲۸۲، ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۷۰، ۲۶۲	شامات ۱۱۴
۳۰۵، ۳۰۲، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۵	شامل ۲۷، ۲۰
۳۳۰، ۳۲۹، ۳۱۵، ۳۱۰، ۳۰۶	شبه جزیره عرب ۹۲، ۹۳، ۱۱۹
۲۵۰، ۱۹۳، ۵۴، ۵۳، ۱۸ شیخ مفید	۱۲۰، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۷
۲۹۹، ۲۹۷، ۲۷۲، ۲۷۰، ۲۵۳	شرایع الاحکام ابن بابویه ۳۲۳
۳۰۳، ۳۰۲	شرح نهج البلاغه ۳۰۳
شیعه بسیار زیاد	شَفَعَوِيه ۹۲
شیعه نشینی ۸۳	شلمغانی ۱۳۸، ۲۰۳، ۲۲۶، ۲۲۷
صاحب الزنج ۶۸، ۲۲۹، ۷۰	۲۲۸، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۷، ۳۱۵
صاحب الشامه ۱۲۱	شلمغانیه ۲۳۹
صحاح سته ۹۹	شمشاطی ۱۵۷
صحیح بخاری ۹۹	شوش ۱۴۴
صحیح مسلم ۹۹	شهرزور ۱۶۴
صعده ۱۱۱	شهرستانی ۱۹۳
صعصعه ۲۶۵	شهید اول ۳۰۶، ۳۰۸
صقاریان ۷۱، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۰، ۸، ۲۲۳	شیخ صدوق ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰
صُفْرِيه ۹۳	۲۱، ۵۴، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۰
صفوان بن یحیی ۲۷۷	۱۸۷، ۱۹۹، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۸

ظاهریه ۹۱، ۸۷	صفین ۲۹۴
ظهور قرمطیان ۶۹	صفین ۳۳۱
ظهور مهدی ۵۴	صفین الصغیر ۳۳۱
عباس بن حسن وزیر ۷۲	صفین الکبیر ۳۳۱
عباس بن محمد علوی ۲۹۷	صقیل ۵۹
عباسی ۳۳۹	صندقا ۱۵۵
عباسیان ۲۸، ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۴۹، ۵۰،	صنعاء ۱۵۷، ۱۱۲، ۱۱۱
۵۲، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۲،	صنوبری ۳۴۵
۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳،	صیمری ۴۷
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷،	طائف ۱۱۹
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۲،	طاهریان ۸۰، ۸۱، ۷، ۱۰۸، ۱۶۷،
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۳،	۳۴۱
۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۰،	طبرستان ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۹۲، ۹۳، ۱۰۵،
۱۵۱، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۸۲، ۱۸۶،	۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۶۰،
۱۸۸، ۱۹۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۴،	۱۶۷، ۱۷۱، ۲۲۹، ۲۳۰،
۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۶، ۳۰۱، ۳۴۱	طبرسی ۲۱، ۴۳، ۲۹۴
عباسیان ۳۴۱	طبری ۷۰، ۸۵، ۹۸
عبدالخلیل قزوینی ۱۶۱	طبریه ۱۵۵
عبدالرحمن ۷۷، ۷۸	طرابلس ۱۵۵
عبدالرحمن بن جبرویه ۳۱۱، ۳۲۷	طرباء ۲۲۱
عبدالرحمن دوم ۷۸	طوس ۲۸۰
عبدالرحمن سوم ۷۸	طولونیان ۷۹، ۸۰، ۹۵، ۲۲۳،
عبدالعزیز جلودی بصری ۳۳۲	طیالسی ۲۸۱

عراق ۴۴، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴	عبدالعظیم حسنی ۲۹۱، ۵۶
۷۵، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۲، ۹۳	عبدالقیس ۱۸۲
۹۴، ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸	عبدالله افطح ۲۱۹، ۱۹۵
۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴	عبدالله بن جعفر حمیری ۲۷۰، ۱۸۷
۱۲۵، ۱۳۰، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲	۳۲۵، ۳۰۴، ۲۸۵
۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸	عبدالله بن سیأ ۳۱
۱۷۸، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۱۹	عبدالله بن عباس ۲۴۴
۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱	عبدالله بن محمد بن قاسم ۸۷
۲۵۸، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۸۴	عبدالله محض ۱۰۵
۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۴، ۳۳۳	عبدان ۱۱۹
عزاقریه ۱۳۸، ۲۳۹	عبیدالله ۱۱۲
عقبه شیبانی ۲۸۶	عبیدالله اسکافی ۲۵۱
عقبه بن نافع ۷۸	عبیدالله المهدی ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰
عقبه بن نافع ۹۶	عبیدالله بن احمد بن نهیک ۲۶۲
عقیده هشام ۳۲۶	عبیدالله بن خاقان ۲۱۸
علامه امینی ۳۴۰	عبیدالله بن سلیمان وزیر ۲۰۲، ۲۱۴
علامه حلی ۲۵۸، ۳۰۲، ۳۴۴	۲۳۰
علان ۲۷۵، ۳۰۹	عثمان بن حنیف ۱۴۹
علان کلینی ۳۳۴	عثمان بن سعید عمری ۴۸، ۵۷، ۱۵۴
علم الهدی ۲۷۰	۱۷۶، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۵
علویان ۴۳	۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲
علویان ۴۲، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۸۰، ۸۲	۳۰۴، ۲۷۰
۸۳، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹	عدن ۱۵۷

علی بن عبدالکریم نیل نجفی ۱۹	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۵۰
علی بن عثمان رازی ۲۷۳	۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۱، ۲۲۹
علی بن عیسیٰ ۱۳۶	۲۳۰، ۳۴۱
علی بن عیسیٰ اربلی ۲۰	علویانی ۱۶۰
علی بن فرات ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶	علی بن ابراهیم ۳۰۹، ۲۹۸، ۲۹۷
۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱	علی بن ابراهیم جوانی (علوی) ۳۳۲
علی بن فرات وزیر ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۲	علی بن ابراهیم قمی ۲۹۲، ۲۹۷
علی بن قتیبه نیشابوری ۲۷۹، ۲۸۶	۳۰۸، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۵
علی بن محمد ۶۸، ۲۱۴	علی بن احمد ۸۷
علی بن محمد بن ابراهیم رازی کلینی ۲۷۵	علی بن احمد طربایی ۲۲۱
علی بن محمد بن زبیر اسدی ۲۶۳	علی بن احمد کوفی ۲۶۳
۲۶۴	علی بن اسماعیل ۲۵۱
علی بن محمد بن زبیر قرشی ۲۸۶	علی بن بویه ۱۱۶
علی بن محمد بن زیاد ۲۴۰	علی بن حسن بن فضال ۲۶۴
علی بن محمد بن فیروزان ۲۸۷	علی بن حسن طائی ۳۴
علی بن محمد خزاز قمی ۲۰	علی بن حسن طاطری ۲۶۳
علی بن محمد رازی ۳۳۴	علی بن حسین بابویه ۲۷۰، ۳۰۷
علی بن محمد سمی ۱۲۹، ۱۶۸	علی بن حسین مسعودی ۳۳۳
علی بن محمد قزوینی ۱۶۲، ۲۸۷	علی بن حمزه کسایی ۹۵
علی بن محمد کاشانی ۳۲۳	علی بن سلیمان بن حسن ۲۶۲
علی بن محمد کوفی حمانی ۳۴۱	علی بن شاذان ۲۷۸
علی بن مقله ۱۳۰	علی بن عاصم کوفی ۲۲۴
علی بن مهزیار اهوازی ۳۶، ۱۶۴	علی بن عباس ۱۴۳

فدک ۳۳۲	عمادالدوله ۱۱۶
فرائض ۳۲۲	عمار بن یاسر ۱۴۹
فرزدق ۳۳۹	عمار بن زید همدانی ۳۳۱
فرغانه ۸۳	عمان ۱۵۶
فرغانه ۹۲	عمر ۱۷۹
فرق الشیعه ۲۲، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۰۷	عمرو بن بحر جاحظ ۲۵۱
فسطاط ۹۵	عمرو بن عبید بصری ۲۵۱
فضل القرآن ۳۱۷	عمرو بن عثمان تقی ۳۲۳
فضل بن جعفر ۱۲۸	عمرو بن عثمان رازی ۲۷۳
فضل بن حسن طبرسی ۲۰	عیاشی سمرقندی ۲۸۷
فضل بن شاذان نیشابوری ۳۶، ۲۷۶	عیسی بن مهران ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۵
۲۸۶	۳۳۶
فضل بن فرات ۱۲۸، ۱۲۹	غالیان ۲۰۸، ۲۳۱، ۲۳۸، ۳۲۸، ۳۲۹
فضل بن یزید ۱۵۷	غریب القرآن ۹۸
فطحی ۲۵۴، ۲۶۳	غزنوی ۸۲
فطحیه ۱۵۱، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۳۰۲	غیبت صغری ۳۴۰
۳۰۹، ۳۱۴	فارس ۱۱۶، ۱۴۵، ۱۶۵، ۱۷۷
فطحیه ۲۱۹، ۲۶۴	فاس ۸۷، ۹۶
فهرست ۲۱، ۳۰۸	فاضل مقداد ۳۰۲
فهرست منتخب الدین ۲۱	فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> ۱۱۳
قاسم الرسی ۱۱۱	فاطمه معصومه <small>علیها السلام</small> ۱۶۰
قاسم بن عبیدالله ۳۴۰	فاطمیان ۷۴، ۷۵، ۷۹، ۸۴، ۹۶، ۱۰۶
قاسم بن علاء ۱۶۴	۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶

نمایه‌ها ۳۷۷

۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۸
۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۵۲، ۲۵۴
۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶
۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۵
۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶
۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳
۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰
۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹
۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۲

قهبستان (قوهستان) ۱۶۵

قیام الحسن ۳۳۱

قیروان ۹۶، ۷۹، ۷۸

کاشان ۱۶۴، ۱۱۴، ۸۳

کاظمین ۲۰۳

کثیر عزّه ۳۳۹

کرامیان ۹۲

کرامیه ۱۸۰، ۹۱

کربلا ۲۱۴، ۱۰۱، ۴۲

کرخ ۲۱۹، ۱۷۶

کرمان ۱۶۵، ۱۱۶، ۶۹

کرمانشاه ۱۶۴، ۱۶۳

کش ۲۹۹، ۲۸۷، ۲۸۱، ۲۷۹، ۱۶۹

کشف الغمّه علی بن عیسی اریلی ۲۰

قاسم بن محمد نهاوندی ۳۰۸

قاضی ابویوسف ۹۳

قاهره ۱۱۳

قدس ۱۵۵

قرائت ائمه ۳۱۸

قرائت امیرالمومنین ۳۱۸

قرب الاسناد ۳۱۹، ۳۱۸، ۳۰۵، ۲۹۷

۳۲۰

قرطبه ۹۷، ۷۸

قرمطی ۱۲۵، ۷۰

قرمطیان ۱۱۴، ۷۴، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹

۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴

۱۲۵، ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۷

۲۱۳، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۸

قریه مبارک ۱۴۱

قریه کلین ۳۰۹

قریه النعمان ۱۴۲

قزوين ۲۸۷، ۲۰۴، ۱۶۲

قطعیه ۱۹۷، ۱۹۴، ۱۹۳

قطیف ۱۱۹، ۷۰

ققاز ۱۸۵

قم ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۱، ۱۴۴، ۸۳، ۵۸

۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۸۱

کیسانیه ۳۰۹، ۳۱، ۱۹	کشمیر ۱۹۹، ۱۶۹
گرگان ۲۷۹، ۱۷۱، ۱۰۷، ۹۲، ۸۲	کشمیری ۲۸۰
۳۱۱	کشی ۳۰۰، ۲۹۰، ۲۸۱، ۲۶۵
گیلان ۱۶۲، ۸۲	کفایت‌الآثر ۲۰
ماجیلویه ۲۷۰	کلینی ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۵۱، ۵۵، ۱۸۳
مادرایبی ۱۶۰	۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۲۰، ۲۳۰
مادلونگ ۲۵۴	۲۵۵، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۹۵
مازندران ۱۷۱، ۱۰۷	۲۹۷، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲۵
ماسبدان ۱۳۴	۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۴
مالک اشتر نخعی ۱۴۹	کمال‌الدین ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۳۰، ۳۰، ۳۰
مالک بن انس ۸۵	۳۱۵
ماوراء‌النهر ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۱، ۶۶	کمیت بن زید اسدی ۳۳۹
۸۲، ۹۲، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۵	کناسه ۱۵۱
۳۱۳، ۲۸۵، ۲۸۴	کوفه ۹۵، ۹۴، ۸۹، ۸۵، ۷۰، ۶۹، ۴۶
ما یفعل الناس حین یفقدون الامام ۳۳۵	۹۸، ۹۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰
مأمون ۳۳۳، ۴۳، ۳۹، ۳۸	۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۷۲، ۱۷۳
مأمون عباسی ۱۶۷، ۹۴	۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲
مستوکل ۶۷، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۳۹	۱۸۳، ۱۸۴، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۰
۱۵۴، ۱۵۲	۲۳۴، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۹
محارب بن دثار ۱۷۹	۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴
محدث ارموی ۲۹۴، ۲۹۲	۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱
محسن بن فرات ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۲۵	۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۳
محمد الاخشید ۸۴، ۸۳	۳۰۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۴۲

محمد بن حسن بن ولید قمی ۳۱۸، ۳۲۰	محمد القائم ۷۵، ۱۱۳
محمد بن حسن صقار ۳۶۸، ۳۷۰	محمد القاهر ۷۵
۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۲۹۰، ۲۹۵	محمد اول ۷۸
۳۳۵، ۳۲۸، ۳۲۳	محمد بن ابراهیم بن مهزیار ۱۶۵
محمد بن حسن طوسی ۱۸	۱۹۰
محمد بن حنفیه ۳۲	محمد بن احمد بن جعفر قطان ۲۱۴
محمد بن خالد طیالسی ۳۰۴	محمد بن احمد بن جنید اسکافی ۲۷۲
محمد بن داوود ۱۳۶	محمد بن احمد بن حمید بجلی ۳۳۷
محمد بن رائق ۱۴۰، ۱۳۱، ۱۴۳	محمد بن احمد بن یحیی اشعری ۲۶۹
محمد بن زید ۲۳۰، ۱۱۰	۲۹۲، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۳۸
محمد بن سلیمان بن حسن ۲۶۲	محمد بن احمد زکوزی ۳۱۵
محمد بن سنان ۲۷۷	محمد بن احمد کاتب ۳۴۴
محمد بن سهل ۷۰	محمد بن ادريس شافعی ۸۵
محمد بن شاذان نیشابوری ۱۶۶	محمد بن اسماعیل ۱۱۸، ۲۳۱
۲۰۷، ۲۷۸	محمد بن اسماعیل بندقی ۱۱۸، ۲۳۱
محمد بن عباس ابن حجام ۳۱۱	۲۷۹، ۲۸۶
محمد بن عبدالرحمن معروف بنه ابن	محمد بن اورمه ۲۶۸
ابی لیلی ۱۷۹	محمد بن بحر ۹۸
محمد بن عبدالله حسنی ۳۲	محمد بن بحر ۱۷۱
محمد بن عبیدالله برقی ۲۷۰	محمد بن جعفر اسدی ۱۶۱، ۲۰۳
محمد بن عثمان عمری ۵۰، ۵۵	۳۲۵، ۲۷۴
۱۴۲، ۱۵۴، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۶	محمد بن حسان رازی ۲۷۴، ۳۱۷
۲۷۰، ۲۷۴، ۳۲۳	محمد بن حسن بن صالح همدانی ۲۶۶

محمد بن عطار ۲۷۴	محمد بن همام اسکافی ۳۳۵
محمد بن علی اسکافی ۳۳۱	محمد بن همام بغدادی ۲۷۲
محمد بن علی بزوفری ۱۳۹	محمد بن یحیی عطار ۲۹۳، ۲۹۰
محمد بن علی بن ابراهیم ۲۶۳، ۲۵۵	محمد بن یزید قزوینی ۹۹
محمد بن علی بن بلال ۲۲۷	محمد بن یعقوب کلینی ۱۶۱، ۲۱
محمد بن علی بن محبوب اشعری	۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۶
قمی ۳۲۱	۲۲۰، ۳۰۹، ۲۹۶
محمد بن علی شلمغانی ۲۳۷، ۱۳۸	محمد رضا جباری ۲۳
۳۳۵	محمد صدر ۲۳
محمد بن علی صیرفی ۲۶۸، ۱۶۸	محمدیه ۳۲۸، ۱۹۶
محمد بن علی کرخی ۲۰۸	محمود بن محمد رملی ۳۴۵
محمد بن علی ماجیلویه ۳۱۰	مختار ثقفی ۱۵۳
محمد بن عمر کشی ۲۹۹	مختلف الشیعه ۲۵۸
محمد بن قاسم ۳۳۵	مدائن ۶۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۹۲، ۲۲۸
محمد بن کرام ۹۱	مدیترانه ۱۱۳
محمد بن مسعود عیاشی ۲۸۱، ۱۷۰	مدینه ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۸۵
۳۰۰، ۲۸۴	۱۷۳، ۱۵۶، ۱۴۸، ۱۱۷
محمد بن مسلم ۲۶۰	مدحج ۱۷۳، ۱۵۰
محمد بن موسی ۲۶۸، ۱۲۳	مراکش ۱۱۳، ۱۰۵
محمد بن نصیر ۲۲۱، ۱۳۵، ۱۳۴	مرتضی ۱۱۱
محمد بن نصیر سمرقندی ۲۸۴، ۲۸۱	مرجئه ۳۱۰
محمد بن نصیر نمیری ۲۲۸	مرداوینچ پسر زیار ۸۲، ۸۳، ۱۱۶
محمد بن نعمان ۲۵۱	مرو ۳۸، ۴۳، ۱۶۷، ۱۶۹

مفوضه ۲۴۶، ۲۴۷	مروج الذهب ۳۲۳
مقالات الاسلامیین ۸۹	مسجد الازهر ۱۱۳
مقالات الامامیه ۳۰۶	مسجد زید ۲۶۵
مقتل الحسین ۲۹۳، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲	مسعود ثقفی ۱۵۳
مقتل امیر المومنین ۲۹۴، ۳۳۱	مسعودی ۳۴۲، ۳۲۹، ۲۹۹، ۱۹۳، ۴۳
مقتل عثمان ۳۳۱	مسکویه رازی ۲۲
مقدسی ۲۲، ۹۱، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵	مشکور ۳۰۷، ۲۹۹
۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۱	مصر ۴۴، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹
مکه ۸۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۵۶	۸۰، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۲، ۹۵، ۹۶
۲۰۱، ۲۹۵	۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۶
ملتان ۱۷۲	۱۴۸، ۱۵۵، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۲۳
مناسک ۳۱۱	معاویه ۲۹۴، ۲۴۳، ۲۳۶، ۱۵۳، ۱۴۳
مناقب ۲۰، ۲۱، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷	معتزله ۸۸، ۸۹، ۹۸، ۱۵۱، ۳۰۱، ۳۰۲
منتخبات ۳۰۶	معتزلیان ۸۸، ۸۹، ۱۰۰، ۲۵۰، ۲۵۱
منتخب الانوار المزیئه ۱۹	۲۵۲، ۲۵۳، ۲۷۵، ۲۷۹، ۳۰۱
مندی بن سعد ۸۸	۳۰۳، ۳۱۱، ۳۲۹
منصور خلیفه عباسی ۱۰۵، ۱۵۰	معتصم ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۶۶
۱۵۱، ۱۵۵، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۱۰، ۲۶۱	معتضد ۷۰، ۷۱، ۱۱۰، ۱۱۴، ۲۲۴
من لا یحضره الفقیه ۱۷۰، ۲۹۲، ۳۰۸	معتمد عباسی ۴۶، ۷۰، ۲۰۲، ۲۱۶
۳۱۳	۲۲۳
منوکان ۱۶۵	مغازی ۲۹۷، ۳۳۰
موالید الائمة ۳۳۱	مغرب ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۹۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷
موسی بن جعفر بغدادی ۴۷، ۵۲	۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹

۳۲۶، ۳-۶، ۲۹۹	موسی مُبرَقَع ۱۶۰
۲۵۳، ۱۸۲، ۱۴۲، ۱۴۰	موصل ۷۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۲، ۱۳۳
تہاوند ۱۳۴، ۱۱۴	۲۳۸
تہایۃ الارب ۲۲	مؤمن طاق ۲۵۱
تھیک کوفی ۱۸۲	نابلس ۱۵۵
تیشاپور ۸۹، ۹۲، ۹۵، ۱۶۶، ۱۶۷	ناصرالدولہ ۱۱۵، ۱۳۲، ۲۳۸
۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۵۲، ۲۷۶	ناووسیہ ۱۹
۲۷۸، ۲۷۷	نجاریہ ۹۲
نینوا ۲۲۱	نجاشی ۱۷، ۲۱، ۳۴، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۹۳
واسط ۱۳۹، ۷۰	۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۱
واصل بن عطا ۸۸	۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۷
واقفی ۱۷، ۱۸، ۳۴، ۲۵۴، ۲۶۳	۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴
۳۳۰، ۳۲۱	نَخَع ۱۷۳
واققیان ۶۳، ۳۵	نسب آل ابی طالب ۳۱۱
واقفیہ ۱۷، ۱۹، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۱۵۱	نشوارالمحاضرہ ۲۲
۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۶۳، ۳۰۲	نصر بن احمد ۸۲، ۲۸۶
۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۲۹، ۳۱۴، ۳۰۹	نصر بن صباح بلخی ۱۶۷، ۱۶۸
وحید بھہانی ۲۵۵	نصیریہ ۱۳۴، ۲۲۱، ۲۲۸
وشمگیر ۸۳	نعمانی ۱۸، ۱۸۷، ۲۹۷
وفیات الاعیان ۲۲	نفس زکیہ ۳۲، ۱۰۵، ۱۵۵
ہادی عباسی ۱۰۵	نقض المستثبت ۳۰۳
ہارون الرشید ۳۸، ۷۹، ۱۰۲، ۱۰۶	نوادر الحکمہ ۲۵۶، ۲۹۳، ۳۱۶، ۳۲۰
۳۳۳	نوبختی ۲۲، ۱۳۴، ۱۹۳، ۲۵۲، ۲۹۸

نمایه‌ها ۳۸۳

یحیی بن حسین ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۵۷	هارون خارجی ۷۰
یعقوب بن اسحاق ۹۰، ۱۰۰، ۳۰۹	هاشمیه ۲۶۱
یعقوب بن لیث صفاری ۶۹، ۸۰، ۸۱	هرات ۹۲
یعقوب بن منقوش ۵۲	هشام بن حکم ۲۵۱
یقظین ۱۰۲	هشام بن سالم ۲۵۱
یمامه ۱۱۷	هشام بن عبدالملک ۷۷
یمن ۴۴، ۴۸، ۹۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱	همدان ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۷۳
۱۱۲، ۱۵۷، ۲۱۵، ۲۲۹	هندوستان ۱۸۵
یوسف ۳۰	یاقوت ۱۵۸، ۱۶۱، ۳۴۶
یونان ۹۴، ۲۹۸	یحیی بن المهدي ۱۱۹
یونس بن عبدالرحمن ۲۷۷	یحیی بن حسن عبیدلی علوی ۳۱۱

***The Political, Social and Cultural
Conditions of Shī'a
in the Short-Term Occultation***

By

Hasan Hussīnzādih Shānihchī

Research Centre for History and Ahl-Albait's Tradition

Academy of Islamic Sciences and Culture

www.isca.ac.ir E-mail: nashr@isca.ac.ir

Iran, Qom

P.O.Box 37185/3858 Tel +98 251 7832833 Fax +98 251 7832834